مقاله پنجم
از کتاب جامع شاهی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه القوه

چون مراد ما درین کتاب حاصل کردن نوعهای دلیل گرفتن بود بشخصهاء علوی بر شخصهاء سفلی وساخته نشد ما را این راه جز بسپردن راه کوتاهی از برگزیدن فایدها جایها که حاجت آید بشرح کردن آن وچون حال جمله برین بود وقصد ما درین کتاب اختصار کردن هزارها بود واختصار کردن قرانها بود وتحویل سالها چاره نبود درین نوع ما را از آنچه کتاب الوف بومعشر را دستور واصل سازیم وکتاب محمد بن عبدالله بن عمر البازیار وشرح آن را فصلها بسیار آوردیم از بسیاری معنیهاء آن وآنچه بجزوها خاص باد بیوستست بدلیلهاء کلی عامی ودلیل گرفتن بکلیات کار جهان قدیم تر است از دلیل گرفتن بجزویها وتا ... قوی تر است تا ازین معنی تقدیم دلیلهاء کلی را کردیم در ابتداها دورها وقرانها وزیس او بگوییم دلیل تحویل سالها وروزها وا اینست کتاب کتاب الوف

بیاد کردن قسمت اقلیمها واختلاف احوال آن جایهای آبادان وشمالیها قسمت کرده اند بر هفت اقلیم را وآن جا که درو آرام گیرند جانوران از درجه تا سح درجه وطول آن از اول شهرها مشرقی است تا آخر شهرها مغربی ومیان آن ار بعد وبیشتر حالها وتقریب قف درجه ونیمه این اقلیمها از دو کرانه آبادانی بر بود درجه وجای قبه ریشا اسند وبر نیمه خط استو کز رنده باشد بر نیمها اقلیمها تا سمت قطب شمالی که قطع کند نیمه را از عالم بدو نیم یکی از آن مشرقی ودیگر مغربی ومردمان ناحیه مشرقی اهل چین اند وهند وانکسانی که بدیشان پیوسته اند برجایهاء زمین تا بر آمدن آفتاب تا نیمه اقلیمها رسد در درازی وچنین میگویند که بیشتر انکسانی که بدین جایها باشند عمرهاء ایشان دراز باشد وبعضی از ملتها ودینهاء ایشان بماند بر روی زمین وهمچنین بعضی از دولتها وسلطنتها باشد که در یک خاندان بماند از خداوندان ایشان چون نیمه عالم وبا سالها او وبعضی از عددها سال که مناسب آن باشد فاما نیمه مغربی از هر اقلیمی ار امسد کان وجانوران بر مغرب نیمه مغربی باشد از این خط وزشهرها خراسان وعراق وترکستان وشامات وروم وآنچه بدین کرد پیوسته باشد از امنان تا دریاء تاریک

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: جامع شاهی (ترجمه فارسی) قرن ۷
مؤلف: ابوسعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل سگزی
موضوع:
شماره اختصاصی: ۳۶۱ خطی
شماره ثبت کتاب: ۴۴۷۲۵
۵۲۸۸
۶۷۹۹
خطی اهدائی ۲۶۱ فیروز
کتابخانه مجید فیروز اهدائی بکتابخانه مجلس شورایملی
۳۶۵۴

مقاله پنجم
از کتاب جامع شاهی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه القوه

چون مراد ما درین کتاب حاصل کردن نوعهای دلیل گرفتن بود بشخصهاء علوی بر شخصهاء سفلی وساخته نشد ما را این راه جز بسپردن راه کوتاهی از برگزیدن فایدها جایها که حاجت آید بشرح کردن آن وچون حال جمله برین بود وقصد ما درین کتاب اختصار کردن هزارها بود واختصار کردن قرانها بود وتحویل سالها چاره نبود درین نوع ما را از آنچه کتاب الوف بومعشر را دستور واصل سازیم وکتاب محمد بن عبدالله بن عمر البازیار وشرح آن را فصلها بسیار آوردیم از بسیاری معنیهاء آن وآنچه بجزوها خاص باد بیوستست بدلیلهاء کلی عامی ودلیل گرفتن بکلیات کار جهان قدیم تر است از دلیل گرفتن بجزویها وتا ... قوی تر است تا ازین معنی تقدیم دلیلهاء کلی را کردیم در ابتداها دورها وقرانها وزیس او بگوییم دلیل تحویل سالها وروزها وا اینست کتاب کتاب الوف

بیاد کردن قسمت اقلیمها واختلاف احوال آن جایهای آبادان وشمالیها قسمت کرده اند بر هفت اقلیم را وآن جا که درو آرام گیرند جانوران از درجه تا سح درجه وطول آن از اول شهرها مشرقی است تا آخر شهرها مغربی ومیان آن ار بعد وبیشتر حالها وتقریب قف درجه ونیمه این اقلیمها از دو کرانه آبادانی بر بود درجه وجای قبه ریشا اسند وبر نیمه خط استو کز رنده باشد بر نیمها اقلیمها تا سمت قطب شمالی که قطع کند نیمه را از عالم بدو نیم یکی از آن مشرقی ودیگر مغربی ومردمان ناحیه مشرقی اهل چین اند وهند وانکسانی که بدیشان پیوسته اند برجایهاء زمین تا بر آمدن آفتاب تا نیمه اقلیمها رسد در درازی وچنین میگویند که بیشتر انکسانی که بدین جایها باشند عمرهاء ایشان دراز باشد وبعضی از ملتها ودینهاء ایشان بماند بر روی زمین وهمچنین بعضی از دولتها وسلطنتها باشد که در یک خاندان بماند از خداوندان ایشان چون نیمه عالم وبا سالها او وبعضی از عددها سال که مناسب آن باشد فاما نیمه مغربی از هر اقلیمی ار امسد کان وجانوران بر مغرب نیمه مغربی باشد از این خط وزشهرها خراسان وعراق وترکستان وشامات وروم وآنچه بدین کرد پیوسته باشد از امنان تا دریاء تاریک

مقاله پنجم
از کتاب جامع شاهی

بسم الله الرحمن الرحیم و به القوه

1 چون مراد ما درین کتاب حاصل کردن نوعهای دلیل گرفتن بود به شخصهاء علوی
بر شخصهاء سفلی و ساخته نشد ما را این راه جز بسپردن راه کوتاهی از برگزیدن
فایدها جایهاء که حاجت آید بشرح کردن آن و چون حال جمله برین بود و قصد ما درین
کتاب اختصار کردن هزارها بود و اختصار کردن قرانها بود و تحویل سالها چاره نبود
درین نوع ما را از آنچه کتاب الالوف بومعشر را دستور و اصل سازیم و کتاب محمد بن عبد الله بن عمر البازیار
و شرح آن را فصلها بسیار آوردیم از بسیاری معنیهاء آن و آنچه بجزوها خاص باد بیوستست
بدلیلهاء کلی عامی و دلیل گرفتن بکلیات کار جهان قدیم تر است از دلیل گرفتن بجزویها
و تا ... قوی تر است تا ازین معنی تقدیم دلیلهاء کلی را کردیم در ابتداهاء دورها
و قرانها و ز پس او بگوییم دلیل تحویل سالها و روزها و اینست کتاب کتاب الالوف

بیدا کردن قسمت اقلیمها و اختلاف احوال آن جایهای آبادان و شمالیها
قسمت کرده اند مر هفت اقلیم را و آن جاکه در و آرام گیرند جانوران از درجه تا سح
درجه و طول آن از اول شهرها مشرقی است تا آخر شهرها مغربی و میان آن از بعد
و بیشتر حالها و تقریب فقـ درجه و نیمه این اقلیمها از دو کرانه آبادانی برنود درجه
و جای قبه ریشاسند و بر نیمه خط استوا کز رنده باشد بر نیمها اقلیمها تا سمت
قطب شمالی که قطع کند نیمه را از عالم بدو نیم یکی از آن مشرقی و دیگر مغربی و مردمان ناحیه
مشرقی اهل چین اند و هند و انکسانی که بدیشان پیوسته اند بر جایهاء زمین تا بر آمدن
آفتاب تا نیمه اقلیمها رسد در درازی و چنین میگویند که بیشتر انکسانی که بدین جایها باشند
عمرهاء ایشان دراز باشد و بعضی از ملتها و دینهاء ایشان بماند بر روی زمین و همچنین
بعضی از دولتها و سلطنتها باشد که در یک خاندان بماند از خداوندانهاء ایشان چون نیمه سالها
عالم و یا سالها و بعضی از عددهاء سال که مناسب آن باشد فاما نیمه مغربی از هر اقلیمی
ارامسدگان و جانوران بر مغرب نیمه مغربی باشد از ین خط و ز شهرها خراسان و عراق
و ترکستان و شامات و روم و آنچه بدین کرد پیوسته باشد از امسان تا دریاء تاریک

وچنین گویند که پیشتر مردمان این نواحی را عمرها کوتاه باشد و ملکت در میان ایشان زود
بگردد از خانه بخانه و کیشها و شریعتهاء ایشان زود بگردد و باشد که باند بیشتر
این چیزها مقدار سالها صنف چهارم و از هزار سال باشد و پس بگردد ال حال بحالی دیگر
و از آن جهت است که مغرب از قسمت زحل نحس کننده و تباه کننده است و مشرق از قسمت آفتاب است
و گروهی میگویند که سه اقلیم یعنی سیم و چهارم و پنجم طبیعتهاء آن بایکدیگر برابر اند تا بیاید
آید هر رکنی از ارکان در هر فصلی از فصلهاء سال و اقلیم چهارم راست تر و معتدل تر از همه
است و بسیار حالهاء ان بگرد داز اختلاف رکنها اند و تغییر است بسا افتد از آفتها
چون غرق و زلزله و وبا از جهت قبول کردن تاثیرها برودی و مخصوص کرده اند امتدا
و گروهی را از ایشان بباریکی دانش و روشنی خرد و تیزی بینش و ژرفی نظر از نیکی تربیت
ایشان و اعتدال و لطیفی هوا پیوسته بدیشان و گذشتن بعضی از ستارگان رونده وایستاده
بر زوره سرهاء ایشان چون شام و یونان که فلاسفه نامدار بزرگ از انجا بیرون آمد
چون بقراط و سقراط و افلاطون الالهی و ارسطاطالیس و فیثاغورس و ارشمیدس و ازین
ناحیت بیرون آمد سکندر و پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین بیرون آمدند ناحیت مغرب
از بابل و شام و مصر و جایها که نزدیکست بجانب جنوب و میگویند که هر جا از این اقلیم چون عرض
او بیفزاید برسی و سه درجه روا نباشد که از انجا بیرون آید پیامبری خداوند حق از آنچه بر
سمت سر چنان جاء که هیچ ستاره شریف نباشد از انچه غایت عرض زهره با جمله میل سی
سه درجه است سقرب واما جهار اقلیم وان اولست و دوم و هفتم بخلاف انست که یاد
کردیم از اقلیمها از انچه بر اقلیم اول و دوم غلبه رکن حرارت فاعله دارد کو میکنند
و غلبه بر هواها اقلیم ششم و هفتم سردی منفعل دارد یعنی پذیرنده اند اکنون بعلت این
دو رکن فاعل تن درست آمد هواهاء آن و قوی تر و نیکو و تر متلد آمد تنهاء ایشان و بیماری
اندک باشد بمیان ایشان بیان کردن سالهای عالم و تاریخها سالهاء عالم نزدیک
عامه منجمان از آمدن ستارگان باشد باول حمل تا رسیدن او باخر حوت الا انست که
در مقادیر ان اختلاف است اما اهل ناحیتی از نواحی هند و آنچه بدیشان پیوسته اند از مردمان
میگویند که هفت ستاره و اوجها و جوزهرها اندر مقدار ۴۳۲۰۰۰۰۰۰۰ سال
واما خداوندان سالها از جهت خلاف نمودند ایشان را درین باب و سالهاء عالم را ۴۳۲۶۰۰۰

سال شمسی

سال شمسی نهادند و خداوندان سالها ارکند خلاف این گفتند و اهل بابل و پارس گفتند
که سالهاء عالم ۳۶۰۰۰۰ سال شمسی است بر انک سه روز ه دقیقه س
ثانیه کد ثالثه لح از انک بااو باشد اوجها و جوزهرها او هر گونه که قسمت کنیم سالها
سند و هند را بر هزار بیرون آید سالها از جهر و چون قسمت کنیم بر دوازده هزار بیرون آید
سالهاء اهل پارس و چنان باید که بدانی که اگر سیر اوجها و جوزهرها یکی باشد محال
باشد کرد آمدن آن در یک جزو ها از انک براکنده اند و سالهاء اهل پارس را دو خاصیت
است یکی که اوساط همه ستارگان چون بیرون آری از این سالها مر سال شمسی را بیرون آید با
وسط هر یکی از ان در هر سالی عدد دقیقها باشد و آنچه فزود آنست از کسرها بیرون آید
کسرهاء او ی از انک چیزی از ان بیفتد و برخیزد در هر از سالی درجهاء درست که باز ان
کسو نباشد و چون تضعیف کنیم اوساط آنرا مر هر هزار سالی را تا آخر سالهاء عالم همه درجها گردند
بی کسور و این چنین راه نیابند مر دیگر دورها را و خاصیت دیگر آنست که این درجها اگر کسور آفتاب
حاصیه برخیزد جو انرا روزها کنیم ان برسد با رسعد روز و این روزهاء اصل باشد مر شناختن
اندک روزگار مولود را در شکم مادر و ان نه است که بدان درست توان کرد طالع مولودها را
و ماهها حوادث جهان و دیگر ینه تر ان طوفانی است که در روزگار جم بود و ابتداء او در وقتی بود
که هفت ستاره باوسط ان در آخر حوت گرد آمدند و آن روز پنجشنبه بود و نیمه سالهاء عالم
بر مذهب اهل پارس گذشته بود و آنچه گذشت از طوفان تا تمامی سه هزار سال ۳۲۳۰۲۴۰
و آنچه گذشت از هزار چهارم تا روز سه شنبه اول روز از ملک یزدجرد ۲۶۷۸۴ ۲ روز
باشد بسالهاء شمسی و ان دو دویست و شست و شش سال باشد مر یزدجرد را وصد و چهل
و هست نزدیک در آمدن آفتاب در اول دقیقه از حمل و قت بر آمدن او بر جایگاه کی کدر او بامداد
روز و ان جایگاهیست در مشرق حمل که چو آفتاب در مقابله زمین باشد بر وسط ام او
انجا بتابد و چون بوسط سما آن جایگاه برسد بتابد بر وسط زمین ظاهر و آنچه گذشته بود
از طوفان تا اول روزی که ملک بنشست یزدجرد ۳۷۳۵ سال پارسی و ده ماه و بیست
روز و بیست و دو ساعت و میان تاریخ طوفان و میان اول سال از هجرت ۳۷۴۴
سالهاء پارسی و یازده ماه و چهارده روز افزون دلیل کننده بر طوفان بیش از ان بود
بدویست و هفتاد و نه سال و میان طوفان تا میان قران زحل و مشتری دلیل کننده بر درین

مسلمانی از سالها ۹۷۶۴ بود پیدا کردن طالع عالم بطریق عامی و خاصی
چون خواهیم که بدانیم که بوسط خویشتن رسد بجایگاه مقوم یاکی بود اندر وی بنگریم بتعدیل
او در آن جایگاه هر دو دقیقه را و بیست و هشت ثانیه را ساعت کنیم و هر چه کم از آن باشد
حصه آن را بگیریم و از آنست که دقیقها و کسرها ضرب کنیم اندر که و مبلغ را قسمت کنیم بر آنچه
بیرون آید ساعتها باشد و دقیقها اگر موضع آفتاب بر آید بیش از برآمدن وسط او ساعتها را نقصان
کنیم از تاریخ چون خواهیم تا بدانیم که بچند ساعت بیش است و پاس است در آمدن آفتاب بتعدیل
بجای از فلک بیفزاییم از آن چه بر آن بود و آنچه را با او در آن جایگاه و چون آنچه دور شود یعنی از جایهاء
فلک قدری آن قدر رها در هر زمانی و خواهیم تا بدانیم تا طالع تعدیل چیست و هر جاء از فلک
بر هر جاء از زمین تعدیل آفتاب را هر دو دقیقه و سی ثانیه یک ساعت راست کنیم هر چه آید
حصت آن بگیریم و آن آنست که دقیقها را توالی کنیم و اگر با ما توالی باشد بر آن بیفزاییم
پس ضرب کنیم آن را اندر له درجه هر چه بیرون آید درجهاست و باقی را ضرب کنیم در شصت
او و دقیقها را بیرون آریم آنچه گرد آید از درجها و دقیقها بدان اندازه آفتاب پیش یا پس
باشد از جایگاه بتعدیل از آنچه بر می باید و اوجه با او و اگر تعدیل بر آید از پس از وسط نقصان
کنیم این درجها را از اجزاء برجها تا اول مطالع فلک مستقیم مطالع قبه را و با مطالع شهر
مطالع شهر ما را و آغاز کنیم بدان از آخر حوت تا ما یلی دلو و اگر پیش از وسط بر آید
بیفزاییم آن را بر اول حمل توالی برجها آنجا که رسد بیفزاییم آن را بدرجهاء راست
آنچه باشد آنست طالع تعدیل مرقبه مثال آن آنست که اوج آفتاب اندر جوزا بود ی ے
در روزگار ابو معشر و تعدیل او بوقت رسیدن آن با اول حمل اندرین جایگاه ر ا
جوا از درجها کردیم و زحوت بیفکندیم از بهر شناختن طالع تعدیل را بر کنکدر
نزدیک رسیدن او با اول حمل بر سر هزار سال طالع جدی آمد رح و دلیل گیرند از این طالع
بر چیزهاء بزرگ از کارهاء عاقبت کلی از مبدا آمدها در جهان و حرکت اوج نزدیک بیشتر
آنکه می گویند بحرکت آن از هند و آن اندر هزار سالی رکد فاما خداوندان قیاس هنوز درست
نشده است ایشان را حقیقت آنچه اگر آفتاب با اوج در اول حمل چنانکه در اول روزگار عالم
بود بر آمدن وسط و تعدیل او یکی بود و این دو جاء است فاما حال دوم اگر آفتاب چون در
اول حمل آید بوسط او و بیاید برجهاء کنکدر اندر آن وقت راست و این حال مرور را در هر

هزار سالی بود چون شمار کنیم بدورهاء ما از سالها یا در میان از آنچه کسرها که با درجه آفتاب
باشد در وسط او در یک سال شمسی درجها خیزد بی کسور بر ما و در آفتاب از مشرق اند اول حمل
بوسط او پس مختلف شود طالع سالها بر و در میان هزار تا هزار و این سه حال بر مذهب آن کس
باشد که بحرکت اوج گوید و زمره آن کس هستند که طالع بیرون آورد از آمدن آفتاب بوسط حمل
و آن درست نیاید و حال چهارم بر آمدن آفتاب معتدل باشد بر کنکدر و آن در هر هزار سالی باشد
و طالع جایگاه او یکسان باشد و بر آمدن او بر و تعدیل از پس بر آمدن او باشد بمقدار از آنچه
فلک بگردد هم چند درجها و دقیقهاء تعدیل آن جایگاه از اول حمل که از طالع کنکدر است
و ز تقویم آفتاب دلیل گیرند بر حالات شیب کنند هر سالی را یک درجه و یک برج از بهر شناختن
حالهاء ایشان اند هر هزار سال و حال بنجم طالع قبه است و بعد او از کنکدر ص درجه
و در اول هر هزار سالی بوقت رسیدن آفتاب بحمل بتعدیل طالع از اول جدی باشد و زانجا
دانند هر سالی را درجه و برجی از اول هزار تا آخر او و حال ششم طاهر جای از جایها و زان
دلیل گیرند در آن هزار و در حد از و بر حال او جایگاه نزدیک رسیدن آفتاب با اول حمل تعدیل
و این حال بگردد اندر هر سالی شناختن برجهاء تدبیر کننده مر درجها را و روزگار
سالها را و دیگر کسرها را و دقیقها روز که گویند بر سه معنی باشد یکی روز طبیعی و آن از بر آمدن
نیمه جرم آفتاب باشد تا بر آمدن او فردا و بر وی عمل کنند زیجها او دیگر روز شمسی تا معدل است
و او بدان قدر باشد که آفتاب در وی می رود درجه درجه بوسط او و بر آن است عمل زیج بو معشر
و از آنجا بیرون آرند اوساط ستارگان را از اول روز از روزهاء عالم تا آخر روز و سدیگر روز شمسی
معدل است و از قدر آن باشد که آفتاب در وی برود درجه بتعدیل و بر وی است عمل روزها
یاد کرده درین فصل از بهر شناختن حالهاء عالم را و مثال آن چنانست که بر آمدن آفتاب
با اول روز از روزهاء عالم بر کنکدر در اول حمل تدبیر کند حمل آن درجها را که آفتاب در وی است
و آن روز را و خداوند اند تدبیر کننده آن سال بودند و تدبیر کرد ثور درجه دوم را از حمل
و روز دوم را و تدبیر کرد جوزا درجه سیم را و روز سیم را و هم برین جمله باشد تدبیر برجها
مر درجهاء روزها را درجه درجه معدل و روز بر روز شمسی تا بگیرد حوت مر درجه دوازدهم را
رسید از حمل و روز دوازدهم از جهان پس بازگشت تدبیر درجه یج و روز یج بحمل روزهاء
و هم برین جمله تا تدبیر کرد سنبله درجه از حمل و روز او تمام شد تدبیر ماه اول پس تدبیر کرد

میزان درجه از ثور و روز بود و مدبر ماه دوم و هم برین ترتیب تا آخر سال و مثال او
مدبرات دقیقها حمل اندر تدبیر کرد پنج دقیقه از اول درجه از نفس خویشتن و زد
اول روزی کو را رسید عصت پس تدبیر کرد ثور پنج دقیقه دیگر از ان درجه تمامی ده د
و زد قیقهاء آن روز حصت خود تا بگذشت تدبیر حوت مر تمامی درجه بیشین را از حمل
قیاس تدبیر ثانیها و دیگر کسرها و نیک بنگر آنچه پدید آید از جزو ها ستارکان
و هر چیزی کران باشد و ز تدبیر بعضی از برجها از آنچه برج و خدا وند او بیدا آرند
خود از طبیعت رکن موافق سر هر یکی را از آن و پدید آمدن شخصها و تباه شدن آن ما
تدبیر کنند باشد آنرا و حال در بدی و نیکی بر اندازه دلیل کردن ایشان باشد آفتاب اگر
برود دو دقیقه و نیم در یک ساعت شمسی و درجه معدل روز شمسی و سیصد و شصت
معدل در سال شمسی و باشد زمان بعضی از دقیقها و ساعتها و روزها و ماهها دراز تر
کوتاه تر از زمان بعضی از دیر رفتن آفتاب و زود رفتن او بیدا کردن دورها و تسییرها
وانتها ها اول دورها و بزرگتر آن سالهاء بارکها ست و آن سالهاء عالم است
٣٦٠٠٠٠ و خودتر سیصد و شصت سالست و میان او دو دور میانجیست یکی از ان
٣٦٠٠٠ و دیگر ٣٦٠٠ و مناسبت این دورها چون مناسبت چهار عدد است یکی
و ده و صد و هزار و نسبت هر دوری بدان دور که روز اوست چون نسبت آن روز
ترست دیگر و اگر قسمت کنیم هر دوری را بر دور خردتر بیرون آید چهار عدد بیرون
آید چهار دور دلیلهاء دور بیشین عام ترست از آنچه او اصلست مر تقویم ستارکان
که رونده اند و مر جملکی دورها را و فروتر از ان دلیلهاء دور دوم است و خاصیت او انست
ستارکان ثوابت چو آغاز کنند برفتن بعضی از جایهاء فلک بد و باز کردند اند
سالها یک بار و فروتر او سیم و چهارم است و او ا نبانست تا هر دوری و عددی بیشتر
و بلند و بد و باشد تسییر درجها د جملگی این دورها و عددها و در جملگی احکام نجوم و فروتر
از و هزار سالست و مقدار او از دور بزرگ چون مقدار یکست از دورهاء خرد و در تسییر
هر درجه را هزار سال نهیم و فروتر دلیلها صد سالست پس دلیلها ده سال پس دلیل
سال و دلیلها پنج مرتبه بیشین که دلیل کنند بر گردش چیزها از حالی بدیگر حال و دلیلهاء
سه مرتبه باز پس ترین که دلیل کنند بر تغییر یعنی بگردش چون گشتن دولتی بدیگر دولت

و یاملتی بدیگر ملت و یا تازه شدن قوت شریعتی را ضعیف بود و ضعیف شدن آنچه قوی
بوده تغییر و گشتن فرعها بزیادت و نقصان شدن در بعضی از سالها و مانند آن و هر یکی
ازین مرتبها در نیمه و چهار یک اول و دوم او گشتنی باشد و فساد عام که دلیل او کمتر باشد بر
او از مرتبه بدیگر مرتبه در درجهاء دور خاص بنگرد در نیمه هر دوری از ان و در چهار یک
و شش یک از هر دو جهت تا تمام کرد د جهتها نظر فلک و اگر برج گشتن و گرداینده
آتشی باشد فساد اندر جهان از آتش باشد و اگر زمینی باشد از زلزله و اگر هوای بود از
هوا و گشتن حال هوا و مثال آن طوفانست که در روز گار جم بود که هفت ستاره باوساط :
در آخر حوت آمدند و سه دور و چهار عدد در بود و پنج دور را برجها تدبیر کنند و درجها
و عددها برجها اینست چون خواهیم که بدانیم تسییر در اقل منتهی درجه و برج مدبر
از هر هزار سالی شمسی بگیریم آنچه گذشتست از سالهاء عالم تام و قسمت کنیم آنرا بر هزار
بیرون آید هزار از سال تمام نگاه داریم آنرا و آنچه مانده باشد بر دو جایگاه بنهیم پس بگیریم
بیک جاء هر سالی را سه ثانیه و سی و سه ثالثه بگیریم و هر صد سالی را شش دقیقه تا آنچه
باشد آنرا زیر الوف نهیم پس بیفکنیم آنچه جمع شده باشد از اول حمل مر هر درجه جداگانه
بدرجه راست هزار سال آنجا رسد آنست درجه هزاران سالان و آنچه بماند از دقیقها و دیگر
کسرها آن از جمله هزار دیگر است از پس او بیفکنیم آنرا از اول درجه که بهلوء اوست تا آنجا
که رسد و بگردد هزاران سال برین درجهاء فلک یک بار باز پس باز گردیم بدان دیگر
جای هر سالی را دقیقه نهیم و لح ... و هر ده سالی را لح دقیقه و هر صد سالی را ح درجه
و آنرا زیر الوف نهیم پس الوف را دیگر باره قسمت کنیم بر دوازده برج آنچه بیرون آید دورها
افکنیم و آنچه ماند بیفکنیم مر هزار سالی را برجی و آغاز کنیم از حمل تا بیست و سه هزاران سال
در برجی پس بیفکنیم کسرها را از اول برج بهلوی او بگردد هزارها عالم برین جمله پس باد و اگر
خواهیم تا دور دوم را تسییر کنیم و منتهی درجه و برج مدبر را بشناسیم قسمت کنیم سالهاء عالم را
بر صد آنچه بیرون آید نگاه داریم و آنچه باقی ماند بنهیم در دو جایگاه و هر سالی را بگیریم لو
ثانیه و هر ده سالی را شش دقیقه و زیر صد بنهیم آنرا هیچ بیرون آید قسمت کنیم آنرا
بر سیصد و شصت درجه آنچه برخیزد دورها افکنیم و آنچه باقی ماند بیفکنیم از اول حمل هر
درجه را صد سال و کسرها از درجهاء منکسر بیفکنیم و بگردد فلک میان سالها ده بار پس بدیگر

بازکردیم بکیریم مرهر سالی را کح دقیقه و مرده سال را کح درجه و قسمت کنیم صدها را بر
دوازده برج یک بار دیگر آنچه برخیزد دورها بیفکنیم ماده سالها و یک سالها همین عمل
بکنیم و بکردد عرات فلک در روزکار عالم سه هزار بار واحادی هزار بار و تا مادام که
تسیر در جهادرین عددها باشد در حد ستاره آن خداوند حد باشد قاسم اول مر ان عدد را و برج
منتهی آن عدد باشد و عدد را بنام او خوانند یعنی هزار حمل و صد حمل و خداوند آن برج
مدبر عدد باشد و درجه هزار را درجه قسمت بزرگتر خوانند و درجه صد هم چنین
درجه قسمت بزرگتر خوانند و درجه ده را قسمت میانه خوانند و درجه یکها را درجه
قسمت کهتر خوانند بس تسیر کنند روزها و سالها را از درجه قسمت کهتر و ز برج منتهی
سال چنانکه یاد کردیم و کس هست از مردمان که دلیل این عددها را ستارکان دهد
و او آنست که خداوند برج منتهی هزاران را مدبر آن هزاران نهند و آن صد سال
بیشین و آن سه درجه از اول برج و تدبیر صد دوم مرستاره را که فروتر او ست در فلک
و مر درجه دیگر را تمامی شش درجه و صد سیم مر انرا که فروتر او ست و تا تمام کردد
نه درجه و هم برین جمله تا تدبیر صد سال دهم مرستاره دهم را دهند از خداوند برج منتهی
هزار سال و مر سه درجه را تمامی سی سال فاما عشرات سالها را بشناسد مدبر انرا بدانچه
مدبر صد ده نخستین را کنند از ان صد و او را هشت دقیقه نهند و ده دیگر مر انرا که فرود اوست را
در فلک و تمامی سی و شش دقیقه و هم برین جمله تدبیر ده آخر و تمامی سه درجه مردم ستاره
و آحاد سالها را هم برین قیاس کنند سال بیشین مر خداوند ده سال را و دقیقه نهند
او را چهل و هشت ثانیه و تدبیر روز اول و هر ده ثالثه را مدبر سال را نهند و روز دوم
بتمامی سه و شش ثالثه مرستاره را که فرود اوست و تدبیر ساعت بیشین و چهل و پنج را بعه
مدبر روز و ساعت دوم و تمامی سی و سه رابعه مرستاره را دهند که او باشد
تدبیر روزها و ساعتها مر سالی مر هشت هزار ستاره و ششصد و چهل ستاره را و باشد
تدبیر هر هزار سالی و آنچه فرود او باشد از عددها درست و کسرها مر خداوند برج هزار را
و آنرا که شریک او باشد در تدبیر از خداوندان عددها برج او و اکر ستاره را از ان دو برج
باشد تدبیر کننده برج یکی از دو هزار او باشد بعینه مدبر برج هزار دیکر الا آنست که
بر اندازه اختلاف حالها او در وقتها عددها مر هزاری اختلاف تدبیر او باشد

وچون تسیر

وچون تسیر سه درجه تا صد درجه در حد ستاره باشد خداوند حد مدبر او باشد مر صد را
و مشارکت کند با او خداوندان دیگر عددها که فرود آنست و اکر در دو حد دو ستاره باشد
تدبیر کند هر یکی را بر اندازه خود و این مذهب اهل پارس است الا آنست که ایشان تاریخ خود را
در بعضی از وقتها نزدیک ایشان و روزکار سالها سه و ابتداء ساعتهاء ایشان از وقت
برامدن آفتاب تا غایب شدن آن از ایشان و عدد الوف را سالها یافتیم و باقی اعداد سه که
برسید در اول روز از روزهاء طوفان چنانکه بیشتر یاد کرده اند پیدا کردن دلیل
کرفتن دورهاء یاد کرده دلیلهاء هزاران چون دلیل کنند خداوندان از طبیعتها:
و اختلاف حالها بر بیدا آمدن چیزی در اول هزار و ضعیف دلیل باشد از و چیزی اندک
ضعیف بدیدار آید و اندک مایه روزکار بماند از ضعیفی و چون قوی دلیل بودن چیز بتمام باشد
و بماند تمامی هزار سال را اکر بعضی قوی باشد و بعضی ضعیف قیاس می کن بر اختلاف
حال چو هزار دوم در آمد و خداوندان دلیلهاء قوی مر هزار کذشته را باشد آن جمله
قوی باشد و ز دلیل کردن بر بقاء آن بماند آن چیز در ان هزار و اکر با ضعیفی حال فسادی
باشد تباه شود آن چیز و بنکریم در اول هزار تا کجا باشد این سه دلیل از منتهی آن برج
هزار و باید دانست که مزاج او چکونه است با خداوندان خانها اکر بیامیزد خداوند سیم
یا هم از منتهی و یا از طالع دلیل کند بر زادن و بیدا آمدن پیمبران و خداوندان شریعتها
و سنتها و تازه شود اندر و شریعتی کز بیش نه بوده باشد و اکر با خداوند دهم بیامیزد:
دلیل باشد دیکر خانها و اکر بعضی بیامیزد و دیکر بعض بیامیزد حال مختلف باشد و اکر
منتهی منقلب باشد دلیل کند بر زود بکشتن کارها و اختلاف و تخلیط و اکر دو جسدین
بود امیزش و ترکیب چیزها و بر پادشاهی طوایف و اکر ثابت باشد بر باقی بودن و ثبات
آن یک حال و هم چنین باشد دیکر دلیلهاء هزاران چون منقلب باشد و یا ثابت و یا دو جسدین
و هر چیزی که دلیل کند بر و دلیلهاء هزاران اشکارا باشد و مشهور و معروف در آفاق چو بشناختی
آنرا دلیل کیر بتسیر درجها قسمت بزرگتر و کسرهاء او و خداوندان برجهاء تدبیر کننده و قاسم
و شریک او و تسیر درجها برج منتهی هزار و درجه طالع هزاران از اول تا آخر بدرجه راست
و هر درجه را سی و سه سال و چهار ماه نهیم چنانکه هر دو دقیقه را نهادیم از درجه قسمت چون
چنین کردیم تدبیر کند هر برجی را از آن درجه از منتهی و درجه از طالع هزار بدین سالها:

وماهها در هر هزاری دو بار و بعضی از برجها تدبیر کند در جهار اسه بار و منتهی مختلف
باشد در هر هزار سالی دو بار فاما طالع اگرچه مختلف شود مرجعت او مخالف کرداند
حالهاء او را و هم چنین دیگر دلیلها را و قسمت کند هزار سال بر دوازده برج باشد مر هر برجی را
سال او ماه باشد عالم در تدبیر هر برجی این سالها و کسرها تدبیر هزاران و سالهاء این
بر جهار نوع است و نوع دوم جهار هزار سالست از انکه جون تدبیر هزاران مر برجی را باشد
از برجهاء سال تا ببرج جهارم از ان برج ابتدا و انتها موافق باشد مر دیگری را بطبیعت
زمان او وجود دلیل کند بعضی از برجها بر پیدا آمدن چیزی برج جهارم دلیل کند بر عاقبت آن
چیز و نهایت آن اکنون واجب آید که آنچه پیدا شود در هزار اول و دوم و سیم تباه کند در
آخر جهارم و نوع سیم دلیل هر نه هزار سال از بهر سه معنی را یکی انکه جون ما ابتدا کنیم
تدبیر برجها مر سالهاء هزاران را از برج نهم که ان قوس است و تدبیر او در آخر او بجوب رسد
و در رسیدن تدبیرها و انتهاء از و فساد هر چیزی که ابتدا کند بیش از ان باشد و کشتی او از
حال بحال و دوم آنست که جون ما تسییر کنیم سیر الوف را مر هر سالی را درجه ماند از هر هزار
سال دویست و هشتاد سال و سیم آنست که این عدد موافق است مر عدد ستارکان و دو عقده را
و جهارم هر دوازده هزار سال اگر دلیل کنند دلیلها در اول هزار که حمل راست دلیل کند بر
پیدا آمدن چیزی از دول و ملک و حدزان و قوی باشد و نیک دلیل کند بر بقاء او و در هزار
اول تا جهار هزار سال و اگر در پنجم بود تا نه هزار سال و اگر در اول دهم بود تا دوازده هزار سال
و جون تسییر درجها بسی ستاره ثابت رسد که در طبقه بیشین آید ما سعادتی باید جهان روشن
یا تاریک یا مانندان دلیل کند بر پیدا آمدن اثرهاء بزرگ جون خواهیم که پیدا کنیم دلیلهاء آحاد
سالها را و تسییر کنیم دو درجهارم را تا دلیلهاء عشرات را و مائین و الوف را دلیل گیرند برین
سه دلیل که از درجه قسمت کهتر است و برج منتهی آحاد سالها و خداوند طالع سال و باشد که
طالع ده سال و یک سال یکی باشد حکم کنیم آنگاه ازین دو دلیل اگر دلیل کند بعضی از خداوندان
دلیلها بر پیدا آمدن چیزی در بعضی از سالها و ضعیف باشد از و چیزی ضعیف بدیدار آید
و باز کشتی او بفساد خداوندان آن دلیلها در بعضی از وقتها سال و اگر قوی باشد دلیل
بر تمامی و ماندن سال جون در آید آن سال کن بس آنست و تباه باشد خداوندان دلیلها در اول
تباه شود از چیز از بعضی وقتها دلیل کننده بر فساد و اگر بعضی از و قوی باشد و بعضی ضعیف

حالهـ

حال مختلف باشد در ضعف و قوت و روزگار بقاء آن و خداوندان دلیل هر سالی 6
بر سه جهت مختلف آنست که دلیل کرده باشد بر پیدا آمدن چیزی در بعضی از احوال گذشته
و دلیل کند بر بقاء آن سالهاء بسیار و با خداوندان دلیلهاء سالهاء بیرونی از خداوندان
دلیل دوروئی باشد و دوم آنست که خداوندان دلیلهاء احاد بتنهاء خویشتن دلیل کنند و آن
دلیل ضعیف باشد بر پیدا آید و پس تباه شود در بعضی از وقتها و سیم آنست که خداوندان
دلیلهاء بعضی از سالها که بیشتر او بود است و در هر دو حال دلیل کند بر یک چیز حالا آن چیز در آن
سال هم چنان باشد که بیشتر از آن بود اگر بیامیزد خداوند سه دلیل اندر اول سال خداوند هم و با سیم
و با طالع دلیل کند بر زادن پیغمبران و پیدا آمدن چیزها که نو دست و اگر با خداوند آن دهم بیامیزد
دلیل کنند بر پیدا آمدن ملکت و بلند شدن کار سلطان و هم برین قیاس دیگر خانها اگر
موافق آید خانهاء آحاد با خانه عشرات و اگر امیرشی باشد در اول عشرات دلیل کند بر پیدا آمدن
انچه دلیل کرد بر و دلیلهاء عشر در ان سال و اگر دلیل کند عشرات بر پیدا آمدن چیزی و پیدا آید پس
بگردد دلیل کند بر باز آمدن او دیگر بار در ان سال و نعمت گروهی که زیشان رفته باشد
باز آید اگر خانها مخالف شود دلیلها نیز مخالف باشد اگر منتهی عشر منقلب باشد و یا دو جسدین
آحاد قوی باشد بر استقبال در هر سالی و اگر ثابت باشد دلیل تغیر کند و بس و پس دلیل
گیرند بدلیل جهارم و ان تسییر دقیقها درجه قسمت کهتر باشد جون تسییر بجای رسد که در و
شعاعی باشد و یا جرم ستاره و یا دو ستاره در سر سال یا اول ده یا صد یا هزار شریک
قاسم باشد پس تدبیر کند برجها را از منتهی سال و طالع ان مر هر برجی را یک ماه آن سه
دلیل بیشین دلیل کند بر کلیت حال اندر سال و ان پنج دلیل است بطبیعتها و دلیلهاء مفرد :
پس با خداوندان خانها طوالع احاد و جزان دلیل کند بر اختلاف حال در ماهها
و روزها پس شمار کنند از درجه منتهی و طالع مر هر درجه را یک روز شمار کنند از آنجا مر هر
دو درجه و نیم یک ماه و مر پنج دقیقه یک روز شمار کنند از درجه قسمت صغری مر هر سی درجه را
یک ماه و مر هر درجه را یک روز و شمار کنند از ان مر ده دقیقه را یک روز این شش دلیل کند
بر احوال عالم اندر ماهها و روزها و ساعتها و کسرها آن جمله که دلیل سال جهار ده است و شمار احاد را
سالها جهار نوع است یعنی جهار ربع و فصل سال یعنی رسیدن آفتاب بربع منقلب که در و
تغیر چیزها بود و اختلافات در آخر هر ده سالی خواهد دید که از آن آحاد بر و دلیل کند تست

هیچ بر نماید مگر دلیلهاء او قوی باشد و با خداوندان آن دلیلها خداوند ده دلیل داخل
باشد و یا مشارک باشد آنرا اول ماهها و روزها و ساعتها و کسرها آن چون بیامیزد در وقت ابتدا
مر تدبیر را و بعضی از خداوندان خانها هزاران و صدان و دهها و سالها جوا میخته باشد طبع او
پیدا آید طبیعت ان چیو در عالم و عشرات باز چهار نوع است بیشین و دوم و چهارم و ششم چو
در حد ستاره باشد پیدا کند طبیعت و دلیل خود را در عالم بر اندازهٔ قوت او در ابتداء عددها و در آن
وقت و چون تسییر بدرجه بطرف ستاره رسد و ستاره قوی باشد و نظر کند بدرجه و یا مدبر
باشد در درجه شرف و نظر کند بجای تدبیر مستولی گردد دلیل او بر همه عالم مر سهاء دلیلها
بر احداث عالم اول آن درجهٔ هزار پس درجه صد پس درجهٔ ده پس درجه سال و برج منتهی :
و طالع هر یکی زان و هفت از آن در فصل ب از مقالت ح از کتاب الوف ابن معشر یکی از آن
حا طالع اوج و آن اندر حدی یوح و دوم حمل از آنکه آن طالع نیم مغربیست و چهارم طالع
هر شهری در اول هزار و پنجم طالع اول هر صدی و ششم طالع اول ده و هفتم درجهٔ طالع هر جای
در اول هزار در تحویل هر سالی و آنچه در فصل از مقالت جیم که آنست برج مدبر مر درجها
و ماهها و روزها و ساعتها و کسرها برجها جهت نخستین آنکه تدبیر کند از برجها و تدبیر
کند هر درجه و هر روزی و آنرا برج درجه و روز خوانند و دوم برج ماه و سیم برج پنج
دقیقه و دو ساعت و چهارم برج یه توانی و آنچه در مقالة د در فصلها ا ب ج د سی و هشت
جایگاه و چون جمع بده باشد چنان باید که این جایها را نگاه داری و بدانند ستاره را که
کرد کننده باشد بیشتر شهادت آنرا اگر یکی از این جایها و یا برج تدبیر کننده و طالع باشد
و یا از درجه و دقیقه در حقیقت وسط سما باشد و برج تدبیر کننده مر او را طالع باشد قایم
در جای بود که تدبیر کرده باشد آنرا و خداوند طالع در طالع بود و هر دو سعد باشد
و بیک جای و مقبل و مقبول در آن وقت مولودی بزاید کار او بلند شود و پادشاه گردد
بر اقلیمهاء بسیار و فرمان او روان باشد و آن بزرگتر باشد که جایگاه شرف ستاره باشد
و حال او چنان باشد که یاد کردیم و اگر در طالع باشد خداوند حد یا مثلثه و یا وجه
دلیل کمتر از آن بود و اگر او ستاره را شهادت قوی باشد در مولودی قوی تر آید و اگر یکی :
از این جایها دلیل کند بر صناعتی صناعت او با پادشاهان باشد و بر اهل خویشتن رییس
و مهتر باشد و دیگر وتدها کمتر از آن بود و اگر ان جایها بیش باشد و یا سوا زدرجه اوتاد

طالع

طالع دلیل نکند بر انچه ما گفتیم چه ابتداء مردم در بعضی از وقتها که یاد کردیم در عمل سلطانی یا سفری
یا جای بنا کردن شهری یا سرایی یا جوی کندن و یا ابتدا در دیگر عملها بزرگ شود از کارها
و مشهور گردد و اگر مردی بیرون آید بر بعضی از ملوک و خداوند طالع او با آفتاب و یا ماه و یا
مشتری دلیل خوارج باشد در یکی از این جایها معروف شود و لشکرها را هزیمت کند و خلقی
بسیار را بکشد و چون بعضی از ستارگان بدین جایها رسد در روزها سال پیدا آید در آن وقت
حوادث بسیار بر اندازهٔ طبیعت آن ستاره بیدا کردن فردارات و سالهای ستارگان عظمی
فردارات را و تدبیرها آنرا پنج راه است نخستین فردار بزرگ است که بیفکنیم سالهاء عالم را
دورها بر هر ستاره و هر برجی را شس بدان مقدار که با ماست و ابتدا بر حمل کنیم و حمل برج
ستاره که بدو رسد خداوند فردار بزرگ و دوم فردار بزرگ آنست که از سالها بعدد
سالها برجها بیفکنیم و آن چهل و هشت سالست تا نیست شود آنچه با ماست اگر نیست شود و چیز
ماند بدانیم که آخر سال در تدبیر حوت است و اگر چیزی ماند حمل را دهیم ل سال ثور را یا سال
و جوزا را ... سال و سرطان را ط سال و اسد را ح و سنبله را ز و میزان را و و عقرب ه
و قوس د و جدی ج و دلو ب و حوت ا ان برجی که عدد بدو برسد او باشد تدبیر کننده
مر آنرا که حصت او آید از سالها و آن خداوند فردار بزرگ است عه و سیم فردار میانه است و آن
آنست که هر ستاره را دهی بر توالی اسراف عه سال و ابتدا کنیم با آفتاب و بدهیم او را عه سپس ماه را
عه پس راس را عه پس مشتری را تا برسد جمله سالها مر هر یاری را حمه تا سالها برسد
آن ستاره که عدد بدو رسد و آن خداوند فردار میانه است و چهارم فردار خرد تر است و آن
آنست که بنگرد بهر سال بدهد خداوندانرا هم چند عدد سالهاء فردار صغری پس بدهد
آنرا که زپس او ست در شرف سالهاء فردار خرد تر چو سالها برسد آن ستاره خداوند فردار صغری
شریک خداوند اوسط فردارها خرد تر آفتاب ماه راس مشتری عطارد زحل ذنب
مریخ زهره باشد چندین و پنجم آنست که بنگری اگر قسمت فردارید صغری مر ستاره را با شد
که قسمت کرده ایم سالهاء فردار آن قسمت را میان هفت ستاره قسمتی راست آنچه برسد هر یکی را
از سالها و کسرها آن آن باشد مدبر مر آنرا و شریک خداوند فردار صغری باشد و ابتدا کنیم بطبیعت زحل را
از آن ستاره که فردار اصغر او راست پس آنکه پیوسته او باشد در شرف و قسمت بدهیم راس و
و هر که که تمام شود سالهاء این پنج فردار و تدبیر از و برود بجزو بگردد حالها بسیار بر اندازهٔ

طبیعت آن ستاره که تدبیر بد ورفتست و آمیزش او با دیگر ستارگان وچون جای حد برجی ۲
که در وی سالهاء فردار طالع مولود باشد و یا ابتدا در عملی چون خداوند فردار مستولی او باشد
بلند شود کار او و در سالهاء عظمی که یاد کرد سالهاء عالم بر حد ستارگان بر توالی افلاک سالهاء
عظمی و ابتدا بافتاب کنیم آنجا که عدد برسد آن ستاره مدبر باشد از زمان را وطبیعت و ظاهر
باشد در عالم و نیز دیگر انتقال تدبیر پیدا آید بلاها و اثرهاء بزرگ وچون مدبر بتر باشد بر
مولودی و یا ابتداء عملی بزرگ در بعضی شهرها که در تدبیر ستارگان باشد و بعضی از آن
در تدبیر برجها و بعضی از آن در تدبیر ستارگان و برجها پیدا کردن دلیل ستارگان بر حوادثی
که پیدا آید در جهان زحل چو طبیعت و دلیل او منفرد و تنها باشد بتدبیر بعضی ۳
از عددها یا بعضی از تسیرها و فردارها و یا سالهاء بزرگ و آن نیکو حال و نیکو جای افتد
و دلیل کردن زحل بر چهار روی است یکی آنک تنها باشد بدلیل کردن اندر ابتداء تدبیر
بر بعضی از شهرچه آن پیدا کند در میان اهل آن علمهاء الهی و راههاء خدایی و اسباب
پیمبری و بر راه دین کردن و عدل و انصاف رفتن و بر آهستگی و هوش و اندیشه اندر بیرون
آوردن علمهاء باریک و رازهاء پوشیده و صناعتهاء بدیع و کشاورزی و آبادان کردن
زمینها و کندن جویهاء بزرگ و زیادت شدن کشتها و میوهها و مالها و صافی بودن دوستی
با یکدیگر و بنا کردن جایها و کوشکها و شهرها و منفعت یابند بهرچه زحل بران دلیل کند
از چیزهاء تیره و رنگها رغبت کنند اندر سیاهی اگر حال بدین جمله باشد از صلاح و بنگرد
از دوستی در ابتداء تدبیر او در بعضی از برجها که آنرا در آن شهادت است پیدا آید در مردمان
شهرها که او برجها ایشان راست سلطانی از دلیلهاء زحل که نزدیکست بدان از آنچه زحل را
شرکت است با آن برجها در بعضی از شهرها چنین باشد حال اهل آن و اگر حال او برین جمله باشد
و نظر کند ببعضی از برجها که او را آنجا شهادت نباشد پیدا آید میان ایشان بعضی از آنچه پیدا
کردیم و وجه دیگر آنست که حال زحل هم برین جمله باشد و لکن نظر کند بنظر دشمنی دلیل کند
که در شهرها که او را آنجا شهادت باشد میان ایشان خلاف و دشمنانگی افتد و سخن ایشان
مخالف شود و کارها ایشان شوریده باشد و علایا ایشان با ایشان بیامیزد و اگر حال او هم برین
جمله باشد بنگرد ببعضی از برجها که او را آنجا شهادت نبود خداوندان آن برجها را بیماری
و سالهاء بد و دروغ و لجاج و سعایت و استخفاف کردن علما و ادبا پیدا آید و بسیاری

از دلیلهاء

از دلیلها تباه از زحل و وجه سیم آنست که زحل تنها باشد بدلیل کردن در اول آن وقتها ۸
و آن تباه حال و تباه جای باشد در آسمان علامتها و آیتها هول پدیدار آید و در شهرها که او را
آنجا سلطان باشد گروهی بد پدیدار آید که بفرمایند مردمان را بت پرستیدن و ستمها
و راههاء بد نهادن و اندیشهاء سوداء و حیلت و مکر و دروغ بر اهل آن پادشا شود و حاجتهاء
ایشان دیر برآید و مهتران فرودست کردند و فرومایگان رئیس کردند و محتاج و ترسناک
و درویش و بخیل شوند و کشتها تباه شود و قحط و غرق و کشتی غرق شدن باشد و زلزله
و تاریکی هوا و بیماری و وبا و طاعون و سمومهاء کشنده و پدید آمدن باقی دلیل زحل
تباه کند و اگر هم برین حال باشد و نظر کند ببرجی که آنرا آنجا شهادت نباشد هم بعضی
از دلیلهاء تباه پیدا آید از جهت او و اگر شهادت باشد رنج و سختی رسد ایشان را
و وجه چهارم آنست که اگر زحل اینکرد هم برین وجه بجای که او را شهادت نباشد بنظر
دوستی هم دلیل تباهی باشد و اگر شهادت او را باشد کم رنج تر باشد و اگر زحل پس از آن
در بعضی از روزها و ماهها و سالها تدبیر کند و نیکو حال و نیکو جای باشد و با سعدها آمیخته
بود دلیل کند بر نقصان اندر بدی و زیادت اندر نیکی و اگر حال او مختلف باشد دلیل کند
بر زیادت بر بدی و نقصان نیکی و بدان اندازه که حال او مخالف شود در نفس او و در جای
او از فلک حال اهل و مخالف باشد در بدی و نیکی و بباید نگریستن طبعها دلیلها برجها انتهاها
و طالعها و دلیل دوازده خانه بران جهتی که یاد کنیم آنرا و قیاس کن اندر ستارگان دیگر
حالهاء مشتری و اگر مشتری تنها باشد بتدبیر خود بران جمله که زحل گفتیم و نیکو جای
و نیکو حال بود دلیل باشد بر پیدا آمدن توحید و شریعت و فقه و خیر و انصاف و کارها و احسان
و ثناء نیکو و جمع مال و سخاوت و راستی اندر دوستی و امانت و ریاست و عمارت و شادی بمال و فرزندان
و عمر و کند پادشاه بابل بزمین روم و خلقی را از ایشان بکشد و گروهی را اسیر کند و هر جایی که
سپاه فرستد ظفر و نصرت یابد و آبادان شود زمینها ویران و پیدا آید دلیلهاء مشتری
نیک و رنگها رغبت نمایند در سپیدی و اگر با آن نیز نظر دوستی باشد دلیلها نیک برودی
پدیدار آید و وجه دوم همچنان باشد که یاد کردیم و نظر دشمنی ببعضی از برجها کو را آنجا
شهادت بود پیدا آید اختلاف در کار دین و حسد میان ایشان و چیزها بسیار از مکروه
که مشتری بران دلیل کند و اگر شهادت نباشد او را مکروه زیادت بود و وجه سیم آنست

که مشتری تباه حال و تباه جای باشد و در میان اهل آن سنتها بد تباه بدیدار آید و اختلاف
در توحید خدای عز وجل و پرستش صورتها و نفاق و زیاد ستم و دشمنادگی و غدر و حسد
و تباه شدن کشتها و شوریدگی کارها در هرچه مشتری بر و دلیل کند و اگر هم چنین باشد ازتباهی
و نظر کند بدشمنی ببرجهاء که او را آنجا شهادت نبود بلاها بدیدار آید از جنس دلیل او و اگر
شهادت باشد آسان تر بود و کم رنج تر و هم چنین باشد دیگر حالها از بسیاری در روزها
و ماهها و سالها تدبیر او از نیک و بد و زیادت و نقصان باندازه آن حالها مریخ و مریخ
هم چنین باشد و نیکو حال و جای بود دوستی دین و شریعت میان ایشان بدیدار آید و حال
لشکریان و سرهنگان قوی و بلند شود و سلاح و ستور ایشان بسیار گردد و نعمت جویند
و دوستی و نشاط و حرص بر نکاح و کشتها و میوهها ایشان بسلامت بیرون آید و دلیلهاء
نیکو و صلاح مریخ میان ایشان بدید آید و زرنگها رغبت کنند در سرخی و اگر هم برین جمله
باشد و نظر کند از دوستی ببعضی از برجها که در وی شهادت باشد دلیلهاء نیکو در مردمان
شهرها که آن برجها بران سلطان باشد بدیدار آید و اگر هم برین جمله نظر کند بجای
کو را شهادت نباشد بعضی از آنچه گفتیم بدیدار آید و وجه دوم آنست که حال مریخ هم بران
جمله باشد و بدشمنی نظر کند پیدا آید میان مردمان تعظیم کردن تبان و اختلاف در شریعتها
و در هرچه دلیل کند بران مریخ و بسیار شود خصومت میان ایشان و سلطان و لشکرها و ایشان
بدیها کنند و اگر بنظر دوستی بنگرد و او را شهادت نباشد و رنج و دشواری کمتر باشد
و وجه سیم آنست که تباه حال و تباه جاء باشد دینها و شریعتها مختلف پیدا آید و غدر و
و خیانت و ناپارسایی و حال سپاهیان تباه شود و میان ایشان حربها و خون ریزیها افتد و غارت
و اسیر کردن و بیماری حاد و طاعون و مرگ مفاجا و بیم و سقف و سخن چینی و دزدی و کارهاء بد
و زخم و عذاب و سوختن و میان اهل روم و پارس اختلاف افتد و اگر مریخ هم برین حال نظر بدشمنی
کند در ابتداء تدبیر ببرجهاء کو را شهادت نباشد حالهاء تباه از مریخ بدیدار آید و اگر شهادت
باشد کمتر از آن بود و وجه چهارم آنست که حال او از فساد هم چنین باشد و نظر کند بدوستی
ببعضی از برجها کو را شهادت نبود بسیاری تباهی آنجا پدیدار آید بدلیل مریخ و اگر شهادت
باشد کمتر از آن بود و هم برین جمله قیاس کن در اختلاف صلاح و فساد و قوت و ضعیفی
در ماهها و سالها تدبیر او چنانکه در زحل گفتیم افتاب چون آفتاب هم برین جمله باشد

و نیکو حال

٩

و نیکو حال و جای بود پیدا آید میان مردمان علمهای الهی و اسباب پیمبری و دین و ایمان
و شریعت نیک و خرد و فهم و رغبت اندر ریاست و غلبه و قوت و پادشاهی و کسی که بتن خود پادشاهی
بگیرد و در جهان او را نام برند و حال اهل آن نیکو گردد و کشتها بسیار باشد و نیکو حال و شاد باشد
و جوانمرد و مالها بخشند و زر و جواهر دوست دارند و ملک بابلی شاد باشد و سفر کنند و ظفر
و نصرت یابند و فتحها برانند و بشارتها رسد از اطراف و زرنگها رغبت کنند بزردی و اگر از
دوستی بنگرد ببرجهائی که او را شهادت بود دلیلهاء نیکو پیدا آید بزودی و اگر شهادت نباشد
پیدا آید از صلاح آنچه یاد کردیم وجه دوم آنست که نظر کند ببرجهائی که او را شهادت باشد
از دشمنی پیدا آید بزرگ داشتن اسطقسات و آن چهار گوشه جهان است چو آتش و هوا و آب
و زمین و در دین اختلاف افتد و اندر اسباب آن و حال پادشاهان و دیشان ضعیف باشد
و اگر نظر کند ببرجهاء که او را شهادت نباشد در فساد و تباهی حال بر مردمان شهر بیفزاید و وجه
سیم آنست که افتاب تباه حال و جای باشد مردمان از خدای نگروند و منکر شوند و کبر
و خویشتن بینی راه گیرند و جهل و خلاف افتد میان ایشان و کار ملوک تباه شود و بر مردمان
بر فساد بهم آیند و ظفر یابند بر ایشان دشمنان و بیماری و مرگ بسیار باشد در میان ایشان
و مالهاء ایشان و کشت و غله تباه شود و نرخها گران گردد و دلیلهاء تباه از جهت افتاب
پیدا آید چنانکه گفتیم و اگر شهادت باشد آسان تر بود وجه چهارم آنست که حال آفتاب
چنان باشد که یاد کردیم از فساد و نظر کند کو را آنجا شهادت نباشد آن شهرها کو را برو سلطانی
باشد سنتهاء تباه آنجا بدیدار آید و اگر شهادت باشد کمتر بود زهره چون زهره
نیکو حال و نیکو جاء باشد در آسمان علامتها و آیتها پیدا آید نیکو دلیل است و هم برجها کوته
باشد یکی آنکه در شهرها آن علمهای خدایی و سببهاء پیمبری و کار دین و فقه و داد و عدل و بنا
کردن عبادت خانها و دیدن خوابهاء نیکو و آبادان شدن و یرانیها و بسلامت بیرون آمدن
کشتها و امنی و سلامت و شادی و خوردن و آشامیدن و جامهاء فاخر و نیکویی و خوش بویی
و کشی و وفا و عهد و عاشقی و حریصی بر نکاح و پارسایی زنان و جهد مردان در عمان و در زمین بسیاری
فرزند آمدن و سلامت کوسفندان و بسیاری زادن چهارپایان و بسیاری نوعها جواهر و پادشاهان
ایشان را و شاهان بابل را قدرم و غرب نیکو ظفر بر دشمنان و صلحها و هدیها و دوستیها
میان ایشان و کندن جویهاء بزرگ و پیدا آمدن دلیلهاء ستوده زهره و زرنگها رغبت ایشان

بزرگی واگر ببرجهاء که او را شهادت باشد نظر کند نیکویها پیدا آید واگر شهادت نباشد
کمتر بود چنانکه یاد کردیم وجه دوم آنست که حال او چنان باشد که یاد کردیم و نظر کند بدشمنی
ببرجی که او را شهادت بود اختلاف پیدا آید در دین واسباب آن وکشتهاء ایشان تباه شود
وبیماری افتد واگر ببرجهاء نکرد که او را شهادت نباشد در رنج وفساد ایشان زیادت شود
وجه سیم آنست که او تباه حال باشد وتباه جای بدید آید استخفاف بکار دین وشک
اندران وویران کردن عبادت خانها وبدی کردن وسوگند بدروغ خوردن ودوستی شهوت
وزشتی کار نکاح وقصد کردن زنان بمردان وتباه شدن کشت ایشان ورنج بسیار بینند
مردمان ان شهرها ودر زمین بابل وصحرای عرب وروم وزمین سند وظفر یابند دشمنان برایشان
واگر بدشمنی نظر کند ببرجهاء که او را شهادت بود ودلیلهاء تباه بدیدار آید وجه چهارم آنست
که حال زهره از تباهی چنان باشد که ما یاد کردیم وبدوستی ننگرد ببرجهاء که او را آنجا شهادت
بود رنج وبلا کمتر باشد عطارد چو عطارد نیک حال وجای باشد دلیل کردن او بر چهار
روی بود یکی آنکه بتنهائی دلیل کند بسیار باشد اندر وجستن بادها وآشکارا شود توحید
وکارهای دوحی وپیمبران واسباب پیمبری ونام جستن از علمها وفصاحت ودبیری
وتیز فهمی وزیرکی وبیرون آوردن علمها وپیشها وبازرگانی ورحمت ومهربانی وشکوه وآرامش
ونیکویی کردن ونام نیکو ولطف کردن وبسیاری اندیشه وتباه کردن مال ونیکو باشد حال
ملوک ایشان وپوشیده باشد راز ایشان وبسیار کردن حشم وفرزندان وسفر کنند ملوک
وشهرها کشایند واهل پارس نیکویی یابند ودلیلهاء ستوده عطاردی میان ایشان آشکارا گردد
وزرنگها سبزی دوست تر دارند واگر نظر کند ببرجهاء که او را آنجا شهادت بود بدید آید
میان ایشان تعظیم کردن ستارگان وعلویات ومردمان آن شهر او ند نظر وجدل باشند
واگر شهادت نباشد بعضی از آنچه گفتیم بدید آید وجه دوم آنست که حال آن چنان
باشد که گفتیم از صلاح وبدشمنی بنگرد ببرجهای که او را در آن شهادت باشد اختلاف بدیدار
آید در کار دین وخصومت واگر شهادت نبود کمتر باشد وجه سیم آنست که تباه حال
وتباه جای باشد بدیدار آید میان اهل آن برداشتن توحید وانکار پیغمبران واختلاف کنند
در دینها ودروغ وغدر وشوخی واندیشه واندوه وزشتنامی واهل بابل را رنجها رسد وسفر
ملوک آن شهرها وبگریزند از جای بجای وحشم وتبع خود را بیازارند وتوانگران درویش شوند

ودرویشان توانگر گردند وکار فرومایگان بلند شود واگر دشمنی نگرد ببرجی که
او را آنجا شهادت نه بود دلیلهاء عطارد بران جمله که یاد کردیم پیدا آید وجه چهارم اثر
حال او هم چنان بود وبدوستی بنگرد ببرجهاء که او را شهادت نباشد دلیل رنج وبلا باشد
شهرها را که بدو منسوب بود واگر شهادت بود رنج کمتر باشد ماه چون ماه نیکو حال
ونیکو جای باشد در آسمان نشانها وعلامتهاء ستوده بدیدار آید ودلیل او حال مردم شهرها
بر چهار روی باشد یکی آنکه بتنهای خویشتن دلیل کند در ابتداء تدبیر بعضی از شهرها
پیدا آید میان اهل آن علمهاء الهی وآسمانی ودلیل پیمبری وشمار وهندسه وعلم نجوم وفهم
وانصاف ونیکویی تدبیر ونگاه داشتن حدیثها وخبرهاء پیغمبران وبارانهای بسیار وآبها
وفرستادن رسولان وهدیهاء بسیار دهند یکدیگر را وکشتهاء ایشان بسلامت بیرون آید
ودر نیکویی کردن رغبت کنند وکار صاحب بریدان وصاحب خبران نیکو باشد وکار بزرگان
وملوک وحال زنان نیکو باشد وفرمان ایشان بر مردمان روا بود واهل پارس وبابل را خیر
ونیکویی رسد ودلیلهاء نیک ان ماه بدیدار آید ورغبت نمایند از رنگها بسپیدی وآنکه
بزردی زنند واگر ببرجها کو را شهادت باشد نظر کند این دلیلها بروی بدیدار آید واگر
شهادت نبود کمتر از آنکه گفتیم پیدا آید وجه دوم آنست که حال او هم بران جمله باشد وبدوستی
بنگرد ببرجهاء کو را شهادت بود میان مردمان آن شهر عداوت خیزد وسخن ایشان مخالف
شود ومعاش ایشان تباه شود وحال ایشان بد باشد ببا میرزد واگر شهادت نباشد رنج صعبتر
وبیشتر رسد ایشان را وجه سیم آنست که حال او وجاء ماه تباه باشد در آسمان علامتها
هول ونشانها بدیدار کند وانکار کردن کارها خدا وعلم وبسیاری فراموشی ودروغ وسخن
چینی وملوک ایشان ومالوک بابل بدی بانیکی بیامیزد وجور را باعدل و دلیلهاء تباه از جهت ماه
بدید آید واگر نظر کند ببرجهاء کو را در آن شهادت نبود از دشمنی هم چنان دلیلهاء تباه پیدا آید
واگر شهادت بود آسان تر بود وکمتر وجه چهارم آنست که حال او از فساد هم برین جمله باشد
ونظر کند ببرجهاء کو را شهادت نباشد از دوستی بدید آید بسیاری از دلیلهاء ماه در تباهی
واگر شهادت باشد او را کمتر بود آن فسادها واگر ماه بس از آن در بعضی از ماهها
وروزها خویشتن باشد ونیکو حال بود ونیکو جاء وبا سعدها آمیخته دلیل کند بر زیادت
اندر نیکی ونقصان از بدی واگر بخلاف این حال باشد دلیل کند بر خلاف این ودلیل گیرند

از طبع برجها و زبرج منتهی و طالعها و طبعهای ایشان و دلیلهای دوازده برج بر آن جمله که اکنون
یاد خواهیم کرد **راس** چون راس منتها باشد مر سالهای فردار او جز آن از سالها بر سکه مردمان
شهرها کو را بر ایشان سلطان باشد و اهل بابل را خیر و شادی و عز و کنند ملوک آن شهرها
و کشتن بسیار و ظفر یابند و برده آرند و در عز و جلال ایشان زیادت کرد و ز ملکان
بدیشان هدیها رسد و بنا کنند شهرها را و اگر سعدها با او باشد زیادت کنند در خیر
و سعادت او و اگر نحسها باشد در نحوست او **ذنب** چون ذنب هم بر آن حال باشد که
راس را رنج و بلا و حاجت و درویشی و تباهی آرد و در کار دین خلاف کنند و اهل پارس
و هند و روم را نیکویی رسد و چون سعدها با او باشد بلا او کمتر باشد و اگر نحسها با او باشد
بیشتر والله اعلم **پیدا کردن دلیل کردن برجها بر آنچه پیدا آید در جهان** **حمل**
چون حمل باشد طالع بعضی ازین جمار عدد و انتهای سال بدو رسد بدلیل کردن پیدا آید در
شهرها کو را بر آنجا سلطانی باشد آهن و سلاح و التهای حرب و پادشاهان جبار کردن
کسی که تاج بر سر نهد و جنگهای صعب کنند و با آتش بسوزند و مردمان را مثله و علامت
کردانند و ز حال بحال زود بگردند و غریبی و سفرها و جامهای سرخ پوشند و چون سعدها در وی باشد
و یا نظر دارد بد و زیادت کند در خیر او و اگر نحسها باشد در بدی بیفزاید و اگر
در درجه دوم آنجا بیفزاید و اگر در درجه سیم بود آنجا یعنی در آخر دورها **ثور**
و اگر حال ثور بر آن جمله باشد زیادت پدیدار آید در غله و گیاه و کشت و بوستانها
و عمارت و رغبت نمایند بزنان و با مردمان نکاحها کنند و جامه موی و صوف پوشند
و زر نگهای سپیدی میل نمایند و بچهار پا رغبت کنند از آن جمله که بخورند و بکار دارند و کارها
و حالها ثبات باشد و همچنان حال سعدها و نحسها و در وجوه او آن حال همچنان باشد که
در حمل گفتیم **جوزا** چون حال جوزا چنان باشد مردمان نظر کنند در علمهای علوی و نوعهای
آن و در حال پیمبران و دینها و هوای مخالف باشد و بادها جهد و مردمان آن نیکو صورت
باشند و جوانمرد و با حکمت و تدبیر روزگار بکار زود بکنند و ببازی و بر دو صید مشغول
باشند و بدیگر نوعها شادی و بناها مشهور ساختن و درختان نشاندن و صورتها
و نقشها کردن و جامهای سرخ پوشیدن و احکام هر و نحس و سعد همچنان که گفته
شد بیشتر **سرطان** و چون حال سرطان برین گونه باشد پیدا آید در آن شهرها

بارانها

بارانهای بسیار و عمارت و درخت نشاندن و جوی کندن و کشت کردن و جانوران
آب و خراستران و بسیاری نکاح و فرزند آمدن و سفرها و کشتن چینها و کارها
و پوشیدن جامهای دخانی و چون سعدها در و باشد و یا بد و نظر کنند در خیر و سعادت
بیفزاید و نحسها و حال وجوه بر آن جمله که یاد کرده اند **اسد** چون اسد برین جمله
باشد پیدا آید فرزندان ملوک و کامران باشند و قوی در شجاعت و هیبت و حشمت
ایشان زیادت کرد و نام بلند ایشان را و رغبت اندر زر و سیم و جواهر گران مایه و در
برجها غلبه کند و کارها با ثبات باشد و لباس دیگر و بو روی نگارنگ پوشیدن
سنبله چون سنبله طالع بعضی زعدها باشد و پادشاهان و مردمان شهرها با صورت
نیکو شود و جوانمردی و جمال و رغبت در نکاح خاصه با غلامان و با زنان بر راه نا راست و زینت
و بلاغت اندر نیکویی و خوش منشی و مکر و زیرک ساری و اندیشه و رقص و موسیقی و نوعهای
شادی و بنا و درخت نشاندن و هم انباری در حیرها و تاریکی هوا و غلبه کند بر مردمان از جامها
سبز و رنگارنگ و وحشی **میزان** چون حال میزان چنان باشد پیغمبران پیدا آیند
و شریعتها و دینها و بنا کردن خانهای عبادت و نیکو صورت و جوانمردی و رادی و داد و راست
گویی و ستد و داد و شمار و تالیف الحان و نکاح و لهو و شادی و راست بودن مردمان با یکدیگر
و بسیاری مال در دست مردمان و بنا کردن شهرها و کوشکها و بوستانها و بکشتن از حال
بحال و جستن بادها و تاریکی هوا و جامه رنگین پوشیدن **عقرب** در عقرب پیدا آید
مردمان در شهرها نیکو روی و رادی و بسیاری نکاح و بسیاری داروها و علاجها و درخت
نشاندن و کشت کردن و حربها و ظلم و ستمها و ترس و اندیشه و دروغ و سخن چینی و سعایت
و بارانها و آبها و کندن جویها و جنبندگان آب و حشرات زمین و مار و کژدم و زنبور و دد از اندازه پیدا
آید در معدنها و کانهای مختلف از آهن و غیر آن و تاریکی هوا و جامهای سیاه **قوس**
در قوس پیدا آید در جوانمردی و مال بخشیدن و جمع کردن و پاکیزگی از طعام و شراب و لباس
و اسبان و التهای حرب و سیاست لشکرها و حالهای مخالف و شرکت و بسیاری ددان و غزو کردن مسلمانان
و مشغول بودن بعبادت و زهد و از جامهای دخانی پوشیدن **جدی** چون جدی چنین باشد
رغبت کنند در زنان و در نکاح و قوت و تیزی و راه زدن و مکر و بنا افکندن و کشت کردن
و مرغان و جنبندگان اندر و بسیار باشند و مردمان در صید رغبت کنند و بزمستانها سرمای سخت

باشد وکارها زود بکردد از حال بحال **دلو** در دلو بنا کردن شهرها و درخت نشاندن
و اندیشه در کار کشتکاران و مردمان و بکار بردن رخام و سنکهاء نرم و جانوران که در میان
سنك باشند وجستن بادها و سرماها سخت و جامها سرخ و زرد و اکر نظر سعدها باشد زیادت
خیر و تیسیر رنجها و وجوه چنانکه کفته آمد **حوت** در حوت بیدا آید نکاح و زینت
و باکیزکی و موافقت مردمان بیکدیکر و باکیزکی و استواری و بارسای و زهد و درست معاملتی
و در کان دریا و بیابان و بسیاری باران‌ها و آبها و کندن جویها و نشاندن درختان و بدید آمدن
بیشها و جزیرها در دریاها و جواهر آب چون مروارید و مرجان و رنک جامها هرچه سبز باشد

بیدا کردن دلیل خانها بر آنچه پدید آید اندر عالم منتهی و طالع

بدانکه دلیل هر برجی از برجها چون آن برج در خانه کردد از خانها دلیل کردن طبیعی و بکردد
باندازهٔ دلالت او در آن خانه و چون یك برج اندر دو خانه افتد هر بخشی از و دلیل کند بر آن خانه
که در و افتاده است چون تدبیر و برج منتهی را باشد از یکی از چهار عدد و یا طالع آنجا بود بیدا آید
بر مردمان شهرها که او را بدیشان سلطانی بود دوستی و بقاو زندکانی و تازه شدن چیزها و ابتدا
کارها و افزون شدن آن و هرچه روشن باشد از کارها و علمها باریك که بر نظر نجم حاصل آید
و منطق و نظر و رغبت در خوردن و آشامیدن و بیع و شری و رنکها هرچه زمین کون باشد
و پس بدیکر خانها هم برین جمله می باید نکرست بخداوند خانه و آمیختن بدیکری و بمقتضی حال
آن دلیل می باید کرفت **دلیل کردن خانهٔ دویم** چون تدبیر دوم از برج منتهی مریکی را باشد از چهار
عدد و یا دوم از طالع در شهرها آکو را دست باشد آنجا بیدا آید ستد و داد و خرید و فروخت و بسیاری
اندیشه در حالهاء مستقبل و در جمع کردن مالها و کسب کردن و شرکت در آن و منازعت میان ایشان
بدان سبب و زلون ها رغبت نمایند بهیچ سبب باشد **دلیل کردن خانهٔ سیم** چون تدبیر سیم از برج
منتهی بریکی را باشد از چهار عدد و یا سیم طالع را بیدا آید در مردمان رغبت نمودن بکار
خویشان و نیکویی کردن بجای ایشان و بسیاری حرکت و اندیشه اندر کار خدای و کار پیمبران
و شریعتها و دینها و پرهیزکاری و منازعت اندر آن و آرامش و شکوه و خرد و ساختن عبادت خانها
و ظاهر شدن خبرها و نامهاء مختلف و رنکها رغبت بزردی نمایند **خانهٔ چهارم** چون تدبیر
چهارم خانه را باشد مردمان را رغبت باشد در بنا کردن جایها و ساختن کوشکها و آبادان
کردن زمینها و زیر زمین کردن مالها و بودن اندر یك مقام و نکرستن اندر عاقبت کارها

تسدیس و تثلیث زادن دشخوار کردد بر زنان و فرزندان را تباهی افتد **چهارم** زنان را تباهی ١٢
افتد از شوهران و اتباز ان ایشان **دهم** بسیار شود فضیحتی و ساعت زنان **مقابله**
خصومت بسیار کند زنان با شوهران والله اعلم **مزاج زحل با عطارد** مقارنه مردمان
بکار دارند افسونها و عزاء و اخترکویی و علمهاء باریك **تثلیث و تسدیس** بسیار نظر کنند در کتابهاء
خدای عز و جل و علمهاء دینی و فقه **چهارم** اسرار علمها آشکارا شود و جادویی و افسون و علمهاء
آشکارا معلوم بکار دارند مردمان **دهم** آشکارا شود کتابها و علمها و رقیتها **مقابله**
مردمان مخرقه و مزور ساختن مشغول باشند **مزاج زحل با ماه** مقارنه دلیل کند بر بستکی
کارها و دشواری شدن آن و ویران شدن بناها و اندکی آبها و بسیاری حبس و باز داشتن
تسدیس و تثلیث بکار دارند مردمان دروغ و زور و تزویر و بیماری و اندیشه **چهارم**
بسیار افتد **دهم** بسیار خوابها بینند کران بترسند و اندیشه مند شوند **مقابله** خصومتها
افتد میان پادشاهان و رعیتان و باز دار اندیشان را و مالش کنند **مقابله** خصومت
بسیار افتد میان مردمان و اندیشهاء تباه و رنج رسد ایشان را مزاجهاء مشتری
با ستارکان **مزاج مشتری با مریخ** مقارنه مردمان غزو بسیار کنند و خوارج
بدید آید و طاعون افتد و ملوك هلاك شوند **تسدیس و تثلیث** غزو و جهاد بسیار کنند
مردمان اهل دین را **چهارم** راعیان بسیار بدید آیند و کشتن و غلبه و دزدان بسیار
کردند **دهم** مردمان را از سلطان و بلا و ترس بیش آید **مقابله** مردمان با یکدیکر خصومت
کنند بدزدی **مزاج مشتری با آفتاب** مقارنه قاضیان و معدلان هلاك شوند و اهل صلاح را
تبلها افتد **تسدیس و تثلیث** آشکارا کردد دین و داد و انصاف و علم فقه **چهارم** دلیل
کند بر قوه قضاه و بکار دارند ایشان خیانت را و ساختن حکمها و سجلهاء بدروغ **دهم** دلیل باشد
بر قوه کار قاضیان و حاکمان و انصاف دادن ایشان **مقابله** داوریها بسیار افتد میان
مردمان و ستم و بیدادی آشکارا کردد **مزاج مشتری با زهره** مقارنه دلیل کند بر پارسایی
زنان و نیکویی حال ایشان و عزیز شدن بویها خوش و مروارید در اقلیمها که منسوب است
بدان **تسدیس و تثلیث** دلیل کند بر دین داری زنان و پارسایی و زهد ایشان و نیکویی
حال ایشان **چهارم** دلیل کند بر نیکویی سیرت و پوشیده که ایشان **دهم** دلیل کند
بر آنکه زنان ملوك و بزرکان بکار خیر و نیکویی و مروت بکار داشتن با یکدیکر و بعطر و بوی خوش

مشغول باشند مقابله خصومت بسیار افتد زنان را بکار دین و بصلاح آرند میان
خود با شوهران برجملهٔ نیکویی مزاج مشتری با ماه مقارنه دلیل کند بر جستن مردمان
علم و حکمت را و افتادن طاعون و سختی گرمی هوا تسدیس و تثلیث ظاهر شود کار دین و پیغمبران
و حکمتها و کارهای خدایی چهارم بعلم و فقه و دین مشغول باشند و رازها پوشیده دارند
دهم کار قاضیان بلند شود و کار زاهدان و عابدان و مسجدها بنا افکنند و عبادت
خانها مقابله دلیل کند بر خصومتها در کار دین و نظر اندران مزاج مشتری با عطارد
مقارنه بسیار بکار دارند مردمان علم و فقه را و حکمتها و علمها و طاعون افتد و هوا بغایت
گرم شود تسدیس و تثلیث بسیار شود خصومت مردمان بکار دین و پیکار اندران چهارم
دلیل کند بر خصومت فقها و آشکارا شدن رازهای ایشان دهم پادشاهان و هر دیگر مردمان
بعلمها و کتابها مشغول باشند و بعلمها و صناعتهای بدیع مقابله دلیل کند بر خصومتها
در معنی علمها و کتابها و بسیاری مناظرها مزاج مریخ با ستاره کیوان
مزاج مریخ با آفتاب مقارنه جنگ بسیار افتد بناحیت مشرق و دزدی تسدیس و تثلیث
پادشاهان آشکارا کنند کار پیغمبران و شریعت دهم دلیل کند بر بسیاری بیداد و ستم از جهت
سلطانان و سوختن مقابله حربها بسیار باشد و جنگ و فتنه و خون ریختن مزاج مریخ با زهره
مقارنه بسیار شود فسق و فجور و زنا و فساد زنان و ملک روم هلاک شود تسدیس و تثلیث
فرزند بسیار زایند بآسانی چهارم مردمان در نهان زنا و معاصی بسیار کنند دهم زنان
بسیار فضیحت شوند و تخلیط ایشان نزدیک مردمان آشکارا گردد مقابله دلیل کند بر سختی
رسیدن بکودکان و زانیان و فاسقان مزاج مریخ با عطارد مقارنه دزدی بسیار زنند
و تغییر و ترس و خطر افتد بازرگانی را تسدیس و تثلیث کیمیا و کارها که بآتش بود چهارم
همچنان کیمیا و کارها پوشیده و رزنک بکیمیا و سلاح ساختن و جواهر مشغول باشند مقابله
خصومت و جنگ و پیکار و ستم و مخرقه بسیار شود میان مردمان مزاج مریخ با ماه مقارنه
خون ریختن بسیار باشد و دروغ تسدیس و تثلیث مردمان بناحق و بطالی مشغول باشند
و سورها و مهمانی و قربانی در عیدها بیشتر یکدیگر چهارم آشکارا شود ستم سلطانان بزرگ
و ستم ایشان بیشتر یکدیگر دهم پادشاهان و سرهنگان ستم بسیار کنند مقابله حرب
و کشتن و پیکار و دروغ بسیار باشد میان مردمان مزاج آفتاب با زهره مقارنه زنان

آبستن

آبستن را گزند رسد و تباهی و خصومتها بسیار افتد تسدیس و تثلیث کار زنان بلند شود
و شغلهای ایشان راست گردد مزاج آفتاب با عطارد مقارنه علمها پوشیده باشد و کار
شریعت و علمهای شریف ستوده مزاج آفتاب با ماه مقارنه کارها در نهان بسیار کنند
و پادشاهان بکار بریدان و جاسوسان مشغول باشند و کار کیمیا بآسانی بیش شود مردمان را
تسدیس و تثلیث رازها آشکارا گردد و الطیف گویند و کار رسولان بسیار رود چهارم علمها
و شغلها فرو بسته باشد و میان مردمان تنگدلی بسیار افتد دهم رازها آشکارا گردد
و احوال پادشاهان و بزرگان مقابله خصومتها و خلافها بسیار گردد و عیب آوردنها و تهمت
نهادنها از پادشاهان مزاج زهره با عطارد مقارنه خیرهای نهان مردمان آشکارا شود
و شادی بسیار کنند و خاصه بکار زنان و خون ریزشها باشد تسدیس و تثلیث زنان را رغبت افتد
کردن در علمها و صناعتها و شعر و موسیقی چهارم دلیل کند بر شادی و نشاط کردن با زنان
اندر نهان دهم دلیل کند بر میل کردن مردمان بلهو و نشاط و شادی و آشکا را ٥٥٥
شدن کار زنان اندر نهان و با شوهری مزاج زهره با ماه مقارنه سرود و موسیقی را
بسیار بکار دارند و طرب کردن و زنان نصیب برداشتن تسدیس و تثلیث مردمان بر
رقص و رود و سرود و لهو و شادی حریص و مشغول باشند چهارم زنان شوی
بسیار کنند اندر نهان دهم آشکارا شود زنا و معصیت و شناعت بسبب آن مقابله
زنان با شوهران خصومت کنند و تخلیط ایشان آشکارا گردد مزاج عطارد با ماه مقارنه
مردمان کتابها و علمها و رقیتها و منجی راجویان باشند و کارها پوشیده تسدیس و تثلیث
دلیل کند بر نظر در علمها و علمها و جستن آن و عنایت بدان و خاصه چون مسعود باشد
چهارم کم شود ارجافها و مناظره در علمها دهم کتابها و علمهای دین را بکار دارند و اگر
منحوس بود بسوفسطا میل کنند مقابله مناظره و خصومت بسیار کنند اگر مسعود باشد
و اگر منحوس بود بباطل و اگر بدل آنچه یاد کردیم از اتصال بعضی از آن منصرف بود از بعضی دلیل
باشد برخلاف آنچه ما گفتیم و بگزارند مردمان از چیزها که کز مزاج این دو ستاره دلیل
کرده باشد و اگر مسعود باشد دلیل کند بر ضعف و فساد دلیل کردن برجها بر خاصیت
احوال ملوک و بر دیگر مردمان و حال برجها در اصلها ابتداء حمل
پیدا آید در شهرها که منسوب است بدان پادشاهان جبار و پادشاه بابل را آفت رسد و گروهی

ازرنان عزیز او بمیرند و شاه هندوان بمیرد و مردمان بسلاح و آهن و سوختن و غله کردن
مشغول باشند و زود بکردند از حال بحال و سفرها کنند و درد چشم بسیار افتد و بهارگاه معتدل
باشد و برف افتد و مردمان بابل شادمانه باشند و مردمان مشرق و پارس را آفتها رسد و مرگ
افتد در روم و حرب افتد میان اهل مغرب و طعام را فساد افتد افتد از سبب نماها و کشتها و یکی کمتر
باشد و دیگر غلها و بزمین ارمینیه قحط افتد **ثور** دیشان یکدیگر را حسد کنند و بر پادشاه تدبیر مردمان
بدکاالند و او بر ایشان ظفر یابد و بدان سبب خونها ریخته شود و آفتها در شهرها پیدا آید و
بریک حال ثبات کیرند و در زنان رغبت بسیار کنند و درد کلو و طاعون افتد و جامه صوف
و موی پوشند و جامه سپید و بزمین پارس بیماریها افتد و میوه و طعام بسیار باشد و باشد
که قحط افتد **جوزا** ملک بابل را بیماری هول افتد و ازان برهد و وزیران او را تغییر افتد و خوارج
پیدا آید بارمینیه و با ملک مکر تباه کنند و بکریزند و بشهرهاء دیگر شوند و در علمها و کار شریعت
نظر بسیار کنند و بنا کنند شهرها و مرگ و وباد چهارپایان پیدا آید و بروم آفتها افتد و فساد
افتد بزمین سپاهان و غله تباه شود خاصه بناحیت جنوب و علت یرقان افتد **سرطان**
دلیل کند بر آن امید کی ملک بابل را از حرکتی او و خوارج بیشتر شهرها او را ویران کنند
و بدان سبب اندیشمند شود و در ولایت فتن بسیار کنند و فرزند بسیار آید ایشان را و کرسنگی افتد
و ترس از دشمنان و ملخ و جانوران آب بیشتر پیدا آیند و آبها و سیلها زیادت کردد و بزمین روم
فراخی افتد و درد چشم بسیار باشد و مرگ چهارپایان بود و کشت و درخت ایشان زیادت کردد
اسد پادشاهان را فرزند بسیار آید و قوت ایشان بیشتر بود و درد معده و طاعون و مرگ
بسیار افتد و ددکان زیان بسیار کنند مردمان را و هوا تاریک باشد و باد دبور بسیار جهد و مرکتها
بسیار کنند و باران بسیار باشد و آب چشمها نقصان شود و جامها بور و رنگین بسیار پوشند
و درختان بار اندک آرند و نهال نیک بکیرد **سنبله** پادشاهان ناحیت او نیک صورت باشند
و با جمال و جوانمردی ولکن متهتک و ناپاک باشند و بنوعها علم شریف مشغول شوند و نامخوی باشند
و ملک بابل را علتها افتد و بیماری و درد کلو و کشتن بسیار شود و فرزندان مادینه زایند و دشخوار
زایند و هوا تاریک باشد و بادهاء شمال جهد و جویها پر آب باشد و ملخ بسیار پدیدار آید در
و نجامها جامه سرخ پوشند و رنگین و غلها و میوها نیکی و بسیار باشد خاصه زیتون و بابل طعام بسیار
شود **میزان** ملک بابل شادمانه باشد و بحرکت و شکار مشغول بود و مرگ در رعیت او افتد

وکار شریعت

وکار شریعت پیدا آید و بنا کند هما و بداد و بخشش و انصاف و حق و علمها حقیقت مشغول
باشند و بنکاح و شادی و مالها بسیار باشد در دست او و ساختن شهرها
و بوستانها و زود کشتن کارها و جستن بادها و سمومها و نیکو بیرون آمدن کشتها و میوها
و رجامها رنگ سیاه پوشند **عقرب** پادشاهانی که منسوب اند بدان نیکو صورت باشد و جوانمرد
و بسیار نکاح و طبیبان و معالجان بسیار شوند و حربها و جور و سعایت و دروغ بسیار باشد
و بیماری و تاریکی هوا و باران و سیل بسیار و بسرما و مرگ اطفال و زنان و چهار پایان و بسیاری
طعام و کشت و تباهی چراخور بسبب برف و جانوران آب بسیار باشد و کانها بسیار پدید آید
قوس پدیدار آید قوت ملکان و بزرگان و رای و تدبیر ایشان بر عامه مردمان و ملک بابل
بیمار شود و دشمنان بر شهرهاء روم راه یابند و سواری بسیار کنند و بصلاح و پاکیزگی و طعام
و لباس مشغول باشند و بیماریها رسد و خون انگیزد و دد و ستور و حشرات زمین بسیار شوند
و جامهاء دخانی پوشند و طعامها بسیار شود و نرخ ارزان **جدی** بر ملک بابل بترسند
از بعضی دشمنان و بیماری و معصیت بسیار افتد در شهر او و از اجیفها و خون ریختنها کرد بابل
و رغبت بسیار کنند بکار زنان و بشهوتها و صید کنند و بدروغ و ظلم و مکر مشغول باشند
و راه زدن و طاعون افتد و باران و آب بسیار شود در فصل خریفی و نجامها سیاه پوشند و خرما
و نبات تباه شود و سال میانه بود **دلو** پادشاهان بناها و کوشکها بسیار کنند و مردمان
روم حربها بسیار کنند با دشمنان و جوی کنند و درخت نشانند و چهارپایان را آفت رسد و رعد
و برق و باران و برف و بیماریها و بزمینها ختن خیر و شادی باشد و سال فراخ نعمت بود و طعام
بسیار باشد و ملخ زیان کنند و زنان را از نم و باران زیان رسد **حوت** دلیل کند بر قوت
حال پادشاهان و بزرگان و نظام کار ایشان و میل کردن بشادی و پارسایی و عدل و انصاف
و نظر کردن در کار خدای و بکار داشتن پاکیزگی و بسیاری نکاح و بکار داشتن ادبها
و افتادن بیماریها و زیادت شدن ددها و بیابان و دریا و درخت نشاندن و جوامهاء آبی و جامهاء
سپید پوشیدن و فراخ سالی و بزمین ثور و میزان و عقرب غله کمتر باشد و طعام اندک نزد
شناختن دلیل کردن تنهاء مفرد جو مستر باشد بر طالعها بوادی که یاد کردیم و با سال کدخداه و جان
ایشان را باشد بر نوعها حیوانات از آدمیان و ستوران و بر چهار عنصر جهات و آنچه بزاید و پدید
آید از آن دلیلها از حل برجینها **نوع آدمی** مردمان را بیماری در از آهنگ افتد

جون سیل و کاهش و نیکی و اندوه و مرگ و ترس و کشتن پادشاهان و بسیاری فساد
بزمین بابل و درویش شدن توانگران نوع جانوران اندک باشد و آفت و بیماری رسد
ایشان را عنصر هوایی سرما سخت باشد و یخ بندد و هوا کرد و باران و رعد و برق بسیار
باشد و باخر سیل عنصر آبی در دریاها سرما سخت باشد و کشتها غرق شود سیل
و جانوران آبی اندک باشند و مد و جزر باشد بی اندازه عنصر زمینی میوه تباه شود بسبب
کرم افتادن اندر وی یا از سبب ملخ یا از سبب سرما دلیلهای مشتری برین چیزها
نوع آدمی دلیل کند بر بزرگ شدن کار پادشاهان و صلاح حال ملک بابل و مغرب و فتنه
افتادن در روم و بیت المال بر شدن و پیدا آمدن راستی و صلاح کار مردمان و سلامت
حال ایمن نوع ستوران هرچه مردمان بکار دارند نیک حال باشد ان و هرچه بکار ندارند
بخلاف ان باشد عنصر هوایی باران‌ها بسیار باشد و جستن بادها و هوا تر باشد و نیکو
کردد اندر اعتدال عنصر زمینی زمین را بسیار عمارت کنند و میوه بسیار باشد و کندم و جو
بصلاح آید و باشد که زدی بزند آنرا کشتها بسلامت رهد و ماهی بسیار باشد
و مد جویها دلیل آفتاب برین چیزها تاثیر او بحرارت بیکی از تحویلها
دلیل باشد بر کزند رسیدن ملوک را و بر مرگ عامه و پیدا آمدن دشمن از آفاقها و بسیاری
ستوران و قصد کردن ملوک بیکدیگر و خون ریزش در ناحیت مغرب و توانکر شدن
درویشان و نیازمند شدن توانکران و کشتن و فتنه در ناحیت مغرب دلیلهای زهره
برین چیزها نوع آدمی براه سیاست و نیکو باشد در کار دین و مرگ کروهی از
بزرکان خاصه از اهل بابل و بلند شدن کار مردمان و پیدا آمدن شادی و صلاح کار تزویج
و بسیاری فرزندان و فراخی نعمت در شهرها نوع ستوران دلیل کند بر بسیاری نوع و فایده
از کار ایشان عنصر هوایی دلیل کند بر خوشی و اعتدال کار هوا و پیوستکی بادها عنصر آبی
دلیل کند بر بسیاری آبها و سلامتی کشتها عنصر زمینی دلیل کند بر نیکو حال کشتها و درختان
و زیاده شدن و بالیدن آن دلیلها عطارد برین چیزها نوع آدمی فتنه
و حرب و غارت و عامه بیرون آیند بر دیسان و بیماری افتد و ز کار شریعت بیرون آیند
و راه زنند و مردم کشند و ستم کنند نوع ستوران فساد افتد ستوران را و علت و خاصه آن
که مردمان بکار دارند نوع هوایی باران کمتر بارد و کرما سخت باشد و بادها جهد و صاعقها

نوع

نوع آبی کشتها غرق شود از سبب بادها و صاعقه و آب چشمها خشک شود نوع زمینی
درختان را آفت رسد و زنان از جهت سوختن و ملخ بارد دلیلهای ماه برین چیزها
نوع آدمی دلیل کند بر غم رسیدن پادشاهان را و جنگ پیوستن و بسیاری دزدان و حرب
افتادن میان پارس و عرب و کزند رسیدن از ددان نوع ستوران دلیل کند مرگ افتادن
باشد در ایشان خاصه در ان نوع که مردمان آنرا بکار دارند عنصر هوائی دلیل کند بر بسیاری
باران عنصر آبی دلیل کند بر بسیاری آبها عنصر زمینی دلیل کند بر تباه شدن درختان
بسبب ستوران پیدا کردن دلیلهای ستارکان و جوزهر جو مستر باشد در برجها
درین فصل می‌خواهیم که تا دلیلهای ستارکان بر حوادث بدید آرکنیم شکلهای آن اندر
فلکها و آن آفتاب و دلیلهای جوزهر در دوازده برج و ابتدا کنیم بدلیلهای مجرد اندر هر برجی
پس بکوییم و باز نماییم دلیلهای او را در شمال از طریقت آفتاب و بر و علامت کنیم ش برخی
و جوان ناحیت جنوب باشد علامت او ح جون در تشریق آفتاب بود علامت او ق جون در
مغرب بود علامت او غ جون راجع باشد علامت او ع و جون از زیر شعاع بیرون آید علامت
او ط زحل در حمل دلیل کند بر مرگ جوانان و بسیاری غارت و کشتن و فتنه
خاصه در ناحیت مشرق و جنوب و پیدا آمدن بلا و بدی میان مردمان و بسیاری خرابی
زمین و تباهی حال هوا و تنکی طعام ش دلیل کند بر سختی سرما و باران بسیار و یخ ح
پادشاهان غمناک شوند بسبب ارجافها ق هم چو بیشین غمناک شوند ملوک بسبب اراجیفها
غ دلیل کند بر جنگ افتادن میان مردمان و بیماریها بسبب و با و مخالفی هوا ع دلیل کند بر
رعد و برق و صاعقها ط فتنه و حرب بسیار افتد در ناحیت مشرق و دزدان و فساد
و مرگ ددان و اندک شدن طعام و شراب در ناحیت جنوب زحل در ثور جنگ بسیار افتد
بناحیت مشرق و مغرب و بیماری پیران و مرگ کاوان و برف و باران و تباه شدن کشتها
ش هوا معتدل باشد ح تشویش افتد میان مردمان و وبا و مخالفی هوا ق باران‌ها بسیار
آید و بعضی انجایها غرق افتد غ دزدی و فساد بسیار شود و سیرت ملوک تباه کردد
و آبله پیدا آید ع مرد بزرگ بمیرد و اراجیف بسیار کویند و خاصه در ناحیت جنوب ط سرما
سخت باشد بناحیت مشرق و مغرب و بادها و باران‌ها بسیار باشد و مرگ در استر و کاو افتد
و فساد طعام از ناحیت مغرب زحل در جوزا مرگ و فتنه و فساد بسیار باشد و برف

وباران وسیلها وجستن بادها وتباه شدن کشت ش زلزلها افتد وبادهای سخت
جهد ح دلیل کند بر خشکی حال هوا وسختی گرما واندکی میوه ق پادشاهان را بیماری
افتد ع دلیل کند بر تاریکی هوا وسختی واندکی باران ع پادشاهان مالها خزانه را ابر پراکند
ط سرما سخت باشد وباد جهد وآبها بسیار گردد وتباهی حال طعام وبسیاری مرگ ووبا
اندر ناحیت شمال زحل در سرطان بیماریها پدیدار آید بسبب بادها وسرفه
وبرسام وبسیاری سقر وغریبی سبب فتنه وفساد وبیماری پیران ش تخلیط افتد
در کارها ح بارانها بسیار باشد ق دلیل کند بر بسیاری باران وزیادت شدن آب
جویها غ درد چشم آرد وزکام ومرگ زنان ع مرگ بزرگان افتد ط درد معده افتد
مردمان را وسرفه وخروج بیرون آید وخون ریختنها باشد وفساد وطعام زحل در اسد
مردمان را بیماریها افتد وحصبه ومرگ زنان وبسیاری دزدان وحربها وسمومها واندکی
باران وباشد که وبا افتد ش بسیاری تخلیط افتد وکارها شوریده باشد ح بار آنها
بسیار آید ق دلیل کند بر زیادت جویها وبر آب شدن آن ع بیماریها افتد زنان را ...
وخاصه ملوک را ع دلیل کند بر فساد حال هوا وپیدا آمدن وبلها وسمومها ط فتنه افتد
وحرب وتب آید وگرما سخت باشد وبیوستگی سموم واندکی باران وجستن بادها والله اعلم
زحل در سنبله کار بزرگان تباه شود وارجیفها افتد وطاعون در میان زنان افتد
وباشد که بار آنها بسیار بارد ش دلیل کند بر نیکویی حال هوا ح دلیل کند بر اعتدال
هوا ق باران ورعد وبرق بسیار باشد وآب جویها بسیار شود ع پادشاهان را
بیماری افتد ونزله ودرد چشم وباران اندک آید ع دلیل کند بر بسیاری خلاف کردن رعیت
موالی را ط دلیل باشد بر مرگ وتبها حاد وکشتن میان مغرب وشمال وپیدا آمدن
علامتها در هوا زحل در میزان مردمان را درد دل وشکم افتد وبیماریها از تری وبسیاری
جدایی میان مردمان وزنان وجستن سمومها واندکی طعام وشراب ش بادها بسیار جهد
ح ووبا پدید آید در میان مردمان ق بیماری بسیار افتد وتخلیطهای زیان کننده ع دلیل
کند بر خشکی هوا واندکی باران وسختی سرما ع بیماریها دراز آهنگ افتد بخاصه درد دهن
وگوش ط دلیل کند بر حربها وبر تیرگی هوا وجستن بادها واندکی طعام وشراب
زحل در عقرب دلیل کند بر شوریدگی مزاج مردمان ومرگ خاصه در جوانان وبیماریها

وسختی

۱۶ وسختی سرما وبرق بسیار تباه کننده مر کشت را ش دلیل بود بر سختی گرما ودرد چشم ح بسیار
باشد بار آنها وغمها ق خصومت بسیار شود میان پادشاهان وغم خوردن ایشان بدان سبب
ع دلیل کند بر بیماری مر بعضی از ملوک را وزنان ایشان وکم طاعتی سپاه مر ایشان را ع
کارها بسته باشد بر مردمان وحرکتها کم کنند وارجیف بسیار گویند وهوا خشک باشد ط دلیل
باشد بر خون ریختنها میان شمال ومغرب ومرگ پیران باشد زحل در قوس طاعون پیدا آید
وخاصه در بزرگان ودرد چشم وجنگ بناحیت مشرق وملخ پیدا آید وهوا معتدل باشد
ش بادها جهد ح دلیل کند بر گردش حالها وشوریدگی کارها ق تب بسیار بود مردمان را
ع بلا واندوه افتد وهوا معتدل باشد ع دلیل کند بر تنگی طعام ط مرگ افتد میان
بزرگان وحربها باشد بناحیت مغرب زحل در جدی دلیل کند بر تباه شدن کارها وبیم
وبسیاری زلزله وباران وتباه شدن غلها بسبب نم ش یخ وتگرگ وبرف ونم بسیار
باشد ع دشمن بسیار پدید آید ودل مشغول بود وتباه شدن چهارپایان وغرقه شدن
کشتیها ع دل مشغولی وتشویش باشد وخلاف میان مردمان ط ترسناک باشد مردمان
وبار آنها بسیار آید وبادها جهد زحل در دلو مرگ بسیار بود وارجافها وحربها
وغریبی زنان ومان ش میوهها تباه شود ح ابر وباران بسیار باشد ق پادشاهان را
اندوه وغم رسد ع مرگ وسختی رسد آنرا که بزاد بر آمده باشد ایشان ع برف باشد
وسرما سخت باشد ط فتنه وبیم افتد مردمان را وخلاف کنند لشکر ورعایا با ملوک ومرگ
ووبا افتد میان جوانان زحل در حوت مردمان را زیانها رسد بسبب سختی وسرما وگرما
بدو وقت صعب باشد وغله اندک بود ش بادها جهد ح بار آنها بسیار آید وآب در جویها
زیادت گردد ق دلیل کند بر اندکی باران ومیانجی حال هوا وقحط ع پادشاهان را اندوه
واندیشه بیشتر آید وبیماریها ونزلها ع دلیل کند بر مرگ بعضی از بزرگان ط آبها
وسیلها بسیار شود وسرما سخت باشد مشتری در حمل حرب افتد میان اهل خراسان
وارمینیه ومردمان تن درست باشد مگر گروهی را سرفه ودرد سر باشد خاصه در فصل
خریف وبار آنها وسیلها بسیار شود وطعام ودرخت وکشت زیادت شود ش دلیل کند بر سختی
گرما وبسیار سموم ح دلیل کند بر سختی سرما ق تب بسیار باشد بخاصه در فصل تیرماه
ع باران بسیار آید وهوا تر باشد ع دلیل زیان کنند ط بیماری کمتر باشد چند درد سر

وسرقه ومرغان کمتر باشند وبادهاء شمالی جهد وباران وبرف بسیار آید وغلها بسلامت
باشد مشتری در ثور گروهی از بزرگان ووزیران بمیرند ودرد چشم افتد وسرما
زیان کننده باشد وبارانها بسیار وزلزله در اول زمستان وبرفها وطعام بسیار شود
وکشتها را فساد افتد ش دلیل کند بر نیکویی اعتدال هوا ح دلیل کند بر شوریدگی هوا
ق دلیل کند بر بسیاری باران ع بعضی از زنان ملوک بمیرند یا بعضی از خواجگان وهوا
بتری میل کند ع دشمنان پیدا آیند ملوک را ط دلیل کند بر مرگ گروهی از علماء معروف
وباران پیوسته در زمستان وبرف افتادن وبادها جستن وسرماء سخت وتباه شدن میوه
مشتری در جوزا درد چشم افتد خاصه جوانان را وزنان را ومرگ بسیار افتد ایشان را
وسرماء سخت در فصل زمستان وبادها جهد خاصه دبور وکشتها تباه شود ش بادهاء
معتدل جهد ح گرماء تابستان گرم باشد وسموم وخشکی ق باران بسیار باشد وسرما
سخت ع مصیبتها واندوهها پیش آید ملک را ع اراجیف بسیار گویند ط درد چشم
ومرگ زنان وتباه شدن میوها ودرختان واندک شدن آب چشمها مشتری در سرطان
دلیل کند بر بلندی کار پادشاهان وبسیاری بیماریها وبرفها در فصل زمستان
ش دلیل باشد بر سختی گرما وبسیاری سموم ح دلیل کند بر آن جمله که پیش دلیل کرد
ق باران بسیار باشد وسرما سخت ع سفرها بسیار کنند پادشاهان واراجیف افتد
وسخن وتشویش ع دلیل کند بر اندوه رسیدن بمردمان ومرگ گروهی از بزرگان
ط بر سختی سرما در زمستان وجستن بادهاء شمالی وبسیاری رعد وزیادت شدن آب
درجویها ونیکویی غلها ودرد دهن افتد مردمان را مشتری در اسد حرب بسیار باشد در ناحیت
مشرق ومغرب وطعام در ناحیت مشرق ش بادها سموم جهد ح دلیل کند بر خشکی هوا
ق دلیل کند بر اندکی باران ع پادشاهان تنگدل باشند وبی نشاط وسمومها سخت باشد
ع حسد افتد میان اهل روم ومرگ افتد بزرگان را ودرد مجوانانرا ط سرما سخت
باشد وبارانها وطعامها اندک بود مشتری در سنبله درد چشم باشد وکشتن وخون ریختن
در ناحیت جنوب ومرگ وتباهی حال هوا وخشکی آن وبسیاری زلزلها ش دلیل کند بر
اندکی باران ح دلیل کند بر تباهی مزاج هوا ق دلیل کند بر مرگ ملک ع دلیل
باشد بر اندوه رسیدن دبیران ع دلیل کند بر خشکی هوا ط درد چشم مردمان را وسرما

سخت

سخت وبادها مشتری در میزان مردمان بزرگ منش ومتکبر باشند وگاوان را مرگ
افتد ودر تابستان باران آید وغله را تباه کند ورعد وبرق بسیار آید در اول زمستان
پادشاهان
ش بادهاء خوش ونافع وزد ح بیماری ووبا بسیار باشد ق درد چشم وزکام ونزله
بیمار شوند وباران اندک باشد وهوا سرد وخشک باشد ع پادشاهی زنی از ملوک وخاندان
ایشان بزنی کند ع بیماریها افتد ط مردمان را وباران بسیار آید در زمستان وبادها
وزد واندر تابستان گیاه بسیار روید وآبها نقصان شود مشتری در عقرب دلیل کند
بر تن درستی وبارانها بسیار ریزد ش سرماء سخت ونیکویی کشتها وزنان ودرختان
ح دلیل کند بر سختی گرما ح بر تری هوا وگرمی او دلیل کند ق رئیسان را
غلیظها افتد ع بیماری افتد ملوک را ط دلیل کند بر اندکی باران وجستن بادهاء سخت
ط دلیل کند بر بسیاری دردها وآفتها زنان ومردان را وگاوان را وبارانها آید ورعد
وبرق ونقصان آبها در چشمها وبسیاری گیاه ومیانه بودن کشتها مشتری در قوس بیماریها
بسیار افتد از درد سر وشش وستوران را وبا افتد خاصه گاوان را وبارانها بسیار آید
وسرماء سخت وبرف افتد وفساد طعام باشد وبادهاء صبا پیوسته وزد ش بادهاء نافع
جهد ح مردمان را خیر ومنفعت باشد با آرامش ورامش ق علتها افتد مردمان را خاصه
درد چشم ع پادشاهان را اندوه پیش آید وگروهی از بزرگان پیری شوند ع عامه مردمان
شاد گردند بعدل پادشاهان وبارانها بسیار آید ط مردی بزرگ بگریزد ونتاج ستوران
نیکو باشد وبادها وزد وباران آید وگیاه بسیار باشد وحال درختان نیکو بود مشتری در جدی
دلیل باشد بر تباه شدن کارها وبیم وبسیاری باران وزلزلها وصلاح غلها بسبب بارانها
وتنگی میوه وطعام ش برف ویخ وسرما وغمها باشد ح همچنانکه در شمال دلیل کرد ق مرگ
وبیماری بسیار افتد مردمان را ع رئیسان وپادشاهان را بیماریها افتد ومرگ ع تخلیط
افتد ملوک ورعیت را ط مردمان را خارش افتد ودرد سر وچشم وسرماء سخت وآبها بسیار
وجستن بادها وباریدن برفها وبسیاری نعمت وتباه شدن عصیر مشتری در دلو بعضی
از بزرگان بمیرند وجوانان را علت افتد ومرغان وددگان هلاک شوند وباران وبرف
بسیار آید وبادها وزد وفساد غله بود ومیوه وکشتها بسیار غرق شود ش دلیل کند بر خشکی
هوا ح میغ بسیار باشد ق دلیل باشد بر اندکی باد ع زنان پادشاهان را بیماری پیش آید

وباران اندک بارد ع بیماری افتد بادشاهان را ط بعضی از بزرگان بمیرند
وبیماری بسیار افتد مردمان را و مرغان هلاک شوند وچنین کان دریا وکشتها
غرق شود و بادهای سودمند وزد مر کشتها را وبارانها وبرقها سودمند بارد وکشتها نیکو بود
وعز دانها را زیان کند مشتری در حوت مردمان را زیان رسد خاصه زنان را وهوا تا نرا
وبادهای سرد جهد وباران وبرف بسیار باشد ومیوها تباه شود وکشتها ش
بادهای سودمند وزد ح بارانها بسیار آید وجویها بر آب باشد ق دلیل کند بر اندکی باران
وخشکی هوا ع بادشاهان حرکت بسیار کنند ولشکرها باطراف فرستند ع دلیل بر تباهی
کارها ط زلزله افتد وبیماری زنان را وکودکان را وباران وبرف بسیار آید وبادهای
شمال وزد وحال کشتها نیکو باشد ومیوه ها تباه شود مریخ در حمل بناحیت مشرق
کشتن افتد ودرد چشم وجستن بادهای سموم واندکی باران ش دلیل کند بر خشکی هوا
ح دلیل باشد بر نیکویی حال هوا ق مردمانرا اندوه بیش آید ع بر مملکت نفقه بسیار
کردد وزنان آبستن بچه بیفکنند ع مردمانرا اندوه ومصیبت رسد ط حربها
بسیار افتد بناحیت مشرق ودرد چشم وبادهای بسیار وزد وغلها نیکو بیرون آید والله اعلم
مریخ در ثور جنگ افتد میان ناحیه شمال ومغرب ودرد چشم وتباه شدن کارهای زهروی
ومرک کاوان ورعدها سخت ومیغ واندکی طعام وبسیاری آبها ش آبله وحصبه
بسیار باشد ح هوا شوریده بود ق باران اندک آید وقحط افتد ع زنان آبستن را
بیماری افتد وکشتها ودرختان تباه کردد ع ستورانرا کزند رسد وهلاک شوند
ط حرب افتد میان مردم ناحیت مغرب وشمال وخون ریختن ودرد چشم ومرگ چهارپایان
افتد وطعام اندک شود مریخ در جوزا مردمانرا درد کوش افتد وآبله وحصبه
واجنک افتد بناحیت شمال ودزدان بسیار شوند وبریشان ظفر یابند وکزند
رسد بسبب صاعقه وسرما ش زلزله بسیار افتد ح دلیل کند بر گرمی
هوا وتیرگی او ق کار رعیت شوریده باشد از جهت امیران ع کروهی از بزرگان
بمیرند وبعضی بجایها انتقال بدر افتد ع بیماری وآبله وحصبه بسیار شود ط
مردمان را مرگ افتد وبسیاری کشتن وسوختن باشد بناحیت شمال ودزدان تباهی کنند
مریخ در سرطان در ناحیت مشرق با مغرب جنگ افتد وتباهی وبیماری برسد

وبرساهر

وبرساهر ومیان رعیتان مخالفت افتد وبکوه با ایشان مرگ افتد واندر ستوران وباران اندک آید ش دلیل ١٨
کند بر تاریکی وگرمی هوا ح هم چو دلیل پیشین ق ابر بسیار باشد وهوا خشک بود ع
بیماریها بسیار افتد زنان را از گرمی ع هوا تباه باشد وگرم وسموم خیزد ط درد گلو
خیزد وشتر وچهارپایان را مرگ افتد وباران اندک باشد ومردمان را درد گلو بسیار
باشد مریخ در اسد در ناحیت مشرق ومغرب حرب بسیار افتد وکودکان را مرگ
افتد ودرد شکم وستوران هلاک شوند وباران اندک آید وطعام عزیز باشد بناحیت
مشرق ش بادها جهد وسموم خیزد ح هوا بغایت خشک باشد ق باران اندک
آید ع ملوک تنگ دل باشد ونشاط ایشان کمتر باشد وسموم بسیار خیزد ع ودر روم
ستم وحسد آشکارا شود ط بزرگان را مرگ باشد وجوانان را بیماری وزمستان
سرد باشد وباران کمتر آید وطعام اندک بود مریخ در سنبله درد چشم بسیار افتد
وحرب وخون ریزش ومرگ در نواحی جنوب وهوا خشک باشد وتباه وزلزله بسیار خیزد
ش دلیل کند بر اندکی باران ح دلیل کند بر تباهی مزاج هوا ق دلیل باشد بر قوت
کار ملک ع دلیل اندوه رسیدن باشد دبیران را ع هوا خشک بود ط درد چشم بسیار
افتد وسرما سخت باشد وبادهای بسیار مریخ در میزان دلیل باشد بر سلامت
مردمان واشکارا شدن دزدان وبسیاری اراجیف وهلاکت بسبب طاعون واندکی باران
وبسیاری میغ وباد ش دلیل باشد بر جستن بادها ح هوا نامعتدل بود ق باران ورعد
بسیار باشد ع لشکرها آرامیده بود وباران اندک باشد وهوا خشک ع بعضی از بزرگان
بمیرند ط دزدی وترس ومرگ بسیار باشد میان مردمان وباران وابر بسیار باشد و میوه
اندک باشد مریخ در عقرب درد چشم بسیار افتد مردمان را وبیماری وطاعون وبیشتر
آن در ناحیت شمال باشد وبسیاری دزدان وتباه حال الطعام وکشت ودرخت ش دلیل کند
بر خشکی هوا وقحط ح دلیل کند بر اعتدال هوا ق دلیل کند بر اندکی بارانها ع دلیل کند
بر درد چشم ع بادشاهان را بیماریها باشد که بیم مرگ بود ط دلیل کند بر خطرها وبلاها
مردمان وبیماریها ومرگ کنده بیران وشوخی کردن دزدان مریخ در قوس دلیل کند
بر مرگ افتادن بناحیت مغرب وارمینیه وکشت بسیار وبیماری وسرفه ودرد چشم واندکی
باران وبسیاری سرما وتباه شدن درختان ش جستن بادها وخشکی هوا ح دلیل کند بر کشتن

بعضی از چیزها و بدل شدن آن ق دلیل کند بر سختی گرما ع مردمانرا گزند رسد از ملوک
ع سپاه را بلا و سختی رسد ط بناحیت مغرب قحط افتد و برقان و درد چشم و اندکی باران
و بسیاری یخ و تباه کردن سرما میوها را مریخ در جدی بلا و مرگ بسیار بود بناحیت
جنوب خاصه در جوانان و جنگ افتد از سوء مشرق و سوء جنوب و هوا خشک باشد
و غله بسیار بود و میوه اندک ش دلیل کند بر تباهی حال هوا ح هم چنین دلیل کند
ق زنان تباه شوند ع بعضی از بزرگان بمیرند و سپاه را رنج رسد و باران بسیار آید همچنان ع
دلیل باشد ط حربها افتد میان مشرق و مغرب و مرگ افتد کودکانرا و جوانانرا والله اعلم
مریخ در دلو دلیل کند بر کشتن ملک بابل مشرق و یا مرگ او و بیش آمدن بلا مردمان را
و بسیاری برف و باران و بسیاری طعام و اندکی آن در دریا ش دلیل کند بر خشکی هوا
ح هم چنان دلیل باشد ق دلیل کند بر سختی گرما ع در دریا کشتن افتد و قوت شدن
و زنان حامله را آفت رسد و گرما سخت باشد ع رعیت بر ملوک بیرون آیند ط حرب
افتد و بدی در عالم آشکارا شود خاصه در ناحیه شمال و باران اندک آید و میوه تباه شود
مریخ در حوت جنگها بسیار افتد میان مردمان و مملکت گروهی برود و بزرگان خوار شوند
و تب بسیار باشد مردمان را در ناحیه جنوب و مغرب و ستوران عزیز کردند و باران و برف
بسیار آید ش بادها جهد ح باران بسیار آید ق تب بسیار آید مردمان را ع کار
لشکریان تباه باشد و زنان آبستن بچه بسیار بیفکنند و سرما سخت بود ع دلیل کند
بر شوریدگی کار مردمان ط دلیل کند بر پوشیدگی نام پادشاهان و بزرگان و درد چشم و اندکی
باران در جنوب و بسیاری طعام زهره در حمل دلیل کند بر قحط و بسیاری باران آبها
و بادها ش دلیل کند بر گرمی هوا ح دلیل بر سختی سرما ق دلیل کند بر حرکت لشکرها
ع رعد و برق بسیار باشد و سرما سخت شود ع مردمانرا سخن و اراجیف بسیار گویند ط
دلیل کند بر قوت بزرگان و اهل حرب و بارانها بسیار در زمستان و صلاح درختان زهره در ثور
دلیل کند بر بیرون آمدن خوارج و شوریدگی کار مردمان و رنجها رسد و گروهی از زنان
پادشاهان را و بسیاری ابر و باران و رعد و برق ش دلیل کند بر نیکویی حال هوا ح دلیل باشد
باشد بر شوریدگی کارها ق دلیل کند بر نیکویی حال هوا ع سرما و رعد و برق بسیار
ع گروهی از ملوک را اندوه رسد ط دلیل کند بر بسیاری گیاه و فراخی نرخ و سلامتی بزرگان

زهره در جوزا دلیل کند بر تری و تباهی هوا ش بر جستن بادها ح بر خشکی
هوا و رنجها رسد بپیران را ق دلیل کند بر گرمی و خشکی هوا ع گروهی از مردمان را
تنگ دلی و بیم رسد ع جانوران بسیار باشند و نتاج ایشان نیک بود ط هوا خوش بود و معتدل
زهره در سرطان دلیل کند بر جستن بادها و خشکی هوا و نیکویی مزاج آن ش دلیل کند
بر سختی گرما ح هم چنان دلیل کند ق گروهی را از پادشاهان و بزرگان رنج رسد و حرکت
لشکرها بود ع گروهی را از زنان پادشاهان رنجها رسد ع دلیل کند بر سختی مطالبت
بخراج ط آبها بیفزاید و باران بسیار باشد و غلها بسلامت برسد و میوها و حال زنان
بصلاح باشد زهره در اسد بیماری و آبله بسیار باشد و هوا گرم باشد و آرامیده ش بادها
جهد و گرما سخت باشد ح دلیل کند بر اعتدال هوا ق پادشاهان و زنان ایشانرا رنجها
رسد ع پادشاهان تنگ دل باشند و اندیشمند ع گروهی از زنان پادشاهان در رنج رسد
ط دلیل باشد بر غزو کردن پادشاهان و بزرگان و صلاح حال ایشان و بید آمدن
بیماریها از سبب خون و فتنه افتادن و بسیاری دران زهره در سنبله دلیل کند
بر نیکویی حال هوا و باشد که بسردی و خشکی میل کند ش هوا معتدل باشد ح هم چنان
باشد ق مردمان بیمار شوند و گروهی از بزرگان هلاک کردند ع زنانرا علتها افتد
خاصه در فصل تیرماه ع و مردمان را نیز برین جمله بیماریها افتد ط زیان و علت
بسیار افتد و کشتها ببالد و در دریاها بادهاء صعب جهد و میوه و غله نیکو بیرون آید
زهره در میزان دلیل کند بر تن درستی مردمان و نیکویی حال هوا و باشد که بسردی
و خشکی میل کند ش دلیل کند بر نیکویی حال هوا ح هم چنان دلیل کند ق مردمانرا بیماری
افتد و گروهی از بزرگان بمیرند ع مردمان را علتها افتد ع هم چنین علتها افتد خاصه در
تیرماه ط زنان را علتها و دردها افتد و کشتها نیکو ببالد و در دریا باد سخت جهد
و میوه و درختان بصلاح باشد و طعام عزیز زهره در عقرب دلیل کند بر سختی سرما
و جستن بادهاء بسیار و نیکویی حال هوا ش خشکی هوا ح بر بسیاری باران ق بزرگانرا
رنجها رسد و خون ریزش باشد ع مردمانرا دل مشغول بود بسبب اراجیف ع ریشان
بر کارها ثبات نکنند و تخلیط کنند ط دلیل کند بر سختی سرما و بسیاری بارانها و زیادت
آبها و سیلها زهره در قوس دلیل کند بر نیکویی حال هوا ش بر پیوسته جستن بادها

ح بر بسیاری کشتی حال هوا و تری آن ق بر بیماری افتادن ملوک را ع بر حسد و کینه میان
مهتران ع بر مرگ گروهی از بزرگان ط بر پیوسته شاد بودن پادشاهان و حریصی
ایشان بر کار زنان و صلاح حال مردمان و حال چهارپایان زهره در جدی
دلیل کند بر بسیاری جستن بادها ش همچنان دلیل کند ح بر بسیاری باران و برف
ق رنج رسیدن بگروهی از بزرگان و بلند شدن کار فرومایگان و بازاریان ع مردمان را
غم و اندوه افتادن ع مردمان بزاد برآمده را بیماری افتادن ط دلیل کند بر خوشی سال
و فراخی نعمت و سردی زمستان و اندک شاد بودن زنان از شوهران و انبازان خویشتن
زهره در دلو دلیل کند بر نیکویی حال هوا و جستن بادها و بسیاری باران و ابر
ش براند که باران ح بر بسیاری باران و آبها و زیادت شدن چشمها و غرق شدن کشتیها
ق بیماری افتد مردمان را از رطوبت ع بر سلامتی حال مسافران و اراجیف که هوا ع بیماری
بسیاری افتد مردمان را از بلغم و باد آنها و بادها و برآب شدن رودها ط فراخی نعمت
و بسیاری کشت زهره در حوت دلیل باشد بر بسیاری غمها یا سختی گرما و نیکویی
حال هوا ش پیوسته جستن بادها ح بسیاری بارانها ق بر بلا افتادن مر گروهی را
از سرهنگان و بدکاران ع اراجیف بسیار گویند و تشویش و فزع افتد مردمان را ح
بیمار رسد گروهی را از مردمان ط دلیل کند بر صلاح حال زنان و موافقت ایشان با شوهران
و بر بسیاری بارانها سومند و بسیاری ماهی و دیگر جنبندگان آب عطارد در حمل
زنان و کودکان بسیار بمیرند و ماهی اندک باشد و بادها خشک جهد و ابرها بسیار بود
و گرما سخت باشد و آبها بسیار و شراب طعام اندک باشد خاصه در مغرب ش دلیل کند
بر تباهی حال هوا ح بر نیکویی حال هوا ق بر جنگ افتادن میان مردمان و غلبه کردن دشمنان
و مرگ بزرگان ع بر آبله و حصبه ع بر بسیاری باران ط بر مرگ در ناحیه مغرب و اندک
میغ و سیل و عزیزی طعام و بسیاری آب و مزاج زهره دلیل باشد بر سلامت جانوران
و در مریخ بسیاری فتنه و مزاج زحل فساد از جهت آب عطارد در ثور دلیل کند
بر جنگ افتادن میان اهل مشرق و مغرب و درد چشم در ناحیت مشرق و بسیاری مرگ
بزرگان و سختی گرما و جستن بادها و بسیاری آبها و تباهی طعام ش دلیل کند بر نیکویی
حال هوا ح بر شوریدگی هوا ق بر مرگ گاوان ع بر نیکویی حال هوا ع بر بیماری افتادن

و مزاج زحل
دهستوران ط دلیل کند بر مانند آنچه گفتیم یا بسیاری آبها و تباه شدن کشت و اندکی زیتون و مزاج مریخ فتنه افتد
فساد افتد از بسیاری آب عطارد در جوزا دلیل کند بر جنگ و فتنه افتادن میان اهل مشرق و مغرب و شمال و گروهی
از بزرگان بمیرند و هوا نیکو باشد و طاعون و مرگ و ریش افتد مردمان را ش دلیل کند بر جستن بادها و گرمی آن
و بسیاری سموم ح دلیل کند بر خشکی حال هوا ق بر مرگ گروهی از وزرا و دبیران و بسیاری وبا و حصبه ع بد باشد
در همه کارها ع بر سختی گرما و بسیاری بیماری ط بر پیدا آمدن تاجرها و فتنهها در ناحیه مشرق و بسیاری مرگ در ناحیت شمال
و خاصه بزرگان را و گرمی تابستان و بسیاری طعام و فراخی آن عطارد در سرطان دلیل کند بر جنگ افتادن در ناحیه
شمال و مرگ و جراحت و ابله یا بسیاری بادها و سردی آن و نیکویی حال هوا و اندکی طعام و تباهی راهها خاصه
در ناحیت مغرب ش بر جستن بادها و بسیاری سموم ح همچنان دلیل کند که اندر شمال ق بر بسیاری اراجیف
و سختیها ع بر مرگ گروهی از بزرگان ع بزرگان را غمها رسد ط جنگ افتد میان ناحیت مغرب و جنوب و اگر مریخ
و زهره بالا او باشد اندوه و ترس و مرگ بسیار بسیار افتد و خاصه بزرگان را از اهل مغرب عطارد در اسد دلیل کند
بسیاری بیماریها و درد شکم و زهار و مرگ و خاصه در ناحیت مشرق و سختی گرما و اندکی باران و تباه شدن
درختان و کشتها و اندکی طعام ش دلیل کند بر جستن بادها و گرمی آن ح بر اعتدال حال هوا ق بر مرگ گروهی
از پادشاهان ع براند و مخوردن گروهی از ملوک و بر شوریدگی کار ایشان ع بر گرمی هوا و تیرگی آن ط و با بر
افتادن مردمان را در ناحیت مشرق و گرمی هوا و اندکی باران و عزیزی طعام و اگر زحل و مشتری یا مریخ و زهره
در غربی او باشد دلیل کند قحط و اندکی انگبین و شکر عطارد در سنبله دلیل کند بر بسیاری درد چشم و بلا در ناحیت
جنوب و بسیاری باران و سموم و نیکویی هوا ش دلیل کند بر خشکی هوا ح بر نیکویی هوا ق بر افتادن گروهی از بزرگان
و بیماری رسیدن مردمان ع دلیل کند بر بسیاری اراجیف و سختی ع پادشاهان را بیماری افتد و گروهی از زنان
هلاک شوند ط درد چشم بسیار افتد و مرگ در ناحیت جنوب و باران بسیار باشد و طعام کا و کشتها بسلامت
و اگر مریخ بالا او قران کند در مغرب خرها افتد و ستوران هلاک شوند عطارد در میزان دلیل کند بر سختی و بسیاری بادها
و اندکی طعام و شراب ش براند که غمها و بسیاری آبها و ابرها و بادها ح شوریدگی پیدا آید در کار عام ق
دلیل کند بر ماندن در کار جنود ع بر بیماری افتادن و حال هوا انگشتن ع بر تباهی حال هوا ح بر جستن بادها
و بسیاری طعام و اگر مریخ بالا و بهم باشد درد چشم بسیار افتد در مغرب و ستوران هلاک شوند عطارد در عقرب
دلیل کند بر جنگ افتادن در ناحیت مغرب و شمال و برف و باران بسیار و اراجیف که بادها ش بر خشکی هوا ح
بر نیکویی حال هوا ق بر بسیاری اراجیف و چیزها تباه و قتل ع بر شوریدگی کار سپاه ع براند و درد و رسیدن
گروهی از پادشاهان و بزرگان ط علتها پیدا آید از سردی و خاصه درد گوش و چشم و بسیاری برف و باران و تباهی

کشت وقحط مراهل مغرب را وار مزاج زهره باران اندک آید و برف بسیار و ماه و دلیل باشد و اندکی بودن مرگ
ودر معارنت زحل را اعلام افتد و باران بسیار باشد در مغرب **عطارد در قوس** دلیل کند بر صلاح حال ملوک و
افتادن فتنه بناحیت مغرب و جنوب و بار آبها اندک آید و برف افتد و طعام و شراب اندک باشد ش بادها
سخت جهد م دلیل کند بر کشتن حال هوا و نیکوی مزاج او ق هلاک شوند کروهی از ملوک و سرهنگان ع مردمان
کوهیان را کزند رسد و همچنان بزرگان را ح دلیل تن درستی باشد و بزرگان را کزندی رسد ط دلیل کند بر
درد چشم و سردی هوا و برف و اندکی باران و غله و زراعت و عمارت **عطارد در جدی** دلیل کند بر قتل
و فتنه بناحیت مشرق و بیماری و مرگ کودکان و بسیاری باران و وزیدن بادها و بسیاری طعام
و اندکی انگبین ش بر نیکوی هوا ح همچنان دلیل کند ق و بر افتادن کروهی از زنان بزرگان بمیرند ع
حال مردمانی که در دریا نشینند نیکو باشد ع مردمان براحت و فراغت مشغول باشند ط فتنه بسیار افتد
بناحیت مشرق و بیماریها از کرمی و تب و مرگ جوانان و کودکان و اندکی انگبین و بسیاری
طعام و اگر زحل با او بهم باشند باران اندک باشد و اگر مشتری بود مرگ کمتر باشد و اگر زهره باشد فتنه آید
بناحیت شمال **عطارد در دلو** هوا معتدل باشد و ملخ بسیار ش دلیل کند بر خشکی حال هوا ح
ابر بسیار باشد ق دلیل او از بزرگان و سلطانان بمیرند ع بیماری بسیار افتد ع سفر اندک بود و لیکن
با منفعت ط دلیل کند بر ترس و فزع مردمان را و علت یرقان و باران اندک باشد و ملخ بسیار و
ور مزاج زهره علامتها پیدا آید در آسمان و مردمان را تب و مرگ بسیار افتد و ور مزاج زحل آن سبب
باران زیان شود مردمان را **عطارد در حوت** دلیل کند بر مرگ در ناحیت جنوب و ماهی بسیار
بود و بادها جهد و آبها بسیار باشد ش بادها جنوب وزد و هوا تر باشد ح بخلاف آن
دلیل کند که در سمال کرد ق کسی بسیار غرق شود در دریاها ع بزرگان را کزند رسد
و اصحاب و سلطان را ع باران و برق و رعد بسیار باشد ط مرگ بسیار بود در ناحیت
جنوب و آبها جوی زیادت بود و چون مشتری بآفتاب نزدیک باشد دلیلها کند بر فراخی
و ارزانی طعام والله اعلم **دلیلهای ماه چون سر باشد نزدیکی آن از نحویها** دلیل کند
بر غم خوردن ملوک و قتل و بسیاری دزدان و غرب میان و پارس و کزند از دزدان
کان و جانوران و از ستوران و مرگ ستوران و در برج آتشی بر سوختن و رسیدن و برق و آتشها
کر بیفتد از هوای و رعد و برق و در برج هوایی بر تری و باران و در برج آبی بر آبهای جیحون و با
رندکی سیلها بسیار آبها و مدها و در برج خاکی کند بر فساد رسیدن درختان را از سبب ستوران

	دلیلهای خرد بروج	بیرون آمدن از شعاع آفتاب
حمل	دلیل کند بر زیادت آبها و نقصان طعام	دلیل کند بر پیدا شدن [illegible] و بسیاری چهارپایان و [illegible]
ثور	دلیل کند بر اندوه و کشتن و قحط و بار افتادن بسیار و سرمای سخت	دلیل کند بر نیکوی حال مردمان و شادی و دوستی ایشان از عذاب و بیماری [illegible]
جوزا	دلیل کند بر بسیاری باد و بیماریها و طاعون و بسیاری باران	دلیل کند بر علتهای سودا که افتد میان مردم و بسیاری [illegible]
سرطان	حرکت افتد پادشاه و شادی عامه را و قحط و [illegible]	[illegible] از شرق [illegible] و بیماری آب و مال و غله
اسد	دلیل کند بر یاد شدن ملک و کشتن [illegible]	دلیل کند بر آنکه پادشاهان نیکو بسیار کنند و عامه را سود باشد و توانگری مردم
سنبله	دلیل کند بر [illegible] مردمان و [illegible] و بسیاری بارانها و کشتها و از ستوران	دلیل کند بر سلامتی و ضبع [illegible] و دیگر حال دیران و [illegible]
میزان	دلیل کند بر [illegible] و مرگ و اندوه و فتنه بسیار و ملخ و آفت در طعام	[illegible] و عدل کند و میل [illegible] و سرمای سخت بود و علتها افتد
عقرب	دلیل کند بر بسیار آشوب و خصومت و بیماری و مرگ و فتنه و حرب میان مردم	آبها بسیار [illegible] و سیلها خیزد و باران زیان کننده بر کشتها و [illegible]
قوس	دلیل کند بر [illegible] پادشاهان و صلاح حال بزرگان و [illegible]	دلیل کند بر [illegible] زندان و صلاح حال پادشاهان و بزرگان
جدی	دلیل کند بر ارزانی نرخها و صلاح شراب و [illegible]	دلیل کند بر [illegible] زنان و سلامتی [illegible] و بسیاری گیاها
دلو	دلیل کند بر پیدا آمدن وبا در میان مردم و بسیاری ملخ و [illegible]	بزرگان از [illegible] و بیماریها و مرگ [illegible] و باران اگر آید زیاد باشد
حوت	دلیل کند بر بیماریها و [illegible] حال مردمان و بسیاری باران و ارزانی نرخها	زیادت شدن آبها و بسیاری سیلها و بارانها و سختی سرما و افتادن برف

	طالع	دوم	سیم	چهارم
زحل	پادشاهان نیکو باشند و در کار [illegible] کنند	پادشاهان [illegible] و بزرگان بسیار سود کنند	دلیل کند بر صلاح حال ملوک و [illegible]	ملوک [illegible] در سر کار باشند [illegible]
مشتری	حال پادشاهان [illegible]	پادشاهان سود بسیار کنند و مردمان از [illegible] باشند	دلیل کند بر سعادت بزرگان	طعام ارزان باشد و [illegible]
مریخ	دلیل کند بر سلامتی ملوک و رعیت	کار ستوران نیکو گردد و [illegible]	میان خویشان الفت باشد	ملوک را اعدا [illegible] و حال [illegible]
شمس	دلیل کند بر [illegible]	ملوک جمع کردن مال مشغول [illegible]	ملوک [illegible] داد کنند و انصاف [illegible]	مردمان [illegible] و عمارت و کار [illegible] مشغول [illegible]
زهره	مردمان سفر بسیار کنند و [illegible]	حال ملوک نیکو بود و میوه [illegible]	مردمان حرکت کمتر کنند	حال زنان نیکو باشد
عطارد	حال علما و [illegible] نیکو باشد	علما و [illegible] باشند بسبب علمها	مردمان سفر بسیار کنند از بهر [illegible]	حال دبیران و بازرگانان نیکو باشد
قمر	دلیل کند بر صلاح [illegible]	دلیل کند بر پیدا آمدن خبر و [illegible]	مردمان سفر بسیار کنند در کار خیر	مردمان شادمان باشند

	پنجم	ششم	هفتم	هشتم
زحل	ملوک رعیت را نیکو دارند [illegible]	ملوک مشغول [illegible]	ملوک رعیت را نیکو دارند و رعیت [illegible]	ملوک [illegible] و شادمانه باشند
مشتری	[illegible] سلامت [illegible] خلاف [illegible] بود	دلیل کند بر صلاح مردمان [illegible]	ملوک مال و خرج [illegible]	عمر مردمان دراز باشد [illegible]
مریخ	[illegible] حال نیکو بود [illegible] حال [illegible] باشد	دلیل کند بر [illegible]	مردمان اصلاح [illegible]	مردمان [illegible] باشند در آن سال
شمس	دلیل کند بر شادی بودن ملوک	ملوکان [illegible]	ملوک مردمان را نیکو دارند	دلیل کند بر [illegible] ملوک
زهره	حال جوانان نیکو باشد	مردمان [illegible]	حال [illegible] نیکو باشد	مردمان [illegible] باشند
عطارد	فرزندان بسیار بود و نیکو حال [illegible]	حال کودکان نیکو باشد	[illegible]	دلیل کند بر [illegible] مردمان [illegible]
قمر	مردمان شاد باشند و نرخها ارزان بود	در جهیم [illegible] مردمان را	مردمان زنان [illegible]	مردمان تندرست باشند

	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم
زحل	ملوک زاهد و پارسا باشند و کار دین سفر ها کنند	بزرگان در سرای مردمان فرو آیند و صناعتها دوست دارند	ملوک را خرد و دانائی و انصاف بود و فرزندان بسیار باشند	ملوک صید و شور دوست دارند و حال رعیت نیکو بود
مشتری	مردمان بکار عبادت و حج کردن رغبت نمایند	طعام ... ارزان بود و اگر ... و گران	اگر معمور بود بازرگان سود باشد و اگر نبود زیان	جیوه نیکو پرورن آید
مریخ	جون بیک حال بود و در راه بیلادت بکنند و اگر مرحال بود و دزدی و راه زدن باشد	بکار رحم بها و سرنکان ملوک مشغول باشند	کار لشکریان نیکو و خوش باشد	مردمان بیلادت باشند و شادمانی
آفتاب	ملوک حرکت کمتر کنند	ملوک رعیت را انصاف دهد	حکم پادشاهان بسیار برات یابند	ملوک شادمان باشند
زهره	حال عرب نهایت نیک باشد	فراخ باشد عطر و جواهر	جیوه باشد ارزان باشد	وابره و عطر ارزان بود
عطارد	کار خلوان نیکو باشد	ملوک اعلمها و صناعتها میل بود	ملوک عمارا نزدیک دارند	بازرگانان و عطا بسیار باشند
ماه	بزهد و پارسائی مشغول باشند	جوار بسیار باشد	مردمان بنو و مشغول بوند	ناحیت های او بصلاح باشد

پیدا کردن قران نحسین

جون قران نحسین در برج سرطان افتد بغایت نحس بود از آنجه سرطان هبوط مریخ است و وبال زحل و نحوست او در هبوط و رجوع صعبة باشد
و مدت قران او در سرطان سی سال باشد و این برم قوی و ابشته بودن مشتری باشد درین برج و در درجات حدود او نط درجه با شد
تا لو از و صعبترین قران ایشان آن باشد که در سرطان بود و در دیگر شهرها بر جهاد دلیل کند بر آن آسمان تر بود فامانا شتر تمام با
در جایها که برج قران دلیل آن باشد جو عقرب که دلیل دولت عرب باشد با زهره و میزان دولت روم با زحل و جدی دولت هندوان با عطارد
و اسد دولت ترکان با مریخ و دلو در دولت روم با آفتاب و سنبله با ماه بیوسته ترک و همچنین دلیل کند بر تباهی اقلیمها که دلیل او صاحب شرف
برج قران بود با خداوند و قران کردند ایشان دلیل کند بر هلاک شدن ملک از ملوک اینجا که دلیل کند بر و برج قران و ماننداین و راجع
بودن زحل و مریخ در برجی از برجها دلیل کننده بر شهرها و جایها دلیل کنند بر محنت و هلاک در دلیلهای قران نحسین در برجها
دلیل کند بر فتنه عرب و روم و جون شهادت مشتری و ماه را باشد دلیل کند بر قحط و پدید آمدن عدل و بر علامتها که پدید آید در آخر روز
تا آخر شب ثور دلیل کند بر فتنه افتادن میان کوهها و مغرب و جون مشتری را شهادت باشد هلاک ستوران و سفر کردن ملوک که با بیماری
ایشان افتد و عامه مردمان را و هلاک کودکان جوزا دلیل کند بر فتنه افتادن میان اهل مغرب و جون مشتری و زهره و عطارد را شهادت
باشد دیران و عطارد او بحیله رنجها رسد و سپاه بر ملک بر آشوبند و ظفر نیابند و نرخها ارزان باشد سرطان حرب افتد میان اهل ارمینیه
و مغرب و جون نیرین و مشتری را شهادت باشد دلیل کند بر قحط عام در جملگی آفاق جهان اسد میان ترک و عرب جنگ خیزد
و مردمان از سلطان محنت بترسد و فزع افتد میان مردمان بسبب زلزله و ویران شدن جایها بمقدار سه ماه قتال افتد میان
پادشاهان و کرند یابند مردمان از دزدان و گرمی با فراط باشد و اثرها بسیار سنبله فتنه افتد میان قطو نوبه و مغرب
و اگر نیرین و عطارد را شهادت باشد دلیل کند بر تباه شدن کشتها و غلها و ستدن پادشاهان مال مردمان را و پدید آمدن فساد

میان

میان خلق میزان فتنه افتد میان روم و عرب و در شهادت مشتری حال مشرق و مردمان آن تباه شود و بتماشا دی
و سرود مشغول باشند و در هوا سرخی پدید آید اندران سال عقرب دلیل کند بر مرگ افتادن میان مغرب و بشهادت
مشتری و ماه باران و برف بسیار آید و بعقارت زهره کنندگان کنند غایند بعضی از ملوک را بعقارت عطارد مکشتی افتد
ملک پارس را و اهل بابل را قوس حرب افتد میان گروهی از ملوک عرب و بشهادت مشتری و عطارد جزرها بسیار افتد
و کار اشراف و اهل دین بزرگ گردد جدی جنگها افتد میان حبشه و زنگبار و بربر و هندوان و بشهادت آفتاب و عطارد
دلیل کند بر بیماری هلاک کننده ملوک را و بجراحت افتادن ایشان و بسیاری بادها و آتش و بی ثباتی در کارها و بسیاری
دزدان دلو فتنه افتد میان کوفیان و مردمان سواد و بشهادت ماه دلیل کند بر اندکی بارانها و بسیاری آب جشمها
و ابرها و ثبات بر کارها و راه زدن دزدان حوت حرب افتد میان مردمان جین و دریا بارها و بشهادت مشتری
میان بزرگان و خانه دانهای ایشان و نحوست ماه از مریخ بر کشتن پادشاهان باب سیم در تحویل سالها و ماهها
و روزها و پدید کردن دلیلها کسوف و ستارگان مستولی آن و بر طالع آن عامه منجمان اتفاق کردند که مدت
تاثیر کسوف آفتاب هر ساعتی را از ساعات کسوف یکسال باشد و در کسوف ماه را یکماه و لیکن بر سبیل خصوص و استقصا
مختلف شود این حال از جهت برجها شقلب و ثابت و ذو جسدین یعنی برج طالع و برج کسوف از جهت حقیقت و وسط کسوف
درجات حا نقاد زود روود و دیر رود اما آنجه واجب کند تاثیر اخبار بسیار جمله در نواحی که برجها کسوف بود دلیل
کند از جهت مشرق و مغرب شمال جنوب جون حمل و مثلثات او مشرق را و ثور و مثلثات او جنوب را و جوزا و مثلثات
او مغرب را و سرطان و مثلثات او شمال را و بطلیموس مثلثات حمل شمال مغرب را نهاده است و مثلثه ثور جنوب مشرق را نهاده ست و مثلثه
جوزا شمال مشرق و مغرب را و مثلثه سرطان جنوب و شمال و مغرب را از جهت خاص جای که کسوف در وی پدید و شهری که برج او برج کسوف
باشد و طالع او و نیز دلیل مولودی اهل که کسوف در وتدی از اوتاد او باشد و اینکسف یعنی ماه و آفتاب خداوند
طالع او باشد یا هیلاج او و نیز آنجا که اینها بر سبیل جمله از شخصهای کلی عام و ماه رعیت را بود و انواع جانوران
و بنا تقادار مدت یکی را از زمان و نیز دلیل کند بر بسیاری فساد ها و آفتها و اگر جمله جرم نیر را کسوف افتد
و دیر یابد بلا بیشتر بود و دیرتر یابد و اگر کمتر گیرد و زودتر گشاید فساد کمتر باشد و زودتر بصلاح آید
و خاصه جون دلیلها سعود را شهادت باشد و دلیل گیرند بر زیادت یزنی و نقصان ایشان و مستولی
بر طالع کسوف بر یعنی و آسانی بلا و انذک و بسیاری آن و در نوع حیوان جون طالع در شادرق باشد بر جانان
جون عارب میزان و دو ربنات و در وسط سما میانه و امان و گواهی دهد بر آن که آفتاب والی باشد و اگر علو
شرم مغرب بر جانان دلیل باشد و سفلی عرض بر ان و در نبات دلیل باشد شرفی بر کیاه و شکوفه و گل و هر جه قوی
نباشد و در مغرب بر درختان دراز و کهن و در وسط سما بر درختان میوه دار و میانه بالا و در آبها شرق

شرق بر سیل زیاده شدن آب برجوی‌ها و در غرب بر بادها افتادن و وسط سما بر سستی باران
بر بعد و برق و بر سیلها کاه کاه و بر خشکی جهان و بر چیزها بسته زمین و در ربع شرقی دلیل کند
بر زلزلها و ویرانی جایها و در غربی در فساد معدنها و کانها و کوهها و بناها و عالی برق بر سیلها
کاه کاه بر خشکی جهان و بر چیزها و ویرانی شهرها دلیل کند و غیرها صورت که در فلک باشد بر
افتادن کسوف بر ماندن سود بقا و زیان و فساد و دلیل کند کسوف نیرین از جهت شمال
یا جنوب وافتادن فساد در آن جهت و نیز دلیل کند بر داء خاص برج که کسوف در آن باشد چنانکه
حمل و مثلثات او بر چارپایان و ددان و معدن ها دلیل کند و ثور و مثلثات او بر درختان و کشتها
و میوه‌ها و جوزا و مثلثات او بر مرغان و جانوران و بر کیاهها و سرطان و مثلثات او بر آبها و جانوران
آبی و نقلها در بن باب از این جنس سعدها و نحسها واجبه پدید آید در خانها پیوسته بدان تا راه
برون در آن صورت باشد بیدا کردن جدولها چنانکه اندر دلیلها انکه بر کسوف
والی باشد حالها آن و تاثیر کردن آن در نوعها و شخصها سفلی و هر یکی را از مردمان در
پس آن دیگر جدولها است جدولها دیگر هر دلیل کردن زحل و مریخ را
با ماندن ایشان در مثلثات توقف رسیدن آفتاب بمقابله یعنی که بیاستد پیش
از مقارنت ایشان و دیگر اختیارها الحق ایتن یعنی یکی از ایشان سال خدای باشد این
جدولها نهادیم تا راه بر متعلم آسان تر کردد و بهتر در تواند یافت

کواکب

الکواکب	بروجهای زمینی	بروجهای چهارپای	بروجهای هوایی	بروجهای آبی	بروجهای نباتی
آفتاب	دلیل کند بر تباهی حال سلطانان و نحوست باشد و اگر سعد بود بخلاف آن باشد	حال حیوان و اشتران و شتران تباه باشد چون تباه حال بود بر رحم	حال بازان و عقاب و دیگر تباه باشد و زیانها و انتها در هوا بسیار مید آید	دلیل کند بر اندکی باران	نبات و حیوان جرنده اندک باشد
ماه	دلیل کند بر تباهی حال مکان و بیدان در سوال و جنبش مردمان را بیر افتد	دلیل کند بر مرگ گاوان و با آفت در چارپایان	هوا تیره باشد گردناک و حال مرغان تباه شود	کار جانوران آبی تباه شود و حال کشتیها	نبات را فزونی نرسد و میوه تباه شود
زحل	بیماریهای دراز افتد و دردها و تب چهارم و سل و اگر در آن تباه باشد و مکاره فرو ماند	حال زنان تباه شود و وبا و آفت افتد اندر ایشان	سرما و یخ و ابر و تاریکی بسیار باشد و خاطره افتد در جانوران	دلیل کند بر خرابی کشتیها و زیرکی آب و بسیار رنج و نقصان ماهی	میوه و حبوب تباه شود بسرما و یخ در دریاها و باران سخت باشد
مشتری	مردمان بسلامت و کارها بصلاح و خیر باشند	زنان بسلامت باشند و ازو باز ایمن	هوا خوش باشد و تن درست	دلیل کند بر بسیاری آب و باران و منفعت بران	دلیل کند بر نیکوی حال نبات و حیوان جرنده
مریخ	فتنه و آشوب و جنگ و کشتن افتد و دزدی میان مردمان باشد	مرگ افتد میان [illegible] خاصه در دکان	دلیل کند بر سمومهای و بادها که آتش در [illegible]	هوا خشک بود و آب اندک و جانوران آبی هلاک شوند	ملخ بسیار باشد و میوه و کشت تباه شود
عطارد	دلیل کند بر تیز فهمی و خرد مردمان چون نیکو حال بود	حال زنان بصلاح باشد چون نیکو حال بود	حال مرغان بغایت نیکو باشد و حال هوا	حال جانوران آبی بسیار باشد و حال کشتی و در آب کشتن نیکو باشد	کشتها و دواها نیکو باشد

	زحل در حمل و مثلثات او مستقیم	زحل در حمل و مثلثات او راجع	زحل در ثور و مثلثات او مستقیم	زحل در ثور و مثلثات او راجع	زحل در جوزا و مثلثات او مستقیم	زحل در جوزا و مثلثات او راجع	زحل در سرطان و مثلثات او مستقیم	زحل در سرطان و مثلثات او راجع
در وتد	در اقلیم بابل [illegible] افتد و منازعت میان ملوک	بناحیت خراسان احوال نیکو باشد و مستقیم	دلیل کند بر سالی [illegible] و حرب و مرگ ستوران	کشتها تباه شود و حرب افتد و جوانان هلاک شوند	دلیل کند بر [illegible] بادها شمال انگیزد باران و بیماری	میان [illegible] و زلزله افتد در جهارم و طلق [illegible]	[illegible]	مرگ و فتنه و سختی باشد
در نظر طالع	[illegible] شود و حرب و بسیار فتنه باشد	[illegible] بزرگان را	کشت و نبات بصلاح باشد و ملکی [illegible]	کشتها تباه شود و جوانان را مرگ افتد	بادها [illegible] و [illegible] وزلزله افتد	مردمان را محنتها افتد از جهت [illegible] و [illegible]	[illegible]	دلیل کند بر [illegible] مردمان در بسیاری [illegible]
ساقط از طالع	حربها افتد و مردمان را [illegible] کنند	دلیل کند بر قوت دزدان و باقلیم بابل مخالفت افتد	دلیل کند بر بسیاری آمدن نیکوی	دلیل باشد بر تباهی کشت و بسیاری مرگ	باد و باحید و [illegible] سخت باشد	باد و باحید و بیماری افتد و تعصب	نیکو [illegible] و [illegible] بود	[illegible] افتد و [illegible] بمزاج زحل باشد

	مریخ در حمل و مثلثات او مستقیم	مریخ در حمل و مثلثات او راجع	مریخ در ثور و مثلثات او مستقیم	مریخ در ثور و مثلثات او راجع	مریخ در جوزا و مثلثات او مستقیم	مریخ در جوزا و مثلثات او راجع	مریخ در سرطان و مثلثات او مستقیم	مریخ در سرطان و مثلثات او راجع
در وتد	[illegible] جنگ بود و میان ملوک منازعت افتد	[illegible] و دلیل کند در [illegible] کرد	میان [illegible] منازعت افتد و ستوران هلاک [illegible]	چون [illegible] و تولد کنند	فتنه افتد و [illegible] و قتال بسبب حق	[illegible] و دلیل کند [illegible] و باطل	[illegible]	[illegible]
در نظر طالع	مردمان [illegible] ستم کنند	دلیل [illegible] از آن [illegible] مستقیم	در شهرها [illegible] افتد	دلیل کند بر سختی و جنگ	باشد [illegible] دلیل کند	طاعون افتد در میان مردمان	دلیل کند بر حرب و [illegible]	[illegible] زیان افتد و [illegible]
ساقط از طالع	دلیل کند بر گرانی سخت	باشد [illegible] دلیل کند	دلیل کند بر سلامت حال	دلیل باشد بر [illegible]	مردمان را [illegible] آورد و [illegible]	مردمان [illegible] پیش آید	[illegible]	چون [illegible] و بیماری افتد و [illegible]

دلیل کردن نحسین چون بهم باشند و یک جای در خانهای فلک							
[illegible]	دلیل کند برف در عالم و مر رعیت را	[illegible]	دلیل کند برف و دبالها و شبها نامی توانگران و شغلهای دو و اندیشه مندی عام	[illegible]	زاهدان و پادشاهان را در مسجدها و عبادتخانها و فتد	[illegible]	بناهای شهرها ویران گردد
[illegible]	دلیل کند برف و در زمان و کودکان و بسیاری سپاه و سلاح	[illegible]	دلیل کند بر بسیاری سوداگران و پرده کردن و باشد که اثر آفت افتد	[illegible]	دشمنان زیان کنند و بیم آید برین نواحی	[illegible]	دلیل کند بر ویرانی شهرها و اقلیمها خاصه در بر جهای کی باقی دلیل کند

از باب سیم در تحویل سالهای عالم بیدا کردن احتراق هر یکی از پنج ستاره در دوازده برج و شهادت ایشان هر یکی دیگر
و برین معنی رسید و نهادیم اما سطرها عرض عدد این پنج ستاره متحیره را چون برین دوازده برج رسد و سطرهای
درازی مر عدد شش ستاره را کی با آن آمیخته است بمقارنت و نظر و چون اتفاق افتد یک ستاره بعینه
در جدول و نهادیم درازی و پهنائی بدانکه آن جداول دلیلهای آن ستاره کاست به تنهائی نه آمیخته در نگرید و دیگر
ستارگان باقی و این جدول از بهر آسانی کار جوینده این صناعت را نهاده ایم تا زود واقف شود و معلوم
گردد او را انشاء الله تعالی

	احتراق زحل			
	حمل	ثور	جوزا	سرطان
زحل	سال سختی بود و مردم تباهی خیزد میوه بود	چهار پایان از گاو و گوسفند هلاک شوند و قحط سخت افتد	قاید با شد اهل چین را و بلد ارمنیه و آذربایجان افتد	رنج و اندیشه را آفت رسد و ابها اندک باشد
مشتری	سال نیکو بود و بسیار صعب آید با صفاهان و خراسان	تباهی حال میوه باشد بکوه و صحرا	حال قاضیان و معتلان ... نیک باشد	ملوک خراسان از بیم بود
مریخ	سال فراخ بود و خوارج بخراسان بیرون آیند	تباه شدن میوه باشد و بعضی گرما و بسیاری دزدان	مرد بحجاز بیماری بسیار افتد	زنان و حیوان را هم غمها رسد
زهره	مرگ افتد در زنان بزرگان	دلیل کند بر تغییر حال هوا	زنان و شیرکان را مرگ و بیماری بسیار بود	ملک روم هلاک شود
عطارد	دبیران و اهل علم را رنج رسد	هوا تیره باشد از حال خود	دبیران و وزیران از حال تباه شوند و گروهی هلاک شوند	ملک بابل هلاک شود
ماه	بکوه پایهای اهل تباهی خیزد و مرگ ستوران باشد	زمینها را عمارت کنند و گیاه بسیار باشد	زنان را سستی و رنج رسد و باد و رعد و میوه تباه شود	رنج گران بود و گرما در ما سخت باشد
	اسد	سنبله	میزان	عقرب
زحل	نرخها ارزان باشد و مرگ در گوسفند افتد	نرخ ارزان بود و آب بسیار و کودکان بسیار میرند	نرخ گران بود و درد بسیار	بزمین عرب تنها افتد و ... نیکی و سختی
مشتری	حال خران و استران نیکو باشد	زنان و کودکان را بیم بود	حال پادشاهان و دهقانان نیکو باشد	دشمن بکوه پایه بیرون آید و تنها باشد آن را
مریخ	هلاک بعضی از جانوران باشد	حال دبیران تباه بود و وزیر بزرگ هلاک شود	مرگ مردم و بعضی را رنج رسد	بخراسان نرخ سبک شود و سلاح ارزان باشد و ...
زهره	مال بسیار بود و در و گوهر و یاقوت و ... فراخ	میوه بسیار باشد و نرخها ارزان	بیماریهای گوناگون افتد	حال اهل سوداء تباه شود
عطارد	خبر بسیار گویند در راه این و نرخ ارزان و بیم و بیماری	حال بازرگانان اول سال نیکو باشد و باخر تباه و آب بسیار	کار فرومایگان بلند شود	باران و آب بسیار بود و سلاح ارزان باشد
ماه	خرما و درختان آفت رسد	باد بسیار جهد در آن ماه و باران پیوسته بارد	عرب را سختی رسد	اهل بادیه را توانائی باشد

صاحب

	احتراق زحل			
	قوس	جدی	دلو	حوت
زحل	ملوک و کودکان هند و بعضی را و حال بردمان تباه شود	سال سرد و خشک باشد	کشتها تباه شود و قحط باشد و ویرانی زمین	حال بزرگان تباه شود و جانوران آب و دوریا هلاک شوند
مشتری	حال ملوک نیکو باشد و عطاردو دبیران را حال تباه شود	سرمای سخت بود و میوه تباه شود و نرخ گران باشد	سال سرد بود و بخراسان حالهای صعب افتد	سال فراخ باشد و دشمنی صعب بیرون آید با صفهان
مریخ	سرما و گرما بوقت آن سخت باشد	بیم باشد که ویران شود و کار اهل سلاح نیکو باشد	دشمنی بزرگ پدید آید ساحت خراسان	خون ریزی باشد بخراسان و پیدا آمدن دشمن
زهره	حال زنان و مطربان تباه شود و حال عرب	حال برخها و بارانها میانجی باشد	سال بارنده و برف بسیار بوقت باشد	ملک بابل را سختی افتد و ملوک در بیم مرگ باشد
عطارد	حال فرومایگان بلند شود	گروهی از دبیران و کودکان هلاک شوند	زنجیر و پای زکوهر را حال تباه شود	رنج رسد دبیران را و مردم عرب را
ماه	پادشاه سفری نیکو ستوده کند	سرمای سخت باشد و بادها جهد و غله تباه شود	در آن ماه باد پیوسته بود و رعد و برق	باران پیوسته بود و سال فراخ و عمارت و خیر باشد
	احتراق مشتری			
	حمل	ثور	جوزا	سرطان
زحل	حال اهل بابل و پارس و قسطنطنیه نیکو بود	بخراسان نرخ سبک باشد و فتنه بود	از احوال خراسان خواهم بود ... مرگ بود	مرد را ظفر باشد بر دشمنی که برون شود
مشتری	باران و آب بسیار باشد و اهل بابل را سفر سازد	کشتها بغایت نیکو باشد	و دیوها از دست خوشها هلاک شود	عمارت و نیکوئی باشد و بسیاری آب و آبادانی نفوسها
مریخ	میان عامه زنان مرگ افتد	دشمنی بزمین سواد پدید آید	دزدی بسیار و فساد و دست بریدن ایشان	دشمنی بیرون آید از تلحیت مغرب
زهره	دبیران را رنج رسد و مسارس جوانان را مرگ افتد	فراخ سال باشد و کوما سخت بود	سال فراخ باشد و پر نعمت	بادها و بخت جهد اندر آن ماه
عطارد	حال ملوک و اشراف نیکو باشد	نرخها فراخ باشد و ستور بسیار و حال گاو و گوسفند نیکو	حال بازرگانان بغایت نیکو بود	در آن ماه باد سخت جهد
ماه		باد ها بسیار جهد در آن ماه	ملکی هلاک شود و جای و برزگری بخشند	از شرق خراسان و اهل دمیه مردم خورد و کار ایشان نیکو باشد
	اسد	سنبله	میزان	عقرب
زحل	آفتی رسد ملک بابل را	نرخها سخت گران باشد و نیک باشد	المغرب دشمنی بیرون آید و دیر ...	زمستان سرد بود و خشک سال بود
مشتری	مردم را و دوران را آفت و وبا افتد	نیکوئی و بزرگان ... اهل پارس نیکو باشد	هوا خوش بود و خرما تباه شود و حال مردم سیستان و کابل نیکو باشد	سال میانجی بود و باران و آب بسیار بود
مریخ	ملک بابل را بیماری سخت رسد	زنان جوانان را بیماری بسیار افتد	سال نیکو بود و نرخها ارزان باشد	حال سلطان شود تباه باشد از غوغا
زهره	ملک بابل را خبرهای ناخوش رسد	علما را و با شعرا و زنان دردی کند افتد	حال مردمان تباه بود و بزرگان مرگ بود	دشمنی ضعیف از خراسان بیرون آید
عطارد	در مملکت آفت افتد و در رعیت تبلو شود	دلیل کند بر اشتداد حال هوا	نرخها میانجی باشد	دبیران را رنج رسد و مرگ افتد بسیار
ماه	ملک بابل را خبرها رسد که از آن بیرون آید	سال فراخ باشد و مردمان شاد مانه باشند	در آسمان علامتها پدید آید و بادها بسیار وزد	کشتها و غلها بسیار تباه کردد
	قوس	جدی	دلو	حوت
زحل	باران در اول سال بسیار باشد و هوا تر	هوا سرد باشد و خشک	دشمنی بیرون آید و سرما سخت بود و رعد و برق	دشمنی صعب پدید آید بزمین بابل
مشتری	اهل ادب و دین بسیار میرند	آب چشمها اندک بود و باران و غله بسیار باشد	نرخ ارزان بود و فساد در سیستان و شام و جزیره بود	حرب افتد میان خراسان و دیگر ملوک را
مریخ	بزمین پارس و کوهها آتش حرب افتد	سال سرد و بادها بسیار جهد	دشمنی ضعیف بیرون آید و آنجا مقام بود	مرگ بسیار باشد میان مردمان
زهره	باران بسیار باشد و فراخ سالی	باران و غله بسیار باشد	پادشاه ظفر یابد بر دشمنان و باران بسیار بود	دست مردمان شایع بود و مرگ پدید آید میان مردمان
عطارد	کار وزیران و اهل ادب نیکو باشد	بادها جهد و غله تباه شود	بادها جهد و سرمای سخت بود و کار وزیران و سلطانان تباه شود	حال میانجی باشد و مردمان نیکو بود
ماه	سیم تنگ بود و غله فراخ بود	مردم بسیار جهد از سرما و هوا سرد خشک شود	باران و ابر بسیار بود و خرما تباه شود	باران پیوسته بود و حال مردمان در تجارت نیکو بود

احتراق زهره

ستارگان	میزان	عقرب
زحل	دلیل کند بر بیرون آمدن دشمنی از ناحیت مغرب	مردمان را سختی رسد و قحط افتد
مشتری	مانند آن دلیل کند	نرخها فراخ باشد و نیکویی بسیار
مریخ	عرب را سختی رسد و دشمنی از جنوب پیدا آید	اول زمستان باران بسیار بود و باخر اندک
زهره	بادهای جنوب بسیار جهد	دشمنان از خراسان پدیدار آیند
عطارد	نرخها ارزان بود و چیزهای سختنی	مردمان بسلامت باشند و اهل ادب قوی
ماه	همچنان دلیل کند	مانند آن باشد
ستارگان	قوس	جدی
زحل	حال اهل دین و ادب بخراسان نیکو بود	ملک بابل سفر کند و نیکوییها یابد
مشتری	ملک روم بیرون آید و مسلمانان برو غلبه یابند	مال بیت المال بسیار شود سلطان را
مریخ	فتنه بسیار افتد و فرومایگان بر سلطان بیرون آیند	همچنان دلیل کند که بمزاج زحل کرد
زهره	بارانها و ابرها پیوسته باشد	میغها بسیار گردد در هوا
عطارد	سرما سخت باشد و بادهای سخت	باد و ابر بسیار باشد
ماه	همچنان دلیل کند	مانند آن دلیل کند
ستارگان	دلو	حوت
زحل	دران ماه سرما سخت باشد	تا سی روز یا بیشتر سرما سخت بود
مشتری	هوا خوش بود و معتدل	میوها بسیار تباه گردد
مریخ	همچنان دلیل کند	هوا خوش باشد و معتدل
زهره	آب چشمها و جویها بسیار بود	بارانهای بسیار بارد والله اعلم
عطارد	همچنان آب چشمها بسیار باشد	مرگ فجا بسیار باشد
ماه	همچنان دلیل کند	بسیار مرگ فجا باشد

باب پنجم

در اثرها که پدید آید و انچه دلیل کند بران در تحویل سالها و ماهها و روزها
احمد بن محمد بن عبد الجلیل السجزی می گوید چنان باید که بدانی علت هر چه پدید آید در هوا
و در زمین از کون و فساد و اسباب فلکی عامی و ارسطاطالیس می گوید در کتاب آثار علوی
علت این حوادث از زلزلها و سیلها و ابرها و غمامها و شب و بارانها و سرما و سد رود و درخش
و رفتن ستارگان از جایگاه خویشتن و دمانها و علامتها و خلا و فقدان دنبالها از ستارگان
مانند آنکه واجب آید باز نمودن آن از اصلها و طریقتهای طبیعی و سخن کلی اصلی مر اسباب
اولی را از حوادث که ان از حرکات اجرام علویست بچنین می گوید که این عالم زمینی پیوسته
است بعالم آسمانی و حرکتها آسمانی بی هیچ شک و شبهت اکنون ازین معنی قوت عالم
آسمانی تدبیر کننده عالم زمینی باشد از انچه ان چیز که ابتدا حرکت چیزها از وست آن علت
اولی است مران چیزها را که او محرک و مدبر وجنبا ننده و کردانده و تدبیر کننده آنست
فاما علت این آثار علوی که یاد کردیم آن از روش فلک و کردش او باشد و ستارگان
اندر و در روزگارها دراز چنانکه زمستان در هر سالی که می باشد و آن زمستان
بزرگ که دریا را نهاشد و سرما صعب بود از کردش بعضی از ستارگان بود و آن در روزگار
دراز باشد ولیکن نه در یک جایگاه باشد بعینه ولیکن در جایها پراکنده چون طوفان و غرق
که در ایام ذوفالیون بود بیشتر آن غرق در شهرها بود که انرا لعرق خوانند در شهر لاد کهن
خاسه و ان شهریست نزدیک تر و در رودش و نهر سالوذون و کروهی از فیلسوفان می گویند
که اکرا و بدانستی که تاثیرهای کلی قوی ترست و دوان تر در عالم از تاثیرها جزوی و این چیزها
بد و باز بسته و پیوسته و اگر بر کسی پوشیده می ماند چنانکه جویها خورد برودها بزرگ
و رودها بزرگ بدریاها ماننا خق که اثرها ان آشکار است در عالم کون و فساد هم چو تاثیر
بر اندازه حرکت و زمان و پیوسته جزویها بکلیات از یکدیگر می پذیرد و می نماید چنانکه
ساعت از روز و روز از ماه و ماه از سال و سال از عصر و عصر از دهر چنانکه اجتماع و استقبال
قوت از ماه بستانند و ماه قوت از فصل ستانند و فصل قوت از سال ستانند و سال از بزرگ تر ستانند و
قرانها و دورها بزرگ باندازه قوت آن باز بسته جزویات آن بکلیات در نوع نوع از موجودات و مخصص
شخص از ان بر اندازه کی اتفاق افتد از ازنیکی و بدی و زهرها و نصیبها و او

وکتاب

وکتاب کرانمایه تصنیف کرده است و دران کتاب آورده شکلهای آنرا در برآمدن و فرو رفتن
و دلیل او بر احوالی که در هوا پدید آید در اقلیمها آبادان و شهرهای معتدل یعنی
انچه بکوه و دریا پیوسته نباشد و بطبع راست آید و در هر دو صدی نام خداوندان بیاورده است
و ان اقلیمی که در و باشد ان اثر تا فایده تمام یاد دهد هر که نظر کند دران کتاب و بداند کر بکدام
بقعه باشد و با چه چیز بکفتست انچه حاجت آید بدان از احوال ستارگان و شکلها
از متحیره و بیرون و انچه پدید آید از ان درین حالها و نیز طبع بقعه و جایگاه می باید دانست
و بشناختن عرض اقلیم کفایت نباید کرد از انچه شهرهای که بر یک دایره افتند از دایرها
برابر هر خطا استوا لحال آن هوا یکی کرده باندازه جایها و نزدیکی آن بکوه و دریا و ریک
و راه کذر حرکت هوا بر آنچ کذر باد و فرو دی و بلندی آن و باشد که منقلب دیگر دلیل بلکه بدت
کیرند و بطالع آن و شکلها ستارگان انجا و اما بدیگر طالع و اجتماعها و استقبالها که پیش
از دیگر اقلیمها باشد و برسیدن آفتاب انجا و بر رسیدن او بمنوره جزو از عقرب
با نود و بس با شکال ماه بربش او بربش او در تربیع و در بش او در برجها و بیش از اجتماع و استقبال
و تربیعها بروز و یا بس از و بسه روز آمیخته باشد این دلیلها را بر انچه بطلیوس آورده در کتاب
اثر او در فراست هوا که ادالمس وارسطاطالیس آورده اند و در دو کتاب فراست هوا اکنون
یاد کنیم دلیل علویات درین حوادث و کوییم که برجها بارانی دلوست و اسد و حوت و مثلثات
آن و بارنده ترین آن همه اسد ست و دلو و ستارها بارانی ماه و زهره و عطارد ست و قوی تر
زهره و ماه است و زناحیتها ناحیت جنوبست که بارند و توست از شمال جو ماه در ناحیت
شمال بود و ستاره در ناحیت جنوب قوت ماه را باشد در حال باران و اکر ماه در جنوب
باشد و ستاره در شمال قوت ستاره را باشد در باز داشتن باران و در جمله دلیلها عامی را
می جوییم درین باب از شکلها ماه از آفتاب و ز دیگر ستارگان نیز و ز کرد در آمدن
ستارگان کرد آفتاب و خاصه مقارنه آن و احتراق آن و ستارگان سفلی را دربالجهات
بمانند کان خویشتن از علویها در فلک و شکلها آن در فلک از صعود و هبوط و سفلی را دلیل
قوی تر باشد در اجرام کران خواب و زمین و علوی را در اجرام سبک چو آتش و هوا و کویند که
زحل دلیل سرماست و برف و تاریکی و تیرکی در هوا باز داشتن او خاصه بماه و مشتری
دلیل نسیم و بادها خوش است و مریخ دلیل کرمی هواست و سموم و پیدا کردن مرغی اندر هوا

بهر وقتی از وقتها و چنان باید که بدانی چیزها که حاصل می آید بشرکت عنصرها در آفاق
اکنون بشناسی که جای دیگر مانند آب و گردش فلک زورا و معدن باشد مر جنبندگان
آبی را و علامتها که دری پدید آید و مانند مدتی و بتا آتش و هوا بجایگا . بلند معدن باشد
رسید آمدن علامتها و نزاینها و دوابها را و رفتن ستارکان را و بهم رسیدن هوا و آب
معدن باشد مر بودن کشت و نسل و زادن فرزندان را و بهم رسیدن آب و زمین اما
آنکه جانب آبست سیلها و غرقها و مد و جزر دریاها و جویها و اما آنکه سوی زمینست جنبندگان آبی
وگیا و نبات و آنچه بناحیت زمین نزدیکتر باشد و یا پیوسته تر از کوهها و کانها پدید آید
و نباتها سخت بسته و جانوران پیوسته بزمین و بهم رسیدن او با مرکبات معدنها کوهرها
اصلی پدیدار آرد و بنفردی و بعضی اثر نپذیرد دلایل که مدت و روزگار دراز جویز و یاقوت
و الماس و هر چیزی را از زمین پیدا آیند کان اندازه است بقدر زیادت شرکت بعضی از عنصرها و نقصان
بعضی و باندازه پذیرفتن سختیها و ساخشکی آن بر قبول را ازین قانونها را باید تا بشناسد
منجم مر ابتدای نظر او چه ربیع آوردن این حوادث و بشناسد نخست طبع اقلیمها را
و شهرها و جاهها را بمانند بر اندازه نزدیکی آن بکوهها و بلندی کوهها بران و باندازه فرونشیبی
و دوری آن و نزدیکی آن بیابانها و ریگها و دریاها و آبها و کندر بادها و بارمند کدرها را باد
از لجه برین چیزها بگردد حالی آن حوادثی که پدیدار آید در هوا و در زمین چنانکه معلوم است
باران بسیار بطبرستان و بی بارانی بمصر و بتابستان باران آمدن بهند و مستان و بسیاری
برف باقصای شمال و بر سر این کوهها و این حالها طبیعی ظاهر است اکنون چون ما در هوا اثر فلکی را هم
قیاس کنیم باندازه پذیرنده اثر و منفعل و فاعل او **گفتار اندر باران و آنچه پدید آید اندر هوا**
دلیلها باران در مرکزها ان از روزها سال از روزها باشد یا از جهت بر آمدن و فرو شدن
از اوایل این طریق خاص هندوان راست پرون عرب در روم و پارس و این طریق را از دیک ایشان
دلیلهاست و راههاست و باشد که بمنازل ماه و آن را حفر خوانند یعنی کند و این حفر را
دبالها و وضعهاست و شکلها مختلف که بر ان حکم کنند بر سفر و حفر و حصاد کرفتن
و دیگر حالها و عرب را نیز طریقها ست در منازل قمر و در طلوع آنرا و ناپدید آمدن او و این مردم
حال یعنی باد و باران بدین دو ناحیت بر اندازه اعتبار ایشان باشد بدین دو طریقت
ناما بطلیموس نظر تمام کردست باستقصا از رصدها که بر نورکار او بود و در زمانه پیشین

و رصدها

و رعدها و برقها و پیدا آید در زمین و در هوا از دلیل مزاج ایشان اثرهای قوی و خاصه از
مزاج عطارد و پیدا کردیم خاصیت آنرا و درون او باشد فاما ماه از شکل او با زحل و در
برجها تر و از انحراف او فرو رفتن زحل در فلک او و تغریب او دلیل کند بر سیلها بافراط
و باران انجما نباه کنند و در صاعد شدن و مشرقی بودن او دلیل کند او ضعیف تر باشد
بر باران و بودن او اندر برجهای آبی دلیل کند بر باران و نم و بر شدن بخارها فاما عطارد
و آفتاب دلیل کند بر جنبشهای آب و زهره و ماه دلیل کند بر بادها خاصه عطارد و مشرقی بر بادها
و خاصه چو مغربی باشد و در نشیب و آفتاب در بیخ دلیل کند بر باران مکر آنکه در خانه سعود
باشد و حدود ایشان و بودن ماه و زیر شعاع یا در مقابله او دلیل کند بر باران خاصه چو شهادت دهد
او را دلیلها باران و چو ماه صاعد باشد و یا زحل هابط و با خلاف آن دلیل کند بر سستی
و بسیاری باران و خاصه زحل اندر سرطان و ماه در جدی و زیادت ماه در ثور و علامه باران را زیادت
کند و نم را و آبها را و بودن ماه با زهره و زهره شرقی دلیل کند بر بسیاری باران و اگر زهره
راجع باشد همچنان و نزدیک آمدن ستارکان همه و یا بیشتر در برجهای آبی و خاصه در حوت
دلیل کند بر غرقها و سیلها و بسیار و بارانها پیوسته و زحل در دلو و ماه در اسد چو یکی صاعد
باشد و دیگری هابط دلیل کند بر بسیاری باران و چو هر دو صاعد باشند باهم و هابط بادها و سختی
جهد ماه در عقرب و زهره در حوت دلیل کند بر باران زهره و ماه در دلو دلیل باران باشد
و در حمل و ثور کم بارانی استقبال ماه آفتاب را یا زهره یا زحل را در وقت تحویل دلیل باران کند
مقارنه ماه با زهره یا عطارد و پیوستن ماه بدیشان از قوس یا از عقرب یا از ثور یا از جدی
یا از سنبله دلیل کند بر باران در بیشتر سال مشرقی بودن زهره نزدیک مثلث دیگری اول
زمستان مر باشد و آخر او باران و چو راجع باشد بوقت آفتاب رسیدن بجدی و دلو باران
اندک باشد در آن فصل و در جمله الامر چو مشرقی بود باران کمتر باشد و مغربی بود بیشتر
راجع بودن عطارد باران را باز دارد خلاف نزاعمت اجتماع یا استقبال در برجها در دلیل
کند بر بسیاری باران شهادت مریخ یا شهادت دلیلها باران دلیل کند بر رعد و برق و باران و
آبها بزرک خاصه در وقت طلوع و شهادت زحل دلیل باشد بر سرما و باد سرد و تاریکی و میغ و تیرکی
هوا پیوستن ماه بر تحویل بزهره پس بعطارد پس بمشتری باران پیوسته باشد در همه سالها
و میوها بصلاح نیکو آید چو این ستارکان منحوس نباشند و نه راجع و نه محترق

واکر بیشترین ستارکان بهمین پیوندند پس برج باران باول سال منیک باشد ماآخر
کمتر خداوند طالع تحویل در برج تر و نه پیوند به زهره یا عطارد و زهره بوقت رسیدن
افتاب بحمل شرقی و در میزان مغربی دلیل کند بر بسیاری باران و چو ماه در برج آتشی
بود با مریخ و آفتاب و زهره غربی باشد بوقت رسیدن آفتاب بحمل و شرقی باشد بوقت
رسیدن او بمیزان دلیل کند بر اندکی باران خصوصاً عطارد به زحل و همچنین تباه کند
باران را باول سال و تاریکی هوا بسیار باشد و همچنان مکر مشتری را شهادت باشد
بودن مشتری در برج آبی با نظر زهره بدو دلیل باران باشد خاصه چون در برج آتشی باشد
فاما حال هوا در یک فصلها و سال بنکر باجتماع و یا استقبال که پیش او باشد و خداوند
جزو خانه او اکر زیر شعاع باشد و یا طالع بود در فصل باران بسیار آید و ابر باشد و تاریکی
خاصه چون در جدی و حوت و اکر غربی بود تکرک بارد و یا ژاله و اکر شرقی بود هوا
معتدل باشد و دلیل کند بر زیادت شدن آب و سختی سرما و تباه شدن درختان
و اکر غربی باشد باران کمتر بود و برف بیشتر و اکر خداوند حد مشتری باشد و زیر
شعاع بود و مایل بود دلیل کند بر بسیاری باران و اکر شرقی بود باد در طالع هوا صافی
و میوه بسیار باشد و در برجها و شهرها بسیار باشد و جانوران آب و اکر مریخ خداوند حد
باشد و زیر شعاع بود صافی بود هوا و باران و باد کمتر باشد و اکر شرقی باشد حرب و فتنه
خیزد و رعد و برق و صاعقه و اکر زهره خداوند حد باشد و شرقی بود هوا صافی بود
و اکر غربی بود سرما و باد و یخ بندد و اکر عطارد خداوند حد باشد و شرقی بود هوا
صافی و خالی باشد و اکر غربی بود میانه مزاج باشد و اکر زیر شعاع بود سرما خیزد
و سیل فاما حال حد و بلند شدن آب دجله بر دلیل کند چون زحل را که در جوزا یا که
از سرطان دلیل کند بر زیادت شدن آب جویها مانند جوی بزرک چو جیحون و فرات و
دجله و جوی ارمینیه فاما جوی مصر و مهران زیادت شود چون زحل اندر که باشد از
سرطان و زیادت شود بوقت برآمدن شعری شامی و دجله زیادت شود در هر سال یکبار
و او نزد یک فرود آمدن او باشد اندر که از جوزا تا بدان وقت
که به سرطان رسد فاما حال مدّ و جزر در دریاها
اشکار است بوقت برآمدن ماه مدّ باشد و بوقت فرو شدن ای

و در برجهای آتشی شهادت مریخ دلیل کند بر تنگی او از بهر دنیا، باد سخت و باران کمتر باشد

جزو و همچنین چون زیادت باشد در ثور و در عدد ملا حشد و چون نقصان باشد
جز د آفتاب در دلو و ماه با زهره یا عطارد کرد بر کرد او آمیخته بعضی با دیکر بعضی بزاج
دلیل کند بر پیوستکی باران در آن روزها و همچنین چو ماه در اسد باشد دلیل بسیاری باران
باشد و چون آفتاب در حوت باشد و حمل و ماه در سرطان و سنبله و میزان و قوس بدان دیکر
کرد و قوس است باران بسیار باید و شهادت مریخ همچنان و رعد و برق باشد خاصه چون مریخ
راجع باشد و همچنین پیوستن ماه با زهره یا عطارد به مریخ دلیل کند بر رعد و برق سما.
در عقرب و مریخ در ثور و آفتاب در دلو یا حوت یا حمل دلیل کند بر باران و صاعقه
و چون ستارکان در حوت جمع شوند باران بسیار باشد و کز ند افتد در شهرها از آب
و نظر زهره و ماه و یا زهره و عطارد و ماه و پیوستن ماه بدیشان از عقرب یا ثور یا سنبله
این جایها دلیل باشد بر باران اکر زهره و عطارد در جدی باشد و ماه در ثور و یا عقرب
و یا سنبله و نیز منصرف باشد از ایشان دلیل کند بر باران و چون زهره در برج من باشد و ماه در
برج نر دلیل باران کند سهمی بکیرند از آفتاب تا زحل و بیفکنند از ماه هر کجا رسد سهم الجا
باشد اکر در خانه زحل افتد در آن روز هوا سخت باشد و اکر در خانه مریخ باشد
شهادت کرمی و سموم باشد و اکر در خانه آفتاب بود با شهادت کرمی بود و بکشتن هوا
و اکر شهادت او در خانه زهره باشد باران باشد و اکر در خانه عطارد بود باد سخت باشد
و اکر در خانه ماه بود با شهادت باران بود و زیادت جویها مکر نیستن عطارد در تحویل
بمشتری و یکو صاعد باشد و دیکر جایها دلیل کند بر بادها بسیار و اکر ماه در ثور باشد
و بعطارد از دلو و یا از حوت نظر کند و عطارد را در اصل تحویل حتول باشد از مشتری
باز جهد در آن روز و همچنین چو عطارد در دلو باشد و ماه در اسد و یا عطارد در حوت بود
و ماه در قوس یا سنبله و یا ماه و با مشتری بود و عطارد در برجها باز کرده دلیل کند بر باد و زیدن
عطارد در عقرب و مشتری در ثور و اسد و ماه بعطارد پیوندد از دلو و یا از حوت و یا از ثور
و یا اسد همچنان دلیل باز جستن کند و اکر عطارد در قوس باشد و ماه بدو پیوندد از جوزا
یا از حوت یا از سنبله دلیل کند بر بادها و اکر آفتاب در عقرب باشد یا قوس یا میزان یا دلو
یا حوت یا حمل و عطارد زیر شعاع بود هم بادها جهد فاما مریخ دلیل کرمی و خشکی کند
در هوا چو مریخ بوقت رسیدن آفتاب در حمل و یا در روزها تابستانی در هبوط باشد

اکر در خانه مشتری بود با شهادت در آن روز باد سخت باشد صح

و آفتاب صاعد بود زیادت شود در گرما تابستان و اگر مریخ دیده و باشد گرما در آید کنند
و شهادت زحل با آفتاب و شکل و با آن دلیل کند بر سرما و بودن مریخ در برجی گرم
در تابستان دلیل کند بر گرمی هوا و بودن زحل در برج سرد زمستان دلیل کند بر سختی
سرما زمستان قول در فراست هوا بر مذهب ارسطو حکیم چون باد آید در آفاق پیش از بر آمدن آفتاب
سرخی سبز دیدن دلیل کند بر باران هم در آن روز تا غایت تا سه روز و هم چنین چون در مغرب پیدا آید
و لیکن آن ضعیف تر بود و اگر روشنایی آفتاب بدید پیدا آید از ناحیت جنوب یا شمال و نشانی
دامانند مانند عصا دلیل کند بر باران و اگر آفتاب بر آید و با او تاریکی باشد هم بر آن دلیل کند
و اگر پیش از بر آمدن او شعاعها برخیزد از و دلیل باشد بر باران بهر جا و باد و اگر فرو شود
و بجای غایب شدن او شعاعها برخیزد از و دلیل باشد هم بر باران و باد و اگر فرو شود و بجای
غایب شدن او شعاعها برخیزد و با آن ابرها که بیالا بر می آید دلیل باران بود و اگر بر آید تاری
و دامیدگی دلیل باران باشد و ماه چون بر آید در روشنایی همچنان دلیل کند که آفتاب در
همه چند الا آنست که دلیل او ضعیف تر باشد و ماه نوکی هوا صافی باشد باد بسیار جهد در آن
ماه و چون خاک آلوده باشد دلیل آب کند و ابر هر چه کفتیم از دلیلها در شب سیم باشد از ماه
و چون ستاره بسیار از جا برود دلیل باران و نم باشد و چون ابر پنبه مانند پشم زده روی
بلند کرد بر نشسته دلیل باران باشد و چون بر روی آب کف بار انها باشد بسیار دلیل باران باشد
چون گرد چراغ دایره پیه مانند کمان رستم دلیل انها جنوبی باشد چون مرغان که آبی نباشند
گرد آب بسیار آیند و خویشتن را بشویند دلیل کند بر باران و سرما کاو چون ز نکل دست
می لیسد دلیل باران باشد کلاغ بسیار چو بر درخت بینند از آنکه موج در یا بر دوی نزند دیا
زده باشد و پر می زنند دلیل باران باشد کلاغ سیاه چون با بانگ بلند می کند دلیل باران باشد و زاغ و غوک
چون در حوضهای آب پیغ که مرغی زنند و خویشتن را می شویند دلیل باران کند و لعین وان ماهی صحبت
که در ولایت مصوریه و مولتان باشد و با مردم حواری دارد چون او ربعید کرانه دریا نزدیک آید دلیل
سرما باشد و در تابستان حود رحها بسیار باشد ناحیت مغرب دلیل کند بر باران نزدیک که دمه
روز گشته و باد شمال چو باد رخش بوزد دلیل باران کند چو ابر پیدا آید و مورچه در زیر زمین باشد
در خانه خایه می دارد و بیرون می آید و می نهد دلیل باران باشد و اگر از آنجا گر خایه دارد
فرو تری برد دلیل کند که هوا صافی شود و علامتها و رنگها اگر بر آفتاب و بر ماه می بینند چو بسیار

و چوب چوب و پرها سخت می زنند

سیل دارد

سیل دارد علامت آب باشد و دیگر علامتها ن بار باشد و هر شبها گرد پیدا آید ماه
گرد بر گرد ماه دلیل جستن باد بیشتر از خرمن باشد وزد و آفتاب و چو بریده شود
خرمن دلیل باد نباشد و آنجا که باد بریده شود ابر پیدا آید دلیل کند که باد از آنجا می جهد و از آنجا
که رعد و برق خیزد از آنجا بادهای سخت جهد و اگر درخش سخت باشد باد همچنان آید فاما در
زمستان و تیرماه حال بخلاف آن باشد و ستاره کانی که دم دارند مشتق آن دلیل ابر و باد باشد
و مرغان چو حرده می نمایند برعدا بیرون عاده دلیل سرما باشد و آتش چو بانگ کند و رقص
دلیل سرما کند و کرمی سرخ که آن را خراطین گویند چو بسیار پیدا آید از زیر زمین دلیل سرما
باشد و پلیته چراغ چو خاکستر بندد و چراغ دلیل برف باشد و معلف کرد سرطان باشد
چو تاریک شود دلیل کند بر سرما چو روشنایی آفتاب یعنی پیش از بر آمدن کاه ضعیف
شود گاه قوی و همچنان باشد دو بار یا سه بار دلیل کند بر آن که آن روز سرد باشد عطارد
هر گاه که پیدا آید دلیل سرما باشد و چون در تابستان پیدا آید دلیل گرما و سختی باشد و
چون در تیرماه ذنبور بسیار بینی دلیل سختی سرما باشد و بسیاری باران و چون تیرماه را
گرم بینی بهار کاه آن سرد باشد چون آفتاب بر آید بوقت گرم در روشنایی او صافی باشد
و درو دیگر علامتی نباشد از آنچه یاد کردیم دلیل گرمی باشد و همچنین بود ماه شب چهارده چون
آفتاب فرو شود بوقت سرد و کونه او صافی باشد دلیل کند بر گرمی مگر که بیشتر تاریک فرو شود و هوا
گرم بود و اگر هم در آن چنان وقت فرو می شود و روشنایی او زرد باشد دلیل گرمی باشد
ماه نو چو از پس سه روز صافی کونه بود و روشن دلیل گرما کند و معلف که در سرطان است
چو صافی بود و روشن دلیل گرمی کند و چون باران آید و از پس آن رنگ میغ مانند روی باشد
دلیل گرمی باشد قول اندر حال نرخها چون نحس اندر دوم باشد از طالع اجتماع یا استقبال
بوقت انقلاب سال دلیل کند بر گرانی نرخها و اندک یافتن از جوهر آن برج که نحس در او باشد
و اگر سعدی باشد دلیل فراخی کند و چون زحل مستعلی بود و قوی در وسط مردمان را تنگی
و سختی رسد و اگر مشتری یا زهره چنان باشد دلیل کند بر نیکویی حال مردمان و فراخی نعمت
و بودن خداوند طالع در وتد دلیل گرانی نرخ باشد و ساقط بودن او دلیل فراخی باشد
فاما حال او در تحویل سال دلیل طالع باشد بر اول سال و وسط سما بر فصل دوم و هفتم
بر فصل سیم و وتد زمین بر چهارم فصل بنگر بدین اوتاد و خداوندان آن و ستاره که آنجا

باشد وسعادت ونحوست وزیادت ونقصان آن در شمار جیه اگر دلیل زاید باشد
نرخ گران بود واگر ناقص بود ارزان باشد و اگر صاعد بود در افزون باشد واگر هابط
بود نرخ در نقصان باشد ودلیل کی بیان کرده شد بر ماه چو از اجتماع یا از استقبال
بازگرد د اگر دلیل منحوس باشد با احتراق یا بهبوط یا براجع شدن دلیل کند بر تباهی
حال آن چیز وآفت رسیدن او را واگر در قبول و با زیادت و با صعود باشد رو اگر د د
وخواهندگان بسیار باشند او را و یادی خواه در شهادت با حوال فراخی طالع باشکال
واحوال یاد کرده و فراخی نرخ از جوهر برجی نگیرند که دلیل در و باشد و بر جوهر آن چیز
که دلیل از جوهر دلیل گیرند از انجمن زحل دلیل کند بر زمینها و آبها و مشتری بر جوهر گران مایه
و بر زر و سیم و مریخ بر سلاح و آهن و زهره بر بوی خوش و جامهاء فاخر و بر طعام چرب
وخوش و بر کنیزکان وعطارد بر ساز و بواب دبیران و پهلوانان و آفتاب بر زر و ماه و آبها
وجانوران آن وگیاه ها چار اس از برجها دلیل کند بر فراخی آن چیز که دلیل کند بران و چ
و ذنب دلیل تنگی نرخ کند چون زهره یا مشتری در حمل حال گوسفندان نیکو شود و نرخ گوشت
ارزان باشد و هر چه چشم دارد در زیادت شود وچون در ثور آیند طعام فراخ کرده و کشت نکو
بود و حال گاوان نیکو باشد واگر بدل آن نحستن باشد کار بخلاف آن بود و منکر حال احوال
و هفتها از اجتماع و استقبال آن ماه و آن ربع و در میزان و زیاء و قابل تد بیر او بران جمله
که وصف کردیم از صلاح و فساد قول در حال وبا شهادت نحسها و مستولی بودن ایشان
نزد یک اجتماع و امتلا کی پیش از آمدن آفتاب باشد بمنقلب وخاصه داری دلیل کند بر وبا
دران سال و دران ربع و همچنین باشد حال قابل تد بیر ماه از سعدها و نحسها و استیلاء
و شهادت سعد ها دلیل کند بر سلامت سال واگر خدا و ند هره و طالع یعنی تحویل سال اجتماع
وامتلا پیش از تحویل منحوس باشند و همچنین خداوند هره و جزء قابل تد بیر و نحسها در اوتاد
باشد دلیل کند بر وباء عام و مرگ واگر بعضی از دلیلها خداوند هشتم پیوسته باشد مرگ
نجا بود وچون خداوند ششم را شهادت نباشد مرگ بی بیماری بود واگر زحل را شهادت
باشد دلیل کند بر بیمارها دران آهنگ از تری و مردی واگر مریخ باشد بیمار بیها حادثه
وخاصه درین برجها گرم و بیشتر گرم درین اندامی بود که دلیل آن نحس کند دران برج والله اعلم
واحکم بالصواب والیه المرجع والمآب

سال از صلاح وفساد

بنگر بحال اجتماع یا از استقبال که پیش از تحویل باشد وحال طالع او و حین و او
واو کر ماه بران پیوست وانکه از وی باز گشتست وحالها د بکرستادکان وسعادت او
ونحوست او و قوت وضعیف آن اگر ماه مسعود باشد وخداوند نحسها را آن مسعود
و پیوند بستاره سعد و نه سو نحسها حال سال نیکو باشد وحال عامه مردمان
با قوت وکارها روان و نرخها فراخ وکشتها و میوها نیکو و میان مردمان الفت و دوستی
واگر شهادت زحل را باشد خیر و صلاح پیران را بود وکار زمینها و بنا کار کندن کاریزها
وجویها و عمارت خانها و شهرها را واگر شهادت مشتری را باشد پیدا آمدن عدل
و وفا وصلاح و منافع باشد مردمان را و وزرا و قضاة و اشراف نیکو باشد و دستها ایشان
گشاده واگر مریخ را بود قوت لشکریان را بود و سالاران و ظفر یافتن ایشان بر دشمنان
و عمادت کردن سلاح خانها واگر آفتاب مسعود باشد واو را شهادت بود قوت ملوک بزرگوار
باشد و آبادان شدن خزینها ایشان و ظفر یافتن بر دشمنان و مهربانی کردن
بر رعیت وداد و انصاف خاصه چو مشتری بد و نظر دارد واگر زهره را باشد دلیل
کند بر شادی و فرح و فرزند آمدن وصلاح حال زنان و پوشید کی و زیادت اندر بها
ولباس و بکار داشتن زیور و بوی خوش و بسیادی مهمانی و شادی واگر عطارد باشد دلیل
مردمان باد ب باشد و رعیت ایشان بعلم و حکمت و پیشهای بدیع و بلند شدن کار علما
و حکما و منجمان و زیرکان در صناعتها و بر چیزها که عطارد دلیل او باشد واگر ماه
باشد دلیل کند بر قوت حال عامه مردمان وحال رسولان و دسولان بالیدن و افزون شدن
و منفعت کردن با بها و سلامت جانوران آب و فایده کرفتن از ایشان و منفعت اگر ساقط
باشد و در نحسها خوشیتن نباشد دلیل سعادت باشد ولیکن بنیکی باز کرد و پوشیده ماند
واگر ماه قوی بود و سعدی پیوند د و آن سعد ضعیف حال بود و ساقط از ان سعادت بسعادتی
ضعیف گردد از ان و انجاری رسته باشد واگر ماه نحسی بود و پیوسته نحسی و ان نحس قوی بود
دلیل کند بر تباهی حال عامه و تنگی عیش و بسیاری بیماری و پیدا آمدن وبا در شهرها
واگر آن نحس خداوند هشتم باشد و ماه را انجا شهادت بود مرگ بسیار در میان
مردمان افتد واگر شهادت زحل را باشد مرگ عام بود از علتها که از آن آهنگ انکار کنند

سالهای یزدجردی تمام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مسیر درجه قسمت بوذکی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انتهای برج الهزارات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مسیر درجه قسمت بزرگ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انتهای برج صدها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مسیر درجه قسمت میانه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انتهای برج دهها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مسیر درجه قسمت خرد تر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انتهای برج سالها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انتهای برجها فردار بزرگ تر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسماء ستارکان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فردار بزرگ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فردار میانه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فردار خرد تر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سالهای ستارکان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وپیشتر پیران را واگر شهادت مریخ را بود از علتها خونی باشد وخون د یختن
واگر در وبال باشد ومستقلی بود میان پادشاهان حرب افتد ومیان عامه مردمان
شورش شود واین دلیلها شهرها باشد که منسوب باشد ببرجها اگر نحسها وسعدها
بران دلیل کند بر عام ودر شهرها مردمانی که شهادت این نحسها وسعدها در مولود ایشان باشد
وغافل نباید بود از جایگاه سعدها ونحسها از خاصه مقارنه تحویل این اجتماع
واستقبال که پیش از تحویل سال باشد وجایگاه ستارکان وطالع شهرها وطالع
از گردش مثلثه وطالع قران نحسین وطالع قران اصل چه بران بتوان دانست سعادت تمام
وشقاوت تمام هول خطرناک فاش وفتنها وکریم بود از پیدا شدن آنچه یاد کردیم آن
دلیل قران نحسین باشد وشهادت عطارد ونزدیک احتراق او وکسوف دلیل کننده
بران چیزها یا بصلاح ویا بفساد وشکلها ایشان با ستارکان که در قرانها باشد
بشرکت جزویها از طالعها مردمان وبرجها دلیل کننده بر دیگر جاو دان وبنا اتفاق اعلم

سالهای یزدجرد	نسبت درجه نسبت بزرگ	اسقاط از بیج هزار و صد	نسبت درجه نسبت بزرگ	اسقاط از بیج صدها	نسبت درجه نسبت ...	اسقاط از بیج دهها	نسبت درجه نسبت خردتر	اسقاط از بیج سال	اسقاط بیجها و دار روزها	اسقاط ستارکان	فرد از بزرگ	فرد از میانه	فرد از خردتر	سالهای ستارکان
سد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۳۲
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

عدد	روزها و ساعتها	ساعتها	دقیقها	روزها و درنگ	ساعتها	دقیقها	عدد	روزها و درنگ	ساعتها	دقیقها	روزها و درنگ	ساعتها	دقیقها
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

عدد	مکث شرقی: ادوار درجات	مکث شرقی: ساعتها	مکث شرقی: دقیقها	مکث غربی: ادوار درجات	مکث غربی: ساعتها	مکث غربی: دقیقها
قکا	دف	[illegible]	ی	دیح	[illegible]	ن
قکب	دف	[illegible]	ک	دیح	[illegible]	م
قکج	دف	[illegible]	ل	دیح	[illegible]	ل
قکد	دف	[illegible]	م	دیح	[illegible]	ک
قکه	[illegible]	[illegible]	ن	دیح	[illegible]	ی
قکو	دف	[illegible]	٤	دیح	[illegible]	٤
قکز	دم	[illegible]	ی	دیح	[illegible]	ن
قکح	دم	[illegible]	ک	دسو	[illegible]	م
قکط	دم	[illegible]	ل	دسط	[illegible]	ل
قل	دم	[illegible]	م	دسط	[illegible]	ک
قلا	دم	[illegible]	ن	دسط	[illegible]	ی
قلب	دم	[illegible]	٤	دسط	[illegible]	٤
قلج	دم	[illegible]	ی	دسط	[illegible]	ن
قلد	دم	[illegible]	ک	دسط	[illegible]	م
قله	دند	[illegible]	ل	دسط	[illegible]	ل
قلو	دند	[illegible]	م	دسط	[illegible]	ک
قلز	دند	[illegible]	ن	دسط	[illegible]	ی
قلح	دند	[illegible]	٤	دسط	[illegible]	٤
قلط	دند	[illegible]	ی	دسط	[illegible]	ن
قم	دند	[illegible]	ک	دع	[illegible]	م
قما	دند	[illegible]	ل	دع	[illegible]	ل
قمب	دند	[illegible]	م	دع	[illegible]	ک
قمج	دند	[illegible]	ن	دع	[illegible]	ی
قمد	دند	[illegible]	٤	دع	[illegible]	٤
قمه	دند	[illegible]	ی	دع	[illegible]	ن
قمو	دند	[illegible]	ک	دع	[illegible]	م
قمز	دند	[illegible]	ل	دع	[illegible]	ل
قمح	دند	[illegible]	م	دع	[illegible]	ک
قمط	دند	[illegible]	ن	دع	[illegible]	ی
قن	دند	[illegible]	٤	دع	[illegible]	ح

عدد	مکث شرقی: ادوار درجات	مکث شرقی: ساعتها	مکث شرقی: دقیقها	مکث غربی: ادوار درجات	مکث غربی: ساعتها	مکث غربی: دقیقها
قنا	دند	[illegible]	ی	دع	[illegible]	ن
قنب	دند	[illegible]	ک	دع	[illegible]	م
قنج	دند	[illegible]	ل	دع	[illegible]	ل
قند	دند	[illegible]	م	دعا	[illegible]	ک
قنه	دند	[illegible]	ن	دعا	[illegible]	ی
قنو	دند	[illegible]	٤	دعا	[illegible]	٤
قنز	دند	[illegible]	ی	دعا	[illegible]	ن
قنح	دند	[illegible]	ک	دعا	[illegible]	م
قنط	دنو	[illegible]	ل	دعا	[illegible]	ل
قس	دنو	[illegible]	م	دعا	[illegible]	ک
قسا	دنو	[illegible]	ن	دعا	[illegible]	ی
قسب	دنو	[illegible]	٤	دعا	[illegible]	٤
قسج	دنو	[illegible]	ی	دعا	[illegible]	ن
قسد	دنو	[illegible]	ک	دعا	[illegible]	م
قسه	دنو	[illegible]	ل	دعا	[illegible]	ل
قسو	دنو	[illegible]	م	دعا	[illegible]	ک
قسز	دنو	[illegible]	ن	دعب	[illegible]	ی
قسح	دنو	[illegible]	٤	دعب	[illegible]	٤
قسط	دنو	[illegible]	ی	دعب	[illegible]	ن
قع	دنو	[illegible]	ک	دعب	[illegible]	م
قعا	دنو	[illegible]	ل	دعب	[illegible]	ل
قعب	دنو	[illegible]	م	دعب	[illegible]	ک
قعج	دنو	[illegible]	ن	دعب	[illegible]	ی
قعد	دنو	[illegible]	٤	دعب	[illegible]	٤
قعه	دنو	[illegible]	ی	دعب	[illegible]	ن
قعو	دنو	[illegible]	ک	دعب	[illegible]	م
قعز	دنو	[illegible]	ل	دعب	[illegible]	ل
قعح	دنو	[illegible]	م	دعب	[illegible]	ک
قعط	دنو	[illegible]	ن	دعب	[illegible]	ی
قف	دنج	[illegible]	٤	دع	[illegible]	٤

عدد	مکث شرقی: ادوار درجات	مکث شرقی: ساعتها	مکث شرقی: دقیقها	مکث غربی: ادوار درجات	مکث غربی: ساعتها	مکث غربی: دقیقها
سا	دعو	[illegible]	ی	دنط	[illegible]	٤
سب	دعو	[illegible]	ک	دنط	[illegible]	ن
سج	دعو	[illegible]	ل	دنط	[illegible]	م
سد	دعو	[illegible]	م	دنط	[illegible]	ل
سه	دعو	[illegible]	ن	دنط	[illegible]	ک
سو	دعو	[illegible]	٤	دنط	[illegible]	ی
سز	دعو	[illegible]	ی	دنط	[illegible]	٤
سح	دعو	[illegible]	ک	دنط	[illegible]	ن
سط	دعو	[illegible]	ل	دس	[illegible]	م
ع	دیع	[illegible]	م	دس	[illegible]	ل
عا	دیع	[illegible]	ن	دس	[illegible]	ک
عب	دیع	[illegible]	٤	دس	[illegible]	ی
عج	دیع	[illegible]	ی	دس	[illegible]	٤
عد	دیع	[illegible]	ک	دس	[illegible]	ن
عه	دیع	[illegible]	ل	دس	[illegible]	م
عو	دیع	[illegible]	م	دس	[illegible]	ل
عز	دیع	[illegible]	ن	دس	[illegible]	ک
عح	دیع	[illegible]	٤	دس	[illegible]	ی
عط	دیع	[illegible]	ی	دس	[illegible]	٤
ف	دیع	[illegible]	ک	دس	[illegible]	ن
فا	دعط	[illegible]	ل	دس	[illegible]	م
فب	دعط	[illegible]	م	دس	[illegible]	ل
فج	دعط	[illegible]	ن	دسا	[illegible]	ک
فد	دعط	[illegible]	٤	دسا	[illegible]	ی
فه	دعط	[illegible]	ی	دسا	[illegible]	٤
فو	دعط	[illegible]	ک	دسا	[illegible]	ن
فز	دعط	[illegible]	ل	دسا	[illegible]	م
فح	دعط	[illegible]	م	دسا	[illegible]	ل
فط	دعط	[illegible]	ن	دسا	[illegible]	ک
ص	دعط	[illegible]	٤	دسا	[illegible]	ی

عدد	مکث شرقی: ادوار درجات	مکث شرقی: ساعتها	مکث شرقی: دقیقها	مکث غربی: ادوار درجات	مکث غربی: ساعتها	مکث غربی: دقیقها
صا	دعط	[illegible]	ی	دسو	[illegible]	د
صب	دق	[illegible]	ک	دسو	[illegible]	م
صج	دق	[illegible]	ل	دسو	[illegible]	ل
صد	دق	[illegible]	م	دسو	[illegible]	ک
صه	دق	[illegible]	ن	دسو	[illegible]	ی
صو	دق	[illegible]	٤	دسو	[illegible]	٤
صز	دق	[illegible]	ی	دسو	[illegible]	ن
صح	دق	[illegible]	ک	دسو	[illegible]	م
صط	دق	[illegible]	ل	دسو	[illegible]	ل
ق	دق	[illegible]	م	دسو	[illegible]	ک
قا	دق	[illegible]	ن	دسو	[illegible]	ی
قب	دق	[illegible]	٤	دس	[illegible]	٤
قج	دقا	[illegible]	ی	دس	[illegible]	ن
قد	دقا	[illegible]	ک	دس	[illegible]	م
قه	دقا	[illegible]	ل	دس	[illegible]	ل
قو	دقا	[illegible]	م	دس	[illegible]	ک
قز	دقا	[illegible]	ن	دس	[illegible]	ی
قح	دقا	[illegible]	٤	دس	[illegible]	٤
قط	دقا	[illegible]	ی	دس	[illegible]	ن
قی	دقا	[illegible]	ک	دس	[illegible]	م
قیا	دقا	[illegible]	ل	دس	[illegible]	ل
قیب	دقا	[illegible]	م	دس	[illegible]	ک
قیج	دقا	[illegible]	ن	دس	[illegible]	ی
قید	دقب	[illegible]	٤	دس	[illegible]	٤
قیه	دقب	[illegible]	ی	دیح	[illegible]	ن
قیو	دقب	[illegible]	ک	دیح	[illegible]	م
قیز	دقب	[illegible]	ل	دیح	[illegible]	ل
قیح	دقب	[illegible]	م	دیح	[illegible]	ک
قیط	دقب	[illegible]	ن	دیح	[illegible]	ی
قک	دقب	[illegible]	٤	دیح	[illegible]	٤

تفصیل این قسمتها بود بریکدیکر هرده روز بود و پانزده روز وچون ماه درین سه جایکاه
نبود حاجت افتد تعدیل کردن روزها و این سه موضع که پانزده روز که تفصل ما بین انست و با
نقصان کنی چیزی از آن یا بفزای برین سه جایکاه که یاد کردیم چنانکه وصف کردیم بنکر بموضع
قمر اندر ساعت مولود اکر بالای زمین بود از درجه مغرب تا درجه وسط السما تا طالع بکیر
و از درجه مغرب تا درجه او برج که قمر آنجا بود بدرجه یکسان و آنرا قسمت کن بر دوازده انچه
برون آید روزها بود و انچه بماند مضاعف کن و او ساعات مستوی بود و آنرا بادت بر دویست و پنجاه
وهشت روز که قسمت مغری است بدانچه رسد آن مکث مولود بود اندر بطن از ساعات مسقط نطفه
اندر رحم تا بدان ساعت که مولود اندر وی آمده باشد نه معدل و تعدیل او آن بود که فرا کیری این
روزها و ساعتها که زیادت کردی بر دویست و پنجاه وهشت روز اکر پانزده بود یکسان آنرا روزی کیر
واکر پانزده روز تمام نبود روزها ضرب کن اندر بیست وچهار با ساعات کرد و پس بفزای آنرا بدان
ساعت که با اوست و آنرا قسمت کن بر پانزده آنچه بیرون آید ساعات بود مستوی و اکر چیزی بماند
جزوی بود از پانزده ساعت و بفزای این ساعات را و اجزاء ساعت بر آن روزها که بروی فزودی
وانچه حاصل آید ان مکث مولود بود اندر شکم مادر از روزها و ساعتها معدله نکاه دار انجزا
اندر ساعت مولود را بر زمین بود انجا که از طالع است تا وتد الارض تا مغرب بکیر از درجه طالع تا درجه
ودقیقه که قمر انجاست بدرجه یکسان و پس قسمت کن آنرا بر دوازده انچه بیرون روزها بود و آنچه
بماند مضاعف کن که آن ساعت بود مستوی و بفزای برین روزها و ساعتها بر دویست و هفتاد و سه
روز که آن قسمت طالع وسطی است و آنچه بماند مکث مولود بود معدل نکاه دار و تعدیل و معدیلش آن
بود که کیری روزها و ساعات که زیادت کردی بر قسمت وسطی اکر پانزده روز بود آنرا روزی
کیر و اکر پانزده روز بود ضرب کن اندر بیست وچهار و زیادت کن بروی از ساعت که
با تو است و قسمت کن بر پانزده انچه بیرون آید ساعات بود مستوی و آنچه باقی ماند جزوها بود
از پانزده و یکاه از روزها و ساعتها که حاصل آمد آن که بماند مکث مولود بود اندر شکم مادر
از ساعت مسقط نطفه تا بدان ساعت که مولود اندر وی آمد و آن روزها معدل بود و یکاه
دار و پس مکیر این روزها و ساعتها که مولود اندر وی مکث کرده است فی آن ایام معدلست
از هر دو وجه که عمل کردی و آنگاه استخراج کن مجری قمر و مجری آنچه او پس نقصان کن آن وسط
قمر و آنچه استخراج کردی ساعات مولود را و کفتم که نکاه دار آنچه بماند تعدیل کن تا بدانی

ورقی باید

٣٤

در دو ر فلک تدویر حامل و خاصیة زهره و عطارد دانست که دو بعد او و ساطهایشان را
از فلک تدویر هر یکی حرکتهاست میل سواد و جهت شمال و جنوب او امیل التوا خوانند و خاصیت
دیکرست ایشان را و آن انست که مرکز فلک تدویر هر یکی از ایشان همیشه برابر بود قرص آفتاب را
برین جمله که صورت کرده شد، فاما ستارکان ثوابت همه در یک کره محیط اند بجایکاههای خویش ومرکز ایشان
مرکز فلک بروجهاست بر وکاه بروجها در هر صد سالی یک جزو بر مذهب بطلمیوس وکره همه ستارکان
در صد سال یکجزو برود ازین جهت وکره ثوابت را کره مکوکب خوانند و ممکن بود فلک بروجها این کره بود
و باه یکی او را و پیوسته او وکردش آفتاب و منطقه او بروی واذه، متمت باشد هر یکی ازان بروجها کفتیم
مساحت زمین جمله زمین بدان جمله که امتحان کرده اند بروزکار ما بود شش هزار و هشتصد فرسنگ هر فرسنگی
دوازده هزار ارش بود و قطر دو هزار و صد و شصت چهار فرسنگ بتقریب هر ارشی از ان بیست پنج انکشت
و دو جوی و هر انکشتی چند شش دانه جو پیوسته بر درازنای بریکدیکر والله اعلم واحکم

جدول اندازهای بعدهای دور و نزدیک ومرکزهای آن از مرکز فلک خارج و اندازهای نیمهای قطرهای فلک تدویر				
ستارکان	اندازهای بعدهای دوری از فلک خارج مرکز	بعدهای نزدیک از فلک خارج مرکز	بعدهای میان مرکز فلک خارج و مرکز فلک تدویر	اندازهای نیمهای قطرها فلک تدویر
آفتاب	ب	لر	ر	ب ب
ماه	لط ل	ب ب ب		ول ک
زحل	ک عج	ر ر	ح ک	ور
مشتری	مد	ن	مد	نا
مریخ	ب	ب ب	و ب	لط
زهره	مد	عج	ا	مح
عطارد	ک ب	لد	ب ح	لر

جدول بعدهای ستارکان دور و میانه و نزدیک باضافه آن بنیم قطر زمین و بفرسنگها				
ستارکان	بعدهای دور از نیم قطر زمین	بعدهای نزدیک از نیم قطر زمین	بعدهای میانه از نیم قطر زمین	بعدهای میانه بفرسنگها از مرکز زمین ۳۲۴۴ فرسنگ
افتاب	۶۰ ۲ ۱	۲۰ ۱۱	۱۰ ۲ ۱	۷۷۶۲۲۲۱ فرسنگ
ماه	سدس	لح لح	لو ۱۱ دقیقها	۱۴ ۹ ۹ ۲
زحل	۱۰ ۵۵ ۲	۱۹۷ ۴۴	۴۳ دقیقها	۱۷۸ ۶ ۱ ۲
مشتری	۱۶ ۶ ۶ ۱	۳۰ ۸ ۸	لد ۴۳ دقیقها	۱۲۱۷ ۹ ۱۶۲۰
مریخ	۲۰ ۸ ۸	۰ ۲ ۱۸	۰ ۵۶ ۰ ل	۶۶۷ ۹ ۶۲
زهره	۹ ۹ ۱۱	۶ ۶ ۱		۳۳۳۳ ۱۶۱
عطارد	۶ ۶ ۱	۶ ۱		۸۰۸۱۷ فرسنگ

آنچه کذارد کند هر یکی از ستارکان و جوزهر از فلك و مقدار رفتن او در یک سال و در یک ماه و در یک روز و اصل تاریخ و سطهاء ستارکان							
ستارکان	آنچه کذارد کند فلك از هر یکی ازان	اصل وسطها و سال شش یزدجردی	آنچه باشد در هر برجی	حرکتهاء او در یک سال	حرکتهاء او در یک ماه	حرکتهای او در یک روز	
آفتاب	در یک سال	۶ ا ۶ ط	ماهی	ا ط مه مه	ا ر لا	۶ ۶ نط ح	
ماه	در کح روز و یکی	د ر ید د	دو روز و سیکی روز	د ط ح ۰	۱۲ ا ۶	۶ لح ی له	
زحل	در ل سالها	۶ ط ید ما	دو سال و نیم	۶ ب ی ع	۶ ب ر ر	۶ ۲۶ د ۶ لح	
مشتری	در ب سالها	ا د مو ا	سالی	ا ه لح لح	۶ ه مو لح	۶ ۶ ر ط	
مریخ	در سالی و ماهی	الد ب ب	ماهی روز	و ۲۲ و	۶ ه لح ع	۶ ۶ ۲ لا ید و	
زهره	در ی ماه	ی ط لو	بیست و پنج روز	ر ه ال	ط ح کط ب	۶ ۶ لد کط	
عطارد	در یک سال	۰ ۶ لح م	بیست و هفت روز	ا لح ال	د ب م ل	۶ م و کد	
ماه	در کح روز و ثلث	و ب ی	دو روز و سیکی	ب مح مون	ا ا ند لح	ه ع ه ید	
برو اردنه ماه	در ل روز و نیم	ب ید ک ید	دو روز و نیم	ب ط لک	ه مح ۷	۶ ب ا لم	
جوزهر	در یح سال و ماه	فه ند دون	سالی و شش ماه و دو روز	۶ نط نط لح	ا ۶ ا نط	۶ ۶ م ک ی	
ستارکان ثوابت	در ۳۶۰۰۰ سال		۳۰۰ سال	۶۶ ید ید ۷		۶ ۶ د ی	

نقطه برابر بگردد و جانب جنوب و شمال آن نقطه که ا د ب بر و معدل النهار بسوی شمال ان را اعتدال ربیعی خوانند وان اول برج حمل باشد و دیگر انست که آفتاب برو بگذرد از معدل النهار بناحیه جنوب وان را اعتدال خریفی خوانند وآن اول برج میزان باشد **پیدا کردن دایره که بگذرد بر چهار قطب** فاما دایره که بگذرد بر چهار قطب آن دایره اندکست که بگذرد بر دو نقطه یعنی اول سرطان واول جدی بره و قطب فلك برجها و دو قطب حرکت اول وان قوس که میان دایره معدل النهار است ودایره فلك برجها ازین دایره مقدار میلی برکت و بران جمله که بطلیموس میگوید بیست و سه درجه و پنجاه و یك دقیقه است و برصد هیچ خداوندان رصدها بروزگار مامون خلیفه و بروزگار ما بیست و سه درجه و سی و پنج دقیقه است **پیدا کردن دایره که پدید ارکند آنرا میلها و قسی** فاما آن قسی که گذارده کند از دایره معدل النهار و دایره برجها از دایره در کف دانیده بود وقطب حرکت اول و بر جزء جزءها از فلك برجها که ان را میل جزوی خوانند ودران میلی از فلك معدل بران جز بیست درجه ازحمل که باشد زنا و مانند او از ثور کرباشد بالا **پیدا کردن دایرهای که بگذرد ان را عرضها** دایره عرضها چون بگذرد بر دایره بزرگ بر قطب فلك برجها کذرد بر ستاره و برسد بفلك برجها و بگذرد ازو بر نقطه که ان نقطه درجاه گاه ستاره از فلك برجها درجه دارد و وقتی که میان ستاره و میان او نقطه باشد از دایره آن مقدار عرض ستاره **پیدا کردن دایره که بگذرد اندر قسی با میان دو نقطه** مثلا چون خواهیم که قوس میان آفتاب و ماه در وقتی دانسته شود یا میان دو ستاره از جمله ثوابت دایره بزرگ کذرنده میان هردو وقتی بدید آرد میان ایشان وان کوتاه ترین بعدی بود میان ایشان **پیدا کردن دایره نیم روز کاورا بتازی نصف النهار خوانند** دایره نیم روز هر شهری وان را خط نیم روز خوانند آن دایره است که بگذرد بر دو نقطه حرکت بران سمت سران که دران شهر باشد و غایت ارتفاع هر ستاره و هر نقطه در هر شهری آن قوس بود میان او نقطه و موافق اید آن شهر را از دایره بزرگ که بگذرد بنقطه و برابران شهر و دو قطب بحرکت اول **پیدا کردن دایره افق** ان دایره بزرگست که جدا کند میان آن نیمه که اشکار است از فلك و میان او نیمه که پنهانست و قطب او دلیل سوما باشد **پیدا کردن دایره قوس عرض اقلیم رؤیت** آن دایره بزرگ که بگذرد **بر سمت سوما** بره و نقطه برابر مدن واعتدال از افق شهرها پدیدار کرده والله اعلم بالغیب **پیدا کردن دایرهاکه قسمت کند دوازده خانه را** از دایره بزرگ اندکی بگذرد بر دو قطب حرکت اولین و بر هر شش یکی از قوس روز و قوس شب و همواره گذارده کند جزو ها منطقه فلك برجهار این

جمله

که یاد کرده شد درین جای ایشانند که قسمت کنند مر دوازده خانه را **پیدا کردن دایره**
آن دایره بزرگیست که بکذرد برابر سرها و بر نقطه از فلک یا بر ستاره از ستارکان و مقدار
سرها آن بود قوس میان کذارده کردان افق و میان دایره سمتی و میان برآمدن دو اعتدال
از دایره افق و قوس و فراخی مشرقان قوسیست از دایره افق میان برآمدن دو اعتدال و میان برآمدن
ستارکان **پیدا کردن قسی که حاجت بشناختن او دایره** بروج معنی زمان خیرگی باشد از جنبش
روش ستارکان و روزکارها از بسیاری حرکت فلک پدید آید و ساعت چند بر اندازه حرکت او باشد
و آن بر دو روی بود یکی ساعت زمانی و دیگر ساعت کژ و او آنست که قوس روز و شب را بدوازده قسمت
برابر کند و سیم ساعت معتدل بود و آن آنست که هر پانزده درجه را از قوس روزی یا از قوس شبی
ساعتی کیری و باقی را درجها دقیقها ساعتها کرد و قوس روز آنست که بر اندازه فلک
معدل النهار از وقت برآمدن آفتاب تا بوقت فرو شدن در هر شهر که باشد
از فلک معدل النهار از وقت فرو شدن آفتاب تا بوقت برآمدن
از وقت برآمدن آفتاب بهر وقتی که باشد از روز از جزوها ساعتها آنست
زمانی را باشد از دایره معدل النهار و قوس شهر قوسی باشد از معدل النهار
آن شهر و نیم روز اول ربع از ناحیه مغرب که در وی قرار توانند کرد و از دایره نیم روز
میان نقطه سمت سر و میان دایره معدل النهار
شهر مطالع برجها در فلک مستقیم آن باشد که بکردد
دایره استوا مطالع برجها در فلک مایل آنست که بکردد از معدل النهار
که بیرون باشد از دایره استوا در فلک ستاره در طالع آن جدی بود
آن جزو بود که فرو شود یا نا پیدا شدن ستاره رفتن ستاره در وسط
السما و صد از فلک برجها و بعد ستاره از استوا قوس بود میان ستاره
نیمروز ستارکانی که همیشه پیدا باشند آنست که بعد ایشان از قطب شمالی
شمالی بود در جایگاه شمالی از خط استوا ستارکانی که همیشه ناپیدا باشند
جنوبی کمتر از ارتفاع قطب شمالی بود ستارکانی که پیدا آمدن ایشان هرچند نا پیدا شوند بود
که بر دایره معدل النهار را شد برآمدن سپیده آغاز روشنایی آفتاب بود در مغرب
و از قوس ارتفاع زیر زمین هفده درجه میان آفاق و میان



صورت فلک آفتاب آفتاب را فلکیست
که جوهر او بران می کردد در برجها از پس یکدیگر
از مشرق بمغرب جزوها برابر از جزوها مرکز او
در دو دکا دها که برابر است سطح او بر سطح فلک برجها
و مرکز او بیرون مرکز فلک برجهاست کاز افلاک خارج
مرکز خوانند و نیز فلک اوج خوانند و او را فلکی دیگر است
پیوسته بدان فلک بر نقطه بعد دورترین او و بر سطح
و مرکز او ست مرکز فلک برجهای که از افلاک ممثل
خوانند یعنی مانند فلک برجها این صورت **صورت فلکهای ماه** و ماه را فلکی
خود ست که ان می کردد جرم او در حایط بود در برجها از پس یکدیگر بجزوها برابر از آن دایره
و از افلاک تدویر خوانند و مرکز او و برجهای او می کردد بجزوها یکسان بر مرکز زمین در روزکارها
برابر بر محیط فلکی دیگر که مرکز او بیرونست از مرکز فلک برجها و سطح او کردنده است از سطح آن و او
فلک را خارج مرکز خوانند که سطح او و سطح فلک تدویر یکیست و مرکز او می کردد بخلاف برجها
بر فلکی جز که مرکز او مرکز فلک برجهاست و ماه را
فلکی دیگر است که سطح او سطح فلک خارج مرکز نیست
و مرکز او فلک مرکز برجهاست و بعد دایره او پیوستست
مر دورترین بعدی را از فلک خارج مرکز که آنرا
فلک مایل خوانند و بر فلک بر خلاف راه برجها کردد
و مایل و می کردد با نداز جنبش او و فلک خارج مرکز
و فلکی دیگر است ماه را که از افلاک ممثل خوانند
یعنی بفلک برجها سطح او و سطح فلک برجهاست



و قطرها و مانند قطر فلک مایل است اینست والله اعلم بالغیب و احکم بالصواب
صورت فلکهای عطارد و عطارد را افلاک تدویر است که جرم او بدان می کردد چون
صاعد باشد در برجها از پس یکدیگر و مرکز آن فلک بر ولاء برجها کردد بر فلک که او راست بیرون
از مرکز جزوها برابر از مرکز فلکی دیگر که از افلاک معدل المسیر خوانند و فلک مستوی و سطح فلک

تدویر راحرکتی بود بود مثل ازسطح
فلک حامل سوی جنوب وشمال وبرابرشود
اوانجاد همچنین بود حال سطح فلک حامل
مردایره خرد که بعد مرکز ازمرکز مستوی
هم جوردوری آن مرکز بود ازمرکز فلک
برجها وازبعد موجودست محیط آن
دایره بگذرد بر فلک مستوی چنانکه صورت
کرده شد والله اعلم باالغیب



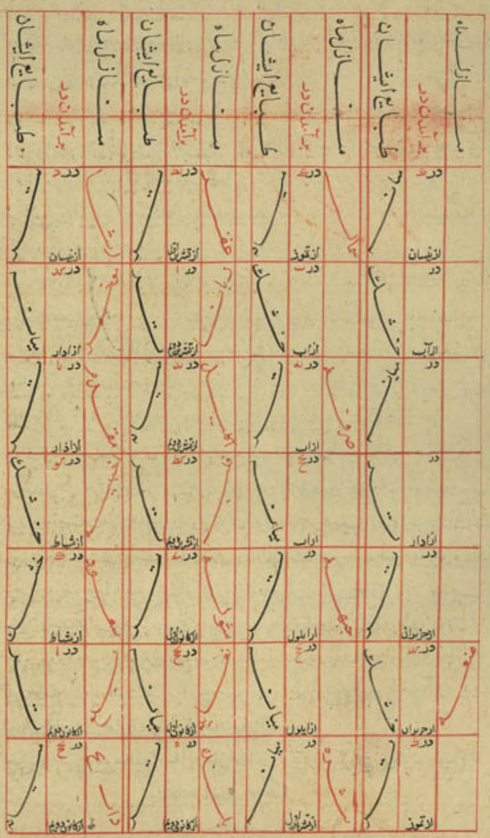
صورت فلکهای زحل ومشتری ومریخ وزهره

زحل ومشتری

ومریخ هریکی راازان فلک تدویراست که جرم ویرا نمی کرد چون صاعد بود در برجها ازپس یکدیگر
وحال سطح او در میل چون حال فلک تدویر عطارد راست ومرکز آن فلک می کرد دوجزوها برابرا ومرکز
فلک معدل میسر هم بر مشق کردش برجها که اوراست بیرون ازمرکز در سطح فلکی که اوراست
مایل ازسطح فلک برجها میل درست ومرکز آن فلک مرکز فلک برجهاست
من بعد دورترین را ازفلک حامل وسطح فلک تدویر هریکی
حامل از دو جهت جنوب وشمال بر قطری که دو طرف او بعد وبعد اوسط نزدیکتر آن مایل باشد
ازسطح فلک حامل سوی سطح او وچون سطح فلک حامل باشد ازفلک برجها وهمیشه قطر فلک تدویر که
بعد وبعدا وساط رسد هم برابر بود با سطح فلک برجها تا برسد مرکز فلک تدویر بدو نقطه دو عقده
جنوبی وشمالی انگاه برابر شود سطح او با سطح فلک خارج مرکز وقطر او هرچند قطر او باشد و دوری
ازمرکز فلک حامل بجودوری او باشد



ازمرکز فلک برجها برد وخط مستقیم ایشان
وهمچنین باشد فلک زهره معدل المسیر مانند فلکهاء
زحل ومشتری ومریخ راست وهیئة وصورت
نه بمقدار وسطح فلک حامل ویشان راحرکتی است
ازسطح فلک برجها مانند، وبرابر آنکه عطارد راست



نسبت فصلهاء سال برجها وچگونگی حال ایشان از در آمدن آفتاب درو

کودک طبعست بهاری چون آفتاب در اول دقیقه او آید روز وشب برابر کرده وانگاه روز افزو
وآفتاب سوی شمال بر شود وجهان ازطبع زمستان بطبع بهار کرد ازان معنی او را منقلب خوانند
هم کودک طبعست وبهاری چون آفتاب در اول دقیقه او آید هوا معتدل شود وبهار بمیانه رسد
بایسته ازان جهت اورا برج ثلث خوانند جوزا هم بهاریست چون آفتاب در وی آید هوا آمیخته شود
بلند نزدی بهار دارد ودیگر نیمه طبع زمستان وازین معنی که دو طبع دارد او را دو جسدین خوانند سرطان
جوان طبیعت تابستانیست چون آفتاب در وی آید غایت درازی روز باشد وکوتاهی شب وروز
در کم شدن گیرد وروزگار را ازطبع بهاری بتابستانی کرد ازان معنی او را برج منقلب خوانند اسد جوان
طبیعت تابستانیست چون آفتاب در اول دقیقه آن آید گرمی هوا زیادت کرد وتابستان بمیانه رسید
ودرست بایسته ازان معنی او را ثابت خوانند سنبله هم از برجهای تابستانی است هرچند دو طبع دارد
نیمه طبع تابستانی دارد ودیگر نیمه طبع تیرماه ازین جهت او را دو جسدین خوانند میزان طبیعت میانه
دارد تیرماهیست چون آفتاب در اول دقیقه او آید روز وشب برابر بود وانگاه شب درافزونی
کرد وآفتاب سوی جنوب فرو شود وجهان ازطبع تابستان بطبع تیرماه کرد ازان معنی
خوانند عقرب هم کهل است وتیرماهی چون آفتاب در وی آید هوا تیرماهست
خوانند قوس هم تیرماهی کهل است چون آفتاب در وی آید نیمه را ازو طبع تیرماه باشد ودیگر
نیمه را طبع زمستان ازان معنی او را دوجسدین گویند جدی پیر طبیعت زمستانی چون آفتاب در اول
دقیقه او آید غایت درازی شب باشد وکوتاهی روز ازانجا باشد وبر شود سوی جنوب
وجهان ازطبع تیرماه بطبع زمستان کرد ازان معنی او را منقلب خوانند دلو پیر طبیعت
زمستانی چون آفتاب در وی باشد شب تمامی دراز باشد وروز کوتاه وروز برافزون شود وآفتاب سوی
جنوب [illegible] وجهان ازطبع تیرماه بطبع زمستان شد باشد در وی راست ایستاده ازان جهت او را برج
ثابت خوانند حوت را وطبیعت نیمه ازو طبع زمستان دارد ونیمه ازو طبع بهاری دارد چون آفتاب در وی
آید نیمه ازو بر طبع خویشتن باشد از زمستان ودیگر نیمه طبع
خوانند اینست طبع فصلها، سال وحال آفتاب در وی که یاد کرده آمد بتوفیق خدای عز وجل
والله اعلم بالغیب واحکم
والیه المرجع والمآب

شناختن طبع برجها — کارسال وگشتن هوا ازگفتار بطلیموس

برجها	طبعهای برجها	وجه اول	وجه دویم	وجه سیم	ازان	جدا کردن ازان
حمل	سرد است [illegible]		ایمنست	گرم و [illegible]	سرد و [illegible]	سرد کننده است
ثور	بگوی آمیخته	[illegible] باد انگیزد	سرد و تر است	[illegible]	آمیخته است	جنبانست
جوزا		و کشنده است	نیکو مزاجست	آمیخته است	باد انگیز است	گرم و خشک است
سرطان	گرم و گرم کشنده	[illegible]	بگوی مزاجست	بادناکست	گرم و [illegible]	سرم و [illegible]
اسد	همه [illegible]	[illegible]	نیکو مزاجست	و بارانست	باد انگیز است	تر است
سنبله	رعد ناک [illegible]	سرم کشنده است	بگوی مزاجست	آبی است	بادناکست	نیکو مزاجست
میزان	همه [illegible]	بگوی مزاجست	نیکو مزاج است	آبی است	بادناکست	[illegible] ناکست
عقرب	رعد انگیز و [illegible]	رعد انگیز [illegible]	بگوی مزاجست	[illegible] انگیز است	گرم است	تر است
قوس	همه بادناکست	[illegible] بادناکست	نیکو مزاجست	گرم است	بادناکست	و کشنده است
جدی		همه گرم و تر است	بگوی مزاجست	بادناکست	سرد و تر است	[illegible] است
دلو	همه سود است	تر است	نیکو مزاجست	بادناکست	[illegible] بادناکست	[illegible] ناکست
حوت	همه سرد و بادناکست	نیکو مزاجست	تر است	[illegible] بادناکست	[illegible] بادناکست	آبی است

دلیل برجها بر چیزهای مختلف دریا دلیل کند بر چیزها که ان دریا بار ح دلیل
کند بر چیزها که ان بیابان [illegible] دلیل کند بر آدمیان [illegible] ودیگر ح واول [illegible] دلیل
کند بر جانور پایان دریا و بر جانور کاشت [illegible] دلیل کند بر جانوران وساد وچینده زمین
[illegible] بریده اندام است [illegible] دلیل کند بر آهستگی [illegible] دلیل کند بر پری [illegible] آواز
کند دو [illegible] آواز ندارد ح خالی وابریست ح نول کردم وپیشانی [illegible] جایگاه [illegible]
[illegible] ودلیل کند بر عیبها در چشمها [illegible] دلیل کند بر دوستان وفریب [illegible] دلیل کند بر اندیشه
[illegible] کرده کند وبیکند [illegible] توانگری بزرگ دهد [illegible] بگیرد ونگاه دارد [illegible] بسی بزرگ [illegible]
منی کمتر [illegible] خداوند نحوه [illegible] دلیر ح دلیل کند بر بادان [illegible] دلیل کند بر آب روان [illegible] دلیل کند
بر جوی [illegible] دلیل کند بر آب ایستاده دریا ونیمه دیگر ازو ط دلیل کند بر بسیاری فرزندان [illegible] بر جست
[illegible] بر اندک فرزندی [illegible] اول [illegible] نیمه دوم وسیم [illegible] دلیل کند بر کوتاهی [illegible]

د دو دلیل کند بر درختان دراز ح ک ه و دیگر یا و نو داو آه ط از جای شمالی دلیل کند بر آتشی که بکار دارند ح بر آتشی که بر سنگها باشد ح بر آتش که در حیوان باشد و آن آتشی است که هضم طعام را ب ک عرابی د ک عجمی ب م مولی ه و ما بنطی ا د ح بزرگ شکم ح ما حفظ کنند و فراموش کن ب ه و نگاه دارند د ه دلیل کند بر بادهای خوش و هر بادی که اندر حیوان باشد ه هر بادی که در ضا برا کشتی افکند و کشتیها و موجها را برساند و بیزاند و هر بادی که جهند چون موجهای دریا و شکستن درختان و دریان کشت و هوا برجهای نر و ماده حمل د نر ب ماده ه و نر د ماده ح نر ثور ر نر ح ماده ب نر جوزا د ماده ا نر ماده ا نر ماده ی نر ه ماده سرطان ب نر ه ماده ی نر ماده ا
۳ نر ماده د نر ب اسد ه نر ماده و نر ماده ی نر سنبله د ماده ه نر ح ماده ی نر میزان ا نر ماده ا نر ماده ب نر ماده عقرب ب نر ح ماده ر نر ماده و نر ه ماده قوس ب ح نر ح ماده ر نر ب ماده و نر جدی ا نر ا ماده ا نر دلو ه نر و ماده و نر و ماده و نر حوت نر ب ماده م نر ه ماده ب ه برجهای روشن و تاریک و پر و خالی حمل د پر ه تاریک ه روشن ه تاریک ه روشن ا تاریک ثور ح پر د روشن ب روشن ه خالی د روشن ب پر جوزا روشن ح پر ه روشن خالی ه روشن د پر سرطان پر د روشن ه پر د روشن ه هر دو تاریک ح روشن ا تاریک ب اسد د روشن تاریک ه خالی ه روشن ب سنبله پر ه روشن ب هر دو خالی و روشن ه تاریک د روشن ب خالی ب میزان ه روشن ه پر ح روشن پر د روشن ب هر دو خالی ب عقرب د پر ه روشن و خالی ه روشن ب تاریک ه روشن پر ه قوس ط روشن ح پر د روشن ح تاریک ب پر ب جدی د پر ح روشن ه تاریک ه روشن ب هر دو پر ه دلو تاریک ح روشن د پر ه روشن ح روشن ه حوت و پر و روشن خالی د روشن هر دو پر والله اعلم

۱۲۸

جدول رجعت ستارگان و اندازهای عرض آن تا زمین و قطرهای او از قطر زمین و اندازها بدرجها و دقیقها والله اعلم

نامهای ستارگان روندهٔ پیدا کردن ستارگان		اندازهای عرضها در شمال		جنانکه اوجها	اندازهٔ قطرهای جرمها از قطر زمین	اندازهٔ جرمها از جرمها از زمین	اندازهٔ قطرها از درجه و دقیقه
عطارد	- کد	م لو	و	ب کد ما	یکجزو از سی و هفت جزو	یک جزو از بیست و دو بار از زمین	دو دقیقه
ماه	۲	ه ۲	۲	۲	یک جزو از ... جزو	جزوی از سی و نه جزو و ربعی از زمین	هفده دقیقه
زهره	مح	م لو	۲	ک کد ا	۲ سر	جزوی از سی و هفت جزو از زمین	حجه ۲ دقیقه
زمین	۲	۲	۲	۲	۲ ۲	بران قیاس کنند ستارگان را	یک درجه
مریخ	سر	م ل	ط	م و مد	اط	هم چند زمین یکبار و نیم	
شیشم	۲	۲	۲ ۲	۲	ب لا	هم چند زمین هجده بار	دو درج و چهار دقیقه
پنجم	۲	۲	۲ ۲	۲	ے ح	هم چند زمین پنجاه و چهار بار	
چهارم	۲	۲	۲ ۲	۲	د مر	هم چند زمین پنجاه و چهار بار	سه درجه و چهل و هفت دقیقه
سیوم	۲	۲	۲ ۲	۲	ے ب	هم چند زمین هفتاد و دو بار	
دویم	۲	۲	۲ ۲	۲	ے کط	هم چند زمین نود ... بار	چهار درجه و ... دقیقه
زحل	سو	ے	ه	ح و ب	ے سر	هم چند زمین نود و یکبار	
مشتری	ه	ے د	ب م	کد	ے یا	هم چند زمین نود و پنج بار	چهار درجه و سی و پنج دقیقه
تنین	۲	۲	۲	۲	ے ی	هم چند زمین صد و ... بار	
آفتاب	۲	۲	۲	۲	۲ ل	هم چند زمین صد و شصت و شش بار	سی دقیقه

بیدا کردن نهبهرها برای مذهب اهل هند

شمار نهبهرها	نصیب نهبهرها	حمل اسد قوس	ثور سنبله جدی	جوزا میزان دلو	سرطان عقرب حوت
اول	د ک	حمل	جدی	میزان	سرطان
دویم	و م	ثور	دلو	عقرب	اسد
سیوم	ب ه	جوزا	حوت	قوس	سنبله
چهارم	ی ک	سرطان	حمل	جدی	میزان
پنجم	ک ه	اسد	ثور	دلو	عقرب
ششم	ی ه	سنبله	جوزا	حوت	قوس
هفتم	ک ک	میزان	سرطان	حمل	جدی
هشتم	لو م	عقرب	اسد	ثور	دلو
نهم	ل ه	قوس	سنبله	جوزا	حوت

اثنی عشریات

برجها	[illegible]	[illegible]	برجها	[illegible]	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
حمل	[illegible]	[illegible]	حمل	ب ل		ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا
ثور	[illegible]	[illegible]	ثور	ه	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب
جوزا	[illegible]	[illegible]	جوزا	[illegible]	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	ا
سرطان	[illegible]	[illegible]	سرطان	ی	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	ا	ب
اسد	[illegible]	[illegible]	اسد	[illegible]	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	ا	ب	ج
سنبله	[illegible]	[illegible]	سنبله	ه	ه	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	ا	ب	ج	د
میزان	[illegible]	[illegible]	میزان	[illegible]	و	ز	ح	ط	ی	یا	یب	ا	ب	ج	د	ه
عقرب	[illegible]	[illegible]	عقرب	ک	ز	ح	ط	ی	یا	یب	ا	ب	ج	د	ه	و
قوس	[illegible]	[illegible]	قوس	[illegible]	ح	ط	ی	یا	یب	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
جدی	[illegible]	[illegible]	جدی	ه	ط	ی	یا	یب	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
دلو	[illegible]	[illegible]	دلو	[illegible]	ی	یا	یب	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
حوت	[illegible]	[illegible]	حوت	ل	یا	یب	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی

پیدا کردن راجع شدن ستارگان و مقیم و مستقیم شدن

زحل برابر بود مستقیم قح روز ساعت پس بایستد از آن در روز یا ساعت پس پیش باز کرده روز ساعت نیم پس بایستد در روز یا پس برابر بود قح روز ساعت جلد اجنه پیش رود سح روز در ساعت و نیم مشتری برابر بود مستقیم مکر روز ساعت نیم پس بایستد سه روز و ده ساعت و نیم پس راجع شود در روز و ساعتی پس بایستد روز ساعت و نیم پس برابر بود مکر روز یا ساعت و نیم باشد چلکی آن سح روز ساعت ه مریخ برابر بود سا روز ه ساعت پس بایستد روز ساعت پس راجع شود عکر روز پس ساعت بیفزاید روز ه ساعت چلکی آن باشد لکر روز ساعت زهره برابر بود یک روز شش ساعت پس بایستد روز دو ساعت و نیم پس راجع شود لر روز ط ساعت پس بایستد دگر باره روز و نیم ساعت پس بیفزاید روز و یک ساعت چلکی آن باشد روز ساعت عطارد برابر بود مستقیم یک روز ساعتی و نیم پس بایستد نط

و دو ساعت و چهار یکی پس بایستد نط ساعت و نیم روز ساعت و نیم چلکی آن باشد روز و ساعت و چهار یکی پیدا آمدن ستارگان بامداد و ناپید اشدن شبانگاه

پیدا آمدن زحل روز دو ساعتی و چهار یکی و ناپیدا شدن هم چندان باشد پیدا آمدن مشتری روز و ده ساعت نیم و ناپیدا شدن او هم چندان بود پیدا آمدن زهره بامداد روز ساعتها ناپیدا شدن او شبانگاه

شبانگاه روز و ساعتی و نیم و چهار یکی ناپیدا شدن او و چهار یکی

پیدا آمدن عطارد بامدادها روز و ساعتی و چهار یکی ناپیدا شدن بامداد روز ساعتی و نیم و چهار یکی

زیادت و نقصان پنج ستاره و پیدا استن آن براه در قانون

هر یکی در صف سیم است پیدا کرده در جدول زحل روز بیستد نخستین استادنی افزاید تا ساعت زیادت در نقصان بود و تا بیستد و تا در نقصان شود و تا بیستد دوم استادنی و تا شش زیادت باشد مریخ تا در زیادت باشد

در نقصان باشد و تا دوم باره بایستد و تا شش در افزون در زیادة بود و تا بیستد و تا در نقصان باشد و تا بیستد و تا شش در زیادت باشد عطارد تا در زیادت و تا بیستد و تا در نقصان باشد و تا بیستد و تا در زیادت بود

احکام نهبهرها

قسمتها	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ج ک	دز	خانه	[illegible]	[illegible]	دز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دز	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و م	خانه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غلام	مردم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مردم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یج ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یو م	[illegible]	[illegible]	ماهی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اسب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		غلام	[illegible]	[illegible]
کج ک	[illegible]	اسب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مردم
کو م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مردم	اسب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	جانور	اسب	مرد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نبات		مردم	مردم	مردم	ماهی

بیدا کردن حدود اهل مصر

برجها					
حمل	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	زحل
ثور	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
جوزا	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل
سرطان	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل
اسد	مشتری	زهره	زحل	عطارد	مریخ
سنبله	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل
میزان	زحل	عطارد	مشتری	زهره	مریخ
عقرب	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل
قوس	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ
جدی	عطارد	مشتری	زهره	زحل	مریخ
دلو	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل
حوت	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	زحل

بیدا کردن حدود بطلمیوس

برجها					
حمل	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	زحل
ثور	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
جوزا	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل
سرطان	مریخ	مشتری	عطارد	زهره	زحل
اسد	زحل	عطارد	زهره	مشتری	مریخ
سنبله	عطارد	زهره	مشتری	زحل	مریخ
میزان	زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ
عقرب	مریخ	مشتری	زهره	عطارد	زحل
قوس	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ
جدی	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
دلو	زحل	عطارد	زهره	مشتری	مریخ
حوت	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	زحل

استخرجناها علی طریق النسبة

اول برجی صاحب آن برج داده و بترتیب افلاک درجات با تمیز اخشم نموده ه

بیدا کردن حدود اسطراطوس

برجها							
حمل	مریخ	آفتاب	زهره	عطارد	ماه	زحل	مشتری
ثور	زهره	عطارد	ماه	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب
جوزا	عطارد	ماه	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره
سرطان	ماه	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره	عطارد
اسد	آفتاب	زهره	عطارد	ماه	زحل	مشتری	مریخ
سنبله	عطارد	ماه	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره
میزان	زهره	عطارد	ماه	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب
عقرب	مشتری	آفتاب		عطارد	ماه	زحل	مشتری
قوس	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره	عطارد	ماه	زحل
جدی	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره	عطارد	ماه
دلو	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره	عطارد	ماه
حوت	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره	عطارد	ماه	زحل

بیدا کردن حدود اهل هند

برجها							
حمل	عطارد	ماه	آفتاب	مریخ	مشتری	زحل	زحل
ثور	ماه	آفتاب	عطارد	زهره	زحل	زحل	مشتری
جوزا	آفتاب	عطارد	زهره	عطارد	زحل	مشتری	مریخ
سرطان	عطارد	زهره	مریخ	ماه	مشتری	مریخ	زهره
اسد	زهره	مریخ	مشتری	آفتاب	مریخ	زهره	عطارد
سنبله	مریخ	مشتری	زحل	عطارد	زهره	عطارد	ماه
میزان	مشتری	زحل	زحل	زهره	عطارد	ماه	آفتاب
عقرب	زحل	زحل	مشتری	مریخ	ماه	آفتاب	عطارد
قوس	زحل	مشتری	مریخ	مشتری	آفتاب	عطارد	زهره
جدی	مشتری	مریخ	زهره	زحل	عطارد	زهره	مریخ
دلو	مریخ	زهره	عطارد	زحل	زهره	مریخ	مشتری
حوت	زهره	عطارد	ماه	مشتری	مریخ	مشتری	زحل

حدود مرجنه هندی را / حدود اهل هند / وجوه / دیکبان

برجها	حدود مرجنه هندی را					حدود اهل هند		وجوه			دیکبان		
حمل	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ	حمل	[illegible]	مریخ	آفتاب	زهره	مریخ	آفتاب	مشتری
ثور	زهره	مشتری	عطارد		مریخ	[illegible]	[illegible]	عطارد	ماه	زحل	زهره	عطارد	زحل
جوزا	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل	[illegible]	[illegible]	مشتری	مریخ	آفتاب	عطارد	زهره	زحل
سرطان	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل	[illegible]	عقرب	زهره	عطارد	ماه	ماه	مریخ	مشتری
اسد		زهره	عطارد	زحل	مریخ	[illegible]	جدی	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	مشتری	مریخ
سنبله	عطارد	زهره		مریخ	زحل	[illegible]	حوت	آفتاب	زهره	عطارد	عطارد	زحل	زهره
میزان			مشتری	زهره	مریخ	[illegible]	[illegible]	ماه	زحل	مشتری	زهره	زحل	عطارد
عقرب	مریخ		عطارد	مشتری	زحل	[illegible]	عطارد	مریخ	آفتاب	زهره	مریخ	مشتری	ماه
قوس	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ	[illegible]	[illegible]	عطارد	ماه	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب
جدی	عطارد	مشتری	زهره	زحل	مریخ	عطارد	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	زحل	زهره	عطارد
دلو	عطارد	مشتری		زحل	مریخ	زهره	مریخ	زهره	عطارد	ماه	زحل	عطارد	زهره
حوت	زهره	مشتری	عطارد	زحل	مریخ			زحل	مشتری	مریخ	مشتری	ماه	مریخ

بیان کردن احکام حدود بروالطس را حمل مشتری سپیدست
که او را باتش کنند زهره نخت سپیدست و تاریک عطارد خشکست بغایت خشک و سپید
برو نبشته مریخ کوهر سرخ است که باتش کنند و باشد که برو نبشته باشد زحل بغایت
خشکست و اصل ان نباتی کرده بودست ثور اصل او از نبات زمین نیست عطارد نباتست الا
آنست که کوتاه تر از آن شدست که بود دست مشتری جانوریست با جهار پای زحل جنس زمین
است و خشکست و بغایت سیاهست مریخ جانوریست که کوشت خورد و دیک دارد جوزا عطارد
جنس آدمیانست و از مرغان خورد کرده است کوشت خورد مشتری از کوهر مردمانست و لیکن
خورد کوشت زهره جانوریست از مرغان دکاندنک مریخ جانوریست از مرغان کوشت خورد زحل
جانوریست از جانوران ردیوان و سیاهان سرطان مریخ از دکانیست کوشت خورد و کوهری
است که او را باب و آتش کرده اند زهره کوهریست از آن نه جانور خوش بوست عطارد جانوریست
که در آب باشد نه خورد شود نه بزرک و دنک دارد مشتری از آنست که نخورند و بد و منفعت کیرند
و رنک او سپیدست زحل بدان منفعت نکیرند سیاهست در آن مرغی در آب بسیار باشد و
زیان کننده است مردمان را اسد مشتری کوهر سپیدست بد و منفعت نکیرند خشکست مانند سنکی
دراز زهره سپیدست می تابد خشکست زحل کوهریست سیاه خشک سخت بد و منفعت نکیرند عطارد
دو کوهرست یکی از آن خشک میان تهی صافی مریخ جانوریست جهار پا کوشت نخورد سیاه و زرد و دو
ی باشد عطارد نباتی خرد دانه است سنبله دراز زهره نباتیست که میوه او بزرک نباشد اندکی شیرینست
درون او خوشتر از بیرون او مشتری نباتیست جب اصلی مریخ نباتیست از درختی که حار
بسیار دارد میوه او مرحست او را آراسته و دانه خشکست زحل با قریتی سیاهست میزان
زحل جانوری شومند در ازمست بسیاهی زند عطارد جانوریست از انجمله که بپرد و انجه بپرد
او را پای نباشد و دشمن آدمی بود مشتری جانوری نادرست که بد و منفعت نکیرند زهره جانوری
رنکین است از مرغان است زمین رنکست مریخ جانوریست که کوشت خورد در رود رنکهاست
عقرب مریخ جانوریست که در آب باشد کوشت خورد و جبند کا د آب را بیا زار د و پایها
بسیار دارد زهره کوهریست از جنس که بد و منفعت کیرند عطارد جانوریست که در آب باشد
با دیک دراز بد و منفعت کیرند و بجوند مشتری کوهریست که در آب باشد سبز و خشک
زحل کوهریست نه جانور و بد و منفعت نکیرند مانند مرغی سیاه بلند قوس مشتری بیضه

چنین او کوهریست مانند شل و بیند کر جهار پای است زهره بیند چنین و چنین کوهری
سبز و عزیزست عطارد سنین او جانوریست و دکر کوهریست که بد و منفعت نکیرند زحل
کوهریست کدا حشه باتش سرخ مریخ کوهریست سیاه که باتش کنند جدی عطارد از کوهر نباتست
مشتری کوهر زمین و کلست با آب نبات آمیخته زهره جانوریست با جهار پای و سر و
زحل کوهری سخت است که بر آتش کنند و ملک زده مریخ کوهری سخت با تش بکداز د و بامرغی
زند دلو عطارد جانوری است از جانوران آب که مردمان را پا فزاید زهره جانوریست
که شب بپرد مشتری باده از وسوده مردمان را ماند و مردمان را که در آب باشند مریخ نجم را ماند
و کرکس را ماند زحل جانوریست اول و سباع و آخر او بزی حوت زهره دری را ماند از جمله
جانوران که در آب باشد چیزی از کوهرات که مرتفع نبود مانند آنکه زهره عطارد نباتیست
که در آب باشد که بد و منفعت نکیرند مکر باتش مریخ جانوریست که در آب باشد و دکر جنبند کا را
بیازارد زحل کشتی است بر کرانه دریا که آهن بردارد یا سنکی آهن بر دارد والله اعلم و احکم
بیان کردن احکام درجات حمل نخستین کوهر رحمت و نبات و جانور دوم
کوهر رحمت از انجه باتش کنند سیم کوهری است جهار پای مانند ستور ثور اول
نباتیست و دیو و زنان شوی کردن دوم نباتست و بچه خرکوش سیم دو نباتست و دو زمین
جوزا اول او و غلام ادیب و کتاب دوم سنک سیاهیست و بازی و رودی و زنی سیم نباتی بزرک
و وه سیاه سرطان اول جانورست و او رابدست مروارید و کشتی و چیزی سیاه دوم کژدم و زنی آبستن چیزی
سیاه و مروارید است و کوهر آب و جانور اسد اول او ملکیست و مهتری او تاجی و کوهری آتشین
و سبز و کاوان دوم سواریست و اسپی و قضیبی زرین سیم سنک سیاهست و سواری پیش او اژدهای
و جهار پای و کاوان سنبله اول و نباتست درختان و کودک عاقل دوم درختان دراز و نباتها و کوهها
سیم زنی نیکو و شاهیرمها و بوستانها میزان نباتیست و جرمی و زنی نیکو دوم مردیست بزرک نام
و کوه بلند و سیم مردی فیلسوف کوهر رنکین عقرب اول او جنس نباتست و کوهر انی زمین رنک
دوم صدفاست و مروارید و مرجان سیم صدفست و جانوران آبی و کوهر تر همچو سیماب قوس
اول او کوهر او ستورست و جانوری کزنده دوم کوهری مرحست و مس و آهن سیوم اسپ است
و د و ستور و کوه بلند جدی اول او اژدهاست و جانوری کزند کننده و سفال دوم نبات تباهیست
و جانوری با کل سیم نبات و درختان و سنک و کلاجه دلو اول او عنیست زشت و کوهر سیاه

دوم مردی حکیمست وکوهری سیاه سیم جانوری دشتی حوت اول آن مرغ آبیست و ذبرجه
ومرواریدی دوم صدفست وجانور آبی وسیم مار آبی است وکردمان ونهنك وصدفها

بیداکردن آنجه برا ید ازهر وجهی ازوجوه درخانها مر اهل هند را

حمل وجه نخستین مرد سیاهست سپید چشم یا سرخ بدست او تبری یا تبرزنی برداشته
وآهنك می کند کبزند وکلیم سپید برمیان جسته بزرك هیئت درود یوانکی است قوی و بزرکست
یا سیامنست مراو نکاه می دارد مرسکی دردست چپ او چراغی ودردست راستش کلیدی وجه دوم
زنی است صورت او صورت اسبی واو را یک پای ست بران دکوئی مرخ جسته وکلیمی سرخ دارد و
آهنك میکند بجستن جامه وزیور وفرزند یادو زنی میانجی وجه سیم نام او کسفناس در دست او
دیجن از چوب خشکن ومنیره مال برکرسی نشسته در دست او قضیبی جامه وموی او سرخست
بکار دنیکی می فرمایند وخود نکند نیکی را دوست دارد یا انجه از قسمت مشتری است وشو اند که بکند
از انجه خانه مریخ است واو چرب دست است در صناعت آهن ثور در اول زنیست وکویند بجه
تن زنیست فراخ بر یا موی بسیار جعد بدست او چیزی مانند سبوی بر وجامها که لختی از و باتش
سوخته باشد باخویشتن سخن می کوید وجامه وزیادت در بود فرزند مدی کرا او راست وآن فرزند
زیور دارد وجه دوم مردیست مر او چون سرسك انکشتان او مانندست بشکل کوسفندی بر روی
او صورت نشستست چون صورة حمل او را زنیست مانند ثور وعمل او مانند آتش است قوی خیرست
وبسیار حور ست از خوردن نیاساید وطعام او مانند روغن است و بروجامه در دست
راست او دستادیت وعصای ودر دست چپ او کلیدیست آهنك می کند بعادت کردن زمین وبنا
وبیرون کردن کاوان سوی کشت کردن وجه سیم مردی دندان او بغایت سپید بیرون آمده
میان دو لب او چیزی مانند پیشره سل تن او وموی او سرخ دراز
دلت شوید خدمت لحانی پوشیده مانند پوستکر به سیاه یا سپید
در از نهالی وجامه می کند وکلیم جوزا وجه اول زنی نیکو آهنکست در هوا ایستاده و در لهو
وشادیست آهنك جستن زیور وفرزند می کند دانا است بعمر کار دهام تقع است دانا بدرانی کردن
ومانند او از صناعت بابزرک وجه دوم مردیست بصورت زنکیان روی ورنك او سیمرغ را ماند
مر او خود را لعبتست بجعابه از سر بر سر او خود آهنین بر ومانند تاجی از دیبا بدست کمانی ونیزه
دوست دارد بازی ومزاج وشادی وآهنك جستن زیور می کند وشادی

وجه

وجه سیم مردی را ماند که صلاح طلب می کند تا بپوشد وبرود زرهی وبالا وجبه و کمانی
وبدست او حریر وآهنك می کند بنهادن سرود وبازی وطرب ولهو در هر بابی وقطعهای
شعر و سرود وبر وزیور وجامه نیکوست سرطان وجه اول هر جه نیکو روست پاره کژی
دارد روی او وخلقت او مانند کحاهست که انکشتانست مانند اسب وپیلست وپای او سپید است
مانند نمك بر تن او برك درختانست ومیوها او ویران جامها وزیورها او وفته است در
آبکیری وانجا که صیدیست انجا باشد وکویند در خانه خویشتن نشسته است بجایکاه صید وجه دوم
بی نیکو منظرست وبر جال نیکو دوی وبر سر او جسته از نیلوفر ودریاحین مرخ ساخته بس بجویشتن
لهو وبازی می جوید ز بر شادی ومرغ وکویند که زنی را ماند فراد بر اوست وقت او بدست او درختی
یاد می کند وآهنك سجده کردن می کند در خانه عبادت وجه سیم مردیست بدست او ماری مانند او
زیورها درست واهنك آن می کند که در کشتی نشیند ودر دریا رود واکر زر وسیم بیابد وزیورها
کند وبر زبان بند د اسد وجه اول درختی بزرك پنج است بزرك شاخ بر کوشه او سکی وکرکسی
و توده او انبوهی ومردی در جاهای حاشع ودر بند اندیشه مندی وآهستکی مانند پدر ومادر وجه دوم
بسته دار داد شامیرم سپید بر سر نهاده سخن می کوید ورباب در وی در دست او کمانست بیکار دادن
می کند وپیشی او بتاریکی پیل می کویند ومانند کوپالست خشکن بر او راست مانند سبز کلیمی دارد
کرد خویشتن در آورده وصوف رنکین دارد عودی رنك رنك او چون رنك مرست وجه سیم مردیست
مانند باد صورت کرده کرک بر وحمله می برد وبالا ومقاومت نتواند کرد ودر دهن او
کوشت ومیوه واو در ان او یخت زشت وسر ریخته است ودر اندیشه دنیاست در دست او قضیبی
است وآب دستانی سنبله کنیزه دوشیزه را ماند بر وکلیم وجامها خلقان در دست
دو دها وپیرایها نیکو ودست بر داشتست چیزی می خواهد مانند در دستان
وبیابی ایستاده است میان شاسپرمها ودر دل می دارد که استادان وبدران خویش را جامه وزیور طلبد
واز آکه سبحه خوانند جستست بر تختی در کیاهی وغلامی ایستاده در میان شاسپرمها آهنك جستن چیزی
می کند از اهل استادان وبدران او وچیزی که نام او وودیع یا سوعست وجه دوم مردی سیاه ودست
وبلند بر تن او موی بسیار در تن او وکلیمست یکی خلق سرخ رنك ودیکر حریر ودر وجامه از موی ودر
دست او دوایتست دوست دارد نکریستن در شمار نفقات وورد ها ومال ونیز خواهد که یادی کند
وجه سیم مرد فرتی بغایت بزرك تومندست سپیل بیحث کلیمی بر تن پوشیده دارد پاکیشته وجوز

خنك باشد و او نیز باکبر ماست بر دو نشان پیل است در دست او و در جری است یعنی جام و آن آوندی باشد که مغان در وی شراب خورند و دهند و مقصد ان می کند تا در پرستش خانه رود و سجده برد و آن آوند را اعیم

میزان وجه اول مردیست و مقری ترازوی فشته در بازار در دوکانی آهنك چودن و بر کشیدن و خرید و فروخت دارد دانا است و جایك در ان کار و وجه دوم صورت او صورت بادست بر رنك سرخ این روی او چون روی کرکس است و مرا و را مانند مرا است و بدست او پرایه نهاد کشیدنست بترکیب ضعیف است و دست او قوتست آهنك طرب و شادی دارد و بریدن از بالا هیتاست و کرسنه همت او زنان مند و فرزندان برهنه وجه سیم مردیست صورت او مانند باد مراو در وی او بکمان مانند و دکرتن و مردان بر و صلاح و آلت حربست و بدست او کمان و حربه است و کمان برکشیده است میخواهد تا صید کند و تنها افتاده اندیشه میکند از کارها پیراهنی بالکریبانی دارد و در بیشه است که درختان او بیابانند

عقرب وجه اول زنی نیکو تنست کارهای او سوافی است و داین مانند کشوتست و درخت دمادمه و درد ل او ساختن کار او ست و زمین مابرو مانند و بنیوی طلبید و نان میخورد وجه دوم مسطا فابلس برهنست و او زنی برهنه است و در دست او مار استواد بر پای او و دیکری نیکو روی است در شهر خویشتن نیست شهری دکرست و بروی جاماست و نه زیور

میخواهد که تا بخشك آید وجه سیم خوکست و موی او سپیدست و کرکس و بلنك هردو بران می آویزند و یکی از دکری ترسد و دو کان اند که یك از دکری ترسد دستامنی و کونا کون بند کان که مسکن ایشان همه در یك بیشه است

قوس وجه اول مردی بنده او مردی است و نیاوا اسبی در دست او اسبی و حربه و کمان برکشیده و ایستاده بپای بانك می کند و میخواهد تا از مرتبه شود و متاع ایشان بستاند و بر بایند وجه دوم زنی است که جمال او باندازه است و بر میان او و بر زانوی او مادیت و پیش او حقه نهادست و آنرا نکشادست و برو حیا و قبا و شلوار میانه است در بالا و موی او درستت وجه سیم مردیست کوتاه و چون زر و بختی از نمك رشته است کلیمی بر خویشتن پوشانده برود و کوشواده و عنبر جوش بر دو پوست خرو پوست چوب بدست او و قیصیلی است و دو قلم از چوب

جدی وجه اول مردیست موی بر همه تن او بر رسته مانند خوك دندانها بزرك دارد دامنکوی کرچو بست هرد و خشك و بلید با او کوزم کاوست و پای بید ستو دامنت بدست نکاه می دارد

و دامی دار دکه بدان ماهی می کیرد و در دست او کتابیست و دو ان است تن او مانند تن خوکست و دندان او مانند خارست وجه دوم مردی و زینت ایشان جامهای سیاه و کلیم و کلیم و آلت ها و دست کار دان با آتش سوخته کار آهن می کند و زیك کوشه بری دارد و در دیکر کوشه می نهد و در کار نهادن نهادست وجه سیم زنی سیاهست نیکو منظر و نیکو هرد و چشم دانا بهمه کارها و کارهای بسیار می کند و قصد کار نیك می کند

دلو وجه اول مردیست صورت او مانند باز و روی او مانند کرکس یا بر دار خواد بر و کلیمی بیشین و با او قراکندی و سپاهی پرایها می کند از روی و از چوب مراب را و آوندها می سازد که در وی روغن و آب می کنند وجه دوم مردی دراز ریش است و مرا و صورت او چون بادست و بایب نماند و کویند روی او مابب ساند و تن او چون تن مردست بدست او جعبه پر از زبرجد و یاقوت و مروارید و دیکر کوهرهای کران مایه و از ابر کردن نهادست وجه سیم مردی سیاهست در کوش او موی دسته و بر سر او چشته از برکهای درختان و میوه ها و صمغ درخت آهن و چشم می سازد و نیك سوی بره یکر می کرد اند و زجای بجای می برد خشمکن صورتست

حوت وجه پیشین مردیست بدست او وسطا می آتش می کند و بیه از آتش بیرون می آرد و در دست او سه ماهیست که از از پیش خویشتن کرفتست و بر و زیور ها نیکوست و جامهها نیکو خالص نشسته در کشتی میخواهد تا بخانه آید یا بنزدیك اهل خویشتن شود وجه دوم زنی سپیدست نیکو می برد او و اکسی که صورت او بادم اوست با او مردمانیست از اهل و دوستان و آشنایان او دوست دارد زان شوی آرزو کند و ش و می خواهد تا از دشت بدریا دود وی کویند وجه سیم مردیست بند کرده پایها او و زیر قدم او و باشنه او در صحرا برهنه بر وهیچ چیز که در شکم او نیزه و بانك می کند و ز دزدان و آتش می ترسد و کوسپند مردیست مای او دراز کشد و در شکم او نیزه وا و فشه بر سنکی مجنان اکر بر پیشین صفت کرد الله والله اعلم

پیدا کردن آنچه بر آید بر مذهب اهل بابل

حمل وجه پیشین مردیست جوان و سر او چو سر استر و سر کاو و مار و سر بره و سر سمور و دم ماهی دریای که او را فار خوانند و جزوی از سه جزو مشاذه که برمد و بره است بکوش صورت او مانند جسك و مردی سر او چون سر سك در دست چپ او جراغی و در دست راست کلیدی وجه دوم هم بر بن حملاست که یاد کردیم و زنی که سر خود شانه می کند و میان اشتر و میان سمور و میان ماهی

سه گرۀ دم و نیم ساری و نیم کادی وحشی و درجی آهنین و کشتی

و ستاده که صورت پیش او مرا افکنده ست یا از پس پشت

و خدای را سبحانه و تعالی میخوانند و ماهی و آن سجر که صفت کرده شد و چیزی نام او بیونانی فیوس

گویند **ثور** و جه نخستین مثالیست که از آن نور دسیاف خوانند شمشیری حمایل دارد و نیمه تن

صیدی مار دو سر سکی و جه دوم صورت روحانیست مرغزار افکنده بدست راست او طبیب

دست برداشته و مردی برهنه نزدیک آن کشتی و کشتی آن نیمه زن مردست

و نیمه تن زن مرده و میان سک و جه سیم گوساله است برابر

ماکو ساله بسته بود و جامه و اژدهای که او را نگاه دارد

جوزا و جه نخستین گوساله و آخر دنبال سکی و مرماری و پیلوران و کودکان و اسبان

و ستوربان پشم با قبله جاوید کرده از بیرون و زیر او جوی و جه دوم بستانیست در و شاسپرم

بسیار و مردی رومی چند و مردی که رباری دارد از زر چینی شکامشا زهره باری را و اوراکان

خوانند و ابریلاس خوانند و میان ماری و گویند ماری برو رحشی و جه سیم

گویند و دو کادو درزی مرباری از زر جودی ماده سکی

و دنبال ماری خداوند دوس **سرطان**

است که او را سوی خوانند می‌گردد نگرستن سخت بنام

کاو اساطیروس خوانند انگلوست اردهاج و آرایش خوانند

و مردی برهنه سوار بدست او عصای محکم داند

و نیمه ای جوزی و کله گوسفند و دو مار دو شیر کان

میان خنفس او کلب شمالی و نیمه گرگ و جه سوم

آب خور و دو شیره و آخر خوک و آخر خنفس و آخر ماراسد

سک کلفید ست و ولبا و نیمه ملوکیت

ملاح او و مرمار و نیمه شیر و مرغی و مراسب و پیش مشیر

اژدها و سر خنو و افلون و روی خرس و مردی بر و جامهای

که چون بدر با شند و جه دوم همه کشتی است انج در ملوک کهیم و مردی راست پای ایستاده

و دست برداشته بانک می کند هر چه سخت تر و ضربه می کند ما دوده را و با او ندیست که در وی

می دوشد و نیمه اسبی است و تغاری شراب است و زنی که پای میزند بسر و آهو و صحاست

که صبح رقاصان ماند و سه قاستار نیلک که جدا و میانه خریست و حطین بر کوه سفند و جه

سیوم غلامی کودمار کنده ست در دست او گوساله و میان او ساری و چیزی که انرا طلیبون

خوانند و درع کرده ست او تازیانه است و باطیه کرده شراب مروق می کنند و میان ماهی است

و کودکان خرد از پی او می روند و گوساله است می کرده و مردی جوانست نشسته و مردیست که

گوساله را می کشد و میان مارست و پس نیم خرست و نیمه طاووس است **سنبله** و جه اول

زنی مهتر نشسته بر تختی یا بر کرسی غلامی را میخواند که او را سمیع خوانند و او عیسی است

که میگوید هیچ ندانم خدای من تو طی الجذمن ندانم و او اطلیلا و آن مردی راست نیست آ

وانراموتی که انرا زنی درخش پسند و خوشه ایست و کیزک دوشیزه عکی پاکیزه دراز موی در دست

او و خوشه و لخت اعلامست و برو جوانی و مردی نشسته است و جه دوم او دو موساست و آن

مردی است که روح دمد و در قوت طبیعتها بیدا کند و میانه فرات صیاحت و سر ماده

گاوست و نیمه مردی برهنه است و دنبال مار سیاه مرده است و نیمه ماساقتین که سر او سر ثور است

و ان نیم گاو دوشه است که درع بدو شد آن گاوی را که بدو کشت کنند و شیر مست و دنبال آن آد

و نیم ماهی دریایست و جه سیم نیمه دو حلقه ایست و آن نیمه مردم است که نگاه دارد مار را دنبال

کلاغ سیاهست و پای او و آباد انست دمعنی او ضعف شمار باشد بپارسی و نیمه مردم برهنه است خوشه برزت و دنبال

شیریست و مردیست که بکاو ماند دست بر سینه نهاده و مردی بزرک سوراخ بینی است سپید رنگست کلیمی

از بر بر افکنده ست **میزان** و جه اول غلامی کوژپشت خشکن است و مصحفی و کتابی در وسه کتاب نوشته سه

غلام یکی را از ان فرقواس خوانند و دگر موبی که رود ها زند قوماس و سه تن جوان اند و بر اقرابیشان علامت

که سبح می زنند و بر اسبی مرد دمی کوید و سه غلام دگر یکی قطوها و دوم موسی و سیم آن دگر که یاد کرده آمد و نیمه

خرس بزرگست و نیمه ملکوکست معنی کشتی و جه دوم ستوربانیست در دست او تازیانه و با او کدبینی

آهنگران و جاییست در و مردی نشسته و باز کامند با ایشان هر چیزی و ترنکو یعنی سله رخت

درع برند و دیبا و خریطه پلورانست و دکانها و رسته عطاران و مردی بر خری نشسته کی دبر کرد

آن عوانان و راسوی خرد ست و پیش نیمه بر است که انرا اسف خوانند و در کشتی و نیمه ذو دست

و نیمه ملوک و خرس بزرگست و خداوند کلیدی و چشمه زیر خاک و بلیدی و جه سیم برا ست

درکشتی واخره ودقت ومتاع حاداشت ومردی درویش است

ده دیت وبس بیه حربس بزرکست وپیش بید نکوکت ومنزمرو اوسطساست آن دو میجم کرکسو مرون منده اند ودست جب دابرسر نهاده ودست راست را فروکذاشته وبران بر سر نهاده **عقرب** وجداول بزشکی ومردی جوانی وود ودردست اوعصایی ودنبال کرکی بماده کاوی بزرك ووادیها یعنی اوانی وحوضها وجایهی ص بها اسفاددی وبس بیه نود وعصابر وبس بیه عو داسف چرنی کرانرا صحو خوانند ودرخت زیاده وجه دوم اسیرسطوس ومردی برهنه وبیه اول اذبراسف کربا او مادست ومرسك ومارامنای کده ومار دانکاه می دارد وخرکوشی ودکردست اوسکی وبس بیه کاو وبن کرکی خرکوش را بدهن کرفته است وسری بزرك ومردی دردست او حقه ومرکاوی **قوس** وجداول سورتی روحانیست ومردی برهنه سرافکنده ایستاده ومیکویند بای او زیر سر اوست وسر او زیر بای اوست وزیر بای او کلاغ سیاهست مراو را میکند بمنقار ومرسك وماده سکی در رسیده دری مرمار وجه دوم صورتیست که انرا اکسفیوس خوانند وان کمانداست که دست بطلب بکشاده وبالا وکمانیست وجه دوم مردی وادوبس وبیه خرکوش ومرشیر ومردی بازکشته ومری نکون سار آویخته ومیانه باز ومردی برهنه بیمار ورودست او استخوانها وجه سیم دیکچه شده ودو بیه دکر اداروبس وباقی سکهای آن ددو باقی بیه خرکوش وباقی شیر ودنب مار برکرده او اژدهاست که درو ربابر وبپیچید وبیه داب بزد کنروجای بهم آمدن آب وبیه خرس بزرك **جدی** وجداول بیه خرس بانیست وسرماهی دیکرست ومرسکاوست یعنی بوزنه ودونی که شیر میدهد وزنی مرده است وزن امنت کرسته می بد وزیر کشتی مرماست

وجه دوم صلطوس ملاح کشتی است کراو را ایرسا خوانند وآن روباهیست نشسته بر بحث زیراو وبیه کوساله وه وبالا وواسو واسب در و میان ماهی میان بوذند وجه سیم بیه بانیست از کوساله ودنبال ماهیست وآخر بیه بوذند است واسپ برنه وصورتی روحانی برهنه که سر او در دست اوست نه برشه او **دلو** وجداول بلنکیست که انرا برنوس خوانند واو سواحس در دست داده مردی سقاکی در دست او دلوست ودست چپ دراز کرده است دلوی را بر می کند ومر آنکه اسب را نکاه می دارد ومر ماهی کیرست ومرو بنیاد ومرغی سیاه ساد وجه دوم میانه سقای که از اسب را ماند ودنبال بحری وآهنك نکاه می دارد وآن اسب بر دست

واسب

٤٦ بردست راست او وبیه بازپسین بوتیمارست واز بای بطی است ودردست مردی در دهان کرکی ومیان او ماری وجه سیم میانه دوبست ومرغی بزرکست که انرا موس خوانند دکوره خیمست وساقهای اشترست **حوت** وجداول اسبی است که برها دارد وپری چند پرها اسب نر ومرکاوست ودو ماهیست ومرکوذنیست

المحترقه داوآن جای جو نحرست خنفسا بیست در دهان او ودو ماهی چنینست که آنرا فرمیلوس خوانند وجه دوم دنبال فرطیلوست که انرا کوذقطیرس خوانند واسفست که او تنیکردنی جنبند کان و ستودان است واصل پایه دو دیست که انرا ایلوس خوانند وآن رود نیلست وجه سیم میان کاوست ومیان اشترست وبیه نهنکی که در دست او مردی است ودر دهان او مردی واو در نیلست

وطریقه المحترقه است **بیدا کردن آنچه براید بر مذهب والیطس حمل**

وجه اول درطریق دوخانه دوشن ودنبال قنطس یعنی ماهی دریای وسك دلطوس یعنی دال وان شکل مه کوش است ومرسکی جراغها برداشته ومرغش وجه دوم اندرومیدا ومیانه ماهی وادما وان شمشیر برصوست ومیانه دلطوس ومیانه ودس یعنی غش وجه سیم برکرسی نشسته ومرسوس سر فرود افکنده وسر ماهی وباقی دلطوس ودنبال می خواهد **ثور** وجداول حبار براید شمشیری حایل کرده وبیه برون کشتی وبیه یغرتن زن مرده ومرسك وجه دوم سر کلب حبار براید بدست کرفته دیکر اینن زن مرده ومیانه کلب وجه سیم براید وامنت که عنان فرس را نکاه می دارد وبس بیه کلب وعین نکاه می دارد ونکاه داونده مار بر دست جب او وبس بیه کلب **جوزا** وجه اول کردانیده است وبیه بیشین از کلب ومرباد وجه دوم ومادی بر درختی که او را می جوید عرفلس ومیان باری وجه سیم بادو دماو کلب وقیس که اوست جنبنده از جنبنده کان دریا وبیش بیه اوطس صعری کوجك شالی وآن بنات النعش کوجکست وآخر مار یعنی دنبال او **سرطان** وجه اول براید بس بیه اروطس وان دب اصغرست وساطورس وسادن ودر بازار والموسا وتارمی زنند ودکر شادی کنند کان ومرخنفسی وجه دوم براید بیه احذر وخمیانه ومیانه فرخ ومیانه حنفسا وجه سیم براید باد وفرح سیم وجری دکر وبیه آب جوذر

اسد وجه اول برآید دوی سگی که کمان ی انداذد و بیند کشتی و مراد ریس
درین وجه دوم برآید بیند کرازکشتی
وجه سیم بر وصبی خرد از پس اوی دود وسطا درین و پس بینه خر
سنبله وجه اول زنی نشسته بر کرسی طعام می دهد کودک خرد را و آن آنست که می گویند
که اورا می پرستیدند و او طعام دهد و ستاره سنبله و میانه درش و بیند بالش برآید
وسوکاو وجه دوم برسا برآید و پای زنه و میانه کلاغ و دو پا درش
و بیند کشتی و آن از چوبیست که در سر او آهنی باشد و زمین را بدو کارند معنی بنوک و میانه
وجه سیم بیند کرست درناطس و بیند کره رعسرح دنبال کلاغ میزان
وجه اول ستاره برآید ادریس و سوسا وقتای می
حزو سیاو میانه بیس وجه سیم بیطورس و تمای کشتی و تمای دریا
فروه افکنده دست چپ را بر سر نهاده و اکلیل از مادی که زیر سر تنین است معنی اژدها
عقرب وجه اول برآید ستارکان صیحه و اخرنیه ثور وجه دوم برآید ستاره اسطوس
و میانه مثلورس و میانه ثور وجه سیم مقدمه
وافیوحس معنی نگاه دارنده مار و مقدم ثور قوس
نام او سفا و کلاغی بر و پیوسته معنی سر او و سگی سر فرو داافکنده و مرمادی وجه دوم
میفاوس دست راست را سوی دری دراز کرده و سواده و میانه کشتی و انجه مانده است از دلفین
وان ماهیست که بامردان خود اردو تر ملد و میانه مار
دیگر از کشتی و انجه مانده باشد از دلفین و ما اعین و بیند ارفطس بزرگتر و آن دب اکبر است بنات
النعش بزرگ و دنبال او جدی وجه اول بیند کرا بنات النعش بزرگ و مقدمه مرسک
و بوقنه وجه دوم برآید نخستین اوان نشسته بر کرسی و میانه ماهی
بزرگ و مدلج لحور و دو مربریده و مر خویشتن را برداشته نصبوزنه دلو وجه اول
برآید ابرید و مس جوی سبوی نگاه داشته و مرابیو شطرس
افنس و او مرغی است که شکار ماهی می کند وجه دوم میانه
و میانه افنس وجه سیم ادمش و آن مرغ خانه بزرگست وان انست که از ادنبال

مرغ خانگی خوانند و ففیس خوانند و باقی

دست چپ زیر سو برداشته و سر افنس آن مرغ که شکار ماهی می کند وجه دوم میانه
و دو ماهی بازگشته و میانه افنس وجه سیم آن مرغی
و نیز ففس خوانند و پس بیند ابنوسطورس و دنبال کرنند ، دست راست و تمامی افنس والله اعلم
برامرت برجها بر دیگر منصب حمل وجه اول برآید ادونی و دنب امار و سر
وجه دوم برآید اندر وسطا برهنه و ماند امار و تامور وجه سیم بیلسوس منطلی
پچیده بر کرسی ثور وجه اول برآید برآید ثریا و آخر بیند کلب و اژدها و بدست او شمشیر
و دواده جنوبی و تن مرده وجه دوم برآید سکساد و بدست او قشیبی و ابرمدس
دست واژدها و اخرنیه از کلب و دهیاد جوزا وجه اول
حری و سوبار وجه دوم برقلاس معروف برآید و میانه بیار
و جوزا معروف وجه سیم برآید سر اژدها و سگ و ساطیروس و اسوذن سرطان
وجه اول برآید موسی و ساطروس و بازپس نگرنده و اخرذب و برآید یکی از ان سه کنیزک و
قوستطان وجه دوم برآید بهری از انجه کفتیم و دوم ان کنیزکان و خرشالی و کنیزک سیم وجه سیم
برآید جهه تا بغی و دوم از ان کنیزک و سر بار و اخر بار و بینه هو و یه و آن چیزیست اسد
وجه اول کردن و مانند عطارد و اصل کشتی و مقدمه شیر و اژدها
وجه دوم صورت روحانی دست برداشته و ما او صیغها و میانه مار وجه سیم صورت
ماد آبی و کودک خرد بدست او نباتی دهد سنبله وجه اول برآید او رسیه و آن بر کرسی است
و در کنار او غلامی دو اردها دواده در اسد و سنبله وجه دوم
خداوند کیسو و کلاغی سیاه آبی و دواده سنبله بر دنبال مار آبی و آنکه بدست او رد بیت
وجه سیم مانند سر کاوی بدست او چوبی و ردی و پس بیند کلاغ و مار آبی و پس بیند شیر میزان
وجه اول دب و سه غلام که خواهند ان او مکسد هفده روز و سیکی از روز در علامتها
جیبادست و مر اژدها وجه دوم ترازوی و کشتی و مسطورس و میانه اژدها وجه سیم مردی
بر سر نهاده و مسطورس و کشتی و اخرنیه اژدها عقرب
وجه اول ادرسه و اخر ثور و اسفرقطوس و آن زنیست و آخر قیطورس و سیم اسفوقطوس

صورت درجات فلك بر مذهب زردشت

درجات	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله
ا	مردی بدست او سنگی	سنگ الماس	بردارنده سود از راه	مردی کفکیره بدل کرده	دوی شیر	مردی عاشق
ب	مردی خنگی برداشته	زنی با زنی دیگر	دوزن یکدیگر را برداشته	مردی نماز می کند	ماکیان مادام از جا	کسی کودکی برده با [illegible]
ج	مردی دو روی [illegible]	مردی بر کرسی بلند	غلامی با او دو [illegible]	مردی از پس [illegible] کرده	کشتی آویخته	مردی با [illegible] بازکرده
د	مردی با او صورتی	مردی بر سیلی	مردی با او کلاهی	[illegible]	صورت گاو	مردی با کاوی و برگی
ه	بر اسنگ آهن	مردی بدست او چیزی	مردی با او شمشیر حایل	[illegible] کاری	صورة مردی دیوانه	کلاغی بالی می کشد
و	بر شمشیری برکشیده	مردی تخم کنده می افکند	مردی بدست او زونی	هنکی بزرک	مادی بزرک	صورة دوستی
ز	مردی با او صورة مردی	مردی زمین می کاوند	مردی کتاب مصحف الله	یکی پیش او خرچنگی	بردارنده شمشیر	زنی با خوشه سبز
ح	مردی بصورة اژدهای دو سر	مردی با دو سر آهنی	مرغی مانند بط	مرغی مانند اردک	بر قفیر نشسته	سوسماری
ط	اشتری بر توده ریک	صورة عقاب سیاه	مرغی بر درخت می زند	زنی اندک	آتشی سخت افروخته	زنی نا زاینده
ی	صورت	کواری کوتاه بالا	مردی با سری	[illegible]	مردی نشانی [illegible]	زنی مردی آرایش کرده
یا	زنی با قصب زرین	درخت زیتون	مردی با سنگی و کاک	کاوی زیر آب [illegible]	مردی تازیانه زده	صورة بربطی
یب	عقابی بر مرغ ماهی	صورة ماهی	مردی که او را [illegible]	مردی بیمار [illegible]	صورت مردکان	صورة بیمار [illegible]
یج	پروانه رنگین	مکسی افتاده	مردی بوزنی با ادم [illegible]	مردی و کشتی بکوشش	پوشیده کفنها	صورة مرغی سیاه
ید	مردی برهنه با تازیانه	مردی مردی [illegible]	مرغی نام او بوسعد	کشتی	زنی خندان	غلامی خندان
یه	زرهی آهنین پوشیده	زنی دف می زند	خرما بنافی	مردی بدست [illegible]	جایگاه شادی	صورة [illegible]
یو	مردی با دو اسپ زرین	مردی با قصبی [illegible]	درختی کرد او کوسفند	بر کاوی نشسته [illegible]	صورت کفر برده	حوضی بر [illegible] سرخ
یز	مردی با جام و تاج	خری جوان	اژدهای نه سر	ماهی و سران	ستور با سروها	[illegible] مختلف
یح	مردی چوبین [illegible]	مردی بر [illegible] نشسته	جوی آب روان	ماری بر ان کلاهی	مردی کودر [illegible]	
یط	مردی با تاج زرین	مردی بی سر	مردی دست بریده	زنی دود می زند	زنده عصای	صورت اکلیل
ک	شیری گردن زده	دو کاو می کارند	روباهی دو [illegible]	کرکان در آبیاری [illegible]	صحرای بزرک	
کا	مردی بصورت کرکم [illegible]	مردی با اوزی	سوی برابر نشسته	سگی پیش او کوساله	صورت کوهی بلند	[illegible]
کب	مردی با صورة مادی [illegible]	سگی با سگی جنگ [illegible]	بردارنده چنگی	آبی بر زمین ریخته	صورت بیابان	نقش کشد بر آهن
کج	زنی برهنه	خانه مس کرده	کلاهی بر [illegible]	مانند اسپی	خانه زرین	بوزنه رو بر درخت
کد	مردی مانند سواری	مردی [illegible]	مردی خفته	مردی برهنه [illegible]	مردی درویش [illegible]	[illegible] دیوان
که	دو شیر یکدیگر را [illegible]	مردی چشم او [illegible]	مردی بر روزنا نشسته	مردی بر [illegible]	مرد بدست او کندری	روباه دستان [illegible]
کو	سبوی سر او [illegible] گرفته	مردی در [illegible]	سری بر بالا [illegible]	زنی بر تخت زرین	مردی را می زند	کشتی بکران دریا [illegible]
کز	کوهی بران بوزنه	مردی مصحف [illegible]	مردی بر [illegible] مردی	درختی بران مرغی	مردی با دو سر	درختی با دوازده شاخ
کح	مردی [illegible]	جامهای بر [illegible]	دو [illegible]	بران کشته	مردی در آب آسیا [illegible]	سر هر [illegible]
کط	مردی [illegible] کشد	مردی بر او نشسته	کلاهی [illegible]	کاوی بر کشیده	مردی [illegible] برسر [illegible]	بر [illegible]
ل	درازمندی موی [illegible]	[illegible] بازنی [illegible]	مردی بر درختی	زنی بیکر [illegible]	مردی کندم [illegible]	صورة کوه [illegible]

وخداوندان دو جس بینه منطروس وخرکوش وخداوندان دو معنی ماه است قوس وجه اول
برآید مرد روحانی برهنه سر گرز را افکنده و برید و مرسك وجه دوم سمسوس کا رها بر کنده
بدست خود وکشتی و باد دریا که زیر اوست وجه سیم پیش بینه برند و دنبال خرس و پیش بینه
اژدها و کشتی و خرکوش و دریا که زیرا و سوسه است وسك وانك در دهان او مقصوست
وکشتی و دنبال باد جدی وجه اول صورت روحانیست فی سر و سر ماهی بزرکست و دو دست
در ناحیه مقدم برند و دنبال خرس است وجه دوم انطرنطوس برکرسی و میانه ماهی و برتبا
و برابن سوس برکرسی وجه سیم سوفت روحانی بی سر و نیس بینه برند و روحانی
اکلیل بر نهاده وکوساله و دنبال ماهی دلو وجه اول برآید وادی فرس وناحیت مرغی
که او را اسعس خوانند وآن وادی واسفیادست وجه دوم مانند اژدها و مرغ اسعس
و اژدها واسفیا رو میانه مرغ اسعس وجه سیم مرغی بودك وان کرک که دهان اوست د
اسفیادوان مرغ که نام او اسبیس کویند حوت وجه اول برآید آن برامی که نام او فرقاط کوینه
و فریقون وکرهی در دهان آن دو ماهی واخنیه کوریس روس وجه دوم برآید افلك
دو ماهی نشسته است بر دو زانو و میانه مقرب واکه سر خویش می اندازد وجه سیم برآید
باقی آنکه بر دو زانو نشسته است وکوریس روس والله اعلم بالغیب واحکم بالصواب

بیدا کرده آید جدولها از پس یکدیگر
در هر معنی واین نخستین جدول
بیرون آورده شد بر صورتها
و درجات فلك را برند حب ارادت برانجله
که اندر بت صورت او بیدا کرده آمد والله اعلم

جدول احکام درجات بر طریق قیاس

درجات	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
ا	[illegible]	[illegible]	دستار [illegible]	سفر	پادشاهی	فرزند	زینت	خصومت	سعادت	[illegible]	اسب	[illegible]
ب	قهر	[illegible]	عبادت	داوری	فرزندی	معاملت	[illegible]	[illegible]	بلاغت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	سعادت	سفر	داوری	فرزند	معاملت	تفاوت	فرزند	[illegible]	اسب	[illegible]	سلاح	علم
د	برادران		اقبال کردن	شریعت	سفر	امید	[illegible]	پادشاهی	کشتی	[illegible]	بناها	[illegible]
ه	[illegible]		شریعت	دعوت	مردم	[illegible]	[illegible]	دهقان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	تجارت		داوری	شریعت	بلدان	مردم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	عروسی	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غزو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	برادران
ح	[illegible]		تجارت	[illegible]	[illegible]	عشق	عشق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غزو	[illegible]
ط	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ی	پادشاهی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سعادت	[illegible]	[illegible]	سعادت	[illegible]	[illegible]
یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غزو	سعادت	[illegible]
یب	غزو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غزو	[illegible]	نجوم	سعادت
یج	[illegible]	[illegible]	عشق		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غزو	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ید	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	عشق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یه	[illegible]	عاشق	[illegible]	فرزند	[illegible]	[illegible]	سلام	[illegible]	مدح	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زوال	جواهر	[illegible]	خصومت	[illegible]
یز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جادوی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سعادت	[illegible]	[illegible]
یح	[illegible]	عشق	عشق	دولت		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یط	[illegible]	غزو	سعادت		[illegible]	غزو	[illegible]	فرزند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سعادت
ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غزل	[illegible]	عشق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سوار	[illegible]
کا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بازرسانی	[illegible]	[illegible]	رحمت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دین
کب	سفر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کج	[illegible]	دوزدن	[illegible]		رود	[illegible]	عبادت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	علم
کد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سعادت		[illegible]	سعادت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	غزو	[illegible]
که	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فرزند	عشق	[illegible]	[illegible]	عشق	[illegible]	[illegible]
کو	[illegible]	[illegible]	پادشاهی	[illegible]	قوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سعادت	دولت
کز	[illegible]	مروت	[illegible]	فرزند	[illegible]	[illegible]	دست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صناعت	[illegible]
کح	[illegible]	عشق	[illegible]	[illegible]	سوادی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	درخت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	علم [illegible]		[illegible]	[illegible]	جاه	[illegible]

باقی صورت درجات فلک بر مذهب زردشت

درجات	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
ا	مردی با حربه	مردی با نیزه و [illegible]	سه کالبد مختلف	مردی با آب دستان	مردی با تبرزینی	مردی با دو کابین ایستاده
ب	ماری سیاه	مردی حسد کرده	سواری تیری انداخته	صورة ماری سیاه	بدست [illegible]	مردی که کمان [illegible]
ج	مردی با دو [illegible]	صورت حرب	مردی با دو زن	کشتی بدره رسیده	مردی سر برهنه کرده	مردی بچیزی [illegible]
د	دو مرغ	صورة خوکی [illegible]	گاوی با سر دو آهنین	[illegible]	مردی با [illegible] می آید	[illegible]
ه	کوکس	[illegible]	صورة گاوی کر	صورة [illegible]	مردی مالی امید دارد	مردی گردن بچیده
و	مردی بر دستار [illegible]	[illegible]	حرب انگیز [illegible]	صورة [illegible]	زنی با [illegible]	[illegible]
ز	مردی با [illegible]	مردی [illegible]	صورة آتش [illegible]	زنی با زنی [illegible]	مردی	[illegible]
ح	مردی [illegible]	مردی [illegible]	صورة کشتی	مردی [illegible]	صورة	[illegible]
ط	زنی بر [illegible]	مردی بر [illegible]	کوهی بلند [illegible]	صورة [illegible]	مردی	حوضی از [illegible]
ی	[illegible] مردی	[illegible]	تعبیر کننده خواب	صورة [illegible]	مردی بر سر [illegible]	حوضی از رخام
یا	برادران [illegible]	[illegible] کرده	[illegible] بر کوه	خبر کننده [illegible]	مردی بر سر [illegible]	صورة دو دست
یب	مردی کاری [illegible]	جوی پر آب	[illegible] اسبی	صورة مرد خندان	مردی [illegible]	مردی [illegible]
یج	مردی کذاب	[illegible] دان	صورة [illegible]	صورة ملکی جبار	ملکی زهر خورده	کودکی [illegible]
ید	زنی [illegible]	[illegible]	صورة [illegible]	مردی مردی [illegible]		مردی [illegible]
یه	زنی عروس آراسته	[illegible]	مردی [illegible]	مردی [illegible]		مردی [illegible]
یو	مردی با استری	مردی [illegible]	[illegible]	ایستاده بر [illegible]	مردی گوشت [illegible]	مردی [illegible]
یز	نعامه دریا	صورت [illegible]	[illegible]	[illegible]	مردی [illegible]	صورة آب [illegible]
یح	عجیب العجیب	[illegible]	مردی [illegible]	[illegible]	مردی [illegible]	[illegible]
یط	مردی بر تختی نشسته	[illegible]	مردی دیگر [illegible]	[illegible]	دو زن بر تخت	صورة [illegible]
ک	مردی بر پای	صورة [illegible]	مردی دیگر [illegible]	مردی [illegible]	جامهای نو	صورة [illegible]
کا	شمشیری کشیده	[illegible]	زنی [illegible]	صورة [illegible]	سر کنده تیر	صورة زنی [illegible]
کب	صورة مردی عربی	[illegible]	مردی برهنه	صورة [illegible]	صورة [illegible]	صورة [illegible]
کج	مردی بازی کننده	[illegible] بازی و تیر	مردی بر کوهی	مردی [illegible]	جام [illegible]	زنی [illegible]
کد	مردی با [illegible]	[illegible]	مردی بازرگان	صورة [illegible]	مادی دو [illegible]	مردی [illegible]
که	باد و هوا		استر با دو محمل	مردی [illegible]	صورة [illegible]	مردی [illegible]
کو	مردی با [illegible]	زنی با [illegible]		مردی [illegible]	مردی [illegible]	مردی [illegible]
کز	مکسان	[illegible]		آدمیان [illegible]	چشم [illegible]	مردی [illegible]
کح	طاوس	تیر اندازی	مردی با [illegible]	مردی [illegible]	صورة آب [illegible]	صورة [illegible]
کط	درختی با [illegible]	مردی [illegible]	مردی [illegible]	مردی [illegible]	صورة مردی [illegible]	زنی [illegible]
ل	زنی برهنه	[illegible]	مردی دیگر [illegible]	زنی [illegible]	صورة [illegible]	مردی [illegible]

جدول احکام

جدول دلیلهای درجات فلك برقیاس حدود

درجات	الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله
ا	فرزند	دیور	خرپزه	سلطان	فرزند	تن
ب	مال	اشکارا کردن	نامها	فرزند	میراث	جان
ج	دین	کار پوشیده	حمر	دزدی	رسولان	شرکت
د	خرد	زندگانی	کارهای پوشیده	سخن چینی	مرگ	خصومت
ه	زندگانی	انچه در شکم بود	غلام	فساد	جنگ کردن	سودها
و	پاکیزگی	اندوه	دارو خوردن	سواری	خواب دیدن	سال
ز	زنان	نکاح زن	سلطان	زنان	برادران	اسپ
ح	سلاح	میراثها	زنان	زنان و خصمان	ناطره	مال
ط	بوی خوش	تدبیر	مال	دوستان	شدن مال	رسول
ی	عشق	نامه	دوست	اهن	کاح	نکاح
یا	طعام و شراب	خواب دیدن	فرزند	زندگانی	شادی بسبب عشق	کشت
یب	مالک	کار پوشیده	سفر	اباد کردن	زنان و کنیزکان	شادی از فرزند
یج	نیرنگ	سات رد	دریا و دار	نکاح	بیماری	رنج و سختی
ید	نامها	ترس	دشمنان	خصومت	کشتها	شادی از زنان
یه	بدسر	بهره	عشق	ناسنه	غزو	سعادت دریا
یو	معاش	بدرعب	سباع	حسرها	زن	[illegible]
یز	حریصی	علم و دین	خواهر	شادی	دین	مادران
یح	سحه	گنجها	برادر	صنعت	رئیس پادشاه	مال گنجی
یط	علم	فرزند	مرگ		غلام	زنان
ک	سر	دزدی	دزدی	وزارت	سردست	شادی بر مال
کا	برادر	دامادی	سفر	مساحت	علمها	رنج شریعت
کب	شمشیر کشیدن	وصیت	بدی	دین و صلاح	از کشتی افتادن	سخن چینی
کج	سفر	سلطان	دوستی	مال	دوستی	برحروی
کد	خون ریختن	تن	فساد	جاه و مال نیکو	کار پوشیده	فساد
که	سحه	کنده بران	غایب	جانوران	دشمن	سپه سالاری
کو	بدران	مرگ	دوستی با مرگ	مصیبت	جنگ	رنج
کز	صناعتها	مرگ	عزیمت و افسون	زنان و کنیزکان	فساد	عز و شرف
کح	خواب دیدن	سا	بدران	مرگ	عزیز	کرامت
کط	سفر	مال	ضیاع	صاحب بیت	بیماری	اقبال سبب زنان
ل	درویشی	زنان	جانوران	ویران خانه	سفر	کشت و ضیاع

جدول دلیلها

۵۰

جدول دلیلهای درجات فلك برقیاس حدود

درجات	المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
ا	مملکت	شمشیر کشیدن	عزاو بلندی	بندکان	فرزند	برادران
ب	ضیاع	دزدی	بدرات	شر	مرگ	جامه و بوی خوش
ج	هدیها	برادران	خرج مال	بدسر	فصاحت	شرف
د	عداوت	بری	فساد دین و خرد	شرکت	وقیعت	مال وجاه
ه	دین و پرهیز	دوتن	سواری	رسول و خصومت	حیلتها	کار پوشیده
و	خصومت اهل بیت	زنان	وفق در کارها	آواز نیکو	غفلت بسبب نکاح	شکستن و بستن
ز	سفر	زنان	علو	سرای	اهل بیت	سخن چینی
ح	بازداشتن	دشمنان	میراث	ستوران	ضیاع	از جهت ملوک
ط	معاش	اسب	خواب دیدن	برادران	اندوه	تقدیر ها
ی	نفقه	ابادانی	طلب دزدی	ماه حال	شادی بنیکویی مال	عز و شرف
یا	درویشی	مرگ	عشق	مال	بری	مرگ ناشتی
یب	بماد	امید	تیر انداختن	ریاست	اصل و اهل	دامادی دوستی
یج	خصومت	معاملت	تزویج	تزویج	سعادت	جمع مال و فرزند
ید	ترس	عمر	رستنی	علم اسمانی	مال	دوستی و اعتماد
یه	خواب دیدن	عدت	بماد	سلطانی	مال	سلطان
یو	بندکان	رنج	آوندهای پاکیزه	اسپ	خواب دیدن	نیکویی حال
یز	شدن مال	حرمت	خرج مال	جامه و بوی خوش	سفر	بدران
یح	سعادت	منازعت	غلام	اسپ	جاه	زنان
یط	افتادن	عشق	سلطان	مملکت	فرزند	خصومت
ک	ابرام	مال	شریک	نکاح	بندکان	تن
کا	رسک زنان	فرزند	نامه	عطر	برادران	خرید ستوران
کب	تن	مصیبت	مال سباع	بازرگانی	سلطان	سفر حال
کج	مرگ	جانوران	اشکارا کردن	ضیاع	بری	ترس
کد	نکاح	خویشان	عطا	استوران	عفت مال	سدن جنس
که	مال	مرگ مادری	لشکرها	علم و عمارت	بدحال سفر	برادران
کو	اندوه	عاقبت کارها	زندانی	افتادن از جاها	سفر	دروغ
کز	فرزند	مال شدن	دشمن	خیر امیدها	توانگری	روی
کح	سعادت	نیکویی حال	رسول	بدران و جدان	زن کردن	و غیره
کط	بیماری	سلاح	لشکر	درازی عمر	سوختن و آتش	خرجها و بیشی
ل	مال	رغبت و حرص دنیا	سفر	درازی	بوی صباع	سباع

جدول پیدا کردن طبعهای درجات ونری ومادگی وخنثی آن

درجه	الحمل		الثور		الجوزا		السرطان		الاسد		السنبله	
ا	گرم خشک	نر	گرم تر	ماده	گرم تر	نر	سرد تر	نر	خشک	ماده	گرم خشک	نر
ب	گرم خشک	ماده	سرد تر	نر	سرد تر	ماده	گرم	ماده	سرد	ماده	سرد خشک	ماده
ج	سرد تر	نر	گرم تر	نر	گرم تر	نر	گرم خشک	ماده	معتدل	نر	گرم تر	نر
د	سرد تر	ماده	معتدل	نر	معتدل	ماده	سرد تر	خنثی	معتدل	نر	سرد تر	ماده
ه	گرم تر	نر	گرم خشک	نر	گرم خشک	نر	معتدل	ماده	خشک	ماده	گرم خشک	نر
و	گرم خشک	نر	سرد تر	ماده	سرد تر	ماده	تر	ماده	سرد	نر	معتدل	ماده
ز	گرم تر	نر	گرم تر	نر	گرم تر	نر	سرد خشک	خنثی	سرد	ماده	گرم خشک	نر
ح	گرم تر	ماده	معتدل	ماده	گرم تر	ماده	تر	نر	خشک	خنثی	سرد خشک	ماده
ط	گرم خشک	نر	معتدل	خنثی	گرم تر	نر	تر	خنثی	سرد	ماده	گرم تر	نر
ی	سرد خشک	ماده	گرم خشک	ماده	گرم خشک	خنثی	گرم	نر	سرد	خنثی	سرد تر	ماده
یا	گرم تر	نر	گرم خشک	نر	سرد	نر	معتدل	ماده	خشک	نر	گرم خشک	نر
یب	سرد تر	ماده	سرد خشک	نر	سرد تر	خنثی	سرد تر	ماده	گرم	خنثی	سرد خشک	ماده
یج	گرم خشک	نر	سرد خشک	ماده	سرد خشک	نر	سرد	ماده	خشک	نر	گرم	نر
ید	معتدل	نر	گرم خشک	نر	سرد	ماده	سرد تر	خنثی	گرم خشک	ماده	سرد تر	ماده
یه	گرم خشک	نر	خشک	ماده	گرم تر	نر	سرد	نر	سرد تر	خنثی	گرم خشک	خنثی
یو	سرد تر	نر	خشک	خنثی	سرد	خنثی	خشک	خنثی	سرد خشک	ماده	سرد خشک	نر
یز	گرم تر	نر	معتدل	ماده	گرم تر	نر	گرم	نر	سرد	نر	گرم	خنثی
یح	سرد خشک	ماده	سرد	نر	سرد	ماده	سرد تر	ماده	گرم خشک	نر	سرد تر	نر
یط	گرم	نر	سرد خشک	ماده	گرم تر	نر	گرم خشک	خنثی	تر	ماده	گرم خشک	ماده
ک	سرد تر	نر	سرد خشک	خنثی	سرد	ماده	گرم	ماده	سرد خشک	نر	خشک	نر
کا	گرم تر	نر	سرد خشک	نر	گرم تر	ماده	سرد تر	خنثی	گرم خشک	ماده	گرم تر	ماده
کب	گرم تر	ماده	گرم	ماده	گرم تر	نر	معتدل	نر	سرد	نر	سرد خشک	نر
کج	سرد تر	نر	گرم خشک	نر	معتدل	ماده	سرد تر	خنثی	معتدل	ماده	سرد خشک	ماده
کد	بسردی مایل	ماده	گرم خشک	ماده	گرم تر	نر	سرد تر	نر	سرد	خنثی	گرم خشک	نر
که	تر	نر	سرد تر	نر	سرد تر	ماده	تر	ماده	سرد خشک	نر	گرم تر	ماده
کو	گرم	ماده	گرم خشک	نر	معتدل	نر	گرم خشک	ماده	معتدل	خنثی	سرد خشک	نر
کز	گرم خشک	نر	گرم خشک	ماده	سرد تر	ماده	تر	نر	معتدل	نر	گرم خشک	ماده
کح	سرد	ماده	معتدل	نر	سرد	نر	تر	خنثی	گرم خشک	ماده	گرم خشک	نر
کط	خشک	نر	گرم خشک	ماده	گرم تر	ماده	سرد تر	نر	سرد خشک	ماده	سرد خشک	ماده
ل	گرم خشک	ماده	معتدل	ماده	سرد تر	نر	گرم	خنثی	تر	ماده	خشک تر	خنثی

جدول پیدا کردن طبعهای درجات ونری ومادگی وخنثی آن

درجه	المیزان		العقرب		القوس		الجدی		الدلو		الحوت	
ا	گرم	نر	تر	ماده	گرم خشک	نر	تر	ماده	تر	نر	تر	خنثی
ب	تر	ماده	تر	نر	سرد خشک	ماده	سرد خشک	خنثی	گرم خشک	ماده	سرد تر	ماده
ج	گرم تر	نر	سرد تر	ماده	گرم تر	نر	تر	نر	گرم تر	نر	سرد خشک	خنثی
د	معتدل	خنثی	سرد تر	خنثی	سرد تر	ماده	سخت خشک	ماده	سرد تر	ماده	سرد تر	ماده
ه	سرد تر	نر	سرد تر	ماده	گرم خشک	نر	سخت خشک	نر	معتدل	نر	سرد تر	خنثی
و	سرد تر	ماده	معتدل	نر	سخت خشک	ماده	سرد تر	ماده	خشک	ماده	سرد تر	نر
ز	سخت گرم	نر	معتدل	نر	سخت گرم	نر	معتدل	ماده	گرم	نر	گرم خشک	خنثی
ح	سرد	ماده	معتدل	ماده	سرد تر	ماده	سرد	ماده	خشک	خنثی	خشک	نر
ط	گرم تر	نر	سرد تر	نر	گرم خشک	نر	سرد خشک	خنثی	خشک	نر	سرد تر	ماده
ی	معتدل	ماده	سرد تر	نر	سرد خشک	خنثی	گرم خشک	نر	گرم	خنثی	سرد تر	ماده
یا	سخت گرم	نر	سرد خشک	ماده	گرم	نر	سخت سرد	ماده	معتدل	نر	سرد تر	ماده
یب	سرد تر	ماده	سرد تر	ماده	تر	خنثی	سرد	نر	گرم خشک	ماده	سرد	خنثی
یج	گرم تر	نر	سرد تر	خنثی	گرم خشک	نر	سرد تر	ماده	گرم تر	نر	تر	نر
ید	سرد تر	ماده	تر	نر	سخت خشک	ماده	سرد تر	ماده	گرم تر	ماده	معتدل	ماده
یه	گرم	نر	خشک	نر	سرد تر	ماده	سخت خشک	ماده	تر	نر	سرد خشک	نر
یو	سخت خشک	ماده	گرم تر	ماده	سرد تر	ماده	معتدل	خنثی	سرد	ماده	سرد تر	ماده
یز	سخت گرم	نر	سرد تر	نر	سرد خشک	خنثی	گرم خشک	نر	گرم تر	نر	سرد خشک	ماده
یح	معتدل	خنثی	سرد	نر	گرم تر	نر	گرم خشک	ماده	سرد تر	ماده	سرد تر	ماده
یط	گرم	نر	سرد	نر	سرد تر	ماده	سرد خشک	نر	معتدل	نر	سرد خشک	خنثی
ک	سرد تر	خنثی	سرد خشک	خنثی	معتدل	نر	سرد خشک	ماده	سرد تر	خنثی	سرد تر	نر
کا	گرم تر	نر	گرم خشک	نر	گرم خشک	ماده	سرد تر	ماده	بسردی مایل	نر	سرد خشک	ماده
کب	سرد	ماده	معتدل	ماده	سرد خشک	ماده	سرد خشک	ماده	تر	خنثی	سرد تر	ماده
کج	گرم تر	نر	خشک	نر	سرد تر	خنثی	خشک	خنثی	سخت گرم	نر	تر	ماده
کد	معتدل	ماده	تر	ماده	گرم خشک	خنثی	خشک	نر	گرم	خنثی	معتدل	خنثی
که	سخت گرم	نر	سرد تر	ماده	خشک	نر	معتدل	ماده	گرم تر	نر	سرد	نر
کو	سرد تر	ماده	سرد تر	ماده	سخت گرم	خنثی	معتدل	ماده	تر	ماده	سرد تر	ماده
کز	گرم تر	نر	خشک	نر	معتدل	نر	سرد تر	خنثی	گرم تر	نر	سرد تر	نر
کح	سرد تر	ماده	معتدل	نر	معتدل	خنثی	سرد خشک	ماده	گرم خشک	ماده	معتدل	ماده
کط	گرم	نر	تر	ماده	گرم خشک	نر	سرد	ماده	گرم تر	نر	تر	نر
ل	تر	خنثی	معتدل	نر	معتدل	ماده	سرد تر	ماده	معتدل	ماده	سرد تر	ماده

وبرخوش بوی آخرها ومردم ناخوش از زیر دانها ودلیل کند برانواع
ستوران که ایشان از شکل بود چون شکل بز ومیش وکشن وسردیک ونخچیر مرغ وبر ماهیان
دریا، تلزم از نواحی مغرب بر کوه‌ها از ماوران انجا باشد وبرده کان وبر صحراها وبیشها وجایگاه
ددان وخانها وآتش کدها وبر نحاسان برده وجلابان وصرافان وفرابان و
آهنگران وروی گران وقصابان وکفن آهنجان وشبانان وبرمس وآهن وضرب وادزیز
وز سلاحها بر شمشیرها وزرهها وجوشنها وبرایها لشکر چون تاج وکمر وسرها الکله وبر چیزها
شومند بزرگ درخشان وسخت تاوان وباشد که دلیل باشد بر گرمی وبر چیزها که بغایت
سبک بود وانجا وجثه باشد بر بزدپاها وزیر پایها یا بر چیزی که جای بجای کرده اند ثور
خاک طبعت سودای ترش مزه میانجی آمیزنده مردی
موی او بغایت سیاه وحلقه است ارامنده است سرشت سپید رنگست که سبزی زند
او بسیاهی زند تیره رنگست بسیار درنگست دور اندر وهنت سخت کینه ست رنجور بست
بحث بشت خداوند نکالش وفریب وکریزی ودروغ است بسیار دادی است وکرده بدها
میانجی او واست ودلیل کند بر رغبت زنان وتیزی شهوت وحریصی بر مجامعت وبر نفتنکی
واندک بخشیدن حیی وبر میانه آمدن فرزندان ومردم پایها وبرفتارها بر پشت وبر سینه وبر
اندامست میانه حالست در بیماری وبیشتر علتها اواز درد چشم باشد ودرد گلو وحلقوم چون
خوک گلو گیر وجراحتها وکند بینی وکلفه وبحیدن کی کردن وکوژی پشت وکرم بر چهارپایان چون گاو
وگوساله وپیل واهو بره وبرانجه آب او اندک باشد از زمینها که در وی کشت کنند وجایگاه برزیدن
بکره پایها وبر بوستانها وباغها ودرختان ونباتها که او را تخم نباشد وکشتها وخانها بر کنار ده
شکوفه ها وبر آب دهندگان وشیر دهندگان وبر جایهای پیلان وگاوان ومیزها وجایهای آب
وبر کشتها وانچه پیدا اید در وا از صلاح وفساد وبر خداوندان بیشها وبر گندم فروشان وکیلان وحرازان
یعنی آنکه نان که برداز غله ودر گذ وبکرندگان ووکیلان وطوافان وبرزادوان وبر جایهای وملوی
وبر کنجد وکتان داند وبلم ومیوها وخاصه انجیر تر باشد وخوشه وشکوفها وبر رغذ دها
وبارانها وبر طوقها وکردن بندها از پیرایه های زنان وپیرایها که در زمین بکار آید وبرانچه
مشک کرده باشد ومیان تهی که باد در میان او تواند رفت وشومند باشد وچیزی بزرگ
که بد وچیزی خود وپیوسته باشد خشک جوزا چون انگبینست شیرین میوه آزاد دست

اندکی بسبزی زند وافسبزی بسرخی زند وبرو کلفه بود اندک مایه آرمیده، سرشت بود سبز رنگ
خوب روی انیک سیرت خداوند سپید تمام او از سخن گوی روحانیت
او پاکیزه واهیت وخداوند شادی وبازی وطرب وبوی خوش ودلیل
وفلسفه ودیگر علمها خردمند وهشیار دست ومیانه
میانه باشد او را درست اندامست بهادی میانه بود او وبیشتر بیماری اذ نفرس برد وتزلها
ودلیل کند برده کف وبرد وباد وبرد ودست وبرد وروش ودلیل کند بر جایها که در وجانوران
باشند وبر هوا وفضا وخوش وبادها وخوش وبر نوع مردم وبرده ومرغان خانه جوجزه وطاوس
وکبوتر وقمری وهدهد ودراج وطیهوج وگنجشک وباشه وبر خران وآهوان وبر ماوانی
کلاه وامرو بصفا باشد که هر راه باشد وبر کوهها وبالا وبر کوشکها وسراها وفاخر جایها،
سرو دکویان وبازی کران وبازی نرد وشطرنج وبر شکارجایها وخانها صیادان وزر بریقان
مردان بر رقاصان ومرغ بازان ونراج کران وخداوندان پیشها ونقاشان وگندم فروشان
وخداوندان سود وصنایعها وهر صناعتی که در وی شکاری باشد واز پیرایه زنان بر دست او رحی
وبازوبند ودرم ودینار وبوی خوش ودرختان دراز خوش بوی وبر آلتها، مطربان چون
بربط وطنبور ونای واو کرامت وسختیان ما بربکیست فراخ جشمست درازنست ودرو گزنی آ
آکنده ودرختی بسیار کاه بود که دو چیز بود یاد ره وجایگاه، یاد ره دو زنی یا درپوشتی یا بردنی یاد ر
جایگاههای که در وی باد بود سرطان شور وجاست میانه بالاست ستبر استخوانست برامده، روییت گندم
گونست گژ بینی است دندان او ناهموار است دراز دستست کل ساق پای او دراز شکل ودوش د
او برو او طبعی بینه زیرین او بزرگترست از زیرین فرود افکنده دیدارست باریک مویست سیاهست
موی او دود رنگست وباشد که سرا عنبی موی بود بسیار از جای بکرده ووز حال عجاب
شود آرامیده، سرشت داناست چیزهای مردمان کندست وکنگ است آواز نیست او رامیانست
است حال او در نکاح دلیل تباهی باشد او را دار ان ولخاصه اندر زنان فرزندست درستانداست
بسیار بیمارست خاصه بیس وسوسه ودرد بواسیر وگرانی دریا حب والکستان وسرطان
ونقرس ونزله وکرنی سادی وسپید ودست وسر وزیر معده وپهلو وسپرز وجانوران بر
خراستران لخاصه انچه در آب باشد ودریایان مانند خوک وکشف وخرچنگ ودلیل کند بر سکان
وخران ووصادسه وبر جایگاه کشتن وکشتها وآبگیرها وپیشها وکرانها جویها ودرمیها

بیدا کردن آنچه منسوب است برجها از شهرهاه

حمل ایران شهر و بابل و آذربایکان و فلسطین و هری و عراق و آذربوقان وارمینیه و شهرهای
عرب و پارس از جانب مغرب و زجایکا همه صحراها و جراخورها کوسفندان و جای که در
آتش کنند ثور همدان و ماهی و کرمان و ماسدان و سواد شام و مهرجان و قبرس و ریحان
وجرجان و بعری از سیستان و زجایها زمینی که اورا آب اندک بود و در و کشت کنند و هر
جایی که بکوه پایها نزدیک بود و بوستانها و باغها و جایها که درو پیل و کاو بود جوزا کرکان و بعری
از ارمینیه و کیلان و دیلم و برجان و موقان و رقه و مصر و سند و بعری از کابل و قت
و سحاب و بعری از اذربایکان و اورابنا زدر سفاهان و کرمان و زجایها منسوب است بدو
کوهها و دکها و دشتها و جایها صیادان و پرده بازان و مقامران و مسخرکان و سرود کویان
سرطان ارمینیه خرد و شرقی خراسان و بعری از چین و مرو شاهجهان و مرو رود و
و نیل و بعری از اذربایکان و بلق و طالقان و طراد و هجر و جزیره و زجایها آبکیرها
و دریابارها و کرانها جویها و جویبار درختان اسد ترکستان تا انجا که آبادانیست و صعد و
و فشابور و طوس و اران و بعری از کرمان که نزدیک کوه پایها است و زجایها بیابانها
و وادیها هول که در روراه دشواد باید و زمینها که درو سنک ریزه باشد و زجایکاه بادشاهان
و کوشکها و کوهها بلند و قلعها و حصارها استوار سنبله پارس و خریتان و شام
و فرات و جزیره موصل و اندلس و بالش و دمشق و خوادزم و کوهها آن و بعری
از طالقان و زجایها هر زمینی که درو کشت کنند و خانهای زنان و مسخرکان و سرود
کویان و جایها نزهت و خرمی و شادی میزان روم و ناحیتهاءان و افریقیه و صعید مصر
تا نواحی حبشه و کرمان و سیستان و طخارستان و کابل و بلخ و هری و بعری از شهرها
یمن و زجایها انچ درو کشت کنند بر سر کوهها و هر زمینی که درو خرماستان باشد و جایکاه
باران و صید و هر راه کذری و راهی و جایکاه بلند عقرب حجاز و بادیه و عرب و ناحیتهاءان
و یمن و بعری و تهامه و قومس و طنجه و ری و آمل و دماوند و عمان و بحرین و زمین
عرب از حد شرق تا حد مکه و هند و زجایها انچ درو جیتانها و زندانها باشد و جایها
کنده و زندانها و جایها اندیشه و اندوه و سنک کران قوس سپاهان و کوهها آن
و جوی بلخ و کرانها آن شهرها ارمینیه درست و اسکندریه و انچه میان مکه و شام است

٥٢ بوستانها و جاها هیربدان و زمزمه کران از مغان و جایکاه دیکردینها و جایکاه
ستوران و آتشخانها و پرستش جایها جدی سند و هند و حبشه و مکران و جوی مهران
و بوشنک و طخارستان و بعری از هری و قندهار و مداین و اهواز و روستاهاء
آن و بعری از کوهها عمان و زجایها کوشکها و بوستانها که در کوهها و وادیها و دوارها
آب و جوی و انجوزها کهن و هر جوی که بر و درختان باشد و کرانها آب که کشتها بر و سحن
کنند و جاهای مکان و دوبامان و جایکاه بندکان دلو سواد است و کوفه و نواحی ان و حجاز
و صقالبه و زمین قبط و غربی زمین هند و شهرها زنک و او و اثر کفتیست از زمین پارس و او
ماد بعتها جایها آبت و جویها روان و کاریزها و دریاها و هر جای که درو رزان باشد و درخیا
شراب خورند و دو سیبان نشینند و هر زمینی پلید و تباه حوت انچه از شهرها بدان منسوب
است روم و طبرستان و ناحیه شمال از زمین کرکان و مصر و تفلیس و سمرقند و بخارا و دریا
و کرکانج و حوران و بعری از زمین عرب و بعری از اذربایکان و بعری از شهرها چین
و جزیره و اسکندریه و دریای سبز یعنی دریای یمن و شرقی زمین هند و زجایها دریابارها
و کرانها آن و آبکیرها و جایها فرشتکان و خدای پرستان و جایکاه کریه و اندوه

اربـــــاب مثلثات

سرطان (بروز)	جوزا (بروز)	ثور (بروز)	حمل (بروز)
زهره مریخ ماه	زحل عطارد مشتری	ماه زهره مریخ	افتاب مشتری زحل
بشب	بشب	بشب	بشب
مریخ زهره ماه	عطارد زحل مشتری	ماه زهره مریخ	مشتری افتاب زحل

دلیلهای برجها بر مذهب ابی القسم علام زحل ه ه

حمل دلیل کند بر کری و ریش و جرم مریبانه روی و بسیار خنده و بسیاری سخن و
مخش کفتن بسیار مردوزبانی و دو روی باد شا طبیعت مزرک منش و کرون کش است
خداوند جنک و کشتن بسیار دست و کردش و حرکت و سفر بسیار و بتباهی زنان و زشتی کار نکاح
و فضیحتی در ان اندک فرزند سست بریده اندامست بسیار علت و بیمار بیت خاصه از بلغ سادی و نر
بی موی سر و زرقی در روی و زچیزها که بر سر و کوش و بینی پدید آید و بر کافه و کروه بیمبی و بر زنی
دنکی و کوسد باخراو دلیل کند بر معقدی پای و بتباهی کوش و سرد روی و سیاهی چشم و اول او دلیل درباشد

٥٤ آرایش است خوب روییست زرد رویست و سپیدی زند جوانمردست سخن کوی است ا
خداوند بلاغت و بحربت و زیرکیست نیکو خویست راست کوی است خداوند دانستن و حدیث اوینل
شناختن و حکمت و براه دست ادامید مرشت و باوفاست و نیکویی کردن دوست دارد
اندیشه و سبکساری و تاریکی و اندیشه بسیار دست بازی و رقص و نای و درود و کونها و بازی
و لهو دوست دارد اندک رغبتست در زنان بسیار رغبتست بغلامان و نیک آید حال او در حق مشین
داری و نخاشی میانجیست درست اندامست بیماری وقت امش بی موی و بلغ بر مست و دلیل
باشد بر شکم و جایها پوشیده چون روده و دوده کانی و پرده استخوان سینه و انچه زیر نافست
و زجانوران بر نوع آدمیان و بر غلبه و کلاغ و بلبل و کنجشک و بر مادان بزرک و بر هر کشتی که بکارند
و هر چه درختکه بنشانند و بر زمینهای که درو کشت کنند و بر جایها سرود کویان و مزاح کران و زنان
و جایها شادی و خرمی و خوشی و بر دیوانها و بر وزیران و دبیران و میانه مردمان و ناطران و نکاه بانان
و استادان و مردم کویان و مزاح کران و رقاصان و بر دست کاران و بر دوات و قلم و نام و بر چیزهای
روان و بر سیماب و کندم و جو و نخود و موشنک و ماش و ارزن و کاورس و کشنیز و کرویا و حب النیل
و تلم و تیرها و نباتها کراست یکباره و سختست چیزیست بعد جسیار دیهم جای که او و اصل یکیست
درشت جسوزنست شومند مست زیر نفد او سطبرست و زیر بیدا و یاد یک حد رخبی درو زینست یا
بردنی یا جایی که درو خاکیست و زرنکها بر سبزی و رنک چیزهای مخالف رنک بسیار کوید جو وشی و منا نندان
میانها اندام و پیوندها و درازی و کوتاهی بالاست نیکو تن است خوب رویست سیاه چشمست نیکو میزان منی
است راست است نیکو قد مست سپیدی و زردی زند اندک مایه سبز رنکی زند اورا
و بر میان او و بر کردن او نشانهاست تمام آوازست سخن کویست خداوند اندیشه است در کارها
ادبیست شوکوی سرود کوییست جوانمردست شادمانهاست بد دلست خداوند داد و انصاف و
و حقست کودک طبیعت دلیل کند بر آنکه مایه و مرانکه میانه اندیشه میانجیست در شهوت بغلامان
و بسیار نزدیکی کند سخت شهوت حریص باشد بر زنان و تباهی زنان و بر انچه فرزند زاید مر تباهی
نکاح حال او و فرزندان او میانجیست درست اندامست دلیل از اندامها بر انچه فرود شکم باشد و
و فرو تر از ان تا بعورت و دو کونه و قتی کاه و بتاریکی هوا و جستن بادها و بادها انکش
انکند درختان را و بیرانند میوهها را بر خرماستان و درختان در ان خاصه انچه بکارند
از ابر بر کوهها و برها و تنها که باشد میان کوهها که درو خرماستان باشد و دلیل کند بر کوشکها

و بر آبها خوش جواب جشمها و کاریزها و باران انها که کرد آید در بیرها و آبکیرها و دلیل
کند بر سایه و بسیاری بارانها و سیلها و روان شدن رودها و جویها و کندن او و بر کریخ و بیشکر
و او کرانست می جنبد و پرد از و چیزی یا سنکی سوراخ کرده که باد در و میپرد بسیار دشمن آن
در جی آویخته یا چیزی بزیر فرد و آن پایه باد را انجه ببرند از جای
بجای در جای که درو آب بود یا بغزی اسد کوهر سرشت تلخ مزه است تمام بالاست کرد دیده
چشمست بر آمده بینی است فراخ دهنست کشاده لب زیبیست فراخ برست سطبر انکشتانست
زیر تنه تن او بر زکرست از زیر تنه او باریک دان و ساق پایست نیکو مویست جرجی زند مرغ
کونه است باتمام بسیاری باد شاه سرشت بزرک منش است با هیبتست دلیرست خشک ست
ستیزه ناکست محشدلست خداوند قوت و دلیرست و جلادت و بد دلی و پیش جنک شدن و دو کان
و شکار بها صید کردن خداوند دستان و فریب واندیشه است بسیار شهوت و بسیار نزدیک کرده
بزنان نا ناپندیده است کند و حلق و رد ها منت بریده اندامست بسیار علت خاصه درد معده و ضعف
آن و درد شکم و دلیل کند بر بلغ سری و بی مویی اول او و دلیل کند بر کندکی دهان و اخرا و و میانه او و میانجی است
دران و دلیل کند بر اندامهای تن بر بلغ زیر معده و دلست و سری و بهلو و استخوان و زهار و پشت
و بر پشت او و کوشت آن و بر برن و باشد و زجانوران برهنه و بر ستوران و اسبان
صعب و خران و وه کان زیانکار و دزمرغان بر عرج چنکال و بر باران سیاه که درشت
و در آب باشند و بر سپاها بیها و زمینها که درو سنک ریزه باشد و زمینها که درو دد باشد و بر رودها
صعب روان و کوهها و پشتها و بر قلعها و حصارها استوار و بر بیها بادشاهان و کوشکها و بناها
بلند و بر انتهار پوشیده که میان بالا حیرها و زمینی و نبات و تاریکی هوا و زمینها مردمان و دلیل
کند بر درم زمان و درختان بر جوزق و فندق و انچه ماننداین باشد زد و کوهها و پر یاقوت و
زبرجد و زر و سیم و هر چه از آن ماتش کنند و بر زرها و جوشنها و الت ها قیمتی که از زر کنند و سیم در
خزینها بادشاهان و آونیدها و رهن قیمتی و پیرایه ها آبکینه کران مایه در درختان سبک سخت
کوهر ببنای او بیشتر از درازی او بود و کوشها و بر هر رنکی بود و مخالف رنکهای سپید و زرد و سرخ
و دحنی دلیل باشد بر چیزی نهان کرده و بر زمین و دلیل کند
سنبله خداوند و کوهرست ترش مزست میانجیست در درازی و فربهی و بد درازی مایل بر مست
مویست نیکو رویست بر سپید و شکم او خالهاست و بر کردن او علامتی است نیکو پیکرست

ومرابها وبوستانها وجایها خرم ومسجدها وجایهای پرستش وبرجایها صید وبازان
ورودی شناسان وبزرگان
ومهندسان وندیمان وادیبان وسرودگویان وبازیگران
ورقاصان ودستکاران والقابر دو زطینو زوجزان دلیل کند بر خز وابریشم در از
بلک اندر دکرشده وانچه سیاه زنک باشد وبزردی زند دلیل باشد بر چیزی آونجشم یا دزیر
مزدوران باید ویا جایی کز جای بجای برند ودر جایگاه که باد بد ویکی زد **عقرب** بلند کاسه
مرست نیکو دوست خرم چشمست در زردی کردرویست تنک پیشانیست درازدستست فراخ
دوش است بزرگ سینه است لخ بینی است باریک رانست درازپایست بزرک قدمست موی سر و
سینه او بسیارست وموی او مانند خارست بدرشتی سرخ موی است بر پشت او نشانهاست سیاه
وسرخ تهی شکمست دلیرست بسیار ودیرخاست خداوند جنک وخصومتست عیب کننده است شوخست
خویشتن داد رکار رها کند بکزاف خشکن است ترش رویست جوانمردست باهیبتست شوخ
دروغ گوی است بدخویست اندوهکن واندیشه مندست آمازینت اوواندک نکاحست
نفقه است بسیار فرزندست درست اندامست بسیار بچارست وبچاریهای او چون کری وکنکی
وکنزکرشکی وبواسیر وآماسها مرطانیست وسبوس سر ودرد وشوصه وخارش وشبکوری و
سنکمثانه ولاغری وبیمویی وکوسکی وسری ودرختی که بر باشد ونه ماه اول ودلیلست برکنده
بویی واندامهاره وزن وبرجهارپایان ودد کان زیان کار وجانوران آبی وجزنده کان چو کرژدمان
وماران وبرابها روان ورودهای روان بزرک وجویها، تیز رو وبادهای صعب وسیلهای
که از وغرق چیزی وبیرون آوردن آبها وبرغو رین وچیزهای سرشته وکلکه آتش در وکارکرده باشد
وبرنبادها ودرزوانچر وبادام وامرود ودرختهاء که در بوستانها کارند وبرزمینها که در وشالی نشانند
وبرجایها، وزووقت بسته وجیلاب وبرغبیر اوان چیزها میانه ودبر جایگاهها بلند کننده
وبرکندها، آبها پلید وبرزندانها وجایها اندوه واندیشه ومصیبت خانها وویرانها وسوزخها
کردمان وبرپزشکی ومعالجت کردن وخداوندان افسون وعزایم وبرکوهای آبی جو رجایت
وزو داودها جو بیاد روکانها هر چیزی وآب جایها واز هر چیزها که آتش بر رود باشد چون
دوشاب وچیزهای جنبند، ودووند، وبرچیزها سوراخ کرده از دراز ومیان تهی وبسیاهی
که بسرخی زند وبرنکونسار وو درجنبی بر چیزی که در زیر زمین باشد وچیزها اندر وچون حوضها

وآب کیرها وجاه خانه ها وتعادهای که در وشاه سرم کارند **قوس** سبک تنست نیکوست تمام بالاست
خوب رویست پس پنه او نیکوتر از پیش نماست نیکو چشمست سطر استخوانست سطبر بینی است بزرک
طراست بزرک رانست بزرک ساق کوتاه او سرخ رنک کشاده روی وو محکمست از زردان اندک مویست وبرت
وبرپای وبر بازوی او علامتهاست میانه او زست محنکو دیست دلیلست بر صورت دودمان باد
سرشتست ربع است بستوران جوانمردست تباه کننده است مال خویش را فرداکرد خداوند ادب
دوستان وفرحست کینه ورست پاکیزه خورش وپوشش است علم بودن زمین وهندسه وتقدیر
داند دراب آشناورست وبسیار اندیشه است در ان جهان وفرهنکان وبرانکیزش وقیامت
ورانجام کارها سیاهیست ودر کار زنان شوی نازاینده است بهادی دوقت تا وقت باشد اورا نح
کامه دستی بود کرز وشادان از جای بلند وکودی ویک چشمی وبی مویی سر وزدامها ستوران ودد کان
وبریدن ونزله وتشویش زاندامها بر دوران وزیادتها دراندام وعلامتها ونشانها وبریمو یی
ودلیل کند بر آنچه که در پوست جانورانست وزجانوران نیمه پیشین یعنی از مردمان ونیمه دکر
آنچه اورا لام باشد از ستوران وجلد او ودلیل باشد بر ستوران خاصه اسبان وخران واستران
وبرمرغان وخراستران وزمینها وبتانها وهرجا که از آب دهند وقتی از پس وقتی وبرصحراها
مون بی نبات وزجایها بر پرستش خانها وصحراها وکشتها وجای آتش پرستان ومغان
وجایگاه خداوند دین وبرستورکاهها وجایها ستوران وکاوان وکوسالکان وبرجایگاه شکار و
برستوران وبرمیانه مردمان وبرزاهدان وپارسایان   وبرمها زاهر خویشتن بیرون آورد و
برستکاران ودنبارها وزکوهرها بر از دنبره زر وچیزها، بهم برساخته چون حجه ونیزه وجعبه تیر ولنک
وبرسلاح وبرآهن   وکلکون کوان وآهک سنکست نجابت مشکست ومیان
باد در میانه او می شود   ودور نا هموار دیست سخت است وخشک کرد وانچه مرکبست از و
مرخ کونه است بدود کی زند ودرجنبی دلیل کند برانچه باد او ندی یاد رو زنی یا بر رفی باشد
والله اعلم **جدی** نیکو بالاست باریک تنست خشک شکست کربه چشمست وتاکوش است باریک
رانست وساق کوتاه قدم است کشاده روی ودیش است ودراز نکوسارست چون بر ود سبک رود
بر روی او موی بسیارست   شوریده رنکست بکندم کونی میل دارد دبادشاه طبعست
ضعیف آوازست دروغ زنست مرای است دوست دار حکمت است وبدان معروفست وخداوند
هیبت وخشم   بر آنچه حریص باشد خداوند شادیست کارا و براکنده باشد

ووده وساق تا ر بر طول واستخوان وبیان وبرآنکه دوپای دارد از مرغان بزرک چون کرکس
وعقاب وبرمرغ آبی وسمور وسنجاب وموش دشتی
ازان زیر ماهی خرد وبزرک وبرجایها آبها وبرجویها روان ودریاها
وبرجاهی که از ابکنند وآب دهند وجایگاه مرغان وجای دراب خانه
وفنان تباه کاد وزمینهای کوهی ودشتی وبرچیزهای که بدان زمین را بکنند وجویها وآب بیرون
آورند چون میلین کنند وبر بنا کردن سرایها وکوشکها وکندن جویها ونشاندن نهالها وبر
بادها سخت شکننده آنک دریا را برشوراند وموج را برانکیزانند ودرخت را بشکنند وزمین برکنند
وکشتها ومنابتها را زیان دارد وهوا را تباه کند وبرباد سخت کند وبرآب روان ودرختها دراز
چون ساج وآبنوس وبرکربه ها   وحلیله وعنبر وبرباران وخداوندان تجربها وبردانشمندان
وفقها وبرابکینه   وپاسبانان ودکر کوهرها وبرآنکه جای مرمکان بستانند وبرچیزی که
درهوا دزناشود وطاق کرد دارای چیزی که در ودکری باشد مانند دو کوهر مختلف وبر هر جای
که باد در وی شود ودر میانه او بکذرد ودرجنبی دلیل کند بران چیزها که در زمین پوشیده باشد
حوت نیکو تنست فربه اندامست خردست تنک پیشانیست دید چشم او بغایت سیاهست
وخرد میان دوش است   فراخ سینه است کز شکمست سپید رنکست نیکو رویست میانه
بالاست غمکین است بسیار دای وتیز هوش است فرو نکرنده است نیکو خویست بر یکحال نماید
او را آوازینست وحریصست بر تمتع   در نکاح بسیار فرزندست بسیار آرایش است
وپاکیزکی نفقات آرامیده است موی تن او ناخوش است جوانمردست خداوند دستان وکالش
وحیلت میانجی حالتست از وفا   بسیار بیماریست خاصه در پیها ونقرس
وستی اندام   ودرد وسبوسه سر ونزله وکوسکی وکم مویی وبرتدبیرها
وکرابها ولکستان پای وبرپشت دد کان که در آب باشند وبرماران وکژدمان وبرکونهای ماهی
وبرجایهای که نزدیک باشد بدریاها وبرکرانها دریا وجزیرها وآبکیرها وبیشها وبرآبها که بدریا
دوده وبرابهای استاده وبرلب جایها بر شوروستانها وبرهر چه از اقع باشد وبرهرچه شود بود
وبرمیاری بادابها وابها   ونشاندن درختان وجایها خدای پرستان وجایها
اندوه وکرمیتن وبرچیزهای که از وکوهر آب خیزد جو مروارید خرد وبزرک ومرجان و
به وسیب وشفتالو وآلو وزردالو وصندل وکافور ولبان وبرمیوها خوش وبرشکر وچیزهای

بیره کر ازو دلیل کند بود رخشان میانجی بالا و برپا و رجئن زنان و بر بغلینها و برد کر چیزها
کانرا برپای کنند واین برج کران دوست دلیل جنبانیدن وسوراخ کردن وآن هرچه درو بی
وتری باشد وهرچه ازو جلد بزرگ میانه است باریک دو کرانه است میان تهی وهر جنبی دلیل
باشد بر چیزی وآخر او دلیل باشد برآنکه نابینا شود ودیده او بیرون آید و
وجملگی او دلیل باشد برهرکه عزیز بود وهر سیاه زردمان **بیان کردن دلیلهای هفت ستاره**
وخواص آن برمذهب علام زحل دلیل کند بر کوهر آتش وسرب سیاه وریم
آهن وخاکستر وانکشت وز کوهرها راب برهرچه کهن باشد وسیاه وبرهمه سنگ ریزها وز درختان
ونباتها بر درخت بید وبلیله وحنا دو وزیتون وهرچه کرا و واخاد باشد
وبرهر میوه خشک وترش وبرهرچه در میانه پوست بود چون جوز وبادام وجلغوزه
در همه حصلتهاید ووعره مان دلیل کند برهرسیاهی درازی یا کندم گونی
ترش روی ذشتی بزرک مری وزنربینها و شهرها حبشه وزنکستان وسند
کرسیاه باشد از میان قبله تا مغرب وزمین عرب وشط و دستوران مرکار و بیژن برهرچه سیاه باشد
وتاریک ووزه وماقریه وبرآخار زنیش وبرمرکادی کهن پوشیده تباه شده وبرکرد وبرزال منشی وبر
شکی وتاریکی وبرکندن وبرباز کردن کوهرها وبر دوستی مردکان وبرهر چیزی
ورنیح مان برهرکه کوبه او کشته بود هر سیاهی وبرکلفه وحالها وزنیادی و دیوانکی وسوودید که
خرد وبرجادوی وز مرغان بر عقاب وکلاغ وبراشتک ومکس وکیک وخردوک وبرکژدم وماروبرك
وهرجانوری سیاه وبدبو وخوک وموش وهرجانوری که در زیر زمین جای کنند وبرسود خیها اینان
وبرمیوهها هرچه پوست وبغایت خشک وسخت باشد چون جوز وجوز هندی ونباها جایها کهن
وجامها دیرینه ورهودن کران ودیوهره هندوان
وکتان وموی
وصوف وپشم اول او خوش است از نسبت مریخ وآخر او سعد است از جهت مشتری از ابتدا وانتها ایشان است
ودیگر ودریدی ودوش او برفلک برترین باشد واو کندم کون وسطبر لبت بزرگ چشم است سخت
ساق است سطبر ران وحکرست فراخ دهن است فراخ دست کوشت یا ذو بسیار دارد سطبر کف دست
کوتاه انکشتان است پیچیده ساق است بزرگ قدمست فراخ کامست ودر برجها صورت او مختلف
کردد ذبراسبی خنک فشند برابر او حوذی در دست جای
او و اید ست و است او
شمشیری ذیر مر او برد، و ز جانوران سمور وسنجاب وموش دشتی واژدها وشترمرغ واژدرهان
ح

حج و پیل اجزم منهد واجرکنان واو وسط است بر بناها و ضیاعهای کهن وحرد رختی سختی که
میان او تهی باشد صورت او مانند سرست بدست راست او سرمردی و بدست چپ او کفن مردی
داو برهم پیچیده است وجامه سرخ پوشیده و بدست او عصای استخوان مردکان دارد هم چنین باشد **مشتری**
دلیل کند برکوهر آب وبرهر سنگی زرد و از شهرها و زمینها وولایت الجزا میان مشرق است وزمین
بابل و پارس وشک و از مردمان هرکه نیکو هیئت وسرخ موی میش چشم است سبک موی رنکست
واند رخساره است سطبر استخوان بینی است کرد روی است کاردار برساب وسبکسار ریت حداوند
لهو وباطل است واو ایش دنیایی وخنده وشادی وجوانمردی وکریمی وزادی وعزیزی وخوشبوی
وپاکیزکی وخرد وبزرگ بانی او وراست وز جاربایان استر ومیش وهرچه ابلق ودو رنگست که خانه
باشد وز کوهرهای آتش سرخ از زیر وقلعی باشد وهرچیز سیم کرفته وکوهر مخالف کنند وپاکیزکی
یا زینده هشت وز درختان شیرین مزه است کرست وهرچه سبک باشد نجم بر پیچیده وز نباتات
هرچه سبز باشد وپس زرد شود واو انبار زعفران است در همه چیزها و زنیوها او راست هرچه خوش
بوست وخوش مزه است وهرچه در آن تری وذبان کری باشد ماکردست ومیان تهی وهر مرغی
که او نخورد وسیاه نباشد ومثال او راست بود وهرجانوری که کوشت او خوش باشد یا رنک او
وس
نیکو باشد وز علتها باسود او برقان وبهق وبرص وکرد وز مرغان وطاوس
وخروس وکبوتر ودراج وهر مرغی نیکو وهر نباتی که از او بوی خوش باشد و شکوفها و کلها و میوهها
هرچه پوست او تنک باشد چون شفتالو وزردالو والخ ونباتها هرچه مرتفع باشد وز مردمان
هرکه بزرک نباشد چون پادشاهان و ساندان وزجایها خانها زرکان و شریفان ومسجدها
وکنشتها وکلیساها ومصحفها وتوریه وانجیل وعبادت وعلم وعلما ومنبرها وتاجها واو مرد روی ست
خوش نشسته وحال او وصورت او بکرد از کشتن او در برجها از نباتها هرچه سبکست وبیم در پیچیده
ونیک است وباریک چون در ع بدمی باد نبرد او را صورت او چون صورت مردیست بکرسی نشسته
سطبر بر جامهای رنکین از هر رنگی سرخ وسبز وزرد بدست چپ او هر واو دانه دان شیر ست و
یوز و پلنک وز مرغان خانه خروس وماکیان وز مرغان دشتی هدهد طاوس وجغوک وز میوهها
شفتالو وزردالو و زردالو نها لخود وبا قلی صورة او مانند صورت جاثیست بدست راست او شمشیری
برکشیده وبدست او اسبی وبر و کریبان تسبیح می کند واو بر اسبی نشسته است **مریخ**
دلیل کند برکوهر آتش وآهن ومس وز نباتات هرچه مزه تلخ است ویژ مانند سبا و ترب ومانند سبد
آن

و تذرویان و ایرو دو آهگذان و سیر و هر درختی که تلخ باشد میوه او کرم و هر چوبی
آتش   و از جانوران هر چهارپای و از ددان گرگ و سگ و کرکس و پلنگ و شیر و خوک
و از مرغان طوطی و هر چه دلیرست که گوشت خورد هر مرغی
و آلت خانه دیگ و کاسه و کارد و از شهرها آنچه میانه مغرب و شمال
و روم و صقلاب و جهودان و هر که از فرزندان ابراهیم اند و از مردمان هر که سرخ و سپید رنگ
و نیکو موی و لغزیدن و بلند حاده سوکرت چشم است سرخ موی فراخ شکم بزرگ تن درست سخن اندک
بر همین سخت دل بسیار اندیشه سالار جگر اندک کردار و از کارها هر کاری که او را نیکو هند و خوار دارند
چو حجام و بیطار و قصاب و استرکش و مردم کش و دزد و راه زن و هر که حرام را حلال   و بخشاه
زشت گوینده و فتنه و بلا انگیز اندر و او را بشنود نام و فرود جستن و بکش خرامیدن و هو و تکبر کمر تخی
فلک که بالا و سیاهی نباشد اول او سعدست و آخر او نحس است اول او نیکست
و بر و بلند آخر کارها زشت دویست ترش است روشن است سکرمت
و درخشنده باشد و از بیماریها خون و دمل و لوچی و طاعون و بهق
و او بلند بالاست خرد چشم و کوش است و پیشانی اندک موی است پیوسته ابروست چشمهای او سرخ
نیکو بینی ست و نیکولبست دراز انگشتان است اندک گوشت است
او در برجها یکبره دکرامت و با سنگ ست و ویرانی کند و خویشتن را دشمن دارد و بصلاح نیاید
صورت او چون صورت مردست بر اسبی خنگ نشسته و بر او خودی و در دست او نیزه
حمایل پوشیده سرخ و در دست راست او مرد صورت   جوانی بدست راست او شمشیری
کشیده و بدست چپ او تبرزینی و او برده و سپر نهشته   آفتاب
دلیل کند بر زر و یاقوت سرخ و سجاده هر کوهری از آب برند   و آبگینه و رخام و رنها
بیشک و ترنگبین و کشوت و خرما و زرد توت بروز بر بلاد ایدیب پنهان شود اول آفتاب سعدست
و آخر او نحس چاه او بر دست صورت او چون صورت مردیست نشسته روی
و از شهرها او را بیت المقدس ست و کوه لبنان و از مردمان
مردمان هر که میان مرد و بزرگ باشد موی او فروهشته بود
او کرچه اندک کارد و دوست خود رای آرزویش او کم و بیش
زاید یا امکانه شود تمام صورت بنیاد در بر مقاجا افتد او را صورت او صورت مردی بیدست

عصای بران جیره بر کرسی ای نشسته که او را پری دارند چهار کاو بدست و مهره و جامه او سرخی
و سپیدی   زهره دلیل کند بر کوهری که از آتش باشد چون نیودی که از زر و سیم کرده باشند و آنچه
با او آمیخته بود مروارید و یاقوت و زرد و کوهرها کوه
و برنج و مس سرخ و برنج و هر چیزی که در خانه باشد از زر و سیم و از برنج و مس و آهن
و بوی خوش و پیرایها خانه و از شهرها آنچه در جزیره دریا باشد با زمین بیابانی و هر دیهی و شهری
و شارستانی و ویرانی که کرد بر کرد او آبادانی باشد با آب گیری و از مردمان او حرامزاده کامند و هر روی
فاسق و هر بازی کننده و مشغول شوند بنوعهای بازی و سرود و رود و شادی و شراب خوردن
و تمتع مردان از جای خرم و هر لوطی و مخنثی و بیندها ست کنند و مستی از هر شرابی و هر جای
و ناپاکی و عیاری و دروغ زنی و سوگند خوردی و دیوان و پریان و آدمیان   و پاکیزه شراب
و پاکیزگی و بوی خوش   و جوانمردی و نیکوخویی و اندک خشمی و بسیاری شهوت در مردان و زنان
موی کرد روی بهجان و کش و خرامان و او راست سرود و عاشقی و نیکو روی
و جایگی طریفی و نکویی و از جانوران کوره خران و آهو پایان و ملخ نرینه و بیاده و هر کلی که بوی دارند
و نباتها هر چه بوی خوش دارد و شاهسپرغمها بجملگی و هر نباتی که او را رنگهای مختلف باشد
هر تباهی کند مالی   سرخ و او در فلک پنجم باشد و بوزن او در هر برجی بیست
چهار روز بود و حریص باشد بر زنان بد دستی و عاشقی و هر که بران ستاره زاید سپید روی بود
و بسیار موی خرد دندان نیکو چشم نیکو دل و نیکو بینی اندر حکمت و بر روی او گوشت بسیار
باشد نیکو کردن بود باریک سرکونه انگشت راست ران سطبر ساق و در برجها بسیار بکرد و از جملت
و صورت او صورت دوست دارد و تشبیه موی او از جمله هفت اندام چنانکه بهم آوردن تن ماجیان
دهنو ... سپید ست   باریکست در و سرخی و زردی شیرینیست جنید و بیست فراخ بر
کرانت و از جهت ستوران هر چه سم دارد سپید یا زرد یا آمیخته رنگ و او راست بنده و جادوی و افسون
و کاروان بحیله و او   بزرگ بختی و افسون و نماز و دایش و پیرایش و صورت او صورت
زنیست نشسته موی فرو کذاشته کیسو و بدست چپ او و در دست راست او آینه در آن می نگرد بر و جامه
سبز و زره و طوق و دستوریخن و پای افرنجن و از کوهرها آب و از جهاب چاه و او را از نباتها
و تره ها و شاهسپرغمها و سیب و ارود و کندم و بلبل و هزار دستان و از چهارپایان استر
و آهو و بز کوهی و هر چه دزد دارد ها آویش و شنبلید و ماننداو صورت او صورت زنیست موی فرو کذاشته

بدست او مصحفها و بر اشتری نشسته و جامه او سبز و پیش او بر قلمی میزند   عطارد از کوهر
آب دلیل کند بر فیروزه و آبگینه   و هر کوهری سبز و از نباتها درخت بید و نی و هر گیاهی که بیان
د هو و قتی که بر وی مهر باشد نقش کرده و درم و هر بیاد و بیتی و نقش و تصاویر و زدن دود
و طنبور و هر سودی که بر پوستی باشد یا بر چاه یا بر جامه یا بر دیوار وی او راست و خرد و دریافتن حکمت
و دانش و پیشها و زهد و حفظ و بردباری و بسیاری سخن و آهستگی و شکوه و وعیت در رحمت و مهر
و شکیبایی و باز ایستادن از بدی و نیکو بینی و فرمان برداری مر خداوند را و او را از شهرها مکه و مدینه
و زمین عراق و مسجدها و از جانوران هر جانوری که در آب باشد و هر خانه که در میان آب باشد و
هر جنبنده خرد از جنبندگان زمین و او راست دریاها و آنچه در دریا باشد از جانوران کندم گونست
سبزی زند نیکو موی است تنک پیشانی است باریک موی است سطبر گوشت نیکو ابرو پیوسته کندم بینی است
فراخ دهن باریک پیوندها خرد دندان تنگ عکی نکو روی و شکم او راست نیکو ساق باریک زانو دراز
قدم است در روشن شتاب کند بسیار کوشنده در تلخی است و خشکی کاه شوی و ترشی سبکت فرود
داشته ست در ستوران هر چه سم دارد و برنگ سبز بود یا سرخ و از بیماریها هر چه در اندرون بود و پنهانی و پوشیده
باشد و هر چه کوتاه باشد او راست از همه چیزها او را دست اندیشه و کریستن و دانش و زیرکی و دستان
و فریب و بیرانشا صورت او صورت مردیست نشسته بر کرسی و در دست او مصحفی میخواند بر و جامه دو رنگ
و سبز و بر او تاجی و او راست روباه و خرکوش و قوره و از مرغان کبوتر و ساز رنگین و ساده و کبوتر
دشتی و از نباتها کشنیز و کرویا و صورت او صورت جوانیست بدست راست او ماری و بدست چپ او
تخته میخواند و او بر طاوسی نشسته با جامه سپید و زرد رنگ   ماه دلیل کند بر کوهر آتش و سیم
و کوهر ابیض چون مروارید و بزرگ دریا و دجلها   و جایها و کمرها
و شمشیرها و از آب ... نی و لوخ و از نبات زمین خیار و خربزه و هر درختی که او را ساق نباشد و از جانوران
پیل و اشتر و از آلت خانه کوزه و حره و سبوی آب و از شهرها موصل و آذربایگان و دو بندها کافران و
و از مردمان آنکه سپید رنگ و نیکو روی و کرد روی و تمام اندر و پاکیزه کونه و تن درست افتد و بیرون
معد، تمام آرزویش نکوئی کانی و کاو و اشتر و هر ستوری که باردمان خوی بود و نرم شود و هر زنکی
سپید یا زرد و راست ایستاده کرد و کوتاه است و شوره است باده باده شود حنود و بدست او
کلیدهای زمین با مردان معامله نیکو کند معاملت بد بر محکی او بیب ... باشد صورت او صورت
مردی بدست راست وی کدازد و بدست چپ شمار میکرد و میگرفت و دست و صورت او راست

طبیعی یا در خانه او یا در حد او یا در مثلثه او یا صورت او و دیگر آنچه حال یکی از خانه یا از حد
یا از مثلثه یا از صورت مانند حال دیگر باشد و هم چنین باشد حال نا پذیرفتن که بعضی پذیرفتن است
و آن را منا کره خوانند پس در کونه باشد یکی آن بود که آن دو ستاره بیکدیگر نگرند یکی در وبال بود یا در هبوط
او بود یا در خلاف چیز او و تفسیر چیز گفته اند و دیگر آنکه حال یکی مانند حال دیگر باشد از وبال
و از هبوط و در این باب منگرستن قوی اعتباری نباشد و منجمان توانند که دلیل کرد از پیوستن
ستاره و نا پذیرفتن مر تمام شدن مراد و مر گذاشتن آن و یافتن آنچه بجویند و باز گشتن مر یافتن
مراد و دریافتن آن و قبول خاصه دلیل کنند بر بر روی و حاجت روای و نیکویی ابتدا
و انتها و زودی و آسانی یافتن مراد وی باشد بهری از جزوها فلک را حالی نزدیک دلیل کرد فش
از و دیگر بحال نکرستن و پیوستن و منجمان مطرح شعاع می خوانند بکدام مطرح شعاع را
و ضیها و پیوستن و باز کشتن نظر طبیعی و نظر قوی و کاه جدا شود هر یکی از آن و آن جدا است که
شعاع ستاره یا جزوی از تسدیس افتد چون اول حمل باشد در حوت یا در دلو یا در جوزا یا در ثور اگر
در حوت افتد میان جای ستاره و میان نقطه شعاع او هشت میل افتد و انبازی در نظر قوی انبازی ضعیف
از آنچه در جای ایشان موافقت بلکه برج ایشان موافقست در حوت و میان ایشان جدائیست
در نظر طبیعی و آنچه حوت را با حمل نظر طبیعی نباشد و اگر جا افتد شعاع او هشت میل باشد در ثور میان او
و میان جزو شعاع او انبازی نباشد هیچ سو از این دو سو نگرستن نه قوی و نه طبیعی و اگر افتادن
شعاع و در دو سنبله یا در دلو هشت میل باشد میان ایشان انبازی افتد در نگرستن طبیعی انبازی تمام
و آن است که مطرح شعاع او در جدی افتد میان ایشان نا جا دانبازی افتد در نظر طبیعی از آنچه
شعاع او در جایگاهی افتد که از تربیع خوانند بنظر و بر هر دوی از و ... این افتادن شعاع دلیل
باشد بخلاف دیگر میان ستارگان ثوابت پیوستن باشد تا میان در ... و ثابت گرانکه
باشد یا میان ... و هم و تا میان ستاره اثنی عشریه و پیوستن تمام آن باشد
و در جمله الامر که هم پیوستن طبیعی بود و هم قوی و آن بود که مر در ثور و در دلو و اسد و عقرب کران پیوستن
که قرینهای او بجای آید در طول و عرض و درجه و نقطه اعتدالی باشد یا درجه او اسلاب یا درجه و سطح
امثد بر قطرها اینست چهار آمیزش در چهار پیوستن و در هشت ترکیب و قوی تری پیوستنی
در این چهار آن بود که از اول او با آخر او پیوندد و وسط با وسط مثلا چنانکه ستاره در اول ثور بود
در پنج درجه و پیوندد بستاره در دلو یا در اسد در بیست و پنج درجه از و هم برین جمله الا امنت

کپیوستن قوی تمام آن باشد که ستاره سبک رود سیزده درجه یا دوازده درجه بود یا شش
ستاره او باشد در هفده درجه یا هیژده درجه از اسد یا از دلو آن وقت
است که پیوستن او برسر روی باشد از معنی نگریستن یکی نگریستن
طبیعی دوم نگریستن است کپیوستن او برسر روی باشد از معنی نگریستن یکی نگریستن
قوی‌تر باشد وسوم نگریستن فوقانیست برمعنی خاص یعنی ان درجهای که برابر باشد در قوت و اختر
این درجها از نا پُرعامست در مخصها منعلی از انجه هر یکی را از آمیزشها ان که بر یک سمت است
و یک راه از جایها زیرا از جهت دو رکی از مشرق بغرب و بدان راستها و سایها دلیل باشد که
او را خوف کنند فاما مرداء خاص و امتیازی آن بود که زهره در ثور بود ستاره ما مریخ و زحل در دلو سر
ستاره ما مریخ کرانست که درجها از زهره در جای جنان
اتصال تمام بود وحدها اتصال در میان یک دقیقه بود تا بجهار درجه
باشد از هفت جز از یک برج این اتصال مر زهره را اتصالیست قوی استوار از دو رویها یکی پیوستن
از جهت نگریستن طبیعی و دوم پیوستن از جهت نگریستن فوقی بقوتی جزوها پیوسته باتفاق
و هواداری و برابری و دیگر از جهت جهار قبول و پذیرفتن دو قبول که در خانه باشند و دو
قبول خاص که خداوندان عفتها اند و همچنین باشد حال
جزوها که گفته آمد و حال اشاراتی نیز همانند این جزوها در عقرب و زهره
تمام و پذیرفتن با فایده باشد از جهت حدها و آن است که چون زهره
در آخر دلو هر یکی از ایشان در حد خویشتن باشند
قوت و زهره و زحل را پیوستن قوی باشد و پذیرفتن
اولیها دلو و آن آنست که ده درجه اول از دلو مر زهره
بود هر یکی از ایشان در صورت دیگر باشد و آن حالی که
ایشان پیوستن و پذیرفتن قوی تمام است و چون زهره
ماه یعنی آنکه ماه در ثور بود و مثلثات او و زحل خداوند
دو قوت پیوستن ایشان بیفزاید افزودنی تمام و در دوستی
میان ایشان و چون جز و زهره از ثور و جز و زحل از دلو در میان حمل تا برج سنبله در قبول
ایشان ما الجمله یاد کردیم از قبول جهار دو قبول دیگر از جهت خداوندان اتساع و ذوبودن زهره

از اول دقیقه او تا بود درجه دهم و در ورن زحل حد دلو از بیست هفت درجه و بیم
تا آخر و بیوستن قوی ما انجه یاد کرده آمد از بیوستنها و قبولها آن جهار اثنی عشریات از اجزا
حمل و فا اثنا عشریه زهره زهره است بعینها و همچنین خداوند اثنی عشریه زحل هم زحل است
از افتادن اثنی عشریه در برج جدی و اکنون ملبی آوا امد ما از جهت خاصیه پیوستن میان زهره
و زحل و مریخ و آفتاب بیرون دیگر ستارگان ماند ه بدان که حال خاصیت بیدا امدن چیزها
و کشتها و بدل شدن و پدید آمدن و تباه شدن و هست و نیست شدن از انجا میت ذات
نیز بزرگست که می دانند و پیدا می اید از بر امدن و با فتن و کشتن او از مشرق بغرب و تا بش او بر جهان
فرندی و کرانها او قایح پدید اید کالبدها و پیوند خود و تنها و جانها و پنبا زی قوتها شرقی
داستآ ید زادن و پدید آمدن انجگیثیم و بجنبیدن قوة یعنی زهره و بابنا زی پیوستن او با زحل
از جهت نزدیک شدن بفلک مکوکب قوتها و بس ید هد اثر بدکر شخصها بپیدا نی کردن حرکتها
نفسانی در عالم زودین و بدو وجه پیوند و تمام کرد دعرض و مراد افزینند ه در افرینش و تباه شدن
تنها از این حال بجال دکر و بدل شدن و کشتن او و تباه و بدل شود راه و بهتر زادن و بودن و مکرد و از
حالی کر هستی و اندام و نظام واجب کرد جانی که نابودن و تا تمام شدن واجب کند و بکشتن آن برجها
کرد ند ه بخلاف این برجها باید ه و بر بایستی ایرون این ستارکان بپیوستن ایشان و زین
برجها مخصوص شدند و بدین تاثیرها اصلی استوار و چون خردمندی نکرید ه براه خرد و هوش
و آهستگی بنکرد در رازه نهان و حقیقت صنعت یقین شناسد که مشتری و عطارد خاصیت و خا
ایشان تاثیر کند در کارها بزرگ و بلند از کار دیدی و علم ساوی برخ از جها اصلها و نشا
و اثر کردن دکر فلک بر کارها باشد که ساده و مایه و وهر و د و خداوند طبیعت درین معنی قوی تر با
از انجه علوی کماشته است بر بیدا کردن اثرها در جهان مزوده تر تا بدید ار کند و اشکار اکرد اندان چیز
را که در حد قوت بود باندانه و راه نعر جبه عنایت او بآراستن و پیراستن و آبادان کردن جها
نون راه این موثران یا اثر مر بدکان بدین عنوانست که بدید ار کردیم اکنون بدان سخن باز شویم که
در آن بودیم بر راه و کفتار معتمد تمام تر و قوی تر آن در راه سعادت دادن
عطارد باشد دون دیگر ستارکان و او را شهادتها بود و آن آنست که عطارد در سنبله بود نزدیکی
درجه شرف و ماه در ثور بود پیوسته بدو و در عشر دوم از وی میان ایشان نوعهای پذیرفتن و دوستی
بود و آن آنست که ماه خداوند مثلثه خانه عطارد است و خداوند مثلثه خانه خویشتن است

پیوند دشتل کند یعنی برج طبیعت یکی مانا یکر و دیگران بود که ستاره سبک را ببیوند د بستاره از
دگران و دیگر باید که یکی ای پیوند د طبیعت ان ساک در ستاره بیدا کردن جمع نور جمع نور ستاره
کان آن باشد که ستارکان سبک را یکی ستاره پیوند ند و نورها خویشتن نزدیک
باشد یا مشتری را از جهت گران روی ایشان بیدا کردن منع نور منع نور بر دو روی باشد یکی انکه
ستارکان سبک در یک برج باشند آنکه در سیله نبود منع کند از آنکه برد و گرانه باشند و دیگران بود که
ستاره مقارن بود و یا دیگری یا ناظره بود بدو و مقارن باز دارد پیوستن ناظر ا و دیگر ان بود که
درجها از ناظر نزدیکتر بود از درجه مقارن بیدا کردن دفع طبیعت حو ستاره در برجی باشد که
کاو را در آن بود و اندر ستاره بود که او را مرانجا نصیب بود چون عطارد از سنبله بپیوند د
خویشتن بزهره چون در ثور بود در حد خویشتن بیدا کردن دفع قوت چو ستاره ببیوندد
از خانه خود یا از حد و شرف و صورة خویشتن بستاره دیگر قوت خود او را دهد والله اعلم
بیدا کردن دفع تدبیر ان ان بود که ستاره بستاره دیگر پیوند د یا بستارهای بسیار و تدبیر
بدو دهد که بیدا کردن انتکاث اندکاث ان بود که ستاره بستاره دیگر پیوند د یا بستاره ها
بپیوند د راجع شود بیدا کردن اعتراض ستاره گران دو که درجه آن کمتر باشد از سبک رو دست
دیگر سبک رو تر که درجه او کمتر بود از گران رو خواهد که ببیوند د بگران دوانک درجه او پیشتر بود
از گران رو راجع شود و بگران رو پیوند د و آنکه درجه او کمتر بود از گران رو و سبکی پیوند د آن را اعتراض
یا ستاره پیوند د و او وصول کند اتصال او و آن ستاره از آن برج ببرجی
دیگر رود و آن پیوستن او و ا تباه کند آن را نیز اعتراض خوانند بیدا کردن قطع نور بریدن نور ستاره بود
روی بود تا ببیوند د بستاره گران رو و در برج دوم سبک رو ستاره بود
راجع در از بر شود و با ستاره سبک رو بهم اید و نور او را بریده کند از ان که بدان خواست پیوست و دیگر
ان بود که بگران رو و یا گران خواهد تا ببیوند د بدانکه زو گران رو تر با
ببیوند د و ان را قطع نور خوانند یعنی بریدن روشنایی بیدا کردن نعمت و مکافات
نعمت و مکافات در ستارکان آن باشد که ستاره در سر بالا رهبوط و وبال باشد یا او پیوسته باشد
بستاره که آن او را بان دوستی بود یا در برجها که او را در آن نصیب بود و هر یکی را از ایشان در خانه خویش
شهادتی بود و او برادر او را از خانه او یا از هبوط او و هیئت ان نعمت بر وی باشد تا ان وقت که آن ستاره
که بود برو نعمت نهاده باشد در جاه او شود یا در وبال او و هبوط او و الجا بیکر پیوند د بر برج آید
رده تانکه انتقال اعتبار

کرد و ان است و خداوند صورت او در صورت خویشتن باشد و در برج شرف و عطارد
در خانه و در شرف خویشتن است و خداوند در خانه ماه است و خداوند هشتم بهری او ست
شرف دارد در دوازده درجه او سنبله در غایت قوت خویشتن باشد و بهر ما نزا باشد بر بیدا جست
هندوان اینست شهادتها طبیعی مخصوص بنوعها پذیرفتن و اگر با انجه گفتیم نیز او را پیوستن
مری باشد دلیل کند برین هر دو بهر بر چیزها عجایب و ما بیدا کردیم راه پیوستن کواکب بروی
کوتاهی و در کتاب اتصالات نگفتیم از انجه کارها بزرگ و ابتداها آن
ما هر جه در وجود این و جمله آن و جزوان و صورت آن و زپیوستن ستارکان باشد و نگذشتن
ایشان و جایها بزرگ یعنی پنج هیلاج و پیوستن ستارکان را
و تثلیث و صف خاص از انجه معلومست که روشنایی ستارکان
جزو یا بر بود یا بر صد و بیست یا بر صد و هشتاد و بر دیگر جزوها نیفتد مگر انست که این سودها
فلک را بساعت و شمار هندسه بیرون آورند و احوالی که از ان خیزد
ابتداء حکمها بجومی اشابت از انجه اثابت در هر سال در گردش و روش خود اغاز کارها را
بجهار بخش شود و آن دو اعتدالست بوقت نوروز و مهرگان بوقت تابستان و زمستان
و روز بحران نزدیک طبیبان هم ازین راه نگرد که گفته شد
ادمیان باشد بدین صورتها فلک نگرند و از ان صورتها و شکلها مقادیر
بیدا کردن خالی السیر و وحشی هر ستاره که در برجی
شود او را خالی السیر خوانند و اگر در برجی شود و بدیگری
بیدا کردن معنی حیز
ستاره نرینه روز زیر زمین و شب زیر زمین در برج نر و ماده
و طبری بگوید حیز آن بود که آنکه در زمین باشد مانند خویشتن
هم هیئی و در جمله معنی حیز جایگاه چیزی بود که او در آن بود بیدا کردن رد نور ستاره
بر دو روی باشد یکی آن بود که یکدیگر را نبینند و دیگر ان باشد که
بد و پیوند د با این ستاره بنکرد بجای از جایها فلک رد کرده باشد
بستاره راجع پیوند د با جهت شعاع نور را رد کند بدو و میان ایشان
بیدا کردن معنی نقل نقل بر دو روی باشد یکی ستاره سبک

اورحبوط و بر و بال نعمت مر و مقام کرده باشد و او را مکان کرده بود و ستارهٔ خداوند شرف دار برج
خداوند نعمت خوانند **پیدا کردن پیوستن بیم خشم** ان پیوستن ستاره بستاره دیگر که میان
دخامسه دو اسطقس کشد و پیوستن ایشان در یک برج بود یا در دو برج
و یک اسطقس چو پیوستن آفتاب بمریخ از برج سرطان بحوت **پیدا کردن پیوستن ناساختن**
وان بعضد پیشین فصلت وان پیوستن ستاره بود بستاره دیگر و ایشان برشت از یکدیگر دوره باشند
وخامسه را اسطقس کنند و پیوستن ایشان از دو برج مخالف برشت بود چون پیوستن آفتاب بمریخ از برج
قوس بحوت **پیدا کردن پیوستن قوی** وان آن بود که دو ستاره باهم ترتیب ستاره پیوند از خانه او و شرف او
وان بد پیوند در برجی ضعیف بود **پیدا کردن پیوستن منابت در آمیزش** وان آن باشد که ستاره
ایستاده یعنی ثابت از آمیزش ایشان ما از آمیزش یکی از ایشان **ولایت** ان بود که ستارهٔ
در شرف یا در خانه ستاره دیگر باشد ما او یکجا در ولایت او بود **اجتماع** ستاره چو قران کند بستاره
دیگر اورا اجتماع خوانند وچون با آفتاب باشد محاق و صمیمی خوانند و خاصه ماه را چو با آفتاب بود محاق
خوانند و سیر خوانند یعنی هم روشنی **مناکوت** ستارهٔ روزی در برج ستاره دوزنه باشد و خداوند
او نیز در چنان برج بود **عابر** چون ستاره از تربیع بگذرد و در حد تسدیس شود از عابر خوانند
و همچنین باشد میان تربیع و تثلیث **دوری میان دو نور** ان جزوی باشد میان نیمطالع امثل و
سهم السعاده **مستعلی** ستاره که ساقط نباشد و زیر زمین بود مستعلی باشد برانکه زیر زمین بود
تباعد دوری ماه از آفتاب بعقد دیجت و باشد **توسط** آفتاب را بود میان دو ستاره **تغییر**
روشن ستاره بود و پیوستن ستاره بجرم از ذکر ستارکان **عقد**
کمتر از یازده درجه **افکندن شعاع** ستاره زود رو را شعاع از پیش اوشد و دیر رو را شعاع از پس افتد
برداشتن نور ستاره با ذکر داد پیوستن ستاره و کرد و شانی در برشت او بود داشت و قوی تر آن باشد
کاذ ... **مبهم** ان باشد که ستاره تباه حال باشد
یا بسوختن یا بهبوط یا ساقط بودن از وتدها **مسیر** هم آن ماه را آفتاب باشد وان ابیار یسی
هم روشنی خوانند **تمام** استقبال باشد یعنی بر ماهی **نیمبرین** تربیع ماه بود از آفتاب واین لفظ
تازی است **دستوات** آن بود که خداوند طالع دهم باشد و خداوند دهم در طالع و نیز گویند که او باشد
که در وتدها بود و چیز دیگر حل خود و گویند که از آفتاب دور زمین باشد
یا آفتاب زیر زمین باشد و ستاره شبی در مغرب او بود **استعلا**

کم از بعد ذکر ستاره بود از بالای فلک تدویر او مستعلی بود برقول بطلمیوس و ذکر قول آنست که
این حال در فلک خارج مرکز باشد و چو ستاره در دو هم دیگری باشد مستعلی بود بر او **کرامت**
پیوستن ستاره بود از حصن ضبها او در وتدی که او را انجا نصیب باشد **مجاوره** پیوستن دو
ستاره باشد در یک حد **منقلب** در کتاب برج می گوید آن بود که از وتد ساقط بود **امیلیون**
لفظ رومیست وان ستاره ابری را گویند **یمینی** ستاره باشد که صاعد شود در جنوب یا در شمال
اسار اسیری آن باشد که ستاره در دوازدهم آفتاب بود وآن غایت ضعیفی آن بود والله اعلم
پیدا کردن سعادت و نحوست ستارکان و قوت و ضعف آن و فساد ماه سعادت ستارکان
آن باشد که در نظر سعدها باشد از تسدیس یا تربیع یا تثلیث یا در قران سعد باشد و نحسها از ایشان
ساقط بود یا از سعدی باز کرده بسعدی دیگر پیوندد یا در میان دو سعد در حصار باشد یا صمیمی
یعنی با او یکجا یا در نظر آفتاب بود از تثلیث یا از تسدیس یا در نظر ماه و ماه مسعود بود و زود
روش بود و در زیادت نور بود و زیادت شمار یا در خانه یا در شرف یا در حد یا در مثلثه
یا در وجه یا در فرح یا در برجها روشن یا مقبول یا در حیز خویشتن یعنی که ستارهٔ نر در برج نر
باشد و در جهان نر بروز زبر زمین و بشب زیر زمین و شمالی بود یا صاعد بود در شمال یا صاعد
باشد در فلک اوج و تدویر یا در مقام دوم بود یا از شعاع بیرون باشد یا در وتد بود یا در مایل
وتد با این سه علوی شرقی آفتاب باشد و اگر از تسدیس بدیشان نگرد آفتاب قوی تر باشد
یا در ربع نر باشد و چون آفتاب در این ربع باشد یا در برجهای نر قوی باشد نیز و قوت
ستارکان سفلی باشد که غربی بود یا در ربع مؤنث باشد و ضعیفی ایشان بود و دلیل بر نقصان
سعادت خلاف این که گفتیم وان آن بود که دیر رو باشد یا در مقام سیم بود یا راجع و زیان کاری
رجوع راجع شدن این دو ستارهٔ سفلی باشد و خاصه چو با رجوع نیز هبوط بود یا ستارکان زیر شعاع
آفتاب باشند یا در برجهای تاریک و یا ستارکان نر در برجهای ماده باشند یا در برجهای ماده بروز
زیر زمین و بشب زبر زمین یا ماده کان در برج نر باشند یا در برجهای نر و بشب زیر زمین و بروز زبر زمین
یا در خانه هبوط و وبال باشند و جنوب هابط بود یا جنوبی بود یا ساقط از وتد و از طالع و یا در
طریقه محترقه باشد وآن میزان است و بترین آن باشد نوزده درجه میزان بود تا سه درجه عقرب
و بخاصه بوعین امحوس کرد اندی یا نکو بوده بود ستاره راجع یا سوخته یا در هبوط یا ساقط و زائل
و یا خلاف مقبول یا غریب و بخاصه چون خالی باشد و سعدی را بی و نظر نبود

وآن سه ستاره علوی غربی باشند از آفتاب یا در ربع ماده و ضعیفی آن بود که در برجهای
ماده باشند یا در این دو ربع ماده مگر آنکه در نهم باشد که فرح اوست در ضعیفی این سه ستارهٔ سفلی
باشد و یا در دو ربع نر بود و ستارکان با نحسها یا در قرین باشند
و یا در مقابله و تربیع و میان او و نحس کمتر از حد ستاره بود و یا در حدهای نحسها بود یا در خانه
های او و یا بری از نحسها بر و مستعلی باشد از دهم یا یازدهم از جای او و بتران باشد که او نحس
قابل او نباشد و یا محترق بود یا در تربیع او بود یا در برابر او یا با سر جوزهر است باشد یا با ذنب او
و ذنب باشد و میان ایشان کمتر از دوازده درجه بود پیش و یا از پس او و زیان کار ترین او با آن بود
که میان او و میان یکی از ایشان دوازده درجه باشد یا کمتر از آن از اوایل گفته اند که کار راس آنست
که در کارها زیادت کند و کار ذنب آنست که نقصان کند چون سعدها با راس یکجا باشند
در سعادت او بیفزایند و ذنب چو با ایشان بود از سعادت کم کند و از نحوست نحسها کم کند
و یا ذو راس زیادت کند یا در حصار بود بمیان دو نحس و تباهی ماه آن بود که در کسوف بود یا زیر شعاع
آفتاب کم از دوازده درجه یا کم از دو دو استقبال آفتاب یا با نحسها بود یا در وتدها یا ...
نحسها بود یا با جوزهر بود کم از دوازده درجه یا جنوبی بود یا هابط بود در جنوب یا در طریقه محترقه بود
یا در آخر برج از آنکه او حد نحس است یا کران رو بود یا کاسته روشنائی بود یا در نهم طالع بود یا بعد
میان او و از آن آفتاب باندازه بعد باشد میان مریخ و زحل **دورینوس می گوید در خانها**
موافق و ناموافق مر مولودها را مر مولودهای روزی را طالع و پنجم و هفتم و یازدهم موافق
بود و سیوم و ششم و دهم میانجی بود چهارم و هشتم و دوازدهم میانجی بود دوم و سیوم و هفتم و
نهم دشمن باشد مر او را **طبعهای ناحیتها پیدا کردن بتفصیل و شرح** اما شرق خشکی بسیار است
در و از آنچه آفتاب چو در و باشد خشکی مر و زمین را کند و تری بخشد و باد گران جانب خیزد از صبا
خوانند خشک کنند و ضد نده باشد و ستارها از برجهای جدی است و دلو و حوت اما کرانه حسن
با ز جنوب دست راست است از شرق الحاکمی بسیار دست از سبب گرمی آفتاب چو با این افق برابر شود
چه او برابر باشد با نقطه وسط سما و بادی که از آن افق خیزد گرم کنند و بپزانند میوها باشد و از
برجها او را حمل و ثور و جوزاست و اما افق مغرب تر است از آن جهت که آفتاب چو در وی باشد
تری که منسوب مر و زمین کند و بادی که زین جانب خیزد زبور را خوانند و ذنو را از برجها
سرطانست و اسد و سنبله و این جایها که از این جانب باشد بغایت مرد بود از آن جهت که آفتاب

دو دست از وی غربی مر بر نقطه زمین است و بادی که زین جانب خیزد شمالیست برد است و رنج نماینده
و زیر برجها او میزان است و عقرب و قوس **دلیلهای سعدها و نحسهای ستارکان**
سعدها چو در حال سعادت باشند نیکوتر و قوی تر بود و چون سعد در جای نحس بود تباه باشد مگر
ان مقبول بود از آن که نحس کند سعدها را چو وتدها باشند و نحسها ساقط نباشند از سعدها آن
وقت که سعدها قوی تر باشند و چو در وتدها باشند و نحسها زایل بود از وتدها اول کار بهتر بود از
آخر سعدها ... هبوط باشند یا راجع زیر شعاع یا در خانه و بال یا نحس بجا معتی یا تربیعی یا مقابله
و ضعف حال سعدها چو در جایگاه خویشتن باشند قوی و نحسها نیز قوی بود و لکن کم از سعدها
قوت سعدها را باشد سعد چو سعدی بد و نگرد خیر و نیکویی بسیار دهد سعد چو در جایگاهی
نحس را بود سعدها از آن نیک بود که نحسی بد و نگرد از جای
نیک ... هبوط یکی باشد از این دو نحس و میان ایشان نظر باشد نه از تربیع
و نه از مقابله نه سعد نیکی دهد و نه نحس بدی سعدها چو در هبوط نحسها باشند و از تربیع یا از مقابله نظر کنند
سعدها چو در هبوط یکی از این دو نحس باشند و نظر کنند زیان کار باشد سعدها
چو در هبوط یکی از این دو نحسها باشند نظر کنند یا تثلیث یا از تسدیس نحس را قوتی باشد در دو بدی و شر
سعدها چون در خانه خویشتن باشند یا در شرف یا در مثلثه
جو ... دت سعدها بسیار شود و قوت ایشان بهم آید
قوی حال تر باشند بر دادن نیکی چو بسیار شود سعادت
سعدها ... یا مثلثه یا حد قوی تر باشد بر دادن نیکی چو بسیار سعد چون ضعیف
ضعیف حال گردد سعدها چو یار شوند و بهم آیند یا ستارکان ثوابت که
مسعود باشند قوی حال ... ثوابت نحس باشد منحوس کردند و نحس در جایگاه خویشتن
نحس تر باشد و چون بجایگاه سعد رسد نحوست او کمتر شود هر چند قوی نباشد نحسها چو در وتد
باشند و سعدها ... چو نحس در وتد بود و سعد زایل بود آخر کارها بهتر باشد
از اول ... زیر شعاع یا در خانه و بال یا نحس بجا معتی یا بنظری تربیع
ضعیف تر باشد و نزد یک من چنانست که مؤلف کتاب می گوید که کار نحسها
بخلاف اینست که یاد کرده ند نحس چو در جایگاه قوی باشد نحس او کم از قوت نحس بود مولود را زیان ندارد
بر و بنگرد از جای نیک زیان ندارد و نیکوئی دهد و همچنین چو نحس بنگرد بمنزل از جای نیک

شل

نحسها جون درجای باشند و سعدها بجای بهتر از موقت او را باشد نحس جون رهبوط سعد با
و زجای نظر کند هیچ زیان نداد نحس جون رهبوط نحس باشد و تثلیث یا از تسدیس بنگرد نیک باشد
نحس جون درجای قوی‌تر بود یا در خانه یا در شرف و مثلثه و علد و قسمت قوی بود در دادن نیکوئی
و مولود نیکو حال آید و نیکو صورت و نزدیک مردمان معروف بنیکوئی و نیکی نحس جون شهادت و جباا
شود و قوی‌تر بود یا سها او را بهم آید از شرف یا از حد یا از مثلثه قوی‌تر جون در دادن نیکی و اثر مانند
اثر سعد باشد نحس را جون ضعیف بود سلامت یک چیز یا افزود زیان داد و را نحس جون زیر شعاع باشد
در یک درجه سعل کرده جون عطارد با نحسها باشد ابتدا از زیان دادن سپوستن تربیع از نحس زیان بیشتر
دارد از تثلیث یا از تسدیس حذر کن از نحس در مقابله آفتاب که مقابله دشمن اوست و همچنین
حذر کن تا در برج سال نباشد یا در تربیع یا در مقابله آن خانه **دلیلها کی باشد در زایجها و احوال** آن
از پرسنده دلیل باشد بر خداوند طالع و خداوند حد و خداوند خانه حاجت و ستارگی دلیل بود بر حاجت
و ماه و سهم حاجت و سهم سعادت و در ضمیر سهم سعادت و اثنی عشریه طالع و در بهر و درجان و خداوند طالع
و برج طالع و در مسئلتها که از کسی دیگر پرسند هشتم و خداوند آن و در مولید اما
بیشتر و درجان و شش بجر و دوازده بهر مصر بهر و نیم بهر و معنی نیم بهر آن باشد که طالع
بود از یک درجه تا پانزده درجه از آن و نیمه بها آفتاب
و بعکس این جون طالع برج ماده باشد در خیال اول از برج
آفتاب را و خیال اول از برجها بر مذهب ایشان نر باشد
ماده باشد و باقی نر و جایگاه ستارگان از برجها
جون بین عدد و دا از برجها **ا ح د ط ب ا ب و ا ق ی و ر ح ه** دشمنی باشد و بر قول اهل روم و بابل
فرح هیلاج و کدخدای و قاسم از طالع بود و از هیلاج و ارباب مثلثات طالع و قرین و سهم
سعادت و سهم غیب و جزو اجتماع و استقبال گذشته و خداوند او و خداوند خداوند
و بر تحویل مولودها خداوند طالع تحویل و برج انتها و خداوند قسمت و خداوند
دور و خداوند عشر و دا و کدشریک اوست **و در تحویل سالهاء عالم** طالع و خداوندان
و قرآن و خداوندان و خداوند سال و خداوند قسمت و مستولی و مستبین و آن ستاره قوی‌تر باشد
دو وند و از شریک خداوند سال است و خداوند دور و او نزدیک خداوند سالست و طالع و برج اجتماع
و استقبال که بیاشد پیش از تحویل سال و خداوندان قابل معنی پذیرنده و تدبیر سال نزدیک اجتماع و

و استقبال **و در قرانها**

و در هزارها فرداد و بزرگ فرودان است که تعلیق کنی هر سیصد و شصت سال شمسی را یک برج
ستاره کرد بر راستی تنها و ملکها و فرداد و بزرگ هشتصد و هشتاد سال بود و آن است که قسمت کنی هشتاد
و هشت میان دوازده و حمل را دوازده دهی و ثور را یازده سال دهی و جوزا را ده سال هم برین ترتیب
و فرداد میان هر ستاره را هشتاد و پنج سال هم بر ترتیب رفتن برجها
و فرداد حوز برابر است که بگردد بر اندازه سالها و فرداریات و قسمت بزرگ است که آفتاب بگرد د هزار
دور و خاص کنی او را از یک جزو باشد تمامی انتهاها و در **۳۶۵۵۵** چندین سال تمام در برجها
دوازده برج و قسمت بزرگ است که آفتاب بگردد حلد و در خاص کنی او را از فلک یک جزو تمامی
انتهاها او درسی و شش هزار سال بود و قسمت میانه آن بود که آفتاب بگردد ده را دور و انتها را بگرد د
ده دور و انتها را بگرد اند یک جزو تمامی انتهاها ان باشد در سه هزار و ششصد سال و قسمت کتران بود که انتها در
هر سالی بگردد یک جزو تمامی انتهاها او در سیصد و شصت سال بود فاما انتهاان بود که آفتاب بگردد
هزار دور و انتها بگردد   واو را انتها هزارها خوانند   وا سا انتها صدها آن باشد
کاه آفتاب بگردد   بگردد یک برج و انتها باشد هر سال شمسی را یک برج و انتها
نیز بگردد برودها   که جون آفتاب بر حمل رسد آغاز کنند با انتها از حمل
بس شود و همچنین   در ساعتها و ما شرح بگویم کجا ه داشتن دلیلها آن در
جدولها و اسامیم او اول شصت و سه از سالهای هزار
جهادم از طوفان   کار ما و انجه از پس او خواهد آمد از سالها پیش بیاید
جنانکه   بیرون آورده ایم تا تسییرات معلوم کرده شود و رجوع کنند
ازا   وحد و الله اعلم بالغیب و احکم

بالصواب

۳۱

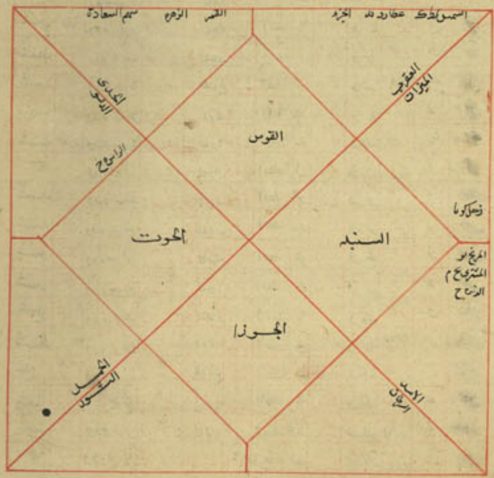
جدول معرفت تسییرات

سال یزدجردی	[illegible]	[illegible]	انتهاء الربع هزار وصلح	[illegible]	انتهاء الربع دها	[illegible]	انتهاء الربع [illegible]	[illegible]	انتهاء الربع سال	[illegible]
شل	ع	ودحمو ب	دانالو	اه لز ب	دح لو	الو ب	ه و	ح ب	و	د
شلا	سد	ودحمو ع	دا مح کد	اه لز ع	دح لد	الو ع	ه ط	ح ح	ز	ه
شلب	سه	ودحن کد	داه ب	اه مح کد	دط ب	الو کد	ه ب	ح ید	ح	و
شلج	سو	ودحنز ید	دا مز ید	اه لط ید	دط ل	الو ل	ه ب	ح ید	ط	ز
سلد	سز	ودحنزلو	داح مح	اه لط لو	دلط لح	الو لو	ه لح	ح لو	ی	ح
شله	سح	وددا ب	داک لو	اه مر ب	دک ز	الو	ه کا	ح یز	یا	ط
شلو	سط	وددد مح	دب به	اه مر مح	دک کد	الو مح	ه کد	ح لح	یب	ی
شلز	ع	وددح کد	دب د ب	اه سا کد	دک مب	الو ند	ه کو	ح نط	ا	یا
شلح	عا	وددب ید	دب و ید	اه مب ید	دک ید	الو ید	ید ید	ح ک	ب	یب
شلط	عب	وددیه لو	دب و مح	اه مب لو	دک لح	الو و	ید د	ح کا	ج	ا
شم	عج	وددنط ب	دب ط لو	اه مح ب	دک لو	الو ب	ید و	ح کب	د	ب
شما	عد	وددکع مح	دب یا کد	اه مح مح	دک ب	الو لح	ید ط	ح کج	ه	ج
شمب	عه	وددکع کد	دب ح ب	اه مد کد	دک ب	الو کد	یا ب	ح کد	و	د
شمج	عو	ودد ی ید	دب کد ید	اه مه ید	دک ل	الو ل	یا ه	ح که	ز	ه
شمد	عز	وددکج لو	دب و مح	اه مه لو	دک مح	الو لو	یا ح	ح کو	ح	و
شمه	عح	وددلو ب	دب لح لو	اه مو ب	دکح و	الو مب	یا یا	ح کز	ط	ز
شمو	عط	وددم مح	دب ی کد	اه مو مح	دکح کد	الو مح	یا ید	ح کح	ی	ح
شمز	ف	وددمه لو	دب ب ب	اه مز کد	دکح مب	الو نز	یا یز	ح کط	یا	ط
شمح	فا	وددمح ید	دب ید ید	اه مح یه	دید ید	الح ید	ید ک	ح ل	یب	ی
شمط	فب	وددنا لو	دب یو مح	اه مح لو	ددید ح	الح و	ید ج	دا	ا	یا
شن	فج	ودد ب	دب یز لو	اه مط ب	دید لو	الح ب	ید و	ح لب	ب	یب
شنا	فد	وددیخ مح	دب کط ی	اه مط مح	ددید ید	الح لح	ید ط	دج	ج	ا

باقی جدول تسییرها پدیدار کردن بشرح و تفصیل

سالهای یزدجردی	سالها	تسییر [illegible]	انتهاء الربع هزارها	[illegible]	انتهاء الربع [illegible]	تسییر [illegible]	انتهاء الربع دهها	[illegible]	انتهاء الربع سال		[illegible]
شنب	قد	وده ب کد	دب لا ب	له ده کد	ده ب	الح کد	ید	دد	ح	—	د
شنج	قه	وده و ید	دب لو ید	له نا لو	ده ل	الح ل	ید	ده	د	ج	[illegible]
شند	قو	وده طلو	دب لد مح	له س ب	دله مح	الح لو	ید ح	دو	ه	د	و
شنه	قز	ود	دب له لو	له سع	دکوه	الح مد	ید یا	دز	و	ه	ز
شنو	قح	وده نو مح	دب مح کد	له لو ید	دیو کد	الح مح	ید کد	دح	ز	و	ح
شنز	قط	وده ی کد	دب مر ب	له بز ید	دلو ب	الح ند	ید کز	دط	ح	ز	د
شنح	صا	وده کد ید	د ید	له یو لو	دیو ید	اط ید	ا ب	دی	ط	ح	[illegible]
شنط	صب	وده لا ب	دب ی مح	له مه ب	دمح مح	اط و	ا ج	دیا	ی	ط	یا
شس	صج	وده لح	دب یه لو	له مخ	دمح ب	اط ب	ا د	دیب	یا	ی	[illegible]
شسا	صد	وده لح کد	دب مر کد	له و ید	دمح ند	اط مح	ا ط	دیج	یب	یا	ا
شسب	صه	وده ب ید	دب طب	له ر ید	دمح ب	اط کد	ا ی	دید	ا	یب	[illegible]
شسج	صو	وده مه لو	دب نا ید	له ر لو	دمح ل	اط ل	ا یه	دیه	ب	ا	[illegible]
شسد	صز	وده ب	دب نح	له لح ب	دمح مح	اط لو	ا یح	دیو	ج	ب	د
شسه	صح	وده سا مح	دب ند لو	له لح ب	دله	اط مد	ا کا	دیز	د	ج	[illegible]
شسو	صط	وده یز کد	دب نو کد	له لو ید	دله	اط مح	ا کد	دیح	ه	د	[illegible]
شسز	ق	وددح ید	دب مح ب	له لو ید	دلط	اط ید	ا کز	دیط	و	ه	[illegible]
شسح	قا	ودد ولد	دح ید	له لو	ده ید	اک ید	ب ل	دک	ز	و	ح
شسط	قب	ودد ر لع	د مح	له نا	ده مح	اک و	ب لج	دکا	ح	ز	[illegible]
شع	قج	ودو ور	د م لو	له نا مح	ده لو	اک ب	ب له	دکب	ط	ح	[illegible]
شعا	قد	وددح مح	دح [illegible]	له ر کد	ده مد	اک مح	ب لط	دکج	ی	ط	[illegible]
شعب	قه	وددید ی	دح د ب	له مح ید	ده ا ب	اک کد	ب ب	دکد	یا	ی	[illegible]
شعج	قو	وددح ید	دح د ید		ده ا	اک ل	ب یه	دکه	ید	یا	ا

سهمها را جدولها نهاده بود تا زود تر در توان یافت وآن آنست که هرچه در جدولهای پیشین است نامها وسهمهاست وجدول دویم دلیلی است که بگیرند وجدول سیم آنست که تابد وگیرند وجدول چهارم آن دلیل است که بیفکند از جای چنان باید که از جدول دویم درجها ودقیقها گیرند که مانده باشد از برج وبیفزاید بر درجها ودقیقها که دلیل را گیرند آنکه در سیم جدول از برج او آنچه بیرون آید برو افزایند درجها برجها که میان دو دلیل بود وبیفزایند بران آن درجها که در چهارم جدول است وبعد از ان سی سی طرح کند وابتدا کنند از موضع دلیلی که در جدول چهارم است هرجا که عدد برسد انجاست جای سهم در هر جا بروز وشب که یک دلیل باشد هم برین جمله عمل کنند وچون شب باشد مخالف بود وعلامت او نیشته است برابر سهم بروز چنان باید که بگیرند دلیلی که در جدول سیم است تا دلیلی که در جدول دویم است وافکنند هر دو وقت از طالع یا از دلیلی که در جدول چهارم است وانیست جدولها که درین وجه دیگر پیدا می آید
والله اعلم بالغیب



سهمهای ستارگان ا	ب	ح	د
سهم ماه وآن سهم سعادت است بروز	آفتاب	ماه	طالع
سهم آفتاب وآن سهم غیب است بروز	ماه	آفتاب	طالع
سهم زحل وآن سهم کرام ودوبات بروز	زحل	سهم سعادت	طالع
سهم مشتری وآن سهم علم ونور وپیروزی	سهم غیب	مشتری	طالع
سهم مریخ وآن دلیلست بروز	مریخ	سهم سعادت	طالع
سهم زهره وآن دوستی داشتن بروز	سهم السعادة	سهم غیب	طالع
سهم عطارد وآن حیلت داشتن بروز	سهم غیب	سهم سعادة	طالع
سهم دویم ا	ب	ح	د
سهم مال	رب المال	درجه رب المال	طالع
سهم اوا	زحل	عطارد	طالع
سهم لعطه بروز اساده	عطارد	زهره	طالع
سهم چهارم ا	ب	ح	د
سهم پدران	آفتاب	زحل	طالع
اگر زحل زیر آفتاب باشد بروز	آفتاب	مشتری	طالع
سهم مرگ پدران بروز	زحل	مشتری	طالع
سهم [illegible] بروز	خداوند آفتاب	زحل	طالع
سهم اصل وحسبت بروز	زحل	مریخ	طالع
سهم ضیاع عروس را	زحل	ماه	طالع
سهم کشاورزی	زهره	زحل	طالع
سهم عاقبت کارها	زحل	خداوند اجتماع	طالع

سهمهای طالع ا	ب	ح	د
سهم زندگانی بروز	مشتری	زحل	طالع
وبر مذهب دیگر سهم اصل	سهم سعادة	سهم غیب	طالع
سهم ثبات وبقا وعماد طالع بروز	سهم سعادة	سهم غیب	طالع
سهم منطق وخرد بروز	عطارد	مریخ	طالع
سهم سیم ا	ب	ح	د
سهم برادران عروس را	عطارد	مشتری	طالع
سهم عدد برادران	عطارد	زحل	طالع
سهم مرگ برادران بروز	آفتاب	وسط السما	طالع
سهم پنجم ا	ب	ح	د
سهم فرزند عروس وقدما	مشتری	زحل	طالع
سهم وقتی که دلیل کند بر فرزند وعدد ایشان	مریخ	مشتری	طالع
سهم فرزندان نرینه	ماه	مشتری	طالع
سهم فرزندان مادینه بروز	ماه	زهره	طالع
سهم آنکه بدانند که کودک پسر یا دختر باشد در شکم مادر	خداوند خانه ماه	ماه	طالع

سهم ششم ا	ب	ح	د
سهم بیماری وعیبها بروز	زحل	مریخ	طالع
سهم بیماری بعضی قدما را	عطارد	مریخ	طالع
سهم بندگان	عطارد	ماه	طالع
سهم اسیران وبندگان بروز	خداوند خانه آفتاب	آفتاب	طالع
وبشب	خداوند خانه ماه	ماه	طالع
سهم هشتم ا	ب	ح	د
سهم مرگ	ماه	خانه هشتم	زحل
سهم مرگ کودکی از پارسایان بروز	مریخ	زحل	طالع
سهم کشتن بروز	خداوند طالع	ماه	طالع
سهم سالی که دران قحط وبیم کشتن بود بروز	زحل	خداوند اجتماع	طالع
سهم حالی کشتن بروز	زحل	مریخ	طالع
سهم بلا وغرقی بروز	زحل	عطارد	طالع
سهمهای دهم ا	ب	ح	د
سهم شرف مولود بروز	آفتاب	یط از حمل	طالع
وبشب	ماه	[illegible] از ثور	طالع
سهم ملک وسلطان بروز	مریخ	ماه	طالع
سهم وزیران ومرتبه او وسلطانی بروز	عطارد	مریخ	طالع

سهم هفتم ا	ب	ح	د
سهم زن کردن مردان را	زحل	زهره	طالع
سهم زن کردن والیس را	آفتاب	زهره	طالع
سهم مکر دستان وجماع زنان هم مردان وبدی کردن	آفتاب	زهره	طالع
سهم پارسایی زنان	ماه	زهره	طالع
سهم شوی کردن زنان والیس را	ماه	مریخ	طالع
همین عروس را	زهره	زحل	طالع
سهم تزویج والیس را	زهره		طالع
سهم تزویج عروس را	آفتاب	ماه	طالع
سهم سبب تزویج	آفتاب	ماه	طالع
سهم دامادی	زحل	زهره	طالع
سهم خصومتها بروز	مریخ	مشتری	طالع
سهمهای نهم ا	ب	ح	د
سهم در آب رفتن بروز	زحل	ازسرطان	طالع
سهم سفر	خداوند نهم	خانه سفر	طالع
سهم پرهیز کردن بروز	ماه	عطارد	طالع
سهم خرد ودور اندیشی بروز	زحل	ماه	طالع
سهم علم وحلم بروز	زحل	مشتری	عطارد
سهم دین وآنچه اعتقاد دوراه دارد	ماه	عطارد	نهم
سهم حسن وچیزها بروز	آفتاب	مشتری	
سهم خبر یاختن یا باطل	عطارد	ماه	طالع

سهمهای یازدهم ا	ب	ح	د
سهم شرف بروز	سهم سعادة	سهم غیب	طالع
سهم آنکه مدحها دوست بود یا نه	سهم سعادة	سهم غیب	طالع
سهم آنکه معروف بود میان مردمان [illegible]	سهم سعادة	مشتری	طالع
سهم مراد یافتن سرور	سهم سعادة	مشتری	طالع
سهم حرص وآرزوی دنیا بروز	سهم غیب	سهم غیب	طالع
سهم امید سرور	زحل	عطارد	طالع
سهم اضطرار ودرماندگی	سهم غیب	عطارد	طالع
سهم فراخی ونعمت بسیار داشتن	ط ه	عطارد	طالع
سهم دلیری بروز	عطارد	آفتاب	طالع
سهم ستوده ونکوهیده بروز	مشتری	زهره	طالع
سهمهای دوازدهم ا	ب	ح	د
سهم دشمنان بر بعضی قدما	زحل	مریخ	طالع
سهم دشمنان هرمس را	رب الاعدا	رب الاعدا	طالع
سهم رنج وبدبختی	سهم غیب	سهم سعادة	طالع
سهم هیلاج	اجتماع یا امتلا	ماه	طالع
سهمهای مجرد نامنسوب ا	ب	ح	د
سهم دلیری وسواری بروز	سهم [illegible]	مریخ	طالع
سهم جنگ ودلاوری	عطارد	مریخ	طالع
سهم فریب دوستان	خداوند طالع	ماه	طالع
سهم جای جستن حاجت	زحل	سهم سعادة	طالع
سهم ضرورت یا رسیدن [illegible]	سهم [illegible]	عطارد	طالع
سهم [illegible] حاجت فرود [illegible]	مریخ	خانه مولود	طالع
سهم جزا وپاداش بروز	مریخ	آفتاب	طالع
سهم کار وحق بروز	عطارد	مریخ	طالع

باقی سهمهای دهم ا	ب	ح	د
سهم نظر وغلبه بروز	آفتاب	زحل	طالع
سهم آنکه کار کسی تمام بلند شود بروز	زحل	سهم ماه	طالع
سهم [illegible]	عطارد	آفتاب	طالع
سهم عاملان وسپاهیان بروز	زحل	ماه	طالع
سهم سلطان وتاج [illegible]	زحل	ماه	طالع
سهم [illegible] بروز	عطارد	زهره	طالع
سهم عمل وکارداری کردن [illegible]	آفتاب	مشتری	طالع
سهم خرید وفروخت بروز	سهم غیب	سهم سعادة	طالع
سهم کار بروز	زهره	ماه	طالع
سهمهای مجرد نسب ا	ب	ح	د
سهم کار وحق بروز	عطارد	مریخ	طالع
سهم سپاهان وشرطه بروز	مریخ	زحل	طالع
سهم [illegible] بروز	عطارد	آفتاب	طالع
وبشب	آفتاب	ماه	
سهم ترس وبلا	مریخ	زحل	
سهم دولت بروز	مشتری	زهره	
سهم سلطان [illegible] را	خداوند [illegible]	خداوند دهم	طالع
سهم شریکت	خداوند طالع	خداوند هفتم	طالع
سهم بیماری وحال علت	خداوند سهم	خانه ششم	طالع
سهم ضمیر	خداوند طالع	عطارد	طالع

دلیل کرد برین سهمها چیزها که دلیل کنند بران چو جای او قوی بود و در حد سعود باشد
و او را شهادت بود و نزدیک ستاره دلیل کننده بران چیز و خانه و خداوند او دلیل باشد
بران چیز دلیل کند بر قوت حال آنچه بر و دلیل کرده است و برزود برآمدن و تمام شدن آن کار و
خاصه چو صاحب خانه او ناظر بود و بود در شرطهاء سهام غافل بنا بر بود از آنکه چون دلیل نگاه کنی و سهم
بر ایشان بینند دلیل کند بر قوت هر دو دلیل یعنی آنچه سهم او گیرند و قوت سهم خاصه چو حال ایشان
به بود و میان ایشان مزاحمت باشد و هر یکی را از سهمها دلیل است و قوت بجای سهم او چو میان او
و میان سهم او از جزوها چندان بود که میان طالع و وسط السما از جزوها و این کار قوت و از آنجا
بجای شرف سهم خوانند و چون قران کنند زحل و آفتاب و مریخ و ماه در زایچه سهم السعاده منحوس
کند جای او را از دو جهت از آنکه سهم بیماری و عیب او و ناگاری و سهم اعدای در جای سهم سعادت
افتد و دیگر آنست که چون نیرین منحوس باشند سهم نیز منحوس باشد و در آنچه یاد کردیم از سهام کفایت
باشد چو خواهی که اثنی عشریه ستاره بدانی بنگر بدرجه و دقیقه طالع یا ستاره و در آن برج را در جدولها
او و بگیر آنچه برابر اوست در جدول دویم از برجهاست و از سیم درجه پس دقایق را در جدول
دقایق آر و دیگر آنچه برابر اوست از جدول پیوسته و آن درجه باشد بیفزای بران درجه و آنچه دقیقها
هرچه گرد آید بیفکن از اول برج آنجا که رسد جای اثنی عشریه طالع است یا ستاره و گر ثوانی بود در
جدول دقایق آن عمل کن به و بیخ که در دقایق و اضافه کن بتطابق پس آن ثوا بی است

درجه	برجها	درجه		دقیقه	درجه	دقیقه		دقیقه	درجه	دقیقه
ا ب	٦ ٦	ـــ کد		ا ب	٦ ٦	ـــ کد		لا ب	و و	ـــ لو
ج د	ا ا	ید ع		ج د	٦ ٦			لد	ز ز	لو یح
ه و	ب ب	٦ ـــ		ه و	ا ا			له لو	ز ز	٦ ـــ
ز ح	ب ج	کد و		ز ح	ا ا	کد		لز لح	ز ح	لد لو
ط ی	ج ج	ع یه		ط ی	ا د	یح		لط م	ح ح	یح یه
یا یب	ج ج	ـــ لد		یا یب	ب ب	ـــ		ما مب	ح ح	ـــ کا
یج ید	ه ه	و ع		یج ید	ب ب	لو		مج مد	ط ط	لو یح
یه یو	و و	یه ـــ		یه یو	ج ج	٦ ـــ		مه مو	ط ط	٦ ـــ
یز یح	و ز	کد و		یز یح	ج ج	کد لو		مز مح	ط ی	
یط ک	ز ح	ع یه		یط ک	ج د	یح یه		مط ن	ی ی	یح یه
کا کب	ح ح	ـــ لد		کا کب	د د	ـــ لد		نا نب	ی ی	ـــ کد
کج کد	ط ط	و ع		کج کد	د ه	لو یح		نج ند	یا یا	لو یح
که کو	ی ی	یه ـــ		که کو	ه ه	٦ ـــ		نه نو	یا یا	ا ـــ
کز کح	یا یا	ر و		کز کح	ه و	کد لو		نز نح	یا یب	کد لو
کط ل	یب	ع		کط ل	و	یح یه		نط س	یب	یح یه

بیان کردن تحویل سالها چون خواهی که تحویل کنی سالها مولید را بگیر آنچه مولود را که گذشته است
از سالها تمام و در آن را از درجه جدول زیادت مطالع سر راه سالها و آنچه درجه و دقیقه یابی
بگیر پس بر درجه طالع مولود ان که در اصل بود دست در درجه مطالع اقلیم او آنچه از
درجه و دقیقه طالع با وی بیفزای بدانچه داری و دیگر باره از آن در مطالع اقلیم در آر
و آنچه درجه و دقیقه مطالع راست با وی بگیر که آن باشد طالع تحویل مولود و همچنین روزها
و ساعتها و دقیقها را بیفزای بر ساعت وقت زادن اگر بیش از دور گردانند دور از
وی بیفکن و هر روزی را یک روز بگیر و بیفزای از آن بر تاریخ سالها و روزها هر چه
باشد آنست وقت تحویل
والله اعلم بالغیب واعلم بالصواب

عدد سالها	[illegible]	عدد سالها	[illegible]	عدد سالها	[illegible]	عدد سالها	[illegible]

مقاله دویم از کتاب
جامع شاهی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه القوة

ابو سعید گوید رحمة الله علیه که ما یاد کردیم در مقاله پیش آنچه واجب کرد یاد کردن آن از
معنیها مدخلی از علم هیئت و تقدمه معرفت پس درستی و شرح آن و اکنون یاد کنیم از حالها
که واجب کند از مولودها سببها که واجب کند از دلیلهاء فلکی و طبیعی از وقت افتادن نطفه در رحم
مادر تا آخر عمر بر مذهب حکیمان قدما و متاخران و آغاز کنیم سببهاء کودک در شکم مادر و
ترکیب بالیدن طبیعی او و تدبیر کننده بالش و افزون شدن او و آنچه لازم آید از قوتهاء نفس بالنده
و افزاینده و ساخته شدن او مر نفس ممیزه یعنی خردمند را و قوت او و از آنچه ما یافتیم
ابوالعباس تبریزی را که استقصا کرده است در حدیث کودک در شکم مادر و شرح داده است این حال را
و بر راه راست و صواب رفته است بر مذهب بطلمیوس و دوروتیوس و ما بگوییم آنچه آورده است
و از پس آن ما آن یاد کنیم آنچه صواب باشد درین باب و بد خورد بود و بتوفیق خدای عز و جل
ابوالعباس می گوید چون بودن آدمی را ابتدا بود زمانی و از مبدا تا بذات خویش بود و بنای
کار پیش بوقت افتادن نطفه از پشت پدر بزمین رحم مادر و این ابتدا اصل پیش ساختن تن
آدمیت و آثار بر حال تن از آمیزش و صورت ورزی و مادی و جفتی و طاقی و تمام صورتی
و نقصان و سبب دران حیث و اما حال النفس در خوها و سیرتها و در آنچه او را پیش آید از آفتها
این همه حالها از مبدا خاص را که بدان شناسند حالهاء او بدانست و بکار پیش تن و وقت
افتادن نطفه در رحم مادر و وقت مر بودن آدمی را از آنچه چون نطفه دران حال بپذیرفت از تاثیر فلک
آن اثرها باقی آن باقی باشد در وی بر وی بماند آدمی و بیالد و سایه و اگرچه از حالها که او
بپذیرد دران وقت ابتدا گشت حالها و مخالف بود و از هر گونه آن مخالفت با او عایه و لیکن بپذیرد کارها
در خور او از مایه سازوار مر او را و افزون می شود در هر یکی از حالها او بر اندازه آنکه قبول میکند
و مانند می شود باشد دران همه حالها بدان حال پیشی اما پیوسته مانندی که او را و اما چیزها مخالف و اما
موافق مر او را بقوت بیها پیشی و بیفزاید در بالش و در وقت برکشیدن و جنبیدن آنچه
سازوار آید مر او را و راست کردن و بصلاح آوردن آن و اما چیزهاء مخالف نتوانند آن مایه سازوار

را نا سازوار گردانیدن و لیکن آن تواند که او را بیمار از بیرون آرد یا از اندازه بیرون برد یا از
حال بگرداند و نه رسانند او را بتمامی و درستی آفرینش بنگر مبدع حال آن آنست که این نطفه که بود
دلیل می باشد بر بودن آدمی در آمیزش و نری و مادگی و در اخلاق نفسانی او شدنی
او و تن و نفس آدمی هر دو بپذیرفتن به اول وقت افتادن نطفه حالها و بر اندازه حالها و ستارگان
اثر کننده در و بر هر یکی از حالها او چه هر یکی را از شکلهاء حالها این دلیل در صورت مولود در
تن او و بر نفس او و دلیلست چه ترکیب این هر دو بران باشد و اگر این حالها مخالف شود در مستقبل
و باقی فعلهاء ستارگان که نزدیک ابتدا ها و جزوی باشند تا آن دوام که او در شکم مادر باشد محال
شود و نیز چنانکه ماه دویم برانداز و بخش آفتاب باشد چو بخش کنند بر سر بیست و هشت روز است
بتقریب تا هر بخشی از این بخشها دلیل کند بر یک ماه آغاز ماه دویم از بیست و هشت روز باشد و دلیل
او برج دویم بود از وقت طالع افتادن نطفه و همچنین باشد راندن دیگر دلیلها که وصف کردیم
و اینست ابتدا او جزوی که بگردانند فعلهاء ستارگان پیش را گوهر و مایه یا بقوت و افزونی
یا به ضعیفی و اندکی و یک ماه بخش کرده است بر چهار هفته و هر هفت بدو روز و نیمی به تقریب
تا از این جمله شناسد آنچه برد باز گرداند حال کودک در شکم مادر در کارها که وصف کردیم
در دو روز و نیمی بدانچه گفت بگیرند از برج ماه پس بر رفتن برجها هر یکی را دو روز و نیمی
و پس بگردد بجای او و ستارگان از هر یکی از این اصلها و جایها و نه این یک حال است و بس و لیکن بر رسیدن
ستارگان بجای ستارگان اصلی یا بجای اصلی خود و رسیدن در رده ها از این معنی بطلمیوس گفت که نطفه چون ساخته گردد
از آن که یک بار حالی بپذیرد در ابتدا اگرچه آن حال از پس مخالف شود و از وقتها بودن تن آنست که کشنده بذات
خویش زیادت کند و سازوار و چون زیادت شود مانند گردد آن زیادت بحال پیش آنچه خاص
گرداند نطفه را بدان حالی که با قیست از اثر ستارگان در اول افتادن نطفه و در بودن مبداء
آدمی نه بر کار پیش و لیکن از بهر ابتدا را از آنچه چون آن مبداء واجب کرد تمامی بودن
آدمی از تمام بودن و جدا شدن او از مادر ابتدا بزرگ بود و چون آن مبداء پیش اصل بود
تمام آفرینش اول مبداء و دویم اصل است مر آن اول را نه بعرض و لیکن اصلی بحقیقت از آنچه مبداء
روزگار پیش گرد است و عرض که در مقصود است والسنة است و آن آنست که تا تمام گردد
بودن صورت آدمی و تالیف او و چون این دو چیز تمام شد کودک از شکم مادر جدا شود و بهوا رسیده
بدو پیوندد و آغاز کنیم از پرورش آدمی خاصیتها را بتمامی و طبیعت او و بفعل یعنی آنکه اندامهاء

او ابتدا کند بزیادت شدن تا فعلها او تمام کرد و نفس ناطقه درافزودن گیرد تا بکمال برسد بدین
مبداء دویم و آن مبدا بحقیقت مردن و هست شدن آدمی را از انجه او مبداء هست در پیدا
آمدن تن و پیوستن نفس ناطقه بدو و آن آنست که چون حرکت کودک را در شکم مادر پدیدار آید دلیل کند بر آنکه
او حیوان است و این قوت حیوانی پس رواست مر قوت ناطقه را در مردم تن نفس ناطقه پیوندد در
آدمی آغاز کردن منزه او که آغاز فعل او از آنست ولیکن از کودک در شکم مادر فعلی پیدا
افکند از انجه او از دهن بخورد و پیش مادر و پس بار او بخواست از بیرون نیاید چنانکه از پس زادن باشد
ولیکن حرکت ها در او طبیعی باشد تن فعلها طبیعی بر و غالب تر باشد و از پس زادن او را فعلها دیگر
پدیدار آید و حالها دیگر در پذیرفتن زیادت چو کمالی که نفس بدان آشکارا کند فعلها خویش
را از انجه او را حالها پیدا آمدن بطبع که پیش از ان بنود یکی جدا شدن او از مادر و غذا گرفتن
بدهان زابستان او و پیش از ان غذا او مانند غذا نبات بود و بول و بران او برامدن طبیعت
جدا میکرد و از و در شکم مادر و اکنون بارادت او می باشد و تن و نفس جنین را در شکم مادر در کمال نتوان داد
که بدان برسد به بیشها و نظری و عملی از انجه آن ابتدا و پیوستنی است مر کالبد و نفس را فاما مبداء دویم
اصل است مر تمام شدن آدمی را بحقیقت و درین حال او را چیزها پدیدار آید که آدمی مخصوص باشد
بدان هر چند که امید است بعرض سرشت و صورت او در دیگر چیزها که گفته آمد مبدا است خاص مر
او را و نظر در مبداء او دویم بعرض می باشد و بوقت زادن و بیرون آمدن او بهوا حاظر محیط بدو آشکارا
شدن او و بیرون آمدن بر انداز ه آن حال باشد که موافق آن وقت است و محفوظ ...
بدو از انجه طبیعت واجب کرد حرکت او و بیرون آمدن او از رحم نزدیک از اثری از ستارکان که مانند ه آن
حال بود نزدیک صورت او در ابتداء جزو جزو تون ساید دانست که حال ستارکان بوقت زادن
او دلیل باشد بر مانند این چیزها از انجه ایشان فاعل اند بحقیقت ولیکن بضرورت و بطبع مانند ه
فاعل است بقوت و بطلمیوس می گوید جدا شدن او از ما در بفعلها و بیتها بود از شکل ستارکان
که با او موافق اند و شکل ستارکان دران وقت مانند ه است مر ترتیب دویم را و هرچه آفتاب را
دران جای شرکت نباشد بمیرند و زندگانی نیابند و طبیعت را نیز شرکت از انجه او کودک را بهفت ماه
بجای گردانیدن طبیعت او را در هشتم ماه بیرون اندیشت و بالش و زندگانی یافت و اگر راه نیابد در ماه هشتم
جای گیرد و بیاساید و قوت که از ورنج بوده در گشتن او بجای باز آید و قوت و زیادت گیرد و سار اه و راه بجوید بیرون
آمدن را از انجه آفتاب را دران جایگاه دستی نیست تون طبیعت جهت ساحت ما کودک را در حال ...

که بدان بالیدن و قوت او باشد چو بیرون آید یکی با در شکم ماه قوت گیرد و دیگر با در نهم کی تمام شود
و بیرون آید آفتاب را شرکتی بود بدان جای شرکت تربیع یا در حد یا تثلیث بود چه این شکل فاعله
از همه شکلها باشد در چنین حال از انجه بتثلیث شکل دوستی و موافقت است و دیگر آنکه این جای موافقت
مر جای پیشین را از انجه هر دو مثل اند و یک طبیعت و مرین دو سبب را ایما و تیر که در
اول نهم ماه زاید بمانند و زندگانی یابد انکه نزدیک تمامی نه ماه زاید و نه این حال است
و بس ولیکن جایگاه ماه که واجب کند که برسد ازجایگاه که مشارکت دارد با جایگاه
اول فاما انکس که زهد با حال ایشان تباه بود و بعد این حال باشد و معنی آنکه شکلها با سعادت باشد
آن بود که یکی از سعدها بگذرد بجایگاه ماه اصلی یا ماه برسد به بعضی از جای های سعادت اصلی
این چنان اول بیت ولیکن مانند ه آمد هر دو طالع یکی از ان افتادن نطفه و دیگر طالع مولود و اتفاق
ایشان آن بود که یکی باشند و ما میان هر دو موافقت افتد و شرکتی و یا شرکت اقتران دو ستاره را
کی دران دو وقت که خداوند بوده اند و سهم السعاده در ایشان و هر دو طالع و اجتماع و اما
استقبال که افتادن نطفه یا بهم آمدن یا بنظری که بکر و بریک دایره که از جمله دایرها که برابر
باشد دایره معدل النهار را و بدین جهت متولی شدن از آنست که دلیلها که نزدیک مبداء
دویم بود که بیرون آمدن جنین باشد آنجا دلیل است بران چیزها بعینها آنگه خاص کند نظر را در انجه نزدیک
مبداء اولست چو او وقتی که نطفه در او افتاد معلوم نبود و دیگر آنست که اثر ستارکان در مادر وقت
زادن اگر هم این حال نباشد که وقت افتادن بود یا دی یاری کرده باشد بر آنکه حال او چنان کرد اند
که این ستارکان واجب کرد بوقت زادن و از آنگه حال ستارکان درین وقت مانند حال ستارکان است
بوقت افتادن نطفه و صورت کردن طبیعت او را از انجه حرکتها و طبیعت محسوس در جملگی چیزها
چون حرکت ها او در روزگار بحرانها بیماری حادث و مزمن در بعد چیزها و دیگر
چیزها که در زیر کون و فساد در آید در وقت ها باشد که اتفاق افتد او را حالها
مر دلیل مانند ه مر او را بران جمله که برد بود نزدیک ابتدا بودن ان چیزها و کودک چو یکی
بود از ان چیزها و او را حرکتی محسوس بود به پیوستن او بهوا محیط و جدا شدن او
از ما در ان حرکت بیرون آمدن او لا محاله چو دلیلها مانند آن حال کرد و که بران بود در
افتادن نطفه و اما حالی که مانند آن حال باشد از ان چو مانند ه حال دل بود در تباه باشد و آن این
آن کسانی باشند که تربیت نیابند و زنده نمانند و اگر بمانند حال ایشان تباه بود و اندام ایشان و بد ان اندازه

از حال ستارکان نزدیک پیدا آمدن کودک از ین جا بباید دانست که حال ستارکان در وقت بیرون
آمدن کودک دلیل باشد بر کارهای که دلیل باشد از مبداء دویم بعرض چنان حال که مبداء پیشین را
بود بذات و برینها دکار اول و او فاعل نیست او را از انجه فعلها فاعل از شکلها ستارکان در کارها
کودک بدان مخصوص باشد آنست که ما وصف کردیم که آن مبداء پیشین را بذات است از انجه آن شکلها بدان
مخصوص باشد آنست که ما وصف کردیم آن شکلها و تألیف کننده است مر تخم و مر نفس اجزاء از پس جزو
تا آن وقت که بکمال رسد چو تمام شد طبیعت را جایگاه فعل نباشد البته نزدیک آن آشکارا کند
او را چرا گردن او از آنگه بر داشتست او را و دلیل ها و این وقت که بضرورت واجب کند که مانند ه ...
آن حالها را که تألیف کرد کالبد و نفس معنی آن حالها که ستارکان راست که وصف کردیم مبداء اول
پیشین داشت بذات و مبداء دویم را بعرض باشد دلیلها بوقت زادن بران چیزها که مبداء اول راست
بذات دلیل ربودن و زادن و ماندن و نر و ماده و جثت و حلیت و صورت و حال و نفس او و نه آنگه این
فعلها او کند الا آنگه دلیل باشد برین چیزها اما فاعل و مبداء پیش است چنانکه یاد کردیم و دیگر حال
زندگانی و بالش و بهره او از مال و برخورداری و عز و حال و محل او در میان مردمان و حال او
با زنان و فرزند و غریبی و سفر و مرگ حال شکل ستارکان بوقت زادن اثر کننده باشد در این
چیزها و از انجا نگرند حرکت مردم و حالها او را یا نون واجب آید که ما شرح کنیم و پدیدار
آریم انجه درین معنی واجب کند و اما حالها در پدر و برادر و خواهر بدان نیز دلیل است
می گوییم که نطفه که در زهدان مادر افتد پیش کرداه در اید آن نطفه باشد و چون غشا کرد
او در آمد علقه شد و چون گوشتی در و پیدا آمد مضغه باشد پس صورت او تمام شد و راست
کرده پس از چهل روز آنگاه او را جنین خوانند چون حس و پیوند و ببیند و بشنود او را
حیوان خوانند و آن از پس هشتاد روز بود یا نود روز اما بودن نزا چهل و دو روز پیدا
آید در بیشتر وقتها درین وقتاند که کاهش بود و ماده از پس چهار ماه بجنبد این وقتها بجای بروند
مر دورها و ماه را و شکلها او را با بدان جای که در روز باشد افتادن نطفه یعنی به شکلهای تسدیس
اول و تربیع اول و تثلیث اول و مقابله او تا تثلیث دویم و تا تربیع او و تا تسدیس دویم و بیفزاید
در قوت این شکلها و اما در بعضی او جو جایگاه او باشد که بدو رسد نزدیک بعضی از شکلها
جمله بر یک دایره از دایرها برابر اما بر جهت آمره و مطیعه و قیاس واجب میکند که بدان
جایگاه بود که در افتادن نطفه بود و شکل او از عالم و مشارکت او با دیگر ستارکان باشد فاعله

نزدیک افتادن صورتین باشد بتغیرها باقی که پس ازین وقت باشد در تن و در نفس و آن حق است
که باشد چون برسد به بعضی از مشارکتها آن جای چنانکه می یابیم آنرا در روزگارها بحران و چنانکه
در حس یابند و آن جمله که گفته ما گفته اند و بدان جمله که ما رسیده کردیم از انجه اوست شکلها
ماه نیمه تربیع است و آن روز چهارم است و در روز پنجم که آن تسدیس هست در نطفه پدیدار
آید و تغیر و ابتدا ایشان اندر و سرخی بسیار از اندرون او و در روز هفتم تمام شود
آن زه دان که کودک دران باشد چون ماه بتربیع جایگاه او رسد که دران بود و در روز چهارم
آن علامتها یک از یکدیگر جدا شوند پدیدار و در روز چهل یا چهل و دویم تمام کرد و آفرینش مادگان
و نران را میان سی و دو روز یا سی و چهار روز و چهل و دو روز بمقدار دور است از دورها ماه
تا دو بهر دور او که جایگاه تثلیث دست راست است و دست چپ یک ماه و نیم است از ماهها و
قمری که یاد کرده اند آنرا در کتاب تألیف و باشد که در روز سی و نهم باشد و آن بازگشتن اوست بمقابله
جایگاه او و از پس یک دور و باز آن نران بمیانه سی و دو تا سی و چهار و آن به میانه تسدیس ماه است
و تربیع او در یک دور و حرکت نران در هشتاد بود یا نود اما هشتاد جایگاه تسدیس راست
او نست از پس دو دور و نود جایگاه تربیع دست چپ اوست از پس سه دور و چهار و دو که مر ماده
راست جایگاه تثلیث دست چپ اوست از پس چهار و این حال ظاهر است بدین سبب تا که گفته
آمده و از انجا باشد دور و از جهت رفتن ماه و ستارکانی که جایگاه ایشان باشد بوقت زادن و گشتن
ایشان بر یکدیگر و آن جایگاه ها اصلی اند از تغیرها و آشکارا که پیدا آید در مولود و این رفتن ماه
و ستارکان بر وجها مختلف باشد که مر هر یکی را مانند روزگارها بحران و این حال برین جمله است
که پدیدار کردیم و هر که جز این دعوی کند بر راه راست نباشد بو سعید گفت که چون
مردم عالم کوچک است هر چه اوراست و در وست آنرا مانند ست در عالم بزرگ و چون آن چیزها
که بزو دلیل باشد از حالهاء عالم بزرگ از جنس اجتماع و استقبال نگرند و مبداء پیشین مر مولودها را
جزو طالع است چنانکه یاد کردیم و اصل آنست تون واجب آمد بضرورت که درجه طالع نظر ستاره والی
باشد مر درجه اجتماع و استقبال را که مولود در انست ازین معنی بطلمیوس برین قول می گوید
و واجب شد بر ما که بیشتر خبر کنیم بدان جهتی که ممکن شود مردم را که بدان بدانند درجه فلک
بر چهار ابر انداز ه قیاس طبیعی را مانند که حال در دو عالم خرد و بزرگ که طبیعت در دو عالم
این بها در انها در برین جمله و ما بدین جای شرح دهیم آنرا بر سبیل جمله به آنکه جزوها

عالم بزرگ که ترکیبها و ازانست چهار عنصر است و فلکها و ستارکان سیاره و ثوابت و آنچه در دست
از ستارکان و آنچه عالم راست از نفس فاعله که بر وی چهار رنگ حیوان سعید شد چنانکه گفته اند که
عالم جمله یک حیوان سعیدست بسان آن چیزها و دیگر که خدای عز و جل ورا بدان مخصوص کرد و از انتهاء
کلیات او و عقلی که صورت عالم است و تمام او و طبیعت او تیح است مر آن جسم ها را که در و
نهادست از سیاست کار عالم بون مانندهٔ چهار عنصر که در عالم بزرگ است در تن آدم چهار
کیفیت صفرا و خون و بلغم و سوداست صفرا مانندهٔ آتش است و خون مانندهٔ هواست و بلغم مانندهٔ آب است
و سودا مانندهٔ زمین است و مانند این بخارها که در هوا پیدا می آید و ابرها و بارانها که در زمین نباتها می
رویاند آن چیزهاییست در تن مردم که زو قوت شهوت خیزد و مانند باران آن نطفه است کزان فرزند
خیزد و از آنچه بزرگ ترین جای در عالم آنجاست که در و فلکهاست همچون در تن آدمی شریف ترین جای
خواسها سر است ازانجا خیزد و حاجتها به جمله در وست و ازانجا تدبیر بدیگر جزوها تن پیوندد و چنانکه از ستارکان
بجهان اثر باشد و ازو خیزد حس و حرکت و ارادت مانند حاجتها آن قوتی آسمانی است که
ازو باشد نظام و اندام چهار عنصر جهان که او کرداند عنصرها را که شایستهٔ قبول سیاست آرند اکر ون
جانوران و مردمان و معدنها و اما حرکت ارادی مانند فعلهاست که بدو باشد تصرف
جملگی کار عالم و اما خرد مانند آن عقل شریف الهی است که آنست صورت عالم و تمامی او و اما
آنچه می یابد در جهان یک یک از حالهاء مردمان و جز آن از قوت الهیست که ایزد سبحانه و تعالی
نهادست که بدان دلیل باشد بر نظام کار جهان و صلاح آن بدان دلیلهاست که می باید و رخ حسهاست
شنیدن و دیدن و بوییدن و چشیدن و بسودن که بدان دریابد آدمی هرچه در جهان است
مانند ستارکان آسمان است که ازیشان باشد هر اثری که در زمین است و خاص دو چشم
مانند دو نیرین یعنی ماه و آفتاب و دیگر جانوران را که نطق و خرد نیست ایشان را دلیل
دو قوت بهیمی است آنچه ازان دلیر آید مانند قوت غضبی و آنچه بخلاف آید مانند قوت شهوانی است
و اما آن قوت که در چیزها باشد افزاینده و بالنده از درخت و نبات مانند غاذیه است در مردم
و این حالها که یاد کردیم در عالم بزرگ و خرد مراد آن است تا بدانی که طبیعت این حال را که دارد در جملهٔ طالع آن
رنده بکذارد بی هوستنی که وی نظر باشد بر و چنانکه دلیل عالم بزرگ گفتیم و مانند برین دلیلی درین
باب آنست که بیشتر ستارکان را سهادت بجایگاه نیرین بود نزدیک اجتماع و استقبال که پیش از مولود بود
که این ستارکان را ولایت باشد در حالها عالم بزرگ یعنی آنچه در زمین باشد از گردش چهار عنصر و آنچه

۷۲ افتادن نطفه تا تمامی یک ماه پس تدبیر کند مشتری در دویم ماه تا گوشت کرد و باز تدبیر کند
مریخ در ماه سیم و کودک جوانی کرد و گوشت او چنانکه پیدا بود و می توان دید و در چهارم ماه
تدبیر کند او را آفتاب و پدیدار آید درین ماه اندامها و در پنجم ماه تدبیر کند زهره و اندامها
یکان یکان پدیدار آید و پوست پدید آید و نر از ماده بتوان شناخت و در ششم ماه در تدبیر عطارد
بود و در هفتم ماه در تدبیر ماه باشد و کالبد او تمام کردد و موی بر روید و در هشتم ماه در تدبیر
زحل بود و در نهم ماه در تدبیر مشتری و در دهم ماه در تدبیر مریخ و در یازدهم ماه در تدبیر آفتاب
چون مولود برآید درین چهار ماه که تدبیر ماه و مشتری و آفتاب و زهره را باشد حکم عام بر آنست
که زنده کانی یابد و اگر بیرون ازین درین دیگر ماهها زاید حکم عام بر آنست که زنده نماند این اند
مدبرات ماهها فاما مدبرات هفتها زحل تدبیر کند او را هفت روز از وقت افتادن
نطفه تا تمامی او پس تدبیر کند مشتری هفت دیگر پس ازو پس تدبیر کند مریخ پس دیگر
ستارکان هم برین تدبیر و لا تدبیر می کنند تا وقت زادن و نیز ستارکان تدبیر کنند
در هفت روز روز بروز و آن آنست که مدبر نخستین روز زحل است و پس ازان مشتری
پس مریخ پس آفتاب پس زهره پس عطارد پس ماه و پس زحل باز تدبیر می کند پس ازان
اول روز هشتم مشتری پس مریخ باز پس ازان آفتاب پس همچنین تدبیر می کنند دیگر ستارکان
هم بدین ترتیب روز بروز تا بوقت زادن کودک و ما این حال را باز تدبیر هفتها و روزها جدولی
ساختیم تا چون کسی خواهد که زودتر بداند پیش چشم او باشد و زودتر واقف تواند شدن و در راه
دریافتن آن مر او را آسان تر باشد برین جمله که درین صورت کرده آمد و دیگر فایده در جدول کوتاه کردن
راه شمار و سخن با روشن شدن از راه تطویل

مدبرات ماهها	عدد روزها	مدبرات هفتها		مدبرات ماهها	عدد روزها	مدبرات
جدول مدبرات ماهها				و مدبرات هفتها		
	ز	زحل			قفط	عطارد
	ید	مشتری			قصو	ماه
ل	کا	مریخ			رج	زحل
	کح	افتاب			ری	مشتری
	له	زهره			ریز	مریخ
	مب	عطارد			رکد	افتاب
	مط	ماه			رلا	زهره
س	نو	زحل			رلح	عطارد
	سج	مشتری			رمه	ماه
	ع	مریخ			رنب	زحل
	عز	افتاب			رنط	مشتری
ص	فد	زهره			رسو	مریخ
	صا	عطارد			رعج	افتاب
	صح	ماه			رف	زهره
	قه	زحل			رفز	عطارد
قک	قیب	مشتری			رصد	ماه
	قیط	مریخ			شا	زحل
	قکو	افتاب			شح	مشتری
	قلج	زهره			شیه	مریخ
	قم	عطارد			شکب	افتاب
	قمز	ماه			شکط	زهره
	قند	زحل			شلو	عطارد
	قسا	مشتری			شمج	ماه
قف	قسح	مریخ			شن	زحل
	قعه	افتاب			شنز	مشتری
	قفب	زهره			شسد	مریخ

۷۴ **دلیلهای زحل** و تدبیر کردن او در ماه اول از وقت افتادن نطفه چون زحل قوی باشد
در ماه اول از افتادن نطفه و صاعد بود در فلک تا در حد و خانه خویش باشد آن نطفه قوی باشد
و زن آبستن از دردها و علتها بدور باشد و مرتفع بسوی اعلی بطالع و تن او آرمیده بود و خوبها و نیکو
بود و اگر در حدها مشتری بود شادمانه و نیکو اندیشه بود و درست و کل و یقین بخدای عز و جل
و می داند که بسلامت برهد خوش دل باشد و تن درست و اگر در حدها مریخ بود
آن را دردها و علتها بسیار پدیدار آید و تن او از حال بگردد و در حال آبستنی خون بیند
و درد سخت یابد در زیر میان از شکم خویشتن و بار او بر دست راست او باشد و اگر در
حدها زهره بود زن شادمانه بود و نطفه بسلامت باشد و زن قوت بیند در حال
آبستنی و تن درست و کونهٔ او تازه بود و از و خفته و نیکو روی باشد و اگر در حد عطارد
باشد یا در خانه‌ها او زن سبکبار بود و باشادی و بسیار حرکت و اندک اندیشه بود و از تن خویشتن
و همیشه شمار روزها با خویشتن می کیرد و می داند که کی خواهد بود زاد و اگر زحل در هبوط
باشد و در شمار ناقص و لیکن در خانهٔ خویشتن بود و در حدها خویشتن ما در کودک ضعیف
دل و بیمار و تنگ دل و کران بار و اندیشه مند باشد و در عاقبت خویش ترسان و خوابهای
هول بیند و اندیشها در خواب و بیداری و اندیشه مند باشد و از مرگ و بار برو
کران کودک و همیشه در فزع و ترس بود تا بدان وقت که بار بنهد و اگر در حدها مریخ
بود دردها و بیماریها رسد او را از گرمی و سبک باشد و شکوک و اگر در خانه‌ها مشتری
بود و حدها او علتها خیزد او را از باد و از گرمی و لیکن عاقبت او بسلامت باشد و قوت
و اگر در حدها زهره بود زن در حال خویشتن بد خوی و تنگ دل باشد و عاقبت او نیکو بود و بی
آفت و اگر در حدها عطارد باشد یا در خانه بود فزع‌ها و هولها رسد او را از مردمان
و اهل زمین و خطر باشد نطفه را از افتادن و تباه شدن **مشتری** دلیل ماه دویم اوست
از افتادن نطفه و دین و خرد و فهم او راست چون ماه دویم صاعد باشد در شمار و دلیل کند
بر خرد کودک و دانش و هوش او بر اندازه صعود و بلندی مشتری و بر آن که بگوید و بداند آنچه بشنود
و اگر صاعد بود در وتد دلیل بود بر آن که از نزدیش اصلها نهد و حکمت گوید و سخنها مانند نبوت
و پیامبری و اگر در خانه و حد خویش بود دلیل باشد بر آنکه دانا باشد بکارها و کتابها و دین و اگر
با این همه در شرف باشد ازان جمله بود که مردمان را بدین خدای خوانند و دلیلها و علامتها نماید

ایشان را و فاضل‌ترین آن باشد که در قوس بود و اگر در خانهٔ زحل بود یا در حدها باشد از آن جمله بود که
دعوی‌های باطل کنند و بر مردمان دروغها کنند و شگفتیها و نشانها نمایند بحیلت و سکالش
و دستان و فریب و جادویی و مخرقه و اگر در خانهای مریخ بود یا در حدهای او از آنجمله باشد که مردمان را
تباه کند و مردمان را برای خویشتن آزار دهد بستان و بجنگ و ستم و غلبه و اگر در خانهای زهره بود او را
سخنان و بندهای نیکو بود و نوا و آوای خوش و باز خواندن او مردمان را به بندها و کارهای
باریک و لطیف و اگر در خانهای عطارد باشد یا در حدهای آن از آنجمله بود که مردمان را دعوت
کند بخصومت و پیکار و حجتها و قوت عبارت و گفتار و بد بود و اگر مشتری در ماه دوم هابط بود
در شمار جزوی از وسط روشنی او دلیل باشد بر گرانی مولود و اندکی فهم او و هیچ چیز که اندر او
نگویند تا نشنود و بر مقدار هبوط مشتری و اگر هابط بود در درجه دلالت کند بر آنکه یاد نگیرد و کند فهم باشد
و اگر هر دو هابط باشند چون ستور باشد هیچ چیز نشناسد و نداند بجز خواب و خوردن و هیچ کار نیک
در نیابد مریخ دلیل ماه سیم باشد از مسقط نطفه و او ستارهٔ دلیری و جلدی و تیزی و جمعیت
چون در ماه سیم صاعد بود در شماره چو دلیل کند بر دلیری و قوت بر حربها و دلیری و شجاعت بی حد
و اندازه و سخت خشم کین باشد و در خوشنودی سبک‌تن باشد و شتابنده بسوی بدی و از هیچ سر نترسد
و باک ندارد و از هر کاری که خواهد و قصد کند باز نگردد و اگر بالیده باشد در درجه فتنه انگیز و دو بلاجوی باشد
و خاصه چو در خانه و حد خویشتن باشد و بدترین و صعب‌ترین او عقرب است حد و ندم بها و فر بها و قتلها بود و حظ
کند و تیغ و خنجرها کند کس را گردن نهد مهتری کند و از آن کس آن مهتری نگیرد و چو رو را باشد و جنگ بی‌گرف بود
و روش سخن غرن زیر بود و اندک رحمت بود خلاف کند و در کشی و کیری و جباری بود و اگر در خانهای زحل بود
خشم‌گن بود و بزرگ‌کین بود و بد اندرون و بسیار جنگ و بکار باشد بمکر و حیله و بدگویی و اگر در خانهٔ مشتری
باشد یا در حدهای او دلیل کند که جنگ و مردی و کین خواستن او از دشمنان بخرد و استگی و درنگ باشد و دنیایی
بجای جنگ کردن و باز ایستادن و خویشتن نگاه داشتن از کشتن و باز ایستادن از مکر
و دستان و بیداد و اگر در خانهای زهره بود یا در حدهای او رساک باشد در کارها و زنان دور
درون شود و کار رحمت و خطرهای بزرگ بیند و خویشتن را در معرض هلاک و کشتن و کارهای بد کند
و اگر در خانه و حد عطارد باشد کار او بدانش و زیرکی و گربزی بود و حیله گردن
و دستان و سبکی و صواب و شتر ظفر و مراد یافتن او بحیلت و دستان و زرق باشد و اگر مریخ
در ماه سیم در هبوط باشد از شمار چو از وسط روشنی او دلیل کند بر آنکه بد دل و ضعیف رای باشد

باشد بر خویشتن ترسان و از زنان دوست ندارد و جنگ و حرب را و اگر در حو و در وتد بر دو هابط بود
مخنث بود و زنان را جانه و سستی و بدی او را بر جواری برداشتن دارد و اگر بر این حال باشد و
در حد و یا خانهٔ خویشتن بود و رب ارتفاع او باشد دیوانه زاید چنانکه سنگ بر مردمان اندازد
و مردمان را القبها نهد تا انکسار کند و بر ایشان سفاهت و سر کند و از خویشتن باز دارد و بسنگ
و دشنام آفتاب دلیل ماه چهارم است از مسقط نطفه و آن ستارهٔ روزست و ستارهٔ
قوت و قهر و غلبه و چون در چهارم ماه صاعد بود در شمار و بر قوت خانه یا شرف و مثلثهٔ خویشتن باشد
و ستارگان بپذیرنده باشند و نور بدهد و دهند دلیل کند بر تمامی آفرینش و نیکویی تن و زیبایی
دیدار و قوت ترکیب و بر قوت اعضاء در تن او و نیرومند باشد بهمه تن خویشتن بزرگ پوست
بود و بارها گران بر تواند داشت و ستور را فنه و تواند شکست و دوان را باز تواند داشت
و سنگ باز تواند شکست و ستونها را بر تواند چید و اگر با صعود خویشتن در خانهای مریخ بود
یا در حدهای او قوت و نیز که دارد و نیز دلیر و جنگ آور بود و بی دل باشد و جنگجوی و ستمکار
و کامروا باشد و مشهور تواند کردن هر کرا با او دشمنی پیوندد و اگر در خانهای عطارد باشد و در
حدهای او نور و بهنه بود بدو و پذیرنده قوی باشد و جلد و برنشاط و قوت او بخرمی و نیکویی
و لطافت و حکمت و زیرکی باشد و بخاصه از خانهای او جوزا از آنکه در او آفتاب قوی باشد و آن برج
نیرومند و برخشیت دلیل کند که مولود قوی در است آفرینش و استوار خشم گیرنده بود و اگر در خانهای
زهره بود خاصه در ثور زیبا باشد و تنومند قوی کیر آورکش و پیشتر نیروی او در کردن و پس
شانه بود و بارها گران که بسیار مردمان بر نتوانند داشت او بر گیرد و گران هم
و کند هیچ باشد و اگر در برج جبا و زحل بخاصه دلو که آن برج ثابت است قوی باشد و تنومند
و لیکن بد دل و سست باشد بی‌آب نزاره در جنگ و از زن جلد بود که نشستن دوست دارد و راحت
و فراغت و هواداری و دل بکردن گیرد و اگر در خانهای مشتری بود یا در حدهای او هابط بود در فلک و نور
خود ستارگان دیگر یا ناقص بود در شمار دلیل کند بر ضعیفی تن و سستی نیرو و قوت و ضعف رای و کند فهم
خاصه که خانها از برجهای آبی باشد و آن بتر بود که برجی منقلب بود زهره دلیل کند بر چهارم
ماه از وقت افتادن نطفه و او ستارهٔ نیکویی و زیبایی و صورت و شادی است چون در چهارم
در صاعد بود در شمار و در درجهٔ خویشتن بود بخاصه در برجهای بهاری و اگر افتادن نطفه زاد او بود زیبا باشد
یا سیم ساعت کودک خوب روی و نیکوصورت آید و بتمام آفرینش و زیبا دیدار و تازه پوست

نشان چون بر و آشکار اسا دمانه خندان بر طرب شر شهوت زن کننده بسیار شهوت حریص
بر جماع و نیکویی و اراش اگر بر این جمله باشد و صاعد بود و در وجه مریخ از چهارم ساعت یا ششم
مو بسیار کند و گربه چشم باشد و بیش دلم و نیکو بود و زیبا و دلیر و سر و تک خرد در حال خشم با خویشتن
بر نیاید و دست فرو نتواند داشت و اگر در وجه زحل باشد و افتادن نطفه در میان ششم ساعت
بود یا هم گندم گون باشد تنگ دهن خوب روی جعد موی فراخ سینه و بر اندک گوشت
بسیار بخاری و وزدی کینه ور دستان گر فریبنده اندک ترس و دلیر بر غذای عز و جل و در پیشم و بیداد
گر و اگر در وجه قمر باشد و افتادن نطفه بمیان ساعت نهم بود تا بتر دهم نیکوروی بود باشد
فراخ چشم و بزرگ کالبد نیکوموی فربه و تنومند بسیار گوشت کند گران عاجز در دست
زنان اندک خرد و دانش و هم بر این مثال عمل کن در تجربت ساعتها که نشسته از شب و بدانی
که اگر در حد مشتری باشد و در برجی زاید که بر صورت مردمان بود بخاصه جوزا و میزان بلند
بالای بود و تنومند و نیکو منظر تمام آفرینش شگفت صورت دانا بر هر کار بر دبار نهفته پر خرد
و سنگین ستوده در همه کارها و اگر بر درجه عطارد باشد و خاصه بشب کرد روی بود گرد کردن
دراز رخ گندم گون بیمار کس اندک گوشت که اشته تن دروغ زن سوگند خوار بسیار خنده و خصومت
دیکار و لجاج و اگر در هبوط باشد و در خانه زحل باشد و وجه‌ها او نحس هم در برجها
تاریک زشت روی باشد و ناخوش دیدار کج نگرستن گران آن چشمه روی ترش دیدار اندک خنده
دژم اینده ناک و اگر آن در وجهی بود که نحس باشد یا با ذنب بود یا محترق بود و شوم باشد یا منعقد رایه
یا ناقص آفرینش عطارد دلیل ماه ششم باشد از افتادن نطفه و آن ستارهٔ ادب و منطق
چو در ماه ششم باشد و صاعد بود تیز زبان و راه و نیکو سخن شگفت صنعت خداوند شتاب
زدگی و خانه جوابی و بدیهه و بهترین آن باشد که در خانه و در حد خویشتن باشد و مشتری
نظر کند بلیغ باشد و حکیم خطبه گوی باشد و تالیف کند کتب را و بسنده‌ها نیکو دهد
و اگر در خانهٔ مریخ باشد و در حدهای او و بر این حال باشد زبان آور بود و سخن گوی و لیکن شتاب زده باشد و سخنهای
اندیشه گوید و پشیمان شود و اگر در خانهای مشتری باشد و حدهای او بلیغ باشد و دانا و سخن گوی دریافته و زیرک
و اگر در برجها و زحل بود یا حدهای او گران زبان باشد و کند عبارت چنانکه سخن بیدا نشود و لیکن بدل هشیار باشد
و نیکو اندیشه هر چند بزبان عبارت نتواند کرد و اگر در برجها و زهره باشد و حدهای او ظریف زبان بود و نرم گفتار
و نیکو سخن خداوند چرب زبانی و نیکو گفتاری و چاپلوسی و فسرده داشتی و اگر در هبوط بود در شمار
دوتر

٧٥ دوتر در جای ارین جایها دلیل کند بر تباهی زبان و گرانی عبارت و خاصه چون در جایگاهی
بود از جایها و صامت ماه دلیل کند بر هفتم ماه از افتادن نطفه و آن بدان وقت
بود که آفرینش و صورت تمام کرده و اگر در آن ماه زاید تمام صورت بود از جهت تمامی دلیل
معنت ستاره و سال او تمام شود چون شمار هشت ماه رسد دلیل زحل باز گردد در است آن
کودک مانندهٔ مرده باشد بی حیات و بی حرکت و اگر در آن ماه زاید مرده زاید طمع زندگانی
نجشد تا بدان وقت که نهم ماه در آید و دلیل مشتری باز گردد و او ستارهٔ باد و جنبش است بجنباند او را
باد مشتری تا حرکت کند و او تاریکی بیرون آید بر روشنایی جهان بخواست ایزد سبحانه و تعالی
دلیل کودک تا بد ولاهت یابد چون خواهی که بدانی در میان نطفه تا زیستن بدر است
یا نه بنگر بسهم پدران اگر او را نظر باشد بسهم میلاد یا خداو یا خانه یا شرف یا مثلثه او بدانکه نطفه
درست است و سهم میلاد و هم سهم سعادت است و اگر جز این باشد دلیل خیانت است و اگر ماه زیر نور آفتاب باشد
کودک نادرست زاید و ناتمام اندام و از آب پاک نباشد اگر با ذنب بود یا در درجها و آخر برجها و چون
خداوند چهارم از چهارم ساقط باشد و خداوند خانه آفتاب از آفتاب و خداوند سهم پدران سهم مولود را
پدری نباشد که بشناسد و اگر آفتاب بتثلیث طالع باشد یا صاحب طالع در مثلث آفتاب باشد یا آفتاب ناظر خانه
خویش باشد و یا ناظر بود بکدخداوند طالع یا نقل بوده یا چهار ستاره باشد ما او فرزند حلال است و اگر این دلیلها چیزی نباشد
او را اینت و بنگر بماه و کدخداوند خانهٔ فرزند اگر پیوسته باشد بکدخداوند خانهٔ پدران و مشتری بزحل پیوندد دلیل پاکی
او باشد و اگر منصرف باشد همین دلیل کند دلیل نشان روی کودک و صورت او دلیل صورت او آن برج باشد که
طالع او بود بوقت مسقط نطفه و خداوندان او و ستارگانی که در طالع باشند خداوند وجه طالع و مزاج آن بطالع زادن
و دیگر دلیلهای که گفته شد و بسیاری شهادت بر درجهٔ طالع و مزاج دلیلها بدلیل ما در و پدر حیث
برج حمل خداوندان او بسیار موی بود نیکوتن حریص بر جماع بمجامعت بسیار نگاه آپاک در آن اندک فرزند سرخ روی
باشد کاژ چشم سر بود یا کل و زبینی او و چشم او آب بسیار می رود و بر تن او جراحتها
باشد لهو و شادی دوست دارد و بسیار سخن نمش گوی بزرگ منش خشمگین بر پای راست
او علامتی بود و بر گردن او دیگر علامتی نیکوروی بود و نرم سخن و بر دیگر رای بسیار موی
باشد و جعد لب سرخی زنند موی فر و افکنده دیدار بود و نگرستن دراز روی بود بزرگ
چشم بود و خرد گوش فراخ سرین باریک ساق باشد و جوانمرد ثور بزرگ
پیشانی باشد و بر آمده بسیار موی بود و اندک ابرو و بزرگ چشم بغایت سیاه و تیز بینی فراخ سوراخ بینی

کرد آواز بنیکو روی و سطبر گردن فراخ سینه حریص بر مجامعت نا پاک دران زود که ارنده شهوت اندک
فرزند میانه بالا دین دار بسیار خواب حوزنده خداوند نعمت روزی مند نیکو کار با مردمان ستیزه کار
محرم شناخته میان مردمان پیوسته با درد چشم باشد و بر سینه او علامتی بود و در پشت او کوژی و بر
رای دیگر فراخ دهن بود درشته موی و سخت تن بود عزاونده کار کردن و رنج دیدن و در
سفرها سختی کشیدن باشد **جوزا** نیکو قامت بود و فراخ دوش سطبر بود و بزرگ تن بود
کوینده باشد و صحبت کننده با حرم باشد کوتاه بالای و معجب سرخ کونه نیکو روی بیش خم
جعد موی و دردان راست او علامتی باشد زود خشم بود بر تن او تنور و نشانها باشد
راست گوی بود و کتاب دان و بر مذهب دیگر سبزارنگ باشد نیکو ریش پیوسته ابرو زود عاشق
و زمردمان تنگ دارد و زود دوستی برد و عزاونده سخن باشد و دبیر بود و بیمار ز دان و علم شناس
سرطان گندم گون باشد و سطبر اندام و سخت پوست زیر نیمه او سطبر تر باشد که زیر نیمه او
و بزرگ تن باشد و کژ دندان جعد موی نیکو چشم خرد بینی فراخ بر باریک ساق دراز پشت
کوتاه پای چون می رود دست بر تهی گاه نهاده باشد هر چند بزاد بر تر آید نیکی بیشتر کند
پوشیده راز بود دوست خود را عزیز دارد خداوند نعمت بود و خردمند با خادمان و کهتران
بود و زود کرده از حال بسیار فرزند باشد و پک شکم رو آید او را پوشیده و بینا و آهسته و بد اندیش
و کینه ور انزرف ناک بود در چشم او تاریکی بود و نیکو بینی بود و نیکو تن در جیبهای او کژی باشد **اسد**
نیکو قامت بود و بیش چشم چون بر رود بنگرد و سر در نشیب افکنده باشد و فراخ ابرو بود
سخت دل باشد شیر آوا از مال خویشش و از دن مردمان بخورد و در خردکی درد و بیمار بسیار و
بسیار افتد او را نا زاینده بود و تحرکننده بود بر خشم عزتوانا نیکو دیدار بود جلد و کار کننده
بود و معروف بسیار جماع ناقص تن خویشتن بی باک در کارها افکنده ستیزه ناک بود جاجها و
سبز پوشد مرتفع بزرگ تن بود باریک ساق تیز بیس رغبت کننده در طعام ضعیف معده
باشد و اندک رو باز مانده از رفتن **سنبله** نیکو روی و نیکو قامت و ابرو باشد معتدل
آفرینش بود تمام هیئت در بینی او کژی باشد نیکو چشم بود و باریک ابرو و نیکو موی نه کوتاه از پای
چون روز او راز آید از هر چیز بترسد و زود لعنت کند چون خشم گیرد دراز عمر بود بسیار سخن
راست گوی سخت شمار ادیب پیشه شکر گوی نیکو سخن بزرگ منش کار کننده کوشنده زنان را دوست
دار و بسیار شهوت بود راست اندام و نیکو در نکاح فاحش بود و بر بسر و پای او علامت ها باشد

وزیر بغل و تن او **میزان** خداوند او بری است درشت است گران کار است نیکو قامت است معتدل
آفرینش است تمام صورت است میانه بالا است نیکو چشم است خرد سر است نازاینده است
سخن گوی است خداوند حیلت است راز دار است خداوند نعمت و شهوت آمیخته با مردمان پوشیده
نهان از ایشان خوب است میانه بالا است نه لاغر است و نه فربه دیوانه است خوار دارنده است کارها را
ضعیف است ظریف است ادیب است کتاب دان است شمار گوست در حکم و سوگند راه برست بر ناف او
و بر گردن او و بر بر او علامت هاست و علامت دیگر بر جای نهان او و درد او ریحها او را غلبه باشد و چون بهمه
عمر او رسد آن وقت کار او بالا گیرد و بهتر شود **عقرب** نیکو تن و روی به سپیدی و سرخی زند تنگ
ریش است بزرگ لب است فراخ شکم است تیز زبان است جوانمرد است آرامیده است حضومت جوی است
و دشت او راست در داد و ریحها و درد بیها و هرجه بستاند باز ندهد و منکر شود باریک بینی است
خرد چشم است بزرگ رو است تنگ پیشانی است و بر خرنده بزرگ دوش است دراز ساق
و بر مهرا و علامتست بسیار موی است آواز ندارد و منطق مشؤمست مخالفت کوینده سیاه دل است
فریبنده است خویشتن را در کارها اندازنده است مبارزست دلیر است بنا بد کند تحکم است
نیر گزنده و سر کشاده است استوار کارست بر ساق پای او موی بسیار بود سوی لواطه
میل کند و در روی او و پای راست او و بازوی او علامت هاست **قوس** نیکو روی و نیکو
چشم است و نیکو قامت است کار او بزرگ است دانا است گوینده است سفری دور کند سرخ رنگ است
دراز رنگ نهاست سطبر ساق است دراز روی و ریش است بزرگ شکم است سوار است ضعیف است
در بیرون بر نشیننده است بر ستوران پاکیزه است خود مند است آشنا کر است بر سر موی ندارد و از پس
پشت او نیکو تر از پیش سرخ است بیشتر ریش است سبک تن است اندک فرزند است فراخ علامت
نشانهاست بر گردن و بر زبر او بیماری دارد در سر و چشم **جدی** نیکو تن و موی است
باریک ساق است خشک تن است زیر روی او باریک است کرانه ریش او باریک است جوانمرد است
نفقه کننده است ربا ستنده مالست یک پای او سطبر تر از دیگر است خون بر لون او آشکارا است
نیکو کار است کس نداند نهان او که چیست در جوانی مردمان را خدمت کند لطالت بسیار اندیشه است
خشمگین است مفسد و تباه کار است خداوند ترس و اندیشه است نیکو عیش است بسیار فرزند آید او را
و بسیار تباه شود نیز شهوت است حریص است بر مجامعت بر سر او علامتی است بیابست تنگی باشد درد
او و تاریکی در چشم او **دلو** بنام دلو خوانند او را بزرگ جابست دلیر است بزرگ است

در تن خویشتن نیکو پیشه است جوانمرد است بنا کننده مالست یک ساق پای او سطبر تر از دیگر است
سطبر لب است دراز آواز است سخن گوی است خوب است فراهم است میانه بالا است بلند زبان است
بزرگ سر است بیشتر ریش است نشاطی است نیکو خوی است اندک فرزند است بزاد او هلاک شود در
جوانی او و برادران او با او بنا زند در خردی و او خدمت کار بود در خردی و طعام خویشتن زیر
و کب کند مالهای بسیار و درکهانه بیند بسیار دران دراز عمر بود باشد بر بر علامتی باشد او را و او را زنان
بسیار باشند **حوت** نیکو تن و درویت فراخ بر است فربه است نیکو ریش است بزرگ روح است
پخ مغی است بسیار خواب است سپید رنگ است در حلق او عیبی است کرد چشم است دراز بالاست بزرگ
لب است بزرگ شکم است و بر آمده پستانست دلیر است کینه ور است سیاه موی است رنگ او به سپیدی زند
دروغ زن است دیوانه است خنده است خداوند چیز است نیکو خوی است منقلب حیث نیکو آمیزش است
تکلف حریص است بر مجامعت دراز زندگانی است هنرمند است کیش دوستاران است اضلاع سهرست
تنگ پیشانی است سیاهی چشم او بیشتر از سپیدیست و در روی او علامتیست و زیر دست او دیگری و در
سر او دو راز و ناست بسیار فرزند است و بر و بینی و سوسه و نقرس باشد و الله اعلم
حلیت ستارکان **زحل** گندم گون است سطبر لب است بزرگ چشم است در یک چشم او عیبی است
با یکی از او دیگری خورد تر است جعد موی است زفت و دیلاست مختلف و دندانهاست شکافته پای است
مشتری سپید است بسبزا رنگی زند بزرگ چشم است خرد سیاهی دیده است جعد ریش
نیکو صورت است بر آمده رخسار است سطبر استخوان بینی است میانه گوش است میانجی بالاست
پاکیزه است خندان و تازه روی و شادمان است انصاف دهنده است دادگر است جوانمرد است
درست معاملت است **مریخ** سرخ است گربه چشم است گرد روی است و گاه باشد که بر روی نشانها
بود سرخ موی است میانه سر او بزرگ است بی موی است یا جانب از سر او معیوب است بزخمی یا بریختی
یا شکستگی یا زخمی در پیشانی او یا جای بریختی بزرگ بینی و تیز دیدار است خشمگین است نیکو بالاست
نیکو صورت است ترش روی است خشمگین است چشمهای او سرخ است و دراز انگشتان است اندک
گوشت است و بر دلها گران است و گاه اختست **آفتاب** زرد است و فربه است سپیدی چشم او
اندک است گرد روی است بزرگ بالاست تابنده و رخشنده است فروهشته موی است بزرگ و فراخ شکم است
بر آمده چشم است کرفته است آواز او و راست قامت است دروغی است و کبر آوری است
زهره سپیدیست که تمام بسرخی زند سیاهی چشم او بیشتر از سپیدیست گرد رویست خرد

ابرویست گرد سرست پیوسته ابرویست باریک لبست رخ او گوشت بسیار است نیکو گردن است
تنگ بر است کوتاه انگشت است سطبر ساق است باریک ناف است و باشد که میش چشم باشد **عطارد**
سبز رنگ و گندم گونست بسرخی زند نیکو موی است تنگ پیشانی است سطبر گوش است نیکو رخ است
پیوسته ابرویست نیکو بینی است فراخ بر است درست بند او پیوند هاست خرد دندان است سبک
ریش است تکش روی است که آخته میانجی بالاست کوتاه کام است زرد آساست خداوند حزد
و فهم است **ماه** سپید است گرد رویست نیکو منظر است فرو گذاشته رشت است صافی رنگ است
تن درست است تمام آفرینشست گرد سرست کوتاه انگشتانست زود گرونده است **پیدا کردن**
تربیت یعنی پرورش مولود دو کار بر پرورش نزدیک عامه منجمان چهار سال است و دلیل های آن
ارباب مثلثات اند و بنای تربیت از بنا های ارباب مثلثات باشد و آن بر پنج روی بود یکی آنکه ساقط
بود و دیگر که منحوس بود دوم دیگر آنکه از یکدیگر ساقط باشند و چهارم آنکه غریب باشد یا در هبوط و بجم الکراج
شوند و همچنین دلیل کند ارباب مثلثات بر وقت و زندگانی مولود همچنانکه بر پرورش دلیل کرد از آنکه خداوند مثلثه
پیشین دلیل کند بر اول عمر مولود و خداوند مثلثه دویم دلیل کند بر میانه عمر و خداوند مثلثه سیم دلیل کند بر آخر عمر مولود
و نیز دلیل کند ارباب مثلثات با یکدیگر از موافقت مزاج ایشان و توتها و ایشان در خانها و در شرف خویشتن همیشه
بودن سعادت و دولت از اول زندگانی تا آخر عمر و اگر خلاف آن بود بر خلاف این حال دلیل بود باشد **اما**
تربیت چون بیرون را بطالع دیدار باشد زندگانی اندک یا به وجوه مایا زحل بهم باشد یا در در تر ای او بود زندگانی اندک یا به
و تربیت بیابد و جوه ماه و زحل و آفتاب یک جا باشند مولود را تربیت جا باشد و همچنین بود اگر قمر با مریخ باشد و آفتاب اندک
زندگانی بود و جوه ماه در عقرب بود یا در حوت تربیت بیابد و جوه ماه میان دو نحس محصور باشد و سعدی را بر وی نظر بود حکم کند
تربیت و چون مریخ و زحل در طالع باشند و سعد از و ساقط بود دلیل کند بر اندکی زندگانی و جوه ماه و آفتاب در یک جزو در زحل بود در زندگانی
نیابد و مانند این اگر مریخ بجای زحل باشد و چون صاحب طالع و خداوند خانه آفتاب و ماه و سهم السعاده زیر شعاع باشند اندک زندگانی
باشد و اگر راس یا بر دو نحس در چهارم باشد زندگانی نیابد و چون هر دو نحس و ماه در وتد تا طالع باشند کودک آب بخورد و زندگانی نیابد
و اگر ماه در وتد نحسها باشد و نحس در وتد بود و سعدها از وی ساقط البته زندگانی نیابد و اگر زحل
در طالع بود و مریخ در هفتم زندگانی او اندک باشد و در بلا و سختی بود و اگر زحل در مشرق
بود و ماه در مغرب اندک بقا یابد و مانند این اگر زحل در مشرق بود و زهره در مغرب
تربیت بیابد و بقا چون قاسم در جایگاه نیک باشد و بطالع نظر دارد
سعدی دلیل زندگانی باشد و اگر مشتری در طالع باشد یا در مثلثه او مولود را

زندگانی بود و تربیت سخت نیکو بود و مانند این بود اگر مشتری در فته بود یا در بابل زنده و چون
زحل در میلاد رود و در وتدی بود یا در مثلثه طالع و سعدی بود طالع نظر کند زندگانی
و تربیت یابد و اگر ماه با عطارد در طالع و مشتری در وتد زمین زندگانی یابد و چون ماه
و ارباب مثلثات طالع از نحسها بری باشند دلیل بر درستی و زندگانی نیکو کنند و اگر
ستارگان روزی در برجها روزی باشند و ستارگان شب در برجها شبی و در وتد طالع باشند
یا در دهم این علامتی نیکو باشد در بقا و زندگانی یافتن و چون ارباب مثلثات طالع و بهترین در دهم
بود یا در یازدهم یا در پنجم طالع دلیل کند بر نیکویی زندگانی و چون ماه در وسط السما باشد در نظر سعدها
و نحسها از وی ساقط بود دراز زندگانی باشد و اگر سعدها در چهارم برج باشند تا بدیری برسد
و مرگ او در غایت پیری بود و چون مشتری در حد خویش باشد دلیل کند بر عمر دراز مرکودک
و مانند این اگر آفتاب در حد زحل باشد و اگر آفتاب در طالع بود و نحسی را بدو نظر نباشد زندگانی
دراز یابد و به پیری برسد و اگر آفتاب در دهم باشد و از نحسها رسته و زهره جو در طالع
باشد و نحسها از و ساقط و مشتری ناظر بدیشان زندگانی دراز باشد او را و چون عطارد با زهره بود
و آفتاب ناظر بود دیاوتن درست بود و راست سرشت و دراز عمر و چون ماه و عطارد در یک برج
باشند در جنوب یا در وتد زمین زندگانی او دراز باشد و اگر خداوند سهم السعادة
و سهم السعادة در طالع باشند و مشرق بود و رسته از شعاع و نحسی را بدو نظر نبود دراز عمر باشد
و مهتری بود و نام بردار **آن جایها که بدو نگرند در حال تربیت** آن جایها که بدو نگرند
در حال تربیت آن جایگاه ماهست در سیم روز از وقت زادن و در هفتم و چهلم روز و بدان که و
دشواری و رنج دیدن در تربیت و اگر سهم سعادت منحوس باشد در چهارم طالع دلیل کند
بر بدحالی تربیت و چون ماه از سعدها باز گردد دلیل کند بر بیماریها و علتها و
بسیار و رنج در تربیت و در پیشها و دیوانگی و بیم باشد و چه دویم از حمل هر که
به دو زاید دلیل کند بر بیماریها صعب و رنجها دیدن در پرورش هر که بر اول ثور
زاید دلیل بیماریها باشد مولود را از پس جمله دلیل کند و چه دویم و سیم از ثور بیماریها
تا پنجم ماه و هر که بر وجه سیم زاید از جوزا بیماری برد بماند تا سی ماه و تا یک سال ایمن
و هر که بر وجه اول زاید از سرطان چو یکسالی و نیم بود بیماریها سخت رسید او را
تا بیم مرگ باشد چون شش ساله شود دشواریها و رنجها رسید او را و هر که بر وجه دویم زاید

روزها در روز سیم ساقط باشد از و نه دشواری و رنج دیدن با نحسی را بدو نظر بود دلیل کند از او رنگ نیز باشد

از سرطان بسلامت رسد تا هفت سال و پس از آن بیماری اندک رسید او را و بعد از آن و هر که بر وجه
اول از اسد زاید علتها و بیماریها رسد پس او را از پس شش ماه و در پیشها بدو پدید آید و هم برین جمله
بود وجه دویم هر که بر وجه اول زاید از میزان او را دو زن شیر دهند و چون سه ماهه شود بیماری شود
و چون نه ماهه شود خون از بینی وی بگشاید و چون یکساله شود بیماری سخت رسد او را پس بهتر
شود و هر که بر وجه اول زاید از عقرب از پس پنج سال او را علتی رسد از مولود او و هر که
بر طالع قوس زاید از پس بیست و پنج روز او را ایمنی رسد که بدو بترسد از آب و بیمار شود و بر سر
ده ماه چنانکه بیم مرگ باشد و پس بهتر از آن و چون به میانه ماه نهم تا بماه دهم باشد
بیماری صعب باشد او را که بدو بترسند اگر از آن بجهد زندگانی و تربیت یابد و هر که بر وجه
دویم زاید از قوس بیماری تا چهار ماه رسد او را و چون دوازده سال بیماری هول خطرناک رسد
او را و هر که بر وجه سیم زاید از قوس تا چهار ماه او را ایمنی او و بیماریها رسد و هر که بر اول وجه جدی
زاید بر ترسند بر او از هلاک تا بدان وقت که دو سال بگذرد از عمر او و وجه سیم از جدی بیماری
سخت رسد او را و بادها بر کتف او را و تا در و پدر او هلاک شوند و زنی غریب او را بخواهد
و هر که بر وجه اول زاید از دلو بیمار شود از پس ده ماه و برهد پس از آن تربیت نیکو یابد
و هر که بر وجه دویم زاید باشد پدر و مادر بیماری سخت رسد او را پس از شش ماه
و اما وجه سیم همیشه در بیماریها باشد تا از هفت سالگی بگذرد و زندگانی او
دراز شود و هر که بر اول حوت زاید با نحس باشد در وتدی یا از پس وتد و سعدی بدو نگرد کودک را
زندگانی نباشد و اگر آفتاب در حد نحسی باشد پدر از وی بیزاری ستاند و بدو خواری و بدبختی
برسد باز گشتن ماه از سعدها دلیل کند بر نیکویی تربیت و سعادت و صلاح در جمله کارها

پیدا کردن دلیلها بر سعادت مولود

بهترین است ارباب مثلثات و سهم السعادة و خداوند سهم السعادة است و بیت المال است و سهم المال
و خداوند مال است و سهم مال است و ماه و دهم طالع و یازدهم سهم السعادة و خداوندان
آن و در چهار زاید درست شوند باشد در سعادت و با بیابانات باشد در جزو ها و اوتاد و بهترین بود
و درستوریست **دلیل خاص بر سعادت و اقبال و بخت و دولت** یکی از آن حالها دلیلها باشد
در فلکها و آن آنست که صاعد شدن او در فلکها دلیل باشد بر سعادت تمام و هبوط او بر شقاوت و بدبختی
و دویم حال دلیلهاست در فلکها و نشان ایشان با یکدیگر و آن آنست که دلیل کننده بر سعادت

در ده ماه او را در تربیت و بیماریها
سیم رسد او را و هر که در وجه دویم جدی

یک ستاره پیوند دیا استواران صاعد و آن دلیل باشد بر گشتن حال کودک از فقر و مایگی
بلندی و برتری و سیم حال ستارگان باشد در خانها و آن آنست که چون دلیلها در اوتاد بود نه
او تایل او تاد دلیل بود بر پایندگی سعادت و اگر ساقط باشد دلیل شقاوت بی اندازه باشد
و چهارم حال ستارگان در خانها یکدیگر و آن آنست که چون دلیل در اوتاد و مایلی او تاد بود
با ساقطان دهند دلیل بود بر گشتن سعادت بشقاوت و بحسنی و اگر از ساقط بود با وتاد
انتقال یابد نحس را حت گردد و شقاوت بسعادت و اما اکنون پدیدار کنیم دلیلها و ستارگان
در بیرها و برجها از آنچه سعدها بود در بیرها افتد سعادت ایشان برود و بغایت نحس شوند
و چون نحسها الحیا رسد سعادتها بسیار واجب کند از آنچه سرشت سر و سالار باشد

دلیلهای ستارگان در بیرهای برجها **زحل** خود منش باشد و توانگر مالها و
بسیار ده ور و زنان و فرزندان بسیار و دراز عمر باشد و تیز باشد که همتر یا حیت خود کرده
مشتری دلیل کند بر شدن زنیایی و نیکویی و بدبختی او و باشد که منزلت او بزرگ
شود و بار بیفتد از زن و ملیز دکمر بر حال در درویشی و تیمار و خوار باشد و همیشه در بند بود
مریخ نام بردار باشد و در دلیری و بزرگ بود و درشت تن و شکوه و در میان
مردمان او را هیبت بود و دوست دارد با مردمان و دشمن پیوستن و خوش منش بود و شادمان
بزنان و فرزندان و ظفر یابد او را در داوریها **آفتاب** دلیل کند بر شدن زنیایی
و کرامت و نام بد افتد او را و سپاهیها و رنجها و نحسی تا رسد او را از اهل او و در پیشها بردی
بیداری آید و سفر کند و نیازمند شود و به رگ زشت بمیرد **زهره** زندانی بود
و بزنان او را شادی نباشد بگروه خویشتن و نقال و دوستان او دلتنگ بود و باشد که حبس بود و در
تنگ و درویشی **عطارد** بدبود و فسادکار و باشد که دیوانه شود و دبیری بیاموزد
و هیچ شادی نه بیند در اهل و فرزندان و او مردی خر بود و اندر تن او با دیار
و سفری کند کبر و دیالی باشد **ماه** زیان رسد او را و عذاب و خواری
و دشنام و رنج و بجایی شود که انجا رسوا شود و با چهار پای بهم آید خاص **دلیلهای
ماه در بیرهای ماه** **حمل** زندگانی در محنت و شادی گذارد
و بتان را پرستد **ثور** گنگ باشد و زشت و در چشم او عیبی بود **جوزا** ابله بود و چنانکه
هیچ علم نداند **سرطان** کوتاه بود و زشت و خوار **اسد** علم زبان بیاموزد

و زناکننده باشد **سنبله** مرکز او را فرزند نیاید **میزان** سخت بود و زشت و فرو آید
عقرب دیوانه سار بود و ابله **قوس** سخن گوی بود و زبان آور بود و **جدی**
از آتش او را سوختگی رسد **دلو** کار او مانند آتش بود و **حوت** کوتاه بود و زشت و نیازمند

پیدا کردن دلیلها بر خوی مردمان دلیلها بر خوی مردمان آفتاب است و صورتهای
ماه است و عطارد و سهم السعادة و سهم دین طبعهای ستارگان و آنچه از ایشان باشد زحل
را اندوه و اندیشه مشتری را جود مریخ را تنگ دلی و تیزی آفتاب را تمامی
قوتها و نفس حیوانی زهره را لذتها و شادیها عطارد را دانش و نطق ماه را تمامی
قوتها و نفس نامیه طبعی سلامتها و فزونی از گردش دلیل باشد بر دور سعدها و زمود شدن
بهترین بدلیلها و شهادت صورتها و مردمی و صلاح جایهای آن و شهادت سهم السعادة و سهم دین
و بر ساقط بودن نحسها از طالع و از دلیلها و سلامت جایگاه دلیل و موافقت او در جنس او
و در برجها و موافق او در خانها و در برجها و حدها او از روی رفتن دلیل و پیوستن او
بسعدها و ستارگان مسعود مستقیم پاکیزه از نحسها دور و از سوختن و در هبوط خود دور و فزونیش و بهای
او از گذشتن دلیل باشد بر نحسها و ز فساد و بیرون بود و یا از نحس شدن دلیل از ایشان یا از نحو
بنا هی جای آفتاب و از شهادت و صورتها و سعدی و از مستولی شدن نحسها بر دلیل و ساقط بودن
دلیل از سعدها از مخالفت جایگاه دلیل و ساقط شدن و در هبوط بودن و از بودن در درجهای تاریک
و از راجع شدن دلیل و از ابطاء او در مقام پیش و از پیوستن او بنحسها و ستارگان ضعیف تباه و از سوختن

دلیل در تن آدمی سه نفس است در اندامها یکی نفسیست که آهنگ کند با آوازها و جایگاه
او در جگرست و دیگر نفسی است که آرزو کند نطق یافتن و جایگاه او در دل است و سیم نفسی که آهنگ
خرد کند و جایگاه او دماغ است فاما قسم پیش اگر معتدل بود خویشتن دار و نهفته بود از سعادت
زهره و قوت او از آفتاب و چون از اعتدال بیرون باشد و افزون بود حریص بود و ناشکیبا و آن
از نحسی او باشد با احتراق یا رجعت در استقامت و اگر کمتر از حد اعتدال بود شهوت طعام
نباشد او را و آن از نحوست او باشد از احتراق در رجعت و قسم دویم چون معتدل باشد دلیر بود
از سعادت مریخ با آفتاب و چون افزون بود از حد اعتدال متهور باشد بغایت از نحسی او و وقت
استقبال آفتاب قسم سیم چون معتدل بود حکیم باشد از سعادت عطارد با آفتاب و چون افزون
از اعتدال بود حیلت و دستان آموزد و آن نحوست او باشد از سوختن او در حال استقامت

وچون کمتر از اعتدال باشد جاهل بود وکم خرد و آن از نحسی و باشد بسوختن او در حال احتراق

بیرون آوردن هیلاج و کدخدای مرشناختن زندگانی مولود

و دانستن راه ها و قسمها و آن جایگاه ها هیلاج پنج است آفتاب و ماه و جزو اجتماع و استقبال که گذشته جزو سهم السعاده و جزو طالع

کدخدای ناچاره یکی باشد از انجا او را تغییب بود ودرین پنج برج که هیلاج در دست یکی خداوند

خانه دویم خداوند شرف سیم خداوند حد چهارم خداوند مثلثه پنجم خداوند وجه راه ها

جستن از بهر بیرون آوردن که خدای سه چیز است یکی نظر خداوند مزاج کم با هیلاج دویم اتفاق او با هیلاج

در برج برابر مطالع سیم اتفاق خداوند مزاج هم با هیلاج در برج برابر در ساعت او روز

اندازهای سالهای کدخدای

مر هر یکی را از هفت ستاره ولد

خانها و فلک بر سه روی باشد یکی دادن که خدای درو بود و آن سالهای بزرگ او باشد و دویم مایلی

وتد و آن سالهای میانه او بود سیم در زایل و آن سالهای خرد تر او باشد

عدد نوعهای سالهای هفت ستاره

سالهای بزرگتر مر زحل را نطز و سالهای میانه تر مح ل و سالهای خرد و ل

سالهای بزرگتر مر مشتری را عط و میانه تر سالهای او مه ل و خرد تر سالهای لهد

سالهای بزرگتر مر مریخ را مو و میانه تر مح ل و خرد و

سالهای بزرگتر مر آفتاب را قکد و میانه تر نط ل و خرد یر

سالهای بزرگتر مر زهره را ی و میانه تر مه و خرد و

سالهای بزرگتر مر عطارد را عو و میانه تر مح و خرد ی

سالهای بزرگتر مر ماه را لح و میانه تر کط ل و خرد ی

ستارگانی که افزون کنند بر سالهای کدخدای

مشتری و زهره و عطارد مسعود و ماه و راس و آن ستارگانی که نقصان کنند از سالهای او آفتاب و مریخ

و عطارد منحوس و ذنب و جایگاه ها که زیادت کردن رواید واجب کند بر سالهای کدخدای

و آن یا زهره را باشد یا مشتری را مقارنه و تسدیس و دو تربیع و دو تثلیث و مقابله و اما

ماه را تسدیس و دو تثلیث و عطارد را چو مسعود بود مقارنه و دو تسدیس و تثلیث و راس را مقارنه

بود و بس بر سال جایگاه ها که واجب کند نقصان کردن و آنچه از سالهای کدخدای

از جایگاه که خدای مقارنه و دو تربیع و مقابله فاما ذنب مقارنه باشد در سال

80 وسالاری کند لشکرها را و بکشاید حصارها را و معروف بود میانه مردمان و کاران بزرگ

شود و با سعادت بود و با ظفر و زیبایی و هیبت و دشمنان را مقهور کند

و همچنین باشد حال زنان که برین دو ستاره بیابانی زاینده معروف باشند بکار نیکی

بوند و نیکو روی و زیبا و تیز شهوت بسوی مردمان و زین سبب ایشان را زشت گویند مردمان

و بصورت و دیدار نیکوترین هم مردمان باشند والله اعلم بالغیب واحکم بالصواب

تمام شد این مقاله دویم از کتاب

جامع شاهی بتوفیق ایزد سبحانه وتعالی

1

مقالت سیم از کتاب جامع شاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

چون بزرگترین حالهای عالم که واجب می کند کون و فساد و گردانیدن از حال بحال در جایهای باشد

که آفتاب بر ان حرکت می کند و می گردد و در هر دوری از دورهای او پیدا می آید از حوادث و

گردانیدنها و کون و فساد مانند دور گذشته از زادنها و کشتی گرفتن و پدید آمدن گروه

از جانوران و حالهای ایشان و بر رستن نباتها و درختان و برگ و شکوفه و میوه پیدا آمدن

بر ایشان و باز پژمردن ایشان و برگ فرو ریختن و آنچه پیوسته باشد از پیدا آمدن جانوران

در وقتها دانسته نزدیک از دورهای آفتاب که این چیزها بدان پیوسته است ازین جهت

خداوندان این صناعت تحویل سالهای مولود را مانند کرده اند بتحویل سالهای عالم و قیاس کردن

بر آنکه بیشتر حالهای مولود و گشتن و اختلاف او از جهت شکلهای شخصهای علوی می باشد

در ابتدای رسیدنهای ایشان بجایگاه اصلی او و آنست که ایشان دلیلها یافتن بر حالهای مولودها

در اصل طالع بوقت زادن از بد و نیک و سببها که واجب می کند آدمی را از خواستن و معاش کردن

و آنچه واجب می کند از چیزها که بدان پیوندد در زندگانی او چون سفر و زن کردن و تصرفها که

می کند در هر حال از حالها و این حالها جمله بگذشتن روزها و سالها باشد بران گونه که دلیل می کند

شخصهای علوی نزدیک رسیدن آن بجایهای واجب آید پیدا آمدن آن و شکلهای که

موجب آنست و پدیدار کننده آن تا کار بدانجا رسد که آن چیزها در اصل طالع مولودها از

حد قوت بحد فعل آید و چون دلیلهای شخصهای علوی را در نتوان یافت مگر بحاصل کردن آن

در مرکزی از مرکزهای ابتدا که واجب می کند از دلیلها و ابتداها و واجب کننده گردش شکلها

او از حالی بدیگر حال یا رفتن او از برجی بدیگر برج یا از حدی بدیگر حد در حال مولود یا نوبتهای او

در انتهای دورهای او یا سالها مضاف بستارگان قیاس کردن بر ان حال و مدت مرکزی

نیافتن مانند تر و اولیتر بدانچه واجب می کند شخصهای علوی را بوقت مولودها و نه صواب تر

از دورهای آفتاب و قسمتهای او چون چهار فصل سال و دورها پیدا آمده مرشب و روز را از آنچه

بیشتر مر حالهای جانوران و خاصه حال آدمیان باز بسته است بدورهای آفتاب و بودنهای او دیگر جایها

و هر چند که دورهای دیگر ستارگان را تاثیرها باشد که از پس او برود از کارهای مردمان معاش

ایشان که باز بسته است بدورهای ما چون ماه روزه و عیدها و تاریخ حکمها و داد و ستد و غله و کرایها

2

زمینها و خانها و ماننده آن و بر اندازه آنچه می یابند از کار نباتها و بسیار از جانوران خاص آنچه آبی

باشد و حال آبها و باران ها که این چیزها بدور ماه و حرکتهای او باز بسته است و اگر کسی از اهل این صناعت

بکار دارد دورهفت ستاره را و گردشها و حرکتهای ایشان را یک بیک در مرکز نزدیک رسیدنها

ایشان بجایهای اصلی و نزدیک رسیدن ایشان بمانند حدودها از برجهای که مانند او باشد ستاره

در آن فایدهای بسیار یاوندی از آنچه دلیل کند او ستاره بسرشت و بخاصیت خود در اصل مولود و آمیزش او

بدیگر حالها در کار الفاد و تحویل شمسی و تواند بود که خداوندان این صناعت بگذاشتن طالعها این مرکزها

را شکلهای شخصهای علوی در ان اندکی در یافتن ایشان او نقطها را چه حاصل کردن جایهای

ستارگان رونده و ایستاده بتدقیق چیزیست که دشوار توان یافت بتنها و خرسندی نیفتد برای

ترا از اهل این صناعت بیافتن مراد خویشتن در حاصل کردن او چه صناعت معنی رصد از آلات

نیست خالص از عیبها بدریافتن حسی و مباشرت حسی بدان نرسد بتدقیق سرا رسیدن

و بدین علت دست بداشتن خداوندان این صناعت طالع تحویل سالهای مولود را و فرو ایستادن

ببروج انتها از آنچه اندیشه کردند که بدان حاجت نیست و بی نیاز اند از آن و چنان نیست که ایشان

گمان بردن و طعن نیست بریشان که وجمعنا ایشان گفتن و او آنست که آنکس که بر ایشان رد کرد چنان گفت

چون ضبط نکند در بنیاد وقت تحویل چگونه بشناسد مقدار سال را و وقت تحویل و برج انتها را اما گو

ایشان را که روش تحویل سال نزدیک لکا اعتماد بکند بر طالع تحویل چون روش جایهای ستارگان است نزدیک

هم او ان معنی که خاصگان اهل این صناعت اعتماد بر جایهای ستارگان کنند بر زیج رصدی و رصد

آنکس که معتمدتر باشد نزدیک او و معهد او نزدیک تر و اعتماد نکند بر حقیقت گردانیدن او

و درست کردن جایهای او و خاصه نزدیک گشتن او از برجی بدیگری و تقریب و تخمین و قیاس می گویند

چه جایگاه ها و بسیار مخالفتی نکند چنانکه زیانی دارد مانند برجهای طالعهای تحویلها و خاصه چون بر مولود

بگذرد سالهای بسیار چه اندازه تفاوت یک دقیقه از حقیقت جایگاه آفتاب تفاوت کند نزدیک

شش درجه از زمانها و چون خلاف کند جایگاه آفتاب تفاوت کند حقیقی را از قیاس و رصد بهری از آن

اختلافها از دقیقها تواند بود که تفاوت کند طالع تحویل از حقیقت بر چهار او و آنگاه باطل شود حکم کردن

بر برجها و خانها و آنچه واجب کند از برجهای ایشان بفرود آمدن ستارگان در ان و تفاوت نکند

و مخالف شود برج انتها را اگر مخالفت کند وقت تحویل از حقیقت او باشد مخالف او کم از یک ساعت

و در ان تفاوت بسیار نیفتد و اگر خلافی افتد بود که در ماه کم از یک درجه بود و اگر کسی از اهل این صناعت

کند تا حیله سازد راه او سوی صواب باشد و آنچه آورده اند اهل این صناعت برورده باشد
واگر طالع حدهای آفتاب را با بطلمیوس و نقطه را بجسطی تدقیق از ابلیز نکردی چه مار طالع نیست
با موجود را بله کردیم حقیقت و قصد کردیم ببرج انتها بحقیقت که دلیل و حاصل آمد است
بر روزگارها پیدا کرده و اگر در زمانه تفاوتی و کمابیشی افتد و کماشته بر دو طرف چیزی اندک
بود که بدان عبرت باشد در جنب دیگر وقتها سال و آنکس که نقص می آرد بدانکس که مهمل
گرارد طالع تحویل سال مولود را و ببرج انتهای گویی چنان واجب کند که بداند که خداوند
تحویل حقیقی قوی تر و نزدیک تر بدان در اضافت بخداوند سال از خداوند برج انتها
و شک نیست در آن و این حال آشکار است و او غافل است از آن که خداوند سال را خداوند برج انتها
کردند از حقیقت کار برج انتها نزدیک ایشان و تخمین طالع تحویل و در اعتقاد این کس که بخواست
که خداوند سال خداوند برج انتها است و بطلمیوس اعتماد بطالع اجتماع و استقبال می کند که پیش
از فرود آمدن آفتاب بود در منقلب ربیعی و عمل می کند بر طالع در آمدن آفتاب در منقلب ربیعی
و این کس که برین راه می رود اجتهاد او بنزد صواب نیست نه آنگه از راه پیشین بهتر است و پیدا کند درستی
این راه روزگارهای کسوف و تقریب او بر آن جمله که در شمار و رصدی یاوند و ما اعتماد بر طالع
های اجتماع و استقبال کردیم که پیش از تحویل مولود باشد خاصه چون جزوها دور باشد از اطراف
برجها و نزدیک باشد با وساطاو و اعتماد کنیم نیز بر طالعهای اجتماعها و استقبالها که پیش از
فرود آمدن زحل و مشتری بمانند جزوهای او و از برجهای که در آن بود در اصل مولود و خاصه
طالعهای یاد کرده پیش از دورهای تمام تا ما در دیگر ستارگان متحیره واجب می کند که عمل بطالع
اجتماعها و استقبالها کنیم که بوده است پیش از دور ایشان و بجایگاه شخصهای علوی بنهیم در آنچه
حکم کنیم بر احوال مولود و لیکن بدان رسیده اند دلیلهای طبع او و برج و بهم آریم دلیلهای واجب
یا از تحویل سالها فاما حقیقت شناختن حال مولودها و درستی او و بدی یافتن بر راه استقصا
بدی یافتن و وقتهای پیش از بن مرکزها بت که واجب می کند آشکار کردن تأثیرهای او در کار مولود
و آن از جهت شخصهای علوی باشد در مبادیها که واجب کند کار عالم را از مبادیهای قرانی در آن
مرتبه و مبادی تحویل سالهای عالم و دورها و انتهاهای او و طالع وقت افتادن نطفه و طالع ماههای
شمسی و قمری در وقتهای او که کودک در رحم مادر بود و طالع ولادت و طالع تحویل سال مولود
طالعهای اجتماعها و استقبالها که بوده اند پیش از مرکزها و طالع تحویلها و ماهها و روزها و قیاس

شکلهای اجرام علوی در مرکزها که یاد کردیم بایدار جهت تأثیر هر مرکزی نزدیک مرکز طالع ولادت
چون کارهای مولود از جهت شریعت باشد از جهت نظر او و قیاس کردن دلیلهای او در طالع اصل
ولادت نزدیک طالع قران دلیل کننده بر ملت و ستارگان او و حالهای ستارگانی دلیل کننده بر
ملت نزدیک ستارگان طالع ولادت چون حال و با آنچه پیدا آید از تنگی و فراخی در نرخها در سال
از طالع تحویل سال عالم و شکلهای ستارگان او و نزدیک ستارگان طالع اصل ولادت و طالع تحویل
ملت او و برین جمله باشد حال دیگر مرکزها چون نیک نظر کند درین جایها حکم او صواب بود در
کار مولود و حالهای او ان شاء الله تعالی **شناختن آنچه منجم را بدان از تقدمهٔ معرفت حال**
خداوند تحویل پدید یاد کردیم در آنچه گذشت از تحویل سالهای موالید رسید
باشد بحقیقت جایگاه او که آنجا بوده است در اصل ولادت و در آن مدت سیصد و شصت و
پنج روز بود و کسری و چنان باید که از آدمی بدانیم تا حکم توانیم کردن بر طالع تحویل سال مولود از نطفه
حکم بر کار کودکان نه چنان باشد که حکم بر آن سالخورده و نیز باید که مرتبه مولود را بشناسیم حکم
حکم بر سعادت پادشاهان چنان نباشد که حال رعیت و حال مولود را باید که در تن او بشناسی
و حکم بر آن اندازه کنی که ممکن باشد و از آن آید مثلا چنانکه مولودی را شناخته باشیم که او شخصی است
و تحویل سال او دلیل کند بر فرزند حکم نکنیم از آن فرزند یا کودکی باشد یا پیری دیرینه و یا زنی
احکام این هر سه برابر نباشد و حالهای که بمولود پیوندد بدانی چنانکه علا اگر دانی که پدر او مرده باشد
حکم نکنی و تصرفات پدر او و بر سببهای که واجب باشد در حال زندگانی و همچنین باشد حال
مادر و برادران و خویشان این چیزها آنست که واجب آید شناختن او پس حکم کردن بر کارها
صاحب تحویل تا خطای نیفتد زشت از اندازه بیرون والله اعلم **شناختن دلیلها که بیان دلیل**
کنند بر تحویل سال و آن شش چیز است یکی برج منتهی و خداوند او و دوم قسم و قاسم و سیم ابار
مر قاسم و چهارم خداوند و حد داری که مشارک او بود و خداوند دور و پنجم طالع تحویل سال
و خداوند او و ششم ماه و اگر مدبر بدان دهد و خداوند خانه او فا با برج منتهی او و با آنکه
که نوبت سال بدان رسیده و او آنست که سال پیشین از ولادت مر برج طالع را و خداوند سال
مر دوم برج را و سال سیم مر سیم برج را از طالع خویش چون دوازده سال بگذرد باز بدو رسد نوبت
ببرج طالع رسد و او باشد برج منتهی و هم برین جمله و برین نوبت و ولای می گردد تا آخر عمر
و خداوند او برج منتهی را پارسی سالخدا خوانند و او باشد والی سال و خداوند او و لقا

قسمت نام خداوند حد و آن آنست که تسییر درجه طالع و یا هیلاج مر هر سالی را یک درجه را است
باشد یا مطالع و انبازی مر با سم را خداوند شعاع را بود که بر درجه قسمت افتد و فرداریه اگر
مولود بروز بود مر آفتاب را بود و مر ماه را و بر والی برجهای گردد و روش ستارگان بر اندازه
سال خرداد و اما مشارکه مر را خداوند نوبت قسمت سالها او بود و او آنست
که سالها هر یکی از آن قسمت شود میان هفت ستاره و هر قسمتی بستاره دهند و اینک بجمله او اند
فردار کنند و انگاه بر ولای روش ستارگان در فلکها و قابل تر بیرماه او ستاره بود که ماه بدان
پیوندد و حالها دلیلها و نشان ایشان بر یکدیگر از دلیلهاء ستارگان باشد بحالهای ایشان
در تر ایشان و بر دیگران یا در تحویل و یا از ستارگان اصلی و یا از خانها و دلیلهای خانها از
خانهای اصلی و این بر دوازده روی باشد اول گذشتن ستارگان بخانهای اصلی و یا گذشتن
ایشان بر یکدیگر و دوم ساعتها در تحویل اندر بهری از خانها و سیم بجایگاه ستارگان از خانها
ایشان و جایگاه خانهای ایشان و چهارم دورهای ستارگان و دوازده خانه و پنجم
موافقت برج منتهی و طالع تحویل مر بعضی از خانهای فلک را و یا جایگاه ستارگان اصلی را
و ششم و هفتم بودن ستارگان در خانه دیگر بیرون از آن خانها که در آن بوده است در اصل
مولود و هشتم دلیل پیوستن خداوندان خانها بیکدیگر و نهم دلیل ستارگان بگذشتن
ایشان در برجها و یا بجاهده ایشان مر شعاعها و سهام را و اثنی عشریات را با اصلی و یا تحویلی
و دهم دلیلهای پیوستن ایشان بگذشتن و گشتن ایشان از برج بدیگر برج یا ارسال می باشد شکل
و یازدهم دلیلهای ایشان در جایهای ایشان و خانهای دیگران و در حدهای ایشان
و حدهای دیگران و دوازدهم دلیلهای جوهر واجب آید بر ما که بدانیم دلیلهای نفس را
و دلیلهای تن را پیش از شناختن سا دلیلها را که دلیل کرد بر حال مولود و او آنست که
چون دلیل کند دلیلهای نفس یا دلیلهای تن بر بیماری یا بر زندان یا بر مرگ چگونه حکم
کنیم بر کار سفر آن و تزویج آن و دیگر حالهای باز دارنده مرو را **فاما شمار دلیلهای تزویج است**
نخستین برج منتهی و دوم جایگاه انتها قسمة از هیلاج و سیم جایگاه انتها قسمت از طالع و
چهارم ماه و پنجم طالع تحویل و شمار دلیلهای نفس هشت است یکی از آن تحویل سال است دوم خداوند
طالع است سیوم قابل ماه یا خداوند خانه او و چهارم خداوند دور پنجم خداوند فردار ششم
انبار ایشان در حد و شعاع هفتم قسمت کننده از هیلاج طالع و هشتم خداوند سال چون این

دلیلها نیکو حال باشد در اصل او ان او تاد و متفق در زایج و دور از نحسها و قوی
حال دلیل کند بر تن درستی و قوت نفس و چون ضعیف باشد بخلاف این
دلیل باشد والله اعلم **شناختن حالهای برج منتهی و خداوند سال در صلاح و فساد** شناختن او چنان واجب کند
که بنگریم ببرج انتها و حال او از خانهای اصل مولود هر خانه را اگر باشد در اصل
او ان او تاد یا مایل او تاد یا ساقط از آن یا خانه یا شرف یا مثلثه و یا حد هر ستاره که
باشد از نحس و سعد و هر ستاره که اندر آن باشد در اصل و هر سهمی و اثنی عشریه که در وی
باشد پس بنگریم در تحویل سال یا در برج منتهی هشت ستاره از ستارگان تحویل یا شعاع
او و یا اثنی عشریه او و چگونه باشد حال ستارگان شعاعها اصل ایشان و حال خداوند
سال در وقت و قوت هر یکی از ایشان و ضعیفی ایشان و نزاعت و غربه ایشان
اگر برج منتهی سلیم بود از نحسهای اصلی و تحویل که تباه بوده باشد در اصل و تحویل در خیر
او در بر خویشتن در برج که از افراعمت بود و قوی باشد و نیک در زات خویشتن
و نظر ستارگان و اثنی عشریات ایشان و جای او نیک باشد از اصل و تحویل دلیل
باشد بر سلامت تن خداوند تحویل و خوش منشی او و شاد بودن او و بچیزهای که
دلیل کند بر آن و ستارگان که یار او اند در اصل مولود و تحویل اگر خداوند
سال در اصل تباه حال بود در تحویل نیک حال بود حال او نیکو باشد در آن سال
در بعضی از چیزها و سببها تا آنکه گردد از آنکه بدان شاد گردد و اگر در اصل نیک حال بود
و در تحویل بد حال دلیل باشد در آن سال بر ضعیفی و نقصان در هر برجی یاد کردیم
بر اندازه ضعف و محنت آن و اگر در هر دو وقت تباه حال باشد دلیل باشد بر بسیاری
اندوه بر اندازه جنس دلیل او و اگر در هر دو حال مسعود باشد و مقبول جای دلیل باشد
بر یافتن نیکوی بسیار و منفعت جاه و اگر در هر دو حال نیک باشد و لیکن جای ایشان مقبول
نباشد دلیل او کند که برسد تا نزدیک نیکوی و خیر بسیار و پس تباه شود و نقصان
گردد و اگر در اصل و تحویل تباه حال و جای باشد و لیکن مقبول بود دلیل کند بر اندک خیر
و منفعت یافتن از جهت مردمان و فرومایه و از کارهای خسیس و فرومایه و اگر پادشاه را بیم
او در هر دو وقت در وتدی بود و ستاره نحس بود که از او قبول نکند از تربیع یا از مقابله
دلیل کند بر مکروهها و آفتها در آن سال و اگر از نحس براجع باشد و یا ذاهب باحتراق

دلیل باشد که سختی بدان رسد نه از روی خویشتن واگر با این همه در روی بدی باشد بلا سخت
تر بود و صعب‌تر واگر در وتدها باشد و ناظر بود بطالع آسان تر بود از آنچه گفتیم واگر ساقط او
از طالع او مکروه و پوشیده باشد چنانکه کس نداند و چون به مقارنه را سالخداه را مر ستارگان
و شعاع و آشتی عشریات را برانداز حال بود از آن و دلیلهای او براند از مزاج و حالهای
او باشد والله اعلم شناختن دلیلها ستارگان چون سالخداهی و را باشد چون سالخداهی از آن باشد
و نیکو حال و نیک جای باشد یا بد حال بود و تنها یا ستاره بنگرد بدان از گونه نگرشها از تسدیس
یا تربیع یا تثلیث نحسها چون نیک حال باشد دلیل باشد بر صلاح و سعاده از جنس طبع او
و سعدها چون تباه حال باشد دلیل باشد بر بدی و بلا بقدر سعد و نحس زحل
چون سالخدا باشد و نیک حال بود چون در اصل و تحویل قوی باشد و مشرقی در روشنائی
خویشتن تمام و افزاینده در بهرهای خود در جای نیک از خانها و اگر در چیز خود تدبیر
کننده باشد مر کارهای نیک منفعتی بر او فرمان او در آن روان باشد و خاصه آنچه بتدبیر
زمینها و دیهها باز گردد و صنعتها و عمارات کردن جایها و بیرون آوردن آبها
و نشاندن نهالها و کشت کردن واگر مولودهای بزرگان و پادشاهان بود و سعدها بدان
بنگرد در اصل دلیل باشد در آن سال بر بنا کردن شارستانها و کوشکها و در کشیدن باره بلند و
بر افراشتن دیوارها و باغها و بستانها ساختن و کاریزها بیرون آوردن و رودها و جویها
کندن و پدید و بصلاح آوردن آنچه تباه شده باشد از آن جمله نگریستن مشتری بدو واگر
مشتری بدان بنگرد از تسدیس یا از تثلیث یا آنچه ما یاد کردیم دلیل کند بر آن چیزها که گفتیم
و کرامت و شادی یاود و معاملها از بزرگان و آهسته باشد و بردبار و بهر کاری که بکند نفع گیرد
از آن و بفرزند شادمانه باشد واگر زحل در برجهای ملکی باشد نزدیک نگریستن مشتری بر آن
در آن سال تدبیر کار جاه پادشاهان کند و همچنین باشد نگریستن زحل از هر جهتی که باشد دلیل
کند بر سعادت و قوت الا آنست که نگریستن تثلیث و تسدیس و پس تربیع قوی‌تر باشد نگریستن
تن نگریستن مریخ بدان واگر مریخ بدان بنگرد از تثلیث یا از تسدیس و حال هر دو نیک باشد دلیل
کند اندر آن سال کارها کند که از آن منفعت باشد و در مال و جاه او بیفزاید و با پادشاهان
بیامیزد و بسبب برادران شاد شود واگر مریخ با او یکجا باشد در آن دو وقت خاصه در آن سال
نیکخوی باشد و صواب رای و در نفقه فراخ کاری کند و مال را ببر کند نگریستن آفتاب بدو

واگر آفتاب بدان بنگرد از تثلیث یا از تسدیس با صلاح حال ایشان و خاصه در دو وقت در جای روز
دلیل کند بر زیادت جاه و منزلت و منفعت گرفتن به بزرگان و خداوندخطر نگریستن زهره بدان
واگر زهره بدان بنگرد از تثلیث و تسدیس او بپذیرد در جای شب در آن همه سال شاد باشد بر زنان
و در پاکیزگی او بیفزاید و در جاه او در آن سال خانها و بناهای دیگر بنیاد اید واگر نگریستن او
از تربیع باشد یا از مقابله شاد نبود بدان و جدا کنند از او گروهی از پیوستگان او و غمناک شود
بسبب زن و فرزند نگریستن عطارد بدو واگر زحل و عطارد نیکو حال بوند در اصل و تحویل و بنگرد
بدان از تثلیث یا از تسدیس در آن سال افزون شود در دانش و در بردباری و عملهای بسیار
بیاموزد و ببندگان شاد شود و بتن خویشتن واگر عطارد با او بهم باشد نیک حفظ و اندیشه
و زیرک باشد نگریستن ماه بدو واگر ماه بدان بنگرد در دو وقت از تسدیس یا از تثلیث
با صلاح حال ایشان و زآید نوبه بیشمار باشد در مال و جاه و صنعت و کشاورزی آن
زیادت گردد و نفع یابد از کشتها و جویها و کاریزها و جاه او زیادت گردد نزدیک پادشاهان
و بزرگان واگر بدان بنگرد از تربیع یا مقابله یا از مقارنه دلیل کند بمیر آنچه که در تسدیس
دلیل کرد ولیکن کمتر از آن باشد و نیز تباهی و رنج و دشواری باشد او نیکوی زحل چون
منحوس باشد واگر زحل تنها بود دلیل خویشتن و تباه حال باشد در برج غریب یا محترق یا تحت
شعاع یا راجع باشد بشب روی زمین و بروز زیر زمین و خاصه در چهارم دلیل کند
بر آن سال بر رنجها که بر اهل بیت و پدران و جدان او برسد و از آن نیز رنجها رسد
و بیماریهای صعب از تری و تب لرزه و سودا بر آن غلبه دارد و زیانها بیند و در کشتها
و کشتها و آبها و چیزهای دیرینه و دیر برآمدن حاجتها و تباهی تدبیر و خطا شدن
رای و پلیدی و فریب و بتر آن باشد که بطی و دیر رو باشد و یا مقیم واگر در برج غریب بود
این چیزها در غریبی بوی رسد واگر در خانه اصلی قابود هم در غریبی بوی رسد و از دوستان
واگر در خانه دشمنان از دشمنان منتهی چون بنگرد بدو واگر مشتری بدان بنگرد
از تثلیث یا از تسدیس و ایشان تباه حال باشد دلیل کند بر ویران شدن لحق آنجایها
و تباه شدن پاره از مالها و پوشیده شدن نام و تباه شدن آب و جاه او واگر نظر بدان از تر
بیع باشد دلیل کند بر نقصان مال و دشواری در کارهای که ابتدا کند و آفت رسیدن مادر بدو
از او واگر بدان بنگرد از مقابله و ایشان تباه حال باشند در دو وقت در آن سال بد تدبیر باشد

و بیکار و بسبب فرزند غم خورد واگر هر دو قران کند دلیل باشد بر تباهی مال و تاوان و داوری
و بیکاری نگریستن مریخ بدو واگر مریخ بدان بنگرد از تثلیث یا از تسدیس دلیل کند بر سستی
و کاهلی و تباهی حال و مرگ برادران و بخل او و بتحویل رنجها و نحسها رسد واگر بدان بنگرد از
تربیع و زحل بر آن مشرف باشد بیماری رسد او را اگر می و مال او را و پدر او تباه کند و بعضی از بلاد از
او بگیرند واگر بنگرند از مقابله نقصان رسد در مال و معاش او و رنجهای سخت بیند و بیمار گردد
و با اهل و خویشاوندان خود خصومت کند و زیان بیند بسبب اگر این برج هم طبیعت او برج امت
واگر با او قران کند دلیل کند بسیار غم باشد و بدخو و بد تدبیر و حاجتهای او دیر روا شود و برا
در آن بزرگتر از رنجها رسد واگر در دو وقت باشد کمتر از آن بود نگریستن آفتاب بدو
چون بدان بنگرد از تثلیث یا از تسدیس خاصه بشب بر آن و بر ما در آن اندوه راه یابد و زیان در
مال و نقصان در جاه واگر از تربیع بدان بنگرد و آفتاب بدان مشرف بود هر چه از پدر و مادر
میراث یافته است از مال هلاک شود و قرابات او با او دشمنی کنند و بیمار شود از بار رسیدن زنان
واگر زحل بدان مشرف باشد غمها رسد او را و در آن میانه متحیر گردد و باز دارند او را یا اسیر برند
و نکاری که در آن نفع باشد معزول کنندش واگر از مقابله بدان بنگرد او را و ما در آن اینها را افتد و
علتهای تباه کننده اندامها واگر زیر شعاع باشد مال بد آن پراکنده شود و سرانجام کار او زشت شود
و مکروه و تباه واگر بشب بود تباه‌تر بود و مادر او و برادر او را دشواریها رسد واگر آفتاب بدرجه
کمتر باشد بتر بود درین همه حالها و داوری و جنگ بسیار شود والله اعلم نگریستن زهره بدو
واگر زهره بدان بنگرد از تثلیث یا از تسدیس اندر تباه حال ایشان بجایگاه بلند باشد و پیرایهای او
تباه شود و زندگانی تیره بود و با مردان و زنان فرومایه دوستی گیرد و آزارها بیند از ایشان
واگر از تربیع بدان بنگرد و بر آن مشرف باشد از کار زنان شادی نه بیند و میان او و میان ایشان
دشمنی افتد و جدایی و بهر چیزی که زهره بدان دلیل کند غمها بیند واگر بر آن مشرف باشد
زنان او را فرمان بردار باشند و دوستش دارند و نیکوخوی باشند با او و روزی ستدی بود دار یا
واگر از استقبال بدان بنگرد شادی او اندک بود و با زنان در روش آنکار زنا کند و بسبب آن دشو
یها و رنج بیند و گروهی از زنان او هلاک شوند واگر با او بهم باشند با زنان تباه کار زنا کند یا
با خسیس نازیبنده بهم آید یا از زنی بدیگری شود و ایشان او را دوست ندارند و ندا و ایشان را
نگریستن عطارد بدو اگر عطارد بدان بنگرد از تثلیث یا از تسدیس اندوه بیند بسبب شمار

و فوشکی و علمها و مالها و بد تدبیر بود و دست بدارند مر کاری که او را سود دارد واگر از تربیع
بدان بنگرد و زحل بدان مشرف بود غمها و زیانها بیند در مال و معاش او و از دست او بیرون
آید کارهای نافع و گروهی را خدمت کند از سبب حاجت بدیشان و زین سبب سخن مکروه شود
و علتی پدید آید در دهن او یا در گوش او واگر مشرف بود بر زحل دلیل باشد بر اندک‌تر از این که یاد
گفتیم واگر از مقابله بدان بنگرد در رنجها رسد او را در جایهای پوشیده و مال او تباه شود و در دهان و زبان
او علتی پدید آید و دشواری رسد او را بسبب سخن و اندیشهای او تباه باشد و رنج بیند از ابلکی
با او خصومت پیوندد و زیان در مال او واگر قران کند با او در آن دو وقت غمها بیند از هر گونه
کاهل باشد و اندیشهای تباه بدان غلبه کند و خرد او شوریده شود و رنجها بیند در کار بندگان و فرزندان
و بیمار شود و از گونه گونه بلاها بیند نگریستن ماه بدو از تسدیس یا تثلیث غمها رسد او را بسبب بزرگان
و پادشاهان و ناسزا و نافرجام گویند او را واگر از تربیع بدان بنگرد و زحل بر آن مشرف باشد کاهل بود و بد
تدبیر و هر چه کند صواب نیابد و مال پدر و مادر او تباه کند واگر مشرف بود بر زحل بدو و بیماری مبتلا شود
و بیماری و مال مادر و پدر را تباه کند و بسبب فرزند غم خورد واگر ماه در برج ماده باشد زن او با او
دشمنی کند واگر در برجهای بصورت چهارپایان باشد از ستوران او را آفتی برسد و برین دلیل گیرند در
برجهای ددان یا برجهای آدمیان واگر از مقابله بدان بنگرد و نه مادر او را در رنجها رسد در جایهای پوشیده
و مال ایشان تباه شود و غمها بسیار بیند واگر ستارگان کنند از این دو وقت در یکی در صلاحی یا در فسادی
از کار ایشان تباه شود آنچه یاد کردیم ما از صلاح یا از فساد واگر زحل تنگ حال باشد در آن وقت
و ستاره تباه حال بدان بنگرد منحوس تباه حال کند آن ستاره و صلاح حال آن و همچنین اگر زحل تباه حال باشد
درین دو جایگاه و ستاره نیک حال و مسعود بدان بنگرد از تباهی او کمتر کند و بصلاح آرد حال او را
و هم برین جمله سخن گوید در دیگر ستارگان چون سالخداه باشد و حال ستارگان نزدیک او از
حال باشد که یاد کردیم از صلاح و فساد مشتری چون سالخدا باشد و نیکو حال بود چون در اصل
و در تحویل نیکو حال بود دوستی دارد با پادشاهان و بزرگان و تدبیر او نیکو باشد و موافق و ستوده
سرانجام و در جاه و قدر او بیفزاید و ثناهای نیکو کنند بر او و فرزندان او را علمها دهند واگر در اصل
مولود دلیل فرزند باشد فرزند یاود در آن سال و منفعت یابد و شادی از هر سوی و در مال او
زیادت شود و باشد که از مال مادر و پدر میراث یابد با آسانی واگر خداوند تحویل در مرتبت بزرگترین
باشد او را مهتری دهند و بکار زند بر مردمان و شهرها و مالها بدان کنند واگر از میانه مردمان بود

مهتری دهند از برها لان او وخاصه چون طالع در حد خویشتن باشد یا در خانه ومثلثه خود
نکو بیند مریخ بدو ازتثلیث یا از تسدیس وایشان نیکو حال باشند دران سال جاه ومنزلت
یابد وخوش زندگانی بود واگر مقبول بود ازان مهتری یابد واگر در تربیع او بود ومریخ
بدان شرف بود از سعادت او نقصان کند واگر قران کند باآن کمتر ازان بود ومناظره
های بسیار افتد از او نکو بیند آفتاب بدو از تسدیس زیادت کند در سعادت او وخوش
منشی او وزن موافق یابد وفرزند نیك واگر از تثلیث بدان بنگرد وراجع باشد یا در یکی
ازان دو وقت باشد کمتر ازان بود واگر آفتاب در برج بااو بهم آید ومشرف بود در تربیت
یابد ونیکویها بر هرگونه وبفرزندان شادمانه گردد واگر قران کند بااو وزیر شعاع آن
باشد رنجها رسد از او وعلتهای نهانی واگر آفتاب منحوس بود بترسند بران از هلاک نکو بیند
زهره بدو از هر جهتی که باشد دلیل کند بر افزون شدن مال جهت زنان واو بر دست
گروهی باشد از بزرگان شاد باشد واز زنان منفعت یاود از جهت ایشان واگر از
تثلیث باشد یا از تسدیس بیفزاید در جاه ومال او وجامهٔ او ودر شادی او وخاصه بسبب زنان
وباشد که از فرزند آید وبدان شاد گردد ویا بفرزندان پادشاهان واگر بااو قران کند در
جاه او بیفزاید در حال ولادت وپادشاهان ودیگر مردمان از اعزیز دارند ودوستان بسیار
باشد از او وثناهای نیکو کنند بران ومنفعت یابد بسبب پدران وجایها آبادان شود وشاد
گردد بتزویج زنان وبفرزند نکو بیند عطارد بدو از تثلیث یا از تسدیس مال یاود وبسیار
واز بازرگانی منفعت یابد واز دبیری وتدبیر وگاه دارنده مالها باشد ودانا بود وبحث ها
وستوده بنزدیك مردمان وعنایت باشد از ابکار دین وصلاح واگر قران کند باآن بیفزاید
در صلاح او ودین او وسخن گفتن او وتیز اندیشه وبلاغت او ودر کتابهای دین نگرد
ودر فقه وهم برین جمله باشد در تربیع نکو بیند ماه بدو از تثلیث یا از تسدیس دلیل کند
بر زیادت جاه او وبر ثناهای نیکو از جهت زنان وتمام شدن هر کاری که آغاز کند وزیادت شدن
مال پدر آن واگر قران کند بیفزاید در جاه ومنزلت او وفاما نگریستن تربیع ومقابله مر سعدها را
دلیل باشد برانکه فایده گیرد برنج وسختی ومحنتها کمتر کند از سعادت او چیزها که گفتیم واین حالها
را نقصست وهم برین جمله باشد مر دیگر ستارگان را مشتری چو منحوس بود تباه حال بود در اصل
وتحویل یا در تحویل وراجع بود وزیر شعاع بود ویا غریب ویا منحوس ازین همه رنجها برد

زیانی مولود وکمتر کند از سعادت وتباه کند جاه او ونفقه او بسیار شود وغم خورد از کار فرزند
وکار بزرگان وتباه حال بود در معیشت خاصه اندر ششم مشتری چو منحوس بود نکو بیند مریخ بدو ازتثلیث
یا از تسدیس دلیل کند بر کم تر شدن چیز وتباهی وشوریدگی ودشواری کارهای پوشیدگی نام او
وبسیاری خصومت ومناظرهٔ او ورنج دیدن در کارها واگر در تربیع بود از بزرگان وعلامان
رنجها بیند وخداوندگانها وغم خورد بسبب سرهنگان وسبب مال ومعاش وفرزند واگر از مقابله
بدان بنگرد غمها بیند بسبب جاه وفرزندان ومرگ خویشان بیند وخصومتها بسیار افتد از او
وکار بران شوریده شود ومایی تباه کند ومایی دیگر یابد وحال او در نیم بیش از سال بتر باشد نکو بیند آفتاب بدو
نکو بیند مریخ بدو ازتثلیث وتسدیس دلیل کند بر نقصان جاه ومنزلت او ونزدیك پادشاهان
وبزرگان وپوشیده شدن نام او وبسیاری غم خوردن او وسبب پادشاهان وبزرگان وزیان
دیدن در مال ومصادرها واگر از تربیع بدان نگرد او وبدر او تنگ عیشی ببینند وبی چیزی
وبغربت وبسفر روند در محنت وبلا میان ایشان دشمنانگی فتد واگر مشتری بران مشرف بود از
نحوست او کمتر کند واگر از استقبال بدان بنگرد زیان بیند وترس وخواری از سلطان وبزرگان
وانکار یاود از ایشان ونقصان در کارهای معاش ومال وبسیاری مناظره ودشمنان وحسد کردن
نکو بیند آفتاب بدو از تثلیث یا از تسدیس سبب زنان وفرزندان مصیبت وغم بیند وزن
خسیس ابرنی کند ودردها وغمها بیند بسبب زنان پادشاهان وبزرگان واگر در تربیع بود
حریص بود بر شادی زنان وغم بیند بسبب ایشان وسبب گروهی از برادران وگروهی از زنان
بااو بدیها کنند وبارزن از اداوری بسیار افتد وتنگدل گردد از جهت زنان وگروه برادران
وتباه کرده بهری از کالا وساز خانه او واگر از مقابله بدان نگرد غم بیند بسبب جاه ومرتبه وبسبب زنان
واهل بیت خویش نکو بیند زهره بدو عطارد از تثلیث یا از تسدیس غم خورد بسبب دبیران وحال او
تباه شود وکار او شوریده گردد وزیان افتد از در مال واگر از تربیع بدان نظر کند نامها وحلم
مزور نویسد ودشواریها بیند بسبب بزرگان ودبیران وخصومت ومناظره ودشمنانگی او
بسیار شود با برادران ویا گروه از مردمان وزیان بیند در بازرگانی واگر از مقابله بدان نظر کند دلیل
کند بر دشمنی افتادن میان بزرگان ودوستان وشریکان وغم خورد بسبب مال وبشیری حالها
او تباه شود وخرد او شوریده گردد نکو بیند عطارد بدو ماه زهره از تثلیث وتسدیس دلیل کند
بر نقصان جاه ومال او وبد تدبیری وشوریدگی کارهای او وبد دل شدن رایها او وتباه شدن تدبیر

آن واگر نظر کند بدان از تربیع دلیل کند بر نقصان مال او ومعاش او وبر تنگدلی وبسیاری غم خوردن
ورنجها که خویشتن بیفتادن ومیان آن وبزرگان ازکار افتادن واگر نظر از مقابله بود دلیل باشد
بر مصیبت وغم رسیدن او را بسبب زنان وجدا شدن او از زنان وانباران وسفر کردن در بلا
واندوه وزیان مال واگر ستارگان نبکرند بدان نیک حال باشد از تباهی این چیزها که دلیل کردست
بران کمتر کند چنانکه یاد کردیم مریخ چون سعد ابود وحال او نیك باشد دلیل کند بر قوت نفس
وتیزی فهم آن ورای آن وحریص بودن بر کسبها ومراد یافتن ازان وازان چیزی که بجوید از
عمل سلطان وباهیبت بود در میان طبقه خویشتن وفایدها یابد وسرانجام کار او نیك باشد
وبر اندازه سعادت او برج باشد که ماه دران برج است اگر در برج غریب باشد از جهت غربا
واگر در برج دوستان از جهت دوستان وهم برین قیاس باشد در دیگر برجها نکو بیند مشتری بدو
واگر مشتری بدان نظر کند از تثلیث یا از تسدیس در سعادت وخیر وقوت او بیفزاید اگر پادشاهی
شاهی یا رئیسی بود در تن آن ودر بیاز وسپاه او بیفزاید وسالاری لشکرها کند ومهتری کرد بر
مردمان بسیار ودشمنان او زیردست گردند وخاصه چون مریخ در حمل بود یا در جدی ومیانه مردمان
پیوسته شوید بزرگان از سرهنگان وخداوند تجربها وزیشان منفعت ونیکوییها وند نکو بیند
آفتاب بدو از تثلیث وتسدیس بیفزاید در سعادت ومال آن وزن کند وفرزند یابد وزیادت بود
شود کار او نزدیك بزرگان وسرهنگان واگر نظر از تربیع یا از مقابله بود فایدهای او اندکتر
از انچه گفتیم مگر انکه از بسی دشواری ورنج بود وزیان وتنگدلی واندکتر ازان باشد که گفتیم
نکو بیند زهره بدو از تثلیث یا از تسدیس بیفزاید در فایدها ومال او وروزی سند بود از
کار زنان ونکاح ایشان وشادی ومنفعت یافتن از ایشان واگر در برجی بود که از انجام اعجمی باشد
از جهت زن او باشد یا از جهت شناخته او نکو بیند عطارد بدو از تسدیس یا تثلیث بیفزاید در
هوش وفهم آن وپیوسته در کار باشد وزود حرکت بود در کارها ودر سخن گفتن ودر فرهنگ
ودانش وفهم وهمچنین باشد چون بدان بنگرد از تربیع یا از مقابله ولیکن آنست کمتر ازان بود
در مقابله وبدان رنج وبلا رسد نکو بیند ماه بدو از تسدیس یا از تثلیث دلیل کند بر فایدها
ومنفعتها وبسیاری شادی واگر نظر او بدان از تربیع بود یا از مقابله دلیل باشد بر تباهی که در اید
بران چیزها که مریخ بدو دلیل صلاح کرده ونقصان در فایدهای او مریخ چو منحوس بود
تباه حال بود در اصل ودر تحویل راجع بوده باشد یا زیر شعاع یا مشرقی یا غربی ویا غریب در حدهای

نحسها وساقط ونامقبول دلیل باشد دران سال بر تیزی وشوریدگی خرد وتباهی هوش آن
وبی هوش ودیوانه باشد وخسران وآفتی رسد از ازدحام وستوران وگاوان یا گرمیها
وخون وبیماریها وسفرهای تباه وغربت بی منفعت وتباهی حال برادران وخواهران وانچه بدان
رسد ازان بر اندازهای نیکویی دلیل کردن مریخ باشد وان برج که او در انست واو انست که چون
نحوست او از بودن او باشد زیر شعاع دلیل کند که آفت از جهت آتش وسوختن وزعلتها در اندام هاى
پنهان وکارهای پوشیده ودستان وحیله واگر در برجی باشد بر صورت مردمان آفت از مردمان
بود وهمچنین بود در برج سایی ویا آبی ویا دوست آن وبتر او بود که دیر رو باشد یا مقیم آن وقت دلیل کند
بر زخم وبند وزندان واگر در حد خویشتن باشد زیان کمتر باشد از او نکو بیند آفتاب بدو خاصه از تربیع
واو مشرف باشد بر انبی تمیز بود وشتابزده واندك خرد وبچیزهای مختلف داوری کند وغم خورد
وفرزندان از ابلای رسد ویا هلاك شود وبتر آن بود که بروز بود وایشان روی زمین باشند واگر مشرف
بود بروز محنتها بیند وبیماریها وز سلطان بدان رنج رسد واگر نظر از تثلیث بود آسان تر باشد وزیان
او کمتر واگر از مقابله بران نظر کند بروز غمها ورنجهای مختلف رسد از او بیم بود که از جای بلند فرو افتد
وبدو از ابلای صعب رسد ویا بمرگ زشت بمیرد واگر بشب برین جمله باشد که اهل بود ودیر رو وهر کاری که
آغاز کند نتواند تمام کردن وتنگدست شود واگر آفتاب باآن قران کند بر بد حال نیاید ومردمان از او
بزشتی یاد کنند وغمهای مختلف رسد از او ورنج از آهن یا از آتش یا از جهت سلطان غم خورد وچشم
او بدرد آید وتباه شود ومال پدر او پراکنده شود ورنجهای بسیار ببیند نکو بیند زهره بدو از تربیع
واو مشرف بود بران غمناك گردد بسبب زنان ودشمنان وتازه شود از ادشمنی گروهی ورنج رسد از او از
سبب ایشان وهمچنین سبب نکاح وتزویج وزنان واگر مشرف بود بران دلیل بر نزدیکتر از این ولیکن
نیکوتر باشد وخوبتر وهمچنین چون بدان بنگرد از تثلیث یا از تسدیس آسان تر رود واگر از مقابله بدو
بنگرد بسیار گردد از حالی بحالی وغمناك شود بسبب زنان وفرزندان واگر قران کند بااو دلیل او نزدیك
بود ماننده او ودلیل او در تربیع بود والله اعلم نکو بیند عطارد بدو از تربیع ومریخ مشرف بود بر آن
بد کند با گروهی بدی آشکارا بی هیچ سببی وسعایت کند بران گروهی وخصومت شوند ودشواریها
بیند بسبب سخن واگر بشب بود نقصان کند از انچه ما گفتیم واگر عطارد مشرف بود بران بر گروهی از مردمان
ستم کند وکمتر اندیشه بود وملول وکینه ور وحریص بر جمع مال واگر نظر کند بدان از دو وقت در اشتغال
کند که شرم بود وشوخ چشم باطل را دوست دارد وحق را دشمن دارد وعلاج کند بکالش وجنگ

ودر مالها یابد کند یا کروهی ونقصان درآید یا کدخدایی او ویا بنداو شود وبدان سبب زیانی بیند
ویکریزد از زمین خود واکر عطارد با او قران کند دروغ وفریب وسکالش وداوریها بردست کیرد
وبدان سبب رنج بیند ودروغ کوید وخاصه چون زیر شعاع باشد نکریستن ماه بدو از تربیع ورنج
بدان شرف مادر مولود در زیانها رسد در مال وکروهی از اهل عنایت او بمیرند وباشد که هلاک
افتد برتن خویشتن ویا کروهی از خویشان وخرد او تباه شود بعلتی که در دماغ او افتد واکر ماه بران
مشرف بود مادر از اخاری وزیان رسد ونقصان در مال وهمچنین چون ماه بدان بنکرد از تسدیس یا
از تثلیث حال فساد کمتر بود وآسان تر واکر بدان بنکرد از مقابله بیمار شود سخت وبعضی از اندامهای او
ببرید با آهن وغمها بیند بسبب زنان واکر ماه نیکو حال بود ومریخ تباه حال تباهی کمتر از آن بود که
ما کفتیم وهمچنین بود اکر مولود در اصل نیک حال باشد ودر تحویل تباه حال آسان تر بود از آنچه کفتیم والله
اعلم آفتاب چون سالخدا بود وحال او نیک بود حکم در بیشتری سال بخداوندان برجی باشد که ستارکان
که آفتاب تدبیر بدیشان دهد دران باشند اکر در اصل وتحویل نیک حال بود دلیل کند بر نزدیکی پادشاهان
وظفر بر دشمنان ومرتبه بزرک وزیاده جاه ورفعت وثناهای نیکو کفتن بران وبا سلطان وبزرکان
ودین داران نشیند وحال او نیکو شود وحال پدر او ومادر او نکریستن زهره بدو از تسدیس مردمان
بسیار ستایند از او نیکو تدبیر باشد وخوابهای نیکو راست بیند واکر با او قران کند بدو وقت ومولود شب باشد
وزهره غریب ویا برو زباشد وشرقی بود ودور از شعاع او از پادشاهان واز فرزندان ایشان نیکی
دوست دارد که از مراد دل او باشد وستوده بود در جمله کارها وتدبیرها وشاد شود بچیزهای که
زهره بران دلیل باشد نکریستن عطارد بدان چون مقارن باشد با او ودور از شعاع دران سال
علمها ببر جاعت مردمان ودر ادب وعلم بیفزاید ودبیری کند ونزدیک مردمان ستوده باشد ومنفعت
کیرد بچیزهای که عطارد بدان دلیل کند نکریستن ماه بدو از تثلیث یا از تسدیس مالی یابد که از
مقداری بود در جاه او بیفزاید ودر فرزند واکر از استقبال بدان بنکرد منازعت وپیکار او بسیار شود
وپیروزی یابد بر دشمنان واکر با او قران کند وز شعاع او دور باشد دلیل کند هم بران جمله که در تثلیث کفتیم
الا آنست که غم بسیار خورد وعاقبت او بسلامت بود وکارهای پوشیده کند والله اعلم آفتاب چون تباه
حال بود ومنحوس حکم کردن بران بیشتری او بر قاسم روز از هیلاج چون باشد ومردانه کند با آنچه دیکر چیزها
که بران دلیل می کند آفتاب از آنچه یاد کردیم وحال پدر او تباه شود وحال او نزد سلطان وجاه نیز تباه
شود نکریستن زهره بدو از تسدیس غمناک شود بسبب سلطان وزنان وفرش وضیاع وشک دلی

وغم بسیار از بد تدبیری واکر با او قران کند وزیر شعاع او سوخته بود بسبب زیان وبال او فرزند
غم بیند از کار دشمنان وخرد او شوریده کردد وقصد بیر حیله کند وکارهای پوشیده واکر عطارد
با او قران کند وزیر شعاع او باشد غمها ورنجها بیند از سلطان وز کروهی که ایشان را مقدار بود وکروهی
از ملوک بران خشم کیرند وآهنک حیله وتدبیر نامه وشمار کنند وزیردست کسی دیکر باشد وداوری
کند بسبب چیزهای مختلف وغم خورد بسبب فرزند وبسبب تن نکریستن ماه بدو از تثلیث یا تسدیس
نقصان کند از حالهای که بران دلیل کند در صلاح وبسیار تخلیط باشد واکر از تربیع بدان بنکرد خصومتها
بیند وعلتها وبیماریها وکار معاش او بران تباه شود وغم خورد بسبب مال واکر بدان بنکرد از استقبال
بیکار وداوری ورنج بیند از سلطان وخشم کیرند بروی کروهی از ملوک وغمناک شود بسبب تن
وفرزند ومال واکر زیر شعاع بود ترس بهار رسد بدان ورنجها بسبب های مختلف از جهت سلطان
وپدر او زهره چون سالخدا بود وحال او نیک باشد شادی بسیار بیند وبازی وسماع وسرود وکار
نکاح او ودر پوشش وبوی خوش وساز خانه او بیفزاید وبا دوستان وبرادران بیامیزد وبا مردمان
وزنان دوستی دارد وزینت کند وبآرایش وپیرایش مشغول کردد نکریستن عطارد بدو
از روی شادی وبازی وآرایش ونیکویی وادب ودبیری کند وبر رسد جمله کارهای پوشیده
وکا بود که غم خورد بسبب این چیزها واکر از تربیع بدان بنکرد وعطارد بدان مشرف باشد یا زهره
دوست بود در دلهای مردمان در ادب ودبیری وعلمهای بسیار نکرد ودر آرایش وساختن
رنکها وخانها بکوشد ودر جاه او زیاده شود واز کار زنان نیکوی وشادی ببیند وکاه باشد که
جهت ایشان واز جهت شادیها غمناک شود واکر با او قران کند دلیل بود بر آنکه شادی ونشاط بران
غالب باشد وزیاده شود در زنان بزرک با ادب واز ایشان وفرزند شادی بیند وتالیف کلام وجامه
اند ودن وآرایش وبوی خوش دوست دارد وبجای مردمان نیکویی کند وبرازهای پوشیده بسیار داند و
رنج بسیار بیند وسفر کند نکریستن ماه بدو از تثلیث وتسدیس شادمان بود وتازه روی وبا مزاح
وخنده وبرخورداری یابد از زنان خویش واز زنان مردمان وباشد که بر غلامان کردد وانواع لهو
مشغول کردد واکر از تربیع بدان نکرد وهردو نیک حال باشند وماه بر ایشان شرف باشد در مال
وضیاع خانه زیاده کردد ولیکن بسبب کار زنان غم بیند واز سبب زنان شوی واکر او شرف بود بر ماه
نیکو تدبیر باشد ونیکو زنده کانی وبا هیبت ونیکو رای ومعیشت وزنان تباه را خواهد وبسبب زن

وتزویج غم بیند وحال مادر او نیکو باشد واکر بدان بنکرد از استقبال بسبب زن وفرزند وتدبیرها
واندیشه وغم بیند که آخر از آن دور شود واکر با او قران کند زیاده شود در ادب وظرافت وتازکی
وشادی او بر کارهای کروهی از زنان غریب حریص بود وتنکدل شود بسبب ایشان واکر در یکی باشد
از آن دو وقت نقصان کند از جمله آنچه کفتیم زهره چون تباه حال بود دران سال غمها ورنجها بسیار
بیند که آشکارا بود در کارهای پرورست وغمهای او بسیار شود بسبب دوستان وفرزندان وزنان
وآرایش وآنچه از پیش آید از ابسبب طعام نکریستن عطارد بدو از تسدیس دلیل کند بر غمها وتخلیطها
در هر چیزی واکر از تربیع بدان بنکرد غم خورد ورنجها بیند وزشت کفتن مردمان بسبب زنان و
تدبیرها وچیزهای که بر صلاح دلیل بود واکر قران کند با او حریص باشد در کار زنان وشادی وطرب
ومیرسد از آنها به چیزهای که دلالت انها بوده است در صلاح وسعادت مال از دبیری ونامه وعلمها
که کند اکر نیکو حال بود داندوه وغم بیند نکریستن ماه بدو از تسدیس یا از تثلیث از سبب زنان و
مادر او غمها بیند وچیزهای مختلف جوید که از نشاط وشادی او تباه شود واکر از تربیع بدان بنکرد
وماه بران مشرف بود ظفر یابد از سبب زنان وغم بیند بسبب مال واکر او شرف باشد بر ماه بتدبیر بهتر
بود وغم بیند بسبب معاش وزنان بخواهد تباه وفرومایه وبسیاری از متاع خانه او تباه کردد واکر
بدان بنکرد از استقبال غم خورد بسبب زنان وقتل کند کروهی زنان از فرزندان ویا هلاک شوند
واکر قران کند با او از سبب کروهی که ایشان از علم وادب باشد ومعرفت دبیری واز اهل خویش جدا
شود یا میان او ومیان ایشان اختلافی افتد وحریص باشد بر پیوستکی کردن با زنان غریب که
ایشان از هیچ نشناسد وبا او واهل او رغبت کند ودیکر کس از مردمان عطارد چون سالخدا بود دلیل کند
دران سال در کسب کردن مال وجمع شدن او ونزدیک او ونیکویی ومنفعت بسبب بازرکانی وعلمها
وادبها وکلام وسخن کفتن وداوریها وکارهای نیک کردن وتدبیرهای ستوده ونیکو کفتن مردمان
از او وخرسند بودن بر کفتار او نکریستن ماه بدو از تسدیس یا از تثلیث دلیل کند بران سال
بر آنکه علمها حاصل کند وبجوید از هر کونه ونکاه دارد واکر بنکرد بدان در دو وقت از تربیع وایشان
نیک حال باشند وعطارد بدان شرف بیفزاید در خرد وسخن کفتن آن ولیکن غم خورد بسبب کروهی
از مردمان واکر ماه بران مشرف بود سبکسار باشد وکم خرد وبی ثبات در کارها واکر بدان بنکرد از مقا
بله هوی بیرون آید بران بدشمنی وپیروزی یابد وبر هر که با او پیکار کند ودشمنی نماید واکر اندر این دو
وقت قران کند بیفزاید در فرهنک ودانش ورای ستوده او وبا مردمان فرومایه بیامیزد وزیادت

کردد در صلاح حال اما در ودر فرهنک ودانش او در سخن هم اکر قران کند با او نیکی این دو وقت نقصان کند از
هر چه یاد کردیم وعطارد چون تباه حال بود ومنحوس بدان رسد زیانهای بسیار از فرزندان ودشمنان
وبندکان وکروهی فرومایه از بازرکانیها وآمیزشها وشمار وانبازان ودبیران وکتابها وتدبیرها وسخن
ولشکریان وپیکار وداوری وآنچه بریده کرداند امید او از نوعهای منفعتها واکر در مغرب باشد بفرزند
وجمله رنج رسد واکر در مغرب نباشد کمتر بود نکریستن ماه بدو از تسدیس یا از تثلیث غمها بیند از
جهت سفر وبرادران وعلمها وضایع کردن چیزها واکر از تربیع بدان نظر کند وعطارد بدان مشرف بود
غمها رسد بدان ورنجها از مردمان از هر کونه وز دبیری واز کتاب وزخیانت وبا زداشتن بدان او بند شد
واکر ماه بدان مشرف بود فریبنده باشد وکم خرد وبی ثبات وسبکسار واکر از استقبال بدان بنکرد بد حال
باشد در سخن وآزموده شود بداوریها وبدشمنی کروهی از مردمان واکر با او قران کند بر یک حال تباه باید و
دروغ کوید وغم خورد بسبب مردمان فرومایه تا ما دلیل عطارد یاد دیکر ستارکان پیش از این کفته شد
ولیکن حال او با سعدها قوی تر از آنست که کفتیم وبا نحسها بدتر از آنکه یاد کرده شد ماه چون سالخدا
بود حکم بیشتری سال بر اندازه حال قاسم باشد وخداوند برج که آفتاب در وقت از هیلاج
هر هیلاجی که تسییر از آن باشد وشرکت بود از ابا خداوند برج قسمت در دلیل ستاره که در اصل و
تحویل بود دست در سرطان واکر ماه بدان پیوندد تا مادام که در برج خویشتن باشد واکر بپیوندد بدان برج
پیش از یکی از ستارکان بخش کند سال بمقدار از شمار ستارکانی که تدبیر او پذیرفته اند بخشی راست از ا
وحال هر یکی در آخر سال در حکم سعادت ونحوست بر اندازه حال از ستارکان باشد که جزو از است واکر خالی
السیر بود حال بر اندازه حال خداوند خانه او باشد نظر کند بدان ویا نکند وبنکرند بدین حالها حال ماه
اکر نیک حال بود دلیل کند بر صلاح واکر تباه بود دلیل کند بر فساد وتباهی کار واکر شمالی وصاعد
وزاید النور وشمار دلیل باشد بر نیکویی کار واکر جنوبی بود ناقص بد بود واکر فرو شده باشد در
ناحیه جنوب وناقص بود در روشنایی وشمار حال او بغایت بد بود وبباید نکریست مقارنه
ومقارنه دیکر ستارکان مر ساعتها او وسهمها واثنی عشریها او ونظر او بود تا حکم هر یکی بر اندازه حال
کنی از آن تا ما دلیل کردن بنزدیک نکریستن ستارکان بدان کفته شد بیشتری در فصل پیشین دلیلهای
ستارکان در خانهای فلک وقتی که از اسالخداهیه باشد واو نیک حال باشد یا تباه حال از طالع کر
بود با اصل وتحویل وبرج منتهی وخاصه در وتد بلند تر ونیک حال باشد در خانه خود یا در جایکاه
که او را نصیب بود یا تباه حال بود در برج غریب یا مقبول زحل چون نیک بود واو را اقامت بود و

قبول بود در وتدها ضیاع سازد خویشتن و زمینها و بناها کند و چیزها کند و در یازدهم و پنجم بدوستان شاد باشد
و تبالها بیند و بناها کند و در زمینها نفقه کند و منفعت او امید دارد و در آن کار ستوده باشد در سیوم و نهم کارها
کند که از آن مزد و ثواب امید دارد و منفعت از مردمان و بنا سازد و سفر کند و رنج بسیار بیند و بسبب نفع کشت
و کار غیر بدست گیرد در دوم و هشتم حال او نیکو باشد در کار مال و غیر زیادت کرده و در آن روزی مند بود و ز
کشت و بنا از ارزی بود و ز کار مردکان و در هشتم و دوازدهم دلیل باشد بر اندک مایه درد از سردی و تری
و آخر بار و کردن از آن علت بیرون آید و بهتر گردد زحل چون تباه حال بود و غریب و نامقبول در وتدها
عملها بیار از انجمله که پیشتر یاد کردیم و در آن نکوهیده بود و اگر نظری بعضی از ستارگان تباه حال بود در آن نحله
بیند و دشواری در پنجم و یازدهم غم بیند بسبب فرزند و برادران و زیان رسد از او و اگر راجع بود خانه او و از آن
شود و ضیاع او و از غلهای او تباه شود و زیان بیند در مال در سیوم و نهم مردمان او را گفتارهای زشت گویند
بسبب عبادت و اندیشهای تباه بر آن غلبه کند در کارهای او و در غریبی رنج بیند و با خویشان داوری کند
و اگر راجع بود در رای او شوریده شود و کار او تباه و در دوم و هشتم دلیل کند بر تباه شدن مال از غرقه شدن
آب و نبات و کشت او تباه شود و اگر مجوس بود در هشتم یا راجع دلیل کند بر نقصان مال او و غمناک شود از سبب
در ششم و دوازدهم باشد بر سام و بیماریهای دراز کشیده و اگر مقبول بود منفعت گیرد بیلا جها و زندان و دشمنان
نحق بیند چون در دوازدهم خاد باشد و الله اعلم مشتری چون نیك حال بود و از ازاعت و قبول بود در وتدها
نام بردار بود و ستوده و جاه و منزلت او زیادت گردد در مال او اگر در وسط السما باشد صاحب منزلت بود و نهم
قیاس بود در دیگر وتدها و در پنجم و یازدهم با خوشی و شادی باشد و چشم او بفرزند و بسیار دوش بود و تباه نیکوکند
بلاد و ز دوستان خیر و شادی بیند در سیوم و نهم سفری کند در کار نیکو و در کار دین ستوده و شاد بود بچیزها
و دوستان در دوم و هشتم دلیل باشد بر زیادت در مال و معاش و باشد که بال مردکان فایده یابد در ششم و د
دهم دلیل کند بر آنکه مردم فرومایه از او خدمت کنند و منفعت یابد از محتسبان و دشمنان با او بسازند مشتری چون تباه
حال بود و غریب و نامقبول در وتدها دلیل کند بر نقصان مال و تباهی او و غمناک شدن بسبب اوطلیها
که در آن وتد باشد و در پنجم و یازدهم چیزها شود که بدان غمناک شود و اندیشه مند بود از جهت فرزندان و اگر
سفری کند رنج بیند در آن سفر از دشمنان و در سیوم و نهم از جهت برادران و خویشان غمها بیند و جهت سفر و دوم
و هشتم دلیل کند بر بسیاری نفقه بی خوشمنشی و غم خوردن و بیکاری بسبب مال و در ششم و دوازدهم بیماریها بیند از
آن بادها و غم رسد از دشمنان و لشکریان مریخ چون نیك حال بود و از ازاعت باشد و قبول در وتدها
بر مهاران کالی و غمها و دخرد و جلدی و بیفزاید و پیروزی یابد بر کار سلطان و هر که با او برآویزد مقهور

کندش و منزلت و جاه یابد در پنجم و یازدهم شاد شود با اهل و فرزند و جاه و منزلت یابد از دوستان و زکار
آتش فایده یابد و ز عبادت و در سیوم و نهم سفری کند و از آن سفر خیر یابد و مردمان او را در آن سفر
حسد کنند و در دوم و هشتم خیر یابد از جهتی کی کار او بنا سد بسبب میراث یافتن از مردکان بدلیل
هشتم و در ششم و دوازدهم کار با منفعت اندکی کند و از جهت بازداشتگان و گریختگان نکوئی بیند
و ز دشمنان خود ایمن گردد مریخ چون تباه حال بود و غریب و نامقبول در وتد دلیل کند بر آفت از
آتش و دزدان و بیماریهای حاد و در سهم خویشتن بکریزد و بترسد از آهن و در پنجم و یازدهم دلیل
کند بر غمها و مصیبتها از جهت فرزندان و دشمنی از جهت دوستان و برادران در سیوم و نهم سفری کند و
در آن زیانی بیند و سختی و بیماری و ترس و آفت از دزدان و خاصه که در اسد بود یا در عقرب در دوم و هشتم و
مال خود بر براکند و رنج بیند بسبب داوری در مال و بسبب مردکان و در ششم و دوازدهم رنجها بیند از
جهتها که یاد کردیم و اگر این چیزها در آن دو وقت بود تمامتر باشد و استوارتر آفتاب چون نیك حال
بود و از ازاعت و قبول بود در وتدها زیادت شود در جاه و مرتبت او قوی‌تر گردد و مردمان برو
ثناها گویند و نام و آوازه او بلند گردد خاصه در دهم نا مادر چهارم بر این جمله نباشد در پنجم و یازدهم در جاه
و ساز و لباس او زیادت شود و بفرزند شاد باشد و کار رسولان و هدیه‌ها بر دست گیرد در سیوم و نهم
سفری کند و بر آن ثناهای نیکو کنند بسبب دین و در سفر منفعت یابد در دوم و هشتم کار مال او ساخته
گردد بی رنج و بسبب مال مردکان و در ششم و دوازدهم بروی ثناهای نیکو کنند و ز دشمنان بر هد و او زنا
آفتاب چون تباه حال بود و غریب و نامقبول در وتدها مکروهی بیند بسبب او و وتد که در آنست و منفعت اندک
یابد و ز سلطان بیمی بیند و در پنجم و یازدهم غم خورد بسبب دوستان و سلطانان و کار او بر وی تباه
کند و غم خورد بسبب فرزند خبرهای بد در سیوم و نهم سخنهای زشت گویند بدان و بسبب دین و سفر
کند که در آن منفعت نیابد و رنج بیند بسبب خویشان غم خورد در دوم و هشتم دلیل کند بر فراغت
و اندکی منفعت و تباهی حال و تنگی در معاش در ششم و دوازدهم دلیل باشد بر بازداشتن و غم خوردن
بسبب بازداشتگان و سبب ستوران زهره چون نیك حال بود و از ازاعت و قبول بود در وتدها
شادی بیند آرزوهای بسیار از خداوندان بزرگی و زیادت بیند و بدرگاه پادشاهان آید و جاه
پیرایه یابد و بکار زنان شاد گردد و در یازدهم و پنجم در دوستان و ساز زنان او زیادت شود
شاد شود و زیادت بیند در ایشان در نهم و سیوم سفری کند و منزلت و نیکوی یابد و بروی ثنا
گویند و منفعت یابد بسبب فرومایگان و مردکان و بسبب زنان و خادمان و سفر و در ششم یابد

منفعت گیرد بسبب داروها و ستوران و بندگان و فرومایه مردمان زهره چون تباه حال بود و غریب و نامقبول
در وتدها عیش او تباه باشد و زیان رسد از او تخلیطها و بلیت و غمها بیند بر آن بر قدری بودن او
در وتدی که در آنست در پنجم و یازدهم غمها رسد از آنه از روی خرمی و خاصه بسبب زنان و فرزندان
و دشمنی کند با او دوستان در سیوم و نهم خبرهای ناخوش یابد و سفری کند که او را در آن سفر رنج پیش آید
و در دین او طعن کنند و دوستان با او بیکار کنند در دوم و هشتم دلیل کند بر بیماری و دشواری
و غمها از سبب دشمنان و بازداشتگان و رعدار و بندکان در ششم و دوازدهم دلیل کند
بر تباهی مال و کاهلی و سستی او و کاسدی عمل او و بیکار بسبب مال و تباهی در آن عطارد چون نیك حال بود
و از ازاعت و قبول بود در وتدها منزلت و فایدها و جاه یابد از دبیران و بازرگانان و خدمت
سلطان خاصه چون در طالع بود یا در دهم یا در پنجم و یازدهم خیر و نیکویی بسیار یابد و بازرگانان و سلطا
نان دوستی دارد و در بازرگانیها سود کند و بفرزند شادمانه باشد و در سیوم و نهم سفر کند
و بیند در آن آنچه دوست دارد و خوابهای راست تاویل بیند و در آن نیکویی گویند بسبب دین
و علم و فهم وی بیفزاید و ز خویشان نیکویی بیند در دوم و هشتم بیازرگانی منفعت یابد و
سود کند بر آن و حال او نیکو باشد و در مال و کسب او بیفزاید در ششم و دوازدهم حریص نباشد
بر جمع کردن مال و رغبت نکند در بازرگانیها و فایده یابد از فرومایگان و ز چیزهای فرومایه
عطارد چون تباه حال بود و غریب و نامقبول در وتدها رنجی بیند او بسبب دبیران و دبیری
و بیماریها کشد و تهمت کنند و اگر فرزند باشد از اعلاق افتدش و بیم مرگ بود از آن کارها
بود در سیوم و نهم سفر کند و نشهرها بگریزد و رنج بیند و از سخنهای ناسزا گویند بسبب او و او
از بازرگانیها زیان کند و خوابهای زشت و تباه بیند در دوم و هشتم زیان کند بر بازرگانی
و داوریها افتد از سبب مال در ششم و دوازدهم بیماریها رسد از سبب ستاره نحس
از او و بسبب بندکان و فرومایه مردمان رنج بیند و آزار ماه چو نیکو حال بود
و از ازاعت و قبول بود در وتدها دلیل کند بر صلاح حال او در عز و مرتبت و ملامت حال مادر او
بلندی کار او در پنجم و یازدهم دلیل کند بر بسیاری شادی و زیادت اندر دوستان و
بفرزند و بچیزهای شادکننده و در سیوم و نهم دلیل کند بر سفری با فایده و مرتبت
سفر زیادت در مال و در برادران و نیکویی کردن قرابتان بجای آن در دوم و هشتم
دلیل کند بر زیادت شدن مال و کسب و ساز و فراخی در عیش و سود در بازرگانیها

کانی در ششم و دوازدهم دلیل باشد بر زیادت شدن حشم و خدم آن و فایده یافتن از جهت
و از جهت مردمان فرومایه والله اعلم ماه چون تباه حال بود و نامقبول در وتدها دلیل
باشد بر بیماری و علت و نقصان در جاه و مال و بیماری افتادن مادر او و مخالفت میان
زنان در پنجم و یازدهم دلیل بود بر غم خوردن بسبب فرزندان و دوستان و غم بیند بسبب
چیزی که امید می دارد و دوستان با او خلاف و دشمنی نمایند و در سیوم و نهم دلیل باشد
بر رنج دیدن در سفر و از جهت مسافران و بسیار گردش و گریختن از شهر و جفا کردن
خویشان با آن در دوم و هشتم دلیل کند بر نقصان در مال و خصومتها بسبب آن و
غم خوردن بسبب کار مردکان در ششم و دوازدهم دلیل کند بر آنکه غم خورد بسبب بندکان
و بد کند بجای او گروهی فرومایگان و علتی بلغمی افتد او را و داوری کند با مردمان فرومایه
شناختن دلیل طالع تحویل خداوندان و لبانزی او و منتهی و خداوندان سال را و
غیر ایشان را در دلیل کردن چنان واجب آید که بر اسم طالع سال و جایگاه خداوندان او و دیگر
ستارگان از آن فاما وتدها دلیل باشد تن درستی و جاه ح و زنان د و پدران ز و مایل آن
دلیل باشد بر مال ب و فرزندان ه و مردکان ح و دوستان یا و آنچه ساقط بود بر حال برا
دران ج و بر بیماری و و بر ساقطان ط و بر دشمنان یب خداوند طالع سال چون رسته باشد
از نحسها و قوی باشد نعمت یابد و سلطانی و اگر در طالع بود یا یازدهم تن درست بود و جاه و منزلت
یابد و اگر در هفتم بود یا در چهارم در اهل و زنان و حشم او زیادت شود و اگر تباه بود در رنج بیند
از آن جنس که بر آن دلیل کند و بباید نگریست با استقصای حال او با دیگر خانها و پیوستن بدیگر
ستارگان و پیوستن ستارگان بدان و دلیل او بتنهایی و در حال آمیزش او مر سال خداوند را و مر طالع
اصل و خداوند او و ماه را و دیگر ستارگان را و جایهای سعد و نحس را از خانهای اصل و منتهی و
طالع تحویل چون در طالع سال نحسی بود تباه باشد بخت خاصه چون بماه پیوندد و بخداوند سال و اگر
مریخ نحس بود دلیل باشد بر ستم کردن دشمنان بر آن و اگر زحل باشد دلیل کند بر بیماری و بر ستم و زندان
و اگر یکی از دو نحس در طالع بود و دیگر در اصل دلیل باشد بر تباهی سال و سختی او و بتر از آن بودن نحسی
یکی از دو طالع و صعب‌تر از آن دو نحس بود در اینها و یا نحسی در یکی از آن و نحسی در دیگر و اگر در یکی
نحسی بود و در یکی سعدی کم کند از تباهی او چون نحس در طالع سال بود و خداوند طالع تحویل مجوس بود و خداوند
سال بترسد از وی از هلاک شدن و بتر او بود که در طالع نحسی بود یا در وتدی از وتدهای او و خاصه در کرّ

وچون زحل و مریخ در وسط سماء تحویل باشد کاهلی و سستی آرد و کاسدی کار و مال الخرج کند بر بیکاری
وچون ماه یا آفتاب در تحویل باشد با زحل در وتد چهارم دلیل باشد بر هلاک پدر و مادر او وچون
انتهای سال بجای نیک رسد و خداوند او بجای بد بود و یا خداوند بجای نیک و انتها بجای بد
دلیل کند بر میانجی حال در بدی و نیکی یا چیزی بود با تباهی و پلیدی که زود برود و یا او نیکی و نیکویی کند
چون انتهاء سال بخانه نحسی رسد در تحویل و نحس اندران بود دلیل باشد بر زیان و تباهی و بخلاف این
در سعد فایدها و نیکویها چون انتهای سال بدان رسد انجایگاه وسط سما اصل در جایگاه نحسها
اصلی و تحویلی و دلیل باشد در زیان افتادن در کار چون انتهای سال بجای رسد که در اصل در آن
نحسی بود زیان دارد در آن چیزها که او خانه بر آن دلیل کند از جهت طبع او نحس وچون در آن سعدی
باشد نیکویها دهد چون برج منتهی خانه بیماری تحویل و نحسها بدان نظر کنند بی نظر
سعدها دلیل بود بر بیماری سخت و اگر سعدها بدان نظر کنند فساد آن کم شود وچون انتهاء
سال بششم رسد و دوازدهم و چهاردهم و هشتم و هفتم در آن چیزی نباشد و خاصه
چون خداوند خانه منحوس بود یا در آن نحسها باشد بترسد بر آن از محنت چون انتهاء
سال به بیت المال اصل رسد و خداوند آن در وتد زمین بود و یا زحل و تحویل خداوند در آن طالع
اصل بود دلیل باشد بر بند و سختی و حرب چون انتهای سال بدوازدهم اصلی رسد و خداوند
مشتری بود یا زحل در هفتم و زحل راجع بود و سوی مریخ در وتد زمین دلیل باشد بر زیان سخت
و بیم هلاک وچون خداوند سال در هفتم بود از تحویل یا در یکی از وتدها و منحوس بود دلیل باشد
بر گریختن از شهر و رنجها بیند سخت چون انتهای سال مرجوا هر را از بعضی دلیلهای او بری
رسد که خداوند او یا خداوند سوم اصلی باشد بر آنکه پدر او فرزندی آید و بود برادری
و منتهی با طالع اصل باشد و یکی از این دو نیز خداوند سال بود و او در کسوف
یا با ذنب و زحل بدان نظر کند دلیل کند بر آنکه او از عامه مردمان رنج و دشواری
بیند چون خانه فرزند در اصل خانه زحل بود و آن خانه در تحویل در وتد زمین و منحوس
بود دلیل کند بر مرگ فرزند و بر سختی دیدن چون انتهای سال بجایگاه زحل اصلی
رسد و حد مریخ آنجا باشد و راجع گردد دلیل کند بر آنکه بر آن سبب درد و زیان و تباهی حال
چون خداوند سال زحل بود و یا مریخ و یا در تحویل سال بود در طالع تحویل و خاصه در مقابله
یا در تربیع اصل دلیل کند بر بیماریها و اگر مریخ بود دلیل کند بر ترس و بر زیان در مال والله اعلم

حدیع

چون مریخ بجایگاه اصل او رسد و زحل انجا قران کند و خداوند طالع تحویل در زیر شعاع بود
و سعدها از وتد زایل باشد دلیل کند بر دشواری بسیار و مریخ دیدن اندر انتهای سال چون انتهاء
سال بجای مشتری رسد و در تحویل نیکو حال بود و خداوند سال ساقط بود دلیل بود بر سعادتها
و نیکویهای بزرگ وچون طالع موافق اید با بعضی از برجها که نحسها در آن بود در اصل و انتهای
سال بدان برج برسد او نحس را مانند خداوند سال کردانیم چون مریخ خداوند سال بود در تحویل
بجای مریخ اصل رسد و مریخ در تحویل در وتدها باشد و سعدها ساقط بود از وتدها
دلیل باشد بر ناخوشی سال و بیم و بند و زندان و رنج از جهت سرهنگان و رئیسان چون آفتاب
و ماه منحوس باشد در تحویل سال در هفتم یا در چهارم از طالع تحویل و خاصه چون با رأس باشند
یا با ذنب دلیل کند بر موت مادر و پدر چون در اصل دلیل بوده باشد بر حال ایشان چون
خداوند سال نحس بود در طالع اصل و او و ماه را تباه کند دلیل کند بر تباهی حال چون راجع گردد بعضی از
خداوندان خانه تحویل یا اصل و یا محترق شود یا یکی از نحسها از منحوس کردانند دلیل
باشد بر زیانی از جنس دلیل از خانه چون خداوند سال سعدی بود راجع و مریخ بدان نظر
کند اندر تحویل از استقبال و بماه از تربیع در چهارم تحویل و طالع سال منحوس بود با آفتاب یا جرم
دلیل کند بر نوعهای رنجها در تن و زیان از جهت دشمنان و دردها چون زحل خداوند سال
بود و بجایگاه اصلی باز گردد و مریخ در تحویل در مقابل او باشد دلیل کند بر رنج و زیان.
چون ماه در تحویل اندر سرطان بود و آفتاب در حمل و هر دو تباه حال باشند از مریخ و زحل
دلیل باشد بر رنج و تباهی وچون عطارد خداوند سال بود و نحسی از مریخ
در چهارم یکی از سه طالع بود یا در هشتم آن دلیل باشد بر مرگ برادران چون
مشتری در اصل رسته بود از نحسها و در تحویل در وتدی باشد ناظر بخداوند
سال بود بر یافتن جاه و کرامت و صوابی در تدبیر در کارها چون خداوند
سال غریب بود در برج دشمنان در ششم یا دوازدهم و بمریخ بنکرد
یا بر زحل از وتدی و مشتری ساقط بود از نگرستن بدان و بماه دلیل باشد بر رنج و زیان
دیدن از دشمنان چون سال بوتد زمین رسد یا وتد مغرب از اصل و زحل در آن بود
یا ناظر بدان از دشمنی بترسند بر آن از مرگی بترین نحس در سال او بود که در طالع تحویل باشد
و در اصل زیانکار بوده باشد بطالع سال و بماه و بستاره و ابی و بوتدها و اگر نحس در تحویل بود

[illegible]

در طالع سال یا در بعضی از خانهای او کسب کند مال و برادران و جز آن اگر در اصل زیانکار بود و اگر در اصل
زیانکار بود زیان کند اندکی بود وچون نحسی مشرف بود در آفتاب در تثلیث سعدها و از امر ایمنی بود در طالع
و ماه دلیل کند بر رستن از رنج و بلا وچون سعدها در طالع تحویل بود یا بجای بعضی از ستارگان دلیل باشد
بر نفقه اندک مگر در اصل نیکو حال بود و نیکو نظر بدان جایگاه سعد راجع باشد یا محترق یا از ایل
زندگانی او اندک و ضعیف بود چون طالع تحویل برجی باشد که در آن نحسی بوده باشد در اصل و انتهای
سال بیوتجه رسد که در آن نحسی بود در اصل و در وقت تحویل در هر یکی یا در هر دو نحسی باشد دلیل
کند بر گریختن از وطن و گریختن و هلاک چون بعضی از نحسها در اصل ناظر باشد ببعضی از سعدها
و در تحویل با او بهم افتد چون بعضی از نحسها یا از وتدی بدان نظر کند بی قبولی دلیل بود بر رنج
و سختی

پیدا کردن تسییرها و قسمت و قاسم و مشارک با او در تدبیر

حاجت اید در تحویل سالها بتسییر دلیلها بسیار بعضی از آن اصلی و بعضی تحویلی و اگر در اصل مولود دلیل کند
بر خیر یا بر شر دلیل او پیدا آید در سالهای که یاد کنیم بجاهت او یا شعاع او یا بر سیدن نحسی یا بسعدی
فاما پنج هیلاج را هر یکی را جدا کانه تسییر کنند و دلیل کیند بران بر زندگانی مولود و بیماریها
و رنجها و ستارگان را تسییر کنند و صاحبها و اثنی عشریها و خانهها را در اصل مولود و در تحویل سالها و در تحویل
ماهها و در تحویل روزها و میکر دانیم درجه تسییر در اصل مولود سالها و در تحویل سالها ماهها یا روزها
و در تحویل ماهها روزها یا ساعتها و اما تسییر درجه طالع تحویل کنند از ابتدا درجهاء مطالع شهری که
مولود در آن زاده باشد لیکن آید آنست که بدان حاجت آید و پس نگرند بحدی که پیوسته او باشد با چند
درجه بود در است بطالع رد کنند از او همچنین کنند از آن تا هر حدی که بدان حاجت آید از حدهای طالع
و دیگر هیلاجها و سهمها و ستارگان حد از پس حد بر ترتیب این باشد تسییر و حدی که تسییر بدان
رود جایهای قسمت بود و خداوند حد اوست قاسم و آنچه در وسط سما بود و تدزمین بطالع
کره منتصبه تسییر کنند از او و آنکه در دیگر جایها بود بنسبت چنانکه یاد کردیم در تسییرها هر درجه
یک سال بود و هر پنج دقیقه یکماه و هر دقیقه شش روز و هر ده ثانیه یک روز و هر بیست و
پنج ثالثه یک ساعت و پارسیان قاسم را از درجه طالع بجار بخار خوانند و دیگر قاسمان را
بدین نام خوانند و اگر شعاع ستاره یا جرم آن بجایگاه قسمت رسد رانده قسمت از آن
جایگاه در تدبیر یکی از ایشان یعنی قاسم و مدبر شناختن سعدها و نحسها از قاسمان
و آنچه شارک باشند در دلیل کردن در تدبیر قسمت بجسد یا شعاع یا کشتن و رفتن

بعضی

بعضی از ایشان بدیگر قسمت کنند کان سعدها و نحسها را بتنها و آنکه با آن شارکت کند
قوتی تمام باشد در تدبیر قسمت بجسد یا بشعاع در اصل و تحویل و دلیل آن بر نیکی و بدی
جمله بود از سالها و همچنین انبازی از مرورها مگر آنست که حالهای آن در سالها مختلف شود بر
اندازه شکلهای آن در تن خویشتن و دیگر ستارگان و جایگاه سعادت و نحوست آن و قوت
و ضعیفی آن و اقبال و ادبار آن و حالهای او از اصل و تحویل و منتهی و خداوند خانه
و شرف و حد و او آنست که حال قاسم تنها و مشارک او مجاسدت و شعاع بر هفت جهت
باشد نخستین سعدی بود تنها بقسمت و دوم نحسی بود تنها بقسمت و سوم نحسی بود و مشارک
او سعدی و چهارم سعدی بود و مشارک او نحسی و بعضی از ستارگان را و پنجم سعدی بود
یا نحسی و هفتم قاسم بود و مشارک او دو نحس و ششم قاسم بود و مشارک او دو سعد چنان
باید که بدانی که حال قاسم چون سعد باشد و قوی در اصل و تدبیر کند سالها را در آن سال
بود که او قوی بود و مسعود و حال ماه و خداوند سال تحویل قوی بود و مسعود دلیل کند
بر خیر و سعادت آشکارا و سرانجام کار نیکو و اگر در اصل تباه کار و تباه حال بود و جای او
از فلک منحوس بود و سال خداوند ماه و طالع تحویل و خداوندان منحوس بود پیدا شود فساد او و بلا
و تباهی او در آن سال و اگر در اصل نیک بود و در تحویل بد در آن سال نقصان کند از صلاح دلالت
او پاره از لحظه دلیل حال آن در اصل بر بد یا بر نیک قوی تر باشد از دلیل حال او در تحویل و اگر
در اصل تباه حال بود و در تحویل نیکو حال در آن سال کار آن نیک باشد از بعضی روی ها
و اگر بعضی از آن سعدها باشد و بعض نحس حال او مختلف باشد در بدی و نیکی ب
و اگر قاسم تنها نحس بود و حال او نیک بود و در تحویل نیکو حال بود و سعدها بدان ناظر بود
و دیگر دلیلها که یاد کردیم نیکو حال بود دلیل کند و نحس بر ظفر یافتن سعد از جنس او بود و اگر
در هر دو حال تباه حال بود بی نظر سعدها بدان و شهادت نحسها و دیگر دلیلها منحوس بود دلیل باشد
بر هلاک او در آن سال و بر دشواریهای صعب دیدن و اگر در یکی از این دو جایگاه منحوس بود و در
دیگر مسعود بدی او کمتر بود و اگر در تحویل منحوس بود و در اصل مسعود در آن کاری که بر آن دلیل
کرد ست قاسم تباهی در آن سال ج و اگر قاسم نحس بود و مشارک او سعد دلیل باشد که از رنج
برهد ولیکن رنجها برسد بدان و در وقتی تنگدست بود و در وقتی فراخ دست د و اگر قاسم
سعد بود و مشارک او نحس دلیل کند بر آنکه حال او آمیخته باشد در بدی و نیکی و اگر تباه حال بود

نیکویی یابد وکرامت یابد ک دلی ه واکر قسمت مر بعضی از ستارکان را بود و سعد باشد و یا نحس
وجایکاه او تباه بود در خانهای فلک و ستاره سعد بدان نظر کند قطع افتد او را وکار او
تباه شود و هلاک کند از اخاصه چون دیکر دلیلها نحس کردد و واکر قاسم نحس بود و مشارک او
نحس در اصل دلیل باشد بر رنجهای صعب و تباهی تن واکر هم برین جمله بود ولیکن در تحویل
سعدی بران بنکرد از مرک برهد لیکن غریب بود و بلا رتبت واکر نحس نظر کند بدیشان
سختی برسد از ایشان از مرک واکر دلیلها در جایکاه خویش باشد مرک آن در خانه آن باشد
و نزدیک اهل آن ز واکر قاسم سعد بود و مشارک آن سعد و هر دو نیکو حال باشند
دلیل کند بر سعادت بزرک از جنس دلیل ایشان خاصه چون دیکر دلیلها سعود باشد
واکر یکی از آن دو نیک باشد و یکی تباه دلیل کند بر بدی و نیکی هر یکی باندازه ایشان و بزرکتری و
بهتری سعادتها او بود چون با نیک حالی او خداوند سال باشد و طالع تحویل و ماه نیکو حال باشند و نیک
جایکاه و با شد قسمت مر بعضی از حدها او تدبیر مر جسدی را و شعاع بعضی از ستارکان مر بهری
از سالهای او باشد که در بهری از سالها انتقال کند از یکی بدیکری از انتقال حدها و تدبیرها
پیدا آید شش دلیل نخستین حدی که قسمت درو بود و دویم خداوند آن حد و او را قاسم
اول خوانند و سیوم حدی که قسمت بدان انتقال کند و چهارم خداوند این حد دویم و او را قاسم
دویم خوانند و پنجم ستاره که تسییر قسمت در پیش جسد او باشد یا در شعاع او و ششم
ستاره که تدبیر بدان رود و بپذیرد از او بجسد یا بشعاع و این شش دلیل حال او نزدیک
انتقال در سعادت و نحوست بر بیست و چهار روی بود در چهار قسمت نخستین چهار است از
آسمان برافراد و دویم وجهای روی از جهة سعدها و نحسها تدبیر کننده مر قسمت را و رفتن
بهره بدیکر بهره بجسد یا بشعاع و سیوم و هشت از جهت قواسم و مشارک سعد و نحس مر ایشان را
بجسد و یا شعاع چهارم و هشت از جهت انتقال قواسم و مشارک و سعد و نحس مر ایشان را
بجسد یا شعاع و انتقال بهری از ایشان بدیکر بهره قسمت [illegible] اکر بقسمت انتقال کند از حد
سعدی بحدی سعدی ب و زحدی نحسی بحد نحسی ج و زحدی سعدی بحد نحسی د و زحدی
نحسی بحدی سعدی قسمت دویم نیز بر چهار روی است ه و او آنست که تدبیر برود از حدی
سعدی و شعاع او و و زحدی نحسی و شعاع او بحد سعدی و شعاع او و زحد نحسی و شعاع
بحد نحسی و شعاع او و قسمت سیوم بر هشت روی است ط و او آنست که قسمت از حد سعدی

بحد

بحد سعدی رود در تدبیر سعدی یا و زحد سعدی بحد سعدی رود در تدبیر نحسی یب
و زحد نحسی بحد نحسی رود در تدبیر سعدی و زحد نحسی بحد سعدی در تدبیر نحسی یج و زحد
نحسی بحد سعدی رود در تدبیر سعدی ید و زحد سعدی بحد سعدی نحس رود در تدبیر نحسی
یه بحد سعدی در تدبیر سعدی یو و زحد نحسی بحد نحسی در تدبیر نحسی ه قسمت چهارم
بر هشت روی است یز و او آنست که در تدبیر برود از سعدی بسعدی در حد سعدی یح
و ز سعدی بسعدی در حد نحسی یط و ز نحسی بسعدی در سعدی ک و ز نحسی بسعدی
در حد نحسی کا و ز سعدی بنحسی در حد نحسی کب و ز نحسی بنحسی در حد سعدی کج
و ز نحسی بنحسی در حد نحسی کد دلیلهای نحسها و سعدها برین جمله بر دوازده کونه باشد
چهار از آن دلیلها مزاوجه خوانند و هشت را دلیلهای مزاویج خوانند فاما حالهای مزاوجه و
دلیلهای او و آن آ دلیل کند در ان سال بر همیشکی سعادت و کشتن از سعادت بسعادت ب و
دلیل کند از فرومایکی [illegible] محل پایکاه و جایکاه بزرک رفتن ج ک دلیل کند از نیکی ببدی
رفتن و دلیل مرک د ح دلیل باشد از دشواری بدشواری رفتن و از بدی ببدی
دیکر فاما حالهای مزاویج و دلیلهای آن ط ی دلیل کند سعادت رود در سعادت
و بزرکترین سعادت او بود که سعدهای او قوی تر بود یا یج دلیل باشد بر بسیاری سعادت
و خیر ولیکن در ان چیزی [illegible] یو ط دلیل بر کشتن از رنجها بسعادتها و چیزهای
پیوسته ک دلیل کند بر میانجی بودن در بدی و نیکی و تباهی و نیکویی ولیکن خیر قوی تر باشد
یح کا دلیل باشد بر میانجی بودن حال در بدی و نیکی الا آنست که دلیلهای بدی قوی تر بود
دلیل کند بر دشواری و بدی بسیار و بیم مرک ل ک دلیل کند بر کوناکون رنجها و بدیها و مرک
و تباه او بود که در بند ی فاما اکر نیکی و بدی که دلیل کند هر یکی بران بشناسند از حال
ستارکان که دلیل کیرند بدان و ز طبیعت ان و طبیعت خانه که انرا بود از خانهای فلک در اصل
و تحویل و قوی ترین دلیلها سه کانه خداوند قسمت بود و پس مدبر مر او را بجسد فاما خداوند
شعاع کمتر از آن بود و قوی ترین شعاعها مقابله بود پس تربیع پس تثلیث و ضعیف ترین
او تسدیس بود چون مر او را از طالع و دیکر هیلاجهای نیکی از ین سی ستاره ثابت رسد که دلیل
آید بر سعادت و او ستاره در اصل دلیل سعادت بود و آشکارا کردن در ان سال دلیل کردن
بر خیر و سعادت از جنس طبیعت ستاره [illegible] که مزاج اوست و چون در اصل مولود دلیل کند

بر سعادت باشد که طرفی از سعادت او بدیدار آید در ان سال و هر چه ما یاد کنیم درین
کتاب از مرک خداوند تحویل در قسمت ببعضی از ستارکان یا ببعضی از سالها و ان بدان وقت
بود که سالها موافق باشد مر سالهای دلیل عمر را در اصل یا مناسبت جزوهای او و چون [illegible]
و نیمه و سیک با نحسی یاری کند از بر شهادت بر کار دلیلهای نفس و تن و همچنین باشد
دلیل در خانهای برادران و غیر ایشان و اکر سال دلیل کند بر هلاک و نباشد در ان وقت [illegible]
کذشتن سال ستارکان و نه نزدیک آن او سال دلیل باشد از بر رنجهای سخت بسیار از حد
بیرون دلیلهای قسمت کنندکان و انبازی ستارکان ایشان را در تدبیر و خاصه ان
هیلاج قاسم زحل تنهایی شریکی اکر در حال بود دلیل کند بر بیماریهای در ان
از سردیها و خام و تخمه و سل و سودا یا اندوه و اندیشه و غم و کرانی در همه کار او تدبیرها
واکر کواهی دهند در اصل دلیل کند بر هلاک در شرکت مشتری دلیل کند بر آسان شدن
او بدی و کذشتن او ولیکن آنست که مولود را زیان رسد از جهت پدر او و فرزندان
در شرکت مریخ دلیل کند بر زیان و آفت از جهت برادران و بیماری سخت و تباهی دماغ
و خصومتها و داوری در شرکة آفتاب چون نیک حال باشد مولود از غم برهد و غمها رسد
از او اندوهها و بر پدرش از مرک بترسند و بلاهای مختلف از ایش آید در شرکة زهره
زن کند و مر او را فرزندان آید و از سبب ایشان رنجها رسد و اندیشها بیند و بمیرند بعضی
از زنان و فرزندان او در شرکة عطارد دلیل کند بر زیان رسیدن از جهت بندکان
و ز علمها و شمارها و کتابها و انتقال و ز بازرکانی و ستد و داد در شرکة ماه دلیل کند بر بیمار
و اندوه و غم و اندیشه و بتنکی عیش و مادر او و برادران او و بمیرند و یا بدیشان رنجها رسد
واکر زحل مسعود باشد از فساد او کم کند و در نیکیهای او بیفزاید در همه دلیلها قاسم مشتری
بتن خویشتن تنها چون در اصل بجای نیک بود زنی کند نیک و او را فرزندان آید و با پادشاهان
و بزرکان بیامیزد و اکر پادشاه بود شهرها و جایها بکیرد و جاه او زیادت کردد و او را فرزندان
آید در شرکة زحل مال پدر از [illegible] او تباه شود و غم خورد بسبب پدر و اهل بیت و فرزند
و پدر او هلاک شود و کارها بر وی بسته کردد و بیماری کشد و دردها رسد او را و باخر بهتر
شود در شرکة مریخ دلیل باشد بر تباهی و جمله چیزها که یاد کردیم از نیکی و نیکویی
در تدبیر شدن مشتری و بر نقصان شدن از آن در شرکة آفتاب دلیل کند

کر سلطان

کر سلطان نعل یابد و در سعادت و جاه و منزلت او زیادت کردد و مردم بر دران بسیار کرد شوند
و حاجتمند باشند بدان و عزیز باشد و ستوده و شادمانه بفرزندان و خویشان و
میراث یابد از پدران در شرکة زهره دلیل کند بر زنی نیک خواستن از خاندان بزرک
و فرزند نیک یافتن و شاد کشتن از زنان و بسرود و شادی و نشاط مشغول بودن
و سعادتهای بزرک یافتن در شرکة عطارد دلیل کند بر شادی و منفعت بعلمها
و ادبها و زیادت شدن در بلاغت و حکمت و بیامیزد با بزرکان و وزیران و تدبیر
کارها کند و صواب بود تدبیرهای او و فرزندان او زیادت شوند و کار دین آن
بصلاح کردد در شرکة ماه دلیل کند بر تن درستی او و زیادت شدن در صلاح و در دین او
و جاه و منزلت او و بلند شدن نام او و شاد بودن بسبب مادر او و پدران و ستوده باشد
و پسندیده نزدیک پادشاهان و عامه مردمان واکر در اصل تباه حال باشد نقصان
کند ازین سعادت که یاد کردیم قاسم مریخ بتنهای خویشتن چون در اصل نیک باشد
بر سالاری لشکرها و مهتری بر ایشان و حاجت مردمان باو و کرد آمدن سپاه و
عامه مردمان بر رای او و زیادت شدن در سلاح او و غلبه کردن او بر دشمنان واکر تباه
حال بود دلیل کند بر ضد این که یاد کردیم و بر بیماری و تب و سوختکی در شرکة زحل اکر تباه
حال بود دلیل کند بر بیماری دراز و تباهی مزاج و تلف شدن مال و بسیاری اندیشه و ادبار در کار
و اکر نیک حال بود از ین تباهی او کمتر شود در شرکة مشتری چون در اصل نیک حال بود در
عمل و رفق و داد و نصرت او بیفزاید و اکر تباه حال بود رنجها رسد بدان از جهت بزرکان
و آفت رسد از جهت فرزندان و بلاها در شرکة آفتاب رنج رسد او را از جهت پادشاهان
و بزرکان و کرمیها و آتشها و اکر تباه حال بود در مولود بترسند از هلاک در شرکة زهره
رنج و غم بیند از زن و فرزندان و یا از سبب و از جهت ایشان در شرکت عطارد رنج بیند
و کفتار زشت و بلای صعب از دشمنان و نامها و تزویرها و داوریها در شرکة ماه بیماریها
رسد او را و داوریها افتد و غمناک شود بسبب تدبیرها و رسولان و خبرها و مادران و برادران
و زنان قاسم زهره بتنهای خویشتن چون نیک حال بود دلیل کند بر زنی نیک موافق و شاد بودن بکار زنان
و ظفر یافتن بر سعادتهای بسیار و زیادت شدن در برادران و مشغول بودن بسرودها و بخشها و
فایده یافتن از جهت زنان و بسیاری شادی و برخورداری بهر چیزی در شرکة زحل

دلیل کند بر دشواری در کارها وغم خوردن وبیماری ورنج دیدن وکفت وکوی
وداوری بسبب زنان در شرکة مشتری دلیل کند بر زنی توانکر کردن
وبرخوردار بودن وشادی وسرود وبازی وفایدها کرفتن از جهت زنان در شرکة مریخ
دلیل کند بر بیماری سخت چون برسام وبرمرك کروهی از زنان او وبر داوری ورنج از جهة
ایشان وفضیحتی بسبب ایشان ودشواری وخاصه چون هردو منحوس باشند در شرکة آفتاب
دلیل باشد بر بهتری ونشستن با پادشاهان وبزرکان ومنفعت یافتن از ایشان وزیادت
وظفر یافتن بر هر کاری که خواهد وعملها یافتن وسعادتها از هر نوع وخاصه چون هردو نیك
حال باشند در شرکة عطارد نفع کیرد بسبب علمها وادبهای باریك ژرف وتدبیرهای لطیف وز زنان
منفعتها وخیرها بسیار یابد وبرخورداری بسیار باشد از این زنان ولیکن زشت نام بود بسبب
ایشان در شرکة ماه خواهر خود را یا زنی را از اهل بیت خود نیکو کند وزنان بسیار کند
باجمال وبسبب ایشان خیر ومنفعت یاود وجاه بسیار یاود قاسم عطارد بتنهای خویشتن
زیادت شود در فهم وادب وخرد ومال وجاه وتدبیری ونامه وزیرکی در بازرکانی مشغول
باشد واکر تباه حال بود رنج بیند بسبب این چیزها در شرکة زحل ضعیف تن بود یا بیماری بدی
در از رسد او را ورادهای او برود دشوار شود وکند وکاهل بود ومردا وریها بیند واکر هر دو
نیکو حال باشند دلیل کند بر فهم ودوری اندیشه در کارها در شرکة مشتری دلیل کند بر زیادت
در کفتار ودر علم وادب وبدان سبب نام نیکو یابد وخیرها وفایدها وذخیرها یافتن از پادشا
هان وبزرکان وکارهای بزرکان کند در شرکة مریخ دلیل باشد بر بیماری سخت وکفتارهای زشت
وکفتکوی وداوری واندیشهای بد وسکالشهای تباه کردن ونکوهیده بودن در کارها
در شرکة آفتاب دلیل باشد بر مهتری یافتن وزیادت شدن جاه ومال ونیکوی
منزلت نزدیك سلطان ومهتر شدن بر جماعتی از مردمان وبزرکی یافتن او بر عملهای
واتفاق کشتن در شرکة زهره دلیل کند بر بسیاری شادی ودوستی داشتن با برادران ومر
کرا ایشان از اخطر بود وادب وزیادت شدن در مال وجاه ومنزلت یافتن نزدیك سلطان
وشادی دیدن بفرزندان وبرادران وخواهران وساخته شدن هرچه دوست دارد از کار
در شرکة ماه در ادب وعلم او بیفزاید ودر علم خدای وآسمانی وپیمبران ونجوم ورای ودر
وتدبیرهای خویشتن خداوند رفق وصواب بود ومنفعت کیرد بکارهای که کند ودر مال او

ودر نهادهما او زیادت شود بر مقدار حال ایشان پیدا کردن شرکت خداوند
سال وقاسم طالع در دلیل کردن جون قسمت وخداوندان در اصل ودر تحویل بجای نیك
از خانهاء فلك وقاسم سعد بود دلیل کند بر سعادت بسیار جون خداوند سال در برجی نیك
بود وشهادتها جمع شود او را در قسمت سعادت وقاسم سعد بود در حد تن خویشتن وکرد
او را شهادتها در قوت ودر سعادت وهمچنین ماه را وطالع تحویل را وخداوند را
دلیل کند بر نوعهاء سعادتها از جنس خانها که در ان دلیلهاست واز جنس طبع ستارکان وجای
ان برجها وان آنست که خداوند سال جون در جهارم اصل باشد مثلا ونیك حال بود در برجی که او را
بود وقاسم سعد بود در حد نفس خویشتن ویا منحوس در اصل وماه نظر کند سهم السعادة ویا با
قران کند ودلیلها منحوس نباشد در اصل مالها ناپوسان یابد وسعادتها یابد بسیار انتهاء
وودیعتها وکنجها واین آنست که جون در اصل مولود دلیل کند بران در وقتی که از وقتها عمر
وان ان بود که خداوند سال یا خداوند قسمت دلیل کند بر انچه ما یاد کردیم ودر تحویل در جهارم
مسعود بود وقوی کنجها یابد ومیراثها ومالها ناکاه وجوهر آن جیز از طبیعت ستاره بود جون
زحل زمینها دهد وکشتها وجیزهاء کهن وانجه دلیل کند بران بخاصیت ودلیل وشکل خود
بزر وسیم ومالهای نفیس وهمچون دیکر ستارکان جون از این سه دلیل که یاد کردیم در اصل نیك
حال بود ودر تحویل در خانهٔ سعادت در برجی که برج صورت مردمان بود فایدها ونیکویها یابد
از جهت دوستان وجون در تحویل سال یا بعضی از ستارکان ثوابت بود که دلیل کننده باشند
بر سعادت در طالع سال یا در درجه منتهی یا در درجه قسمت یا با خداوند او ویا با یکی از نیرین
دلیل کند بر سعادت دران سال جون ستارهٔ از ستارکان ثابت دلیل کننده بر سعادت
در طبیعت ستارهٔ بوده ویا دو ستاره بود ودلیل باشد بر بدی یا بر نیکی در اصل مولود مرکبی
تدبیر کند ان ستارهٔ متحیره یا ان یك ستاره یا یا دو ستاره در بعضی وقتها آشکارا شود
طبیعت او وقوی ترین دلیل ان ستاره متحیره جون در وقتی که ابتدا می کند در تدبیر کان بود
که مانندان حال باشد وجنان باید که در همه حالها نیك بنکرند کار کسوف را وجایکاه او را
وستارهٔ که او را ذنب باشد در اصل طالع مولود یا در برج منتهی ویا در طالع تحویل ویا برج
قسمت وبجامه در حد نفس خویشتن ویا با خداوندان بعضی از ان ومر پادشاهان رخاصه
حرب بود وفتنه وکروهی بریشان بیرون آیند ودشمنان پدید آیند وبیمار کردند وانده

وبر مردمان ستم کنند ومانند این حالها پدید آید که دلیل باشد بر هلاك ایشان واکر
میانه مردمان را بود ویا عامه را دشمنان ایشان بسیار شوند ودر انده وبلا افتند جون
طالع سال موافق افتد مر بعضی از برجها را که در و نحسها بود در اصل مولود ویا انتهاء سال
بدان برج رسد ویا در تحویل یکی از نحسها بود در یکی از ان جنان یابد که ان نحس را هم جو خداوند
طالع کند با خداوند سال آنچه دلیل او قوی است وستارکان سعد را هم بر این جمله باید کرد
وپس از ان بنکرد بخداوند سال وبقاسم وستارکان او وجو در اصل در بعضی از برجها نحسی بود
واو برج طالع به سال یا باشد وان نحس در اصل قاسم باشد یا برج منتهی یا خداوند آن که آن
علامتها تباه بود ودلیل خداوند طالع بر بدیها جون دلیل خداوند قسمت بود جون نحس باشد
وجون نحسها در تحویل بنکرند بطالع سال ویا باه وسعدها را بدیشان نظر نبود زیان کشد
وکویند ایشان بر اندازه وجایکاه وطبیعت خداوند قسمت باشد جون منحوس باشد وجو خداوند
سال وقاسم نحس باشد ودر اصل منحوس بود ودر تحویل تباه حال دلیل باشد کاری ومعطل
وبی نفعی در همه سال جون قاسم وقسمت در دو وقت منحوس باشد ودر تحویل ساقط باشد از طالع
سال دلیل باشد بر عطلت وفراغت ورنجهاء بسیار قاسم وخداوند سال جون نحس باشد ویا سعدی
منحوس شده باشد بدیشان بنکرد ویا باه در تحویل رنجها بیند از جهت دشمنان ستارکی هم
باشد با خداوند سال انباز بود با ان در دلیل کردن بر نیکی وبدی وهمچنین بود حال ستاره که هم
بود با قاسم شریك قاسم بود واکر شریك قاسم مریخ بود زیان وستم بیند از دشمنان واکر
زحل بود دلیل کند بر بیماری وتعویق در کارها واکر سعد باشد دلیل باشد بر سعادة از جنس
دلیل او وجو در اصل ستارهٔ باشد دلیل کند بر فساد وبلا هرکاه که ان ستاره در تحویل سال در طالع
اصل یا تحویل یا برج منتهی یا جایکاه ماه اصلی وتحویلی یا جایکاه قسمت وخداوند آن باشد دلیل
کند بر زیانی صعب وهمچنین باشد حال ستارهٔ دلیل کننده بر سعادت جو والی سال نحسها باشد
ودر تحویل در وتد مغرب یا در جایکاه نحس که منحوس کرده باشد قاسم را یا خداوند سال را یا برج
منتهی را وجایکاه ماه را وزهره وعطارد در تحویل با ان نحس باشد دلیل کند بر زیان
رسیدن مادر وپدر را یا در مال ودر جاه وسلطان وجو خداوند قسمت نحس باشد ودر اصل
در خانه بیماری ودر تحویل تباه باشد دلیل کند بر زیان سخت جو انتهاء دلیلها سال از طالع
اصل تباه بود واکر نحسها اندك مایه او را تباه نکند بتر باشد بخاصه جو خداوند سال

جیزی از سعدها نظر ندارد وقاسم منحوس باشد جو انتهاء سال بطالع اصل رسد ودر
مقابله او در تحویل نحسی باشد وخداوند سال وخداوند قسمت نحس باشد ودر ان سال
ضرری از ایشان ماه را ودر اندر طالع تحویل آفتاب وماه وعطارد منحوس باشد
ودلیل کند بر بیم وزندان وخصومت وعذاب وداوری با دشمنان جو قاسم زحل بود او
با مریخ هردو تباه حال کننده باشند در تحویل ان جدی را که ماه در وسط بی آنکه نظر کند
بجایکاه قسمت سعدها وخداوند سال یا ماه تباه حال باشد دلیل کند بر مرك جو انتهاء سال
بطالع اصل رسد وطالع تحویل وطالع اصل یك برج باشند وقاسم وخداوند سال نحس باشد
در جایکاه هاء تباه دلیل تومندی کند از زندکانی دران سال ربع مشرقی از طالع سال دلیل
کند بر ربع اول از روزکار سال وجنوبی در ربع دوم وغربی بر ربع سیوم وشمالی بر ربع جهارم
بباید نکریست بخداوند سال وسعدها ونحسها تا در کدام ربع باشند دلیل آن در آن ربع که
در قوی تر باشد ودلیل کند بوقتها سال بر سعادت ونحوست مر پدران وبرادران وفرزندان
وغیر ایشان بیشتر دلیلهاء ایشان در حدها وسعدها ونحسها وحال قسمت کنندکان ایشان
مانندان که دلیل کند مر خداوند تحویل را از دلیلها او شناختن خداوندان سال از جهة فهبرها
بر مذهب هندوان خداوند سال بر دیك ایشان خداوند نهبر اول باشد از برج منتهی وآن
سال در تدبیر ستارهٔ باشد از سالان جنانست که جون انتهاء سال بثور باشد زحل که خداوند
نهبر اول است از ثور خداوند سال باشد واز جوزا زهره واز سرطان ماه وشریك خداوند سال
تسع باشد که انتهاء سال انجا باشد از ان درجه وجون تسیر کنیم دلیلها بر روش سالها بر ولاء
خداوندان مانند قسمت کنندکان باشند نزدیك ایشان وبیشتر عنایت واعتماد ایشان
بر دلیل کرفتن بنهبرها باشد ولیکن جنان باید که دلیل بیرون آرند از جهة نهبرها
واثنی عشریات وسهمها واسباع وهمچنین از بیابانیات وتسییر کنند جزوهاء انرا ویاری
خواهند بشهادتها آنچه باشد که مر یك دلیل را شهادتها بسیار جمع شود تا زیادت کند در دلیل
واندر قوت او واستوار کرداند اعتماد را بر تاثیر کردن آن شناختن دلیل کرفتن فرداران
هر ستارهٔ را از این هفت ستاره وراس وذنب را سالها معلوم است که آنرا فردار کویند وهر ستارهٔ
از ان تدبیر کند سالهاء فردار را در بعضی از وقتها زندکانی ودران وقت دلیل غایت بر نیك وبد
وباید که بدانی در این کتاب ودر دیکر کتب احکام نجوم که این دلیلها که یاد کردیم مر خاصه ستاره

بشرکه دیگر ستارکان واجب نماید مر همه مولود را که درین جهان باشد برین معنیها بلکه بسعادت
واجب آید بر شرطها مشترک از دلیلها که واجب کند در اصل مولود و بیشتر شهادتها ان در تحویل
وقوت وضعیفی ونقصان ونحسی ان باشد پس حکم کنم بزیادت در کار سعادت ونحوست
ونقصان وآنچه واجب کند از آن آن دلیلها وما یاد کردیم دلیلهاء آنرا در نوع اول ازین باب
وان مدخل احکام نجومی بود که بیشتر یاد کرده شد شناختن ستارکان مکد بکر درکذشتن
ستارکان در تحویلهاء سال بجایهاء اصلی باکذشتن بعضی ازیشان در تحویل بجایگاه بعضی در اصل
دلیلهاء تمام است از بدی ونیکی بباید نکرست جایهاء ان راجه باشد که ستارهٔ در تحویل بهری از سالهاء
بدرجهٔ اصلی همی رسد یا نزدیک شود بدو باشد که بدان برجی باشد که در ان بوده در اصل مولود
وبدان درجه برسد یا او وی در کذرد و باشد که میان ایشان کمتر از حد ستارهٔ باشد یا مقدار
نیم جرم ان ستاره باشد از پیش یا از پس جون بعد کمتر از درجه باشد حکم برود رستتر وتمامتر
باشد واکر بیشتر بود کمتر بود واکر ذاهب باشد بدان جایگاه قوی تر از کذشته بود واکر
ستارهٔ در برجی دیکر باشد پس راجع شد وبدان جایگاه رسید که یاد کردیم قوی تر باشد از آنکه
درکذشته بود از ان جایگاه مارانکه جون راجع شود وبدان جایگاه رسد دلیل ضعیف دهد واکر
بدان جایگاه رسد در بعضی از ماهها سال پیدا آید دلیلان در ان ماه ظاهر شود و دلیل کند ستارهٔ کان
نزدیک آنفاق افتادن تمام شدن دورها او وان رسیدن او باشد بجایهاء اصلی نزدیک اغاز
تحویلها ونزدیک شدن او وخاصه زحل ومشتری بر تمامی دلیلها او دران دور وابتدا کردن
دلیلها که واجب آید دران دور جون نیکو حال باشد ونیکو جاء دران سال وسعود بود ستارکان
سعد دلیل کند بر قوت دلیلهاء او از طبیعت ان ستاره تا دور او تمام شود فاما ستارکان
سفلی اکر دورهاء او کمتر از سال شمسی باشد تمام کردد دلیلهاء او در یک سال تمام در خیر
وسعادت ونحوست وبلا دلیل کردن زحل جون بکذرد بجایگاه اصلی یا بجایگاه دیکر ستارکان
جون قوی بود ومسعود در جایگاه اصلی تازه کرداند حال مولود را وکار ان بجایگاه نیکوتر کردد
ونیکویی یابد از جنس ان خانه که در و باشد واکر منحوس بود اورا بلا رسد بدان سببها
مشتری جو اورا شهاده بود در طالع یا سهم السعاده یا ماه دلیل کند بر صلاح حال یا زدت
اندر دوستان ومال وضیاع وغله وجو راجع شود دران برج منازعت کند با برادران وخصمان
وغمها رسد اورا مریخ دلیل کند بر سفر وفایده کرفتن از دوستان وبرادران :

ودیرکاه باشد و پلید نیت بر کناه وزشت نام واکر تباه حال بود رنج رسد اورا واز آنچه بر یاد
کردیم آفتاب بیماریها حاد هناک رسد اورا وبیم از سلطان وخصومت با زنان اکر
بدو احتراق افتد بیم هلاک باشد اورا وزنان وپدران اورا زهره سفر کند وکار زنان
شوی برود شوار کردد وزن اندک کند وفرزند کمتر باشد وبود که اورا فرزند آید بعشق
مبتلا کردد عطارد اندک فهم بود وسفر کند وبسبب فرزند غم خورد وخویشتن را بر هوسها
عرضه کند ودر رنجها بیم بود اورا وسخنها کوید که اورا زیان دارد وبازرکانی وعمل او تباه شود
ماه دلیل کند بر عسرت ونقصان از جهة زیان ومکروه رسد اورا از جنس ان برجها که
دران باشد واکر ماه در طالع اصلی باشد بیماری سخت رسد اورا وبیم هلاک باشد والله اعلم
رسیدن مشتری بجایگاه اصلی دلیل کند بر تازه شدن آنچه دلیل کرده در اصل مولود از بدی
ونیکی ومالها یابد از رویهای که امید نمی داشت وزیادت شود در عز واقبال ودولت او
زحل آنچه در اصل دلیل کرد بر تباهی ان بصلاح آید فسکونت بود وحاجتها او روا شود وز
دوستان نیکویی یابد ودشمنان با او صلح کنند ودوست کردن مریخ سفر کند ونیکویی ومنفعت
یابد از ان وزسلطان وخداوندحربها وامید فرزند باشد اورا وزبرادران وخواهران
نیکویی یابد آفتاب جو احتراق افتد بیم هلاک بود مولود را تا از احتراق درکذرد خاصه جون شهادتی بود
اورا در تحویل و بیم رسد اورا از سلطان وبیماریها پیش آید اورا از کرمی ونیکویی یابد واکر
مشرقی بود دلیل ظفر یافتن سعادتها کند زهره بیماریها رسد اورا ومزاج او تباه شود
ولاغر کردد ومنزلت وجاه او زیادت شود ودوستان او ونزدیک مردمان ستوده بود عطارد
در دانش ودر ادب زیادت شود ودر اهل وحشم وجاه ومنزلت او وسلطانی یابد خاصه جون
مشرقی بود ماه دلیل کند بر صلاح حال او وزیادت در مال وفرزند او وشادی بیند از فرزند
وذخیرها که بدو رسد از جایها رسیدن مریخ در تحویل بجایگاه اصلی وبجایگاه دیکر ستارکان
در جای خویشتن جون قوی باشد فایدهها یابد بسبب سپاهیکان وسپاهیان واکر منحوس بود
بیماریها حاد افتد اورا وعلتهای خونی وزیانها از آتش وآهن زحل زیادت کند در
دوستان وبرادران او وسفری نزدیک کند واکر مریخ را شهادت بود دلیل کند بر دیر یافتن
مرادها واکر زحل را بود آسان تر بود وعلتها رسد اورا ورنجها و باشد که از سلطان بکریزد
وزشهر مشتری دلیل کند بر سفر وفایده یافتن بسبب ستوران وجیز یابان وامید

فرزند باشد ونیکویی یافتن از بزرکان آفتاب بروز غمها بیند از سلطان وعلت رسد
اورا از کرمی واکر در برجی کرم وخشکی باشد بیم باشد از آتش وآهن وکشتن واکر بشب بود آسان تر
باشد زهره زیادت شود در نکاح وشهوت ونشاط در کار زنان ودر جاه ومنزلت او بیفزاید
وزنان او بیشتر شوند وزجهت ایشان نیکویی یابد وبرادران او بسیار کردند وستوده بود
وبیمار شود بسبب پری معده وطعام وبسیاری نکاح واکر منحوس بود بیم هلاک شدن باشد اورا
عطارد دروغ کوید وناروا دران کهتر اورا بیم هلاک باشد واکر منحوس بود اورا بیم باشد
واکر شهادت مریخ را باشد آسان تر کردد وخویشتن را عرضه کند بر هلاک وبلا ماه سلطانی
یابد وفرزندانی آید اورا واکر شهادت مریخ را باشد سفر کند وغم بیند از جهت اهل واکر
سلطانی باشد اورا تباه شود دلیل آفتاب جو در تحویل سال باشد جو حمل پاک باشد از نحسها واورا شهادتی
بود دلیل باشد بر نیکویی حال او ونیکویی سفرها ویافتن منفعت وعز وبزرکی خاصه جون در وتد
مقبل باشد واکر منحوس بود از سلطان غم بیند ودر کار سفر ودین او تباهی باشد ثور
جون قوی باشد با مهتران وسلطان بیامیزد وزکار ایشان منفعت بیند واکر منحوس بود
رنج وغم بیند جوزا دلیل کند بر زیادتی در دوستان وحشم وامید فرزند بود واکر منحوس
باشد در غم ورنج بیند بدین جیزها که یاد کردیم وحاجتهاء او دیر براید سرطان دشمنان بد او
شادکام شوند وکارها بر وشوریده کردد وحاجتها وخاصه جون بر زمین باشد وکاه را
بدو نظر نبود اسد تن او درست باشد ونیکویی ومنفعت یابد واکر منحوس بود دردها
پیش آید اورا واکر زوی زمین بود آسان تر بود سنبله دلیل کند بر حریصی او در طلب
مال واکر سعدها را شهادت باشد مراد از ان یابد واکر نحسها را باشد نیابد میزان جون زود
زمین باشد نیکو حال بود ودلیل سفر کند ودلیل بر صلاح حال وفساد او از حال نقل وتکرند و حال
ستارکانی که با او آمیخته باشد عقرب جاه وسلطانی یابد وفایدهها وخیرها وضیاع او زیادت
شود وبناها کند قوس نیکویی وشادی یابد وفرزند شر آید واکر منحوس بود غمهاء او
بسیار شود وکروهی از فرزندان او را بیم باشد جدی دلیل کند بر علتها وبیماریها وغمهاء
بسیار وبوشیدکی نام دلو دلیل کند بر شادی وزیادت در تن واکر منحوس بود
دلیل کند بر خلاف آن وهلاک کروهی از اهل او وبیماری ایشان جون منحوس باشد وبر داوری
وخصومت واکر باشد اسان تر بود حوت جون منحوس باشد دلیل کند بر غم خوردن

وتباهی حال وبیم واکر مسعود باشد غم بیند بی سببی واندک مایه جیز ونیکویی بیابد والله اعلم
دلیل جو بجای اصلی رسد وبجای دیکر ستارکان در جایگاه او تازه کرداند آنرا که دلیل کرده باشد
در اصل وزیادت شود در حشمت ودر جامه او وپیرایه وسازا وبسیار شود وشادی
ونشاط او زحل دلیل کند بر حریصی او در نکاح واکر تباه حال باشد دلیل کند از سبب
زشت شدن بدان سبب واکر زیر زمین بود پوشیده ماند وغم خورد بسبب
زنان وجیزهاء کهن مشتری دلیل کند بر صلاح در دین وسفر وخانهاء عبادت ونیکی
ومال یابد از میراث وسفر کند نزدیک دوستان وبیمار شود وبهتر کردد ودر دخلق او را رسد
وسودای غلبه کند بدو مریخ دلیل کند بر بسیاری زنان وبسیاری مجامعت وحرص بران
ودست یافتن بدان آفتاب رنج بیند از جهت سلطان وعلت از کرمی واکر شهادت آفتاب را
بود وبا احتراق بود سلطانی وجاه یابد وسفر کند وعاشق شود عطارد دلیل کند بر قوت
اندر کفتار ودر بلاغت وادبها وامیختن با سرود کویا وخداوندان شادی واکر منحوس باشد
رنج رسد اورا وبدان سبب ماه دلیل کند بر صلاح حال او وحال اهل او وامیرش او با سلطان وزیاد فوت
شدن برادران وفایده یافتن او دلیل کردن عطارد جو بجای اصلی رسد وبجایگاه دیکر ستارکان در جایگاه
او زیادت شود در جاه وعز وادب وفهم وپیوستن او با بزرکان ویافتن فایدهها از جنس آن
حال که دران باشد واکر منحوس بود رنج بیند از ان جنس که یاد کردیم زحل دلیل کند بر سفر
وتباهی حال در سفر وامید فرزند باشد اورا واکر زحل را شهادت بود دلیل کند بر بیماری وستودکی
وتباهی دین وهلاک فرزند مشتری منزلت یابد ودر دانش وادب او بیفزاید وزن :
کند واکر منحوس باشد دلیل کند بر تباهی از جنس دلیل نحس بر منازعت دشمنان مریخ
دروغ کوید وجیزی که نشاید واکر عطارد راجع باشد دلیل کند بر شادی واکر شهادت
عطارد را بود دلیل کند بر تباهی حال وعلت رسیدن مر اورا از کرمی وجون واکر زیر شعاع
باشد بیم مرک بود اورا آفتاب جاه یابد از سلطان وخاصه در وسط سما واکر شهادت آفتاب را
باشد از بندکان خیر یابد ونصیحت کنند اورا واکر محترق بود بیم وبلا رسد اورا از سلطان
زهره دلیل کند بر طلب کردن حدیثها وشعر وسرود وزیادت در علم وطلب هر زینتی ماه
دلیل کند بر سفر ورنج وداوری در سفر از جهة دشمنان وترس از زیشان واکر شهادت عطارد را
باشد نیکویی یابد دوستان بسیار شوند اورا وستوده حال باشد واکر ماه منحوس بود

غم رسد اورا بدین سبب که یاد کردیم دلیل کردن چو ماه بکند در تحویل اصل وجای دیگر ستارکان
درجایگاه خویشتن دلیل کند بر تن درستی و منزلت وجاه یافتن و فایده یافتن از جنس که نور
بدو دهد واگر منحوس بود رنجها بیند ازان سببها زحل سفر کند بجای که آب بسیار باشد
وچیز یابد واگر منحوس بود رنج بیند وبیماری و فرزندانش آید مشتری دلیل کند بر
نکاح کردن واگر منحوس بود خصومتها بیش آید اورا وخبرها غمناک کنند مریخ سلطانی یابد
یا حرب بیامیزد یا خداوندان حرب و فرزند آید اورا و دردها بیش آید اورا از گرمی واگر
منحوس بود بیم رسد اورا از سلطان و سفری کند تا ستوده و خصومت کند زهره سفر کند
و برو دشوار شود و غم بیند از جهت فرزند و اهل او زیادت شود و حشم او و خداوند
نعمت باشد و ستوده حال بود و بناها کند واگر منحوس بود غم رسد اورا بدین سببها که یاد کردیم
عطارد سفر کند بجای نیک و ز دشمنان و بسبب ایشان سختی و رنج بیند واگر عطارد را
شهادت باشد دلیل کند بر نیکویی حال او و مال یافتن و دوستان بسیار و نام نیکو ماه چون ماه
منحوس بود در تحویل چون بدان جایگاه رسد با مر بعضی از وتدها دلیل کند بر رنج و فساد در
روزها و بخلاف این باشد چو مسعود بود و چون نحسی در تحویل بجایگاه ماه رسد وان نحس تریاد
باشد بماه تحویلی دلیل باشد بر زیان و بیماری و دران روز و در سعد بخلاف این باشد چو ستاره
ان ستارکان بگذرد در وقتهای سال بدان درجه که قسمت و قاسم در و باشد یا درجه طالع اصل
یا تحویل یا منتهی یا ماه اصل یا تحویل یا شعاع ستاره با سهم و اثنی عشریه یا خداوندان آن بیدا کند
طرفی ان دلالت خود یا از دلالت ان چیز دلیل کردن خداوند دور در تحویل هرمس و اهل بابل
و مصریان اعتماد بر دلیل گرفتن خداوند دور می کنند و آنرا بجای خداوند سالها دانند و بد
سالها می گردد بر ترتیب ساعتها یا برج منتهی وان انست که تدبیر کننده در سال که مولود :
در وز آید طالعست و خداوند ساعت بوقت زادن و در سال دوم خداوند ساعت دوم باشد
و برج دوم از طالع و هم برین ترتیب باشد برجها بر ولا برجها و ستارکان بر ولا فلکها
و ستارکان را خوانند خداوند ساعت طالع و خداوند ساعت بیت المال و خداوند ساعت
خانه برادران و نیز خداوند دور خوانند و دلیل گیرند بدو چنانکه دلیل گیرند بخداوند سال
از صلاح و فساد حال او چنانکه یاد کردیم ولیکن دلیل چنان باید گرفت که ما یاد کردیم ٥ ٥ ٥
در بسیاری طلب کردن شهادتها از انچه خداوند برج منتهی ازان قوی تر باشد بسیاری

بانکه بیسران

آفتاب رنج رسد
اورا از سلطان و
مادر اورا و زنان را
بیم رسد قصه خون
در عاق باشد مر

شناختن چگونگی کردانیدن خانها اصل هر یکی را از هفت ستاره و دوازده خانه و سهمها و اثنی عشریها
بگردانند در تحویل سالها از جایگاه او هر برجی را سالی و تیسیر کنند از هر درجه سالی چون برسد بعضی
ازان بدودها و سیر بر برجی یا ستاره که سعد یا نحس باشد و دلیل ان برج یا ان ستاره از سعادت
یا از نحوست بر اندازه دلیل کردن ان واما آفتاب را بگردانند و برانند از بهر سلطان
وجاه و علمها را و ماه را از بهر اعراض تن را و مشتری و سهم سعادت از بهر مال را و زهره از بهر
زنان شوهری و شادی و نشاط رو برین مثال دیگر ستارکان واما خانها طالع را :
بگردانند و برانند از بهر تن را و زندگانی را و سهم سعادت اصلی و سهم مال و بیت المال از بهر
حال و مال و معاش را و هم چنین دیگر خانها را و سهمها منسوبات بدان و چنان باید که دلیل
کنند بر برجها شوریده بدو طریق و مثال ان چنانست که خانه چهارم مثلا انتقال کند از برج چهارم
از طالع ببرج پنجم درجه خانه بدان از درجه که در خانه پنجم افتد و حکم کند بر خانه بدان :
و عاقبت بران دو برج یعنی با نبازی برج چهارم و برج پنجم و چنان باید که بگردانند برجها ان
برجی که منسوب باشد در حد ان بدان کار چنانکه بیت المال در برج سیم افتد از طالع بگردانند
از برج سیم مر حال مال را شناختن برج منتهی با طالع تحویل سال چون موافق آید یکی از ایشان یا خانه از خانها
اصلی و در یکی از ایشان در تحویل بعضی از هفت ستاره بود چنان باید که بدانی که برج منتهی در این
معنی قوی تر باشد از طالع تحویل و آن آنست که برج منتهی بیدا کند دلیلها اصلی را و طالع تحویل
بیدا کند کارها که واجب آید دران سال و چون موافق آید یک ستاره یا بیشتر در یکی از ایشان دلیل او
آشکاراتر و قوی تر بود و چنان باید که ستارکانی که در ایشان باشند و یاد در یکی از ایشان بطبعها
ایشان دلیل او و جایها آن از برجها و خانها چه اندک اتفاق افتد میان ستارکان و طالع تحویل
و برج منتهی و طالع اصل چنان باید که بیامیزد بعضی از ایشان با بعضی و قیاس کند سعدها از نحسها
و نحس کننده را سعد کند و زیادت قوت شهادت ایشان را درین باب و در جز آن که این مفردها
چون قانونها اند دلیل کنند بتنها خود و مخالف شوند بآمیختن خود از انچه او تاثیر کند در طبعها
حیوانات و از میان آمیختنها بخلاف آنکه تاثیر کند با میختن چون آهک و زرنیخ چون بیامیزند موی بر دارند
واگر کسی ازان بخورد هلاک کند او را واگر تنها بخورند و یا بکار برند هیچ تاثیر نکند والله اعلم
شناختن طالع اصل مولود برج منتهی و با طالع تحویل دلیل کند بر استواری دلیلها اصلی و قوت آن
و چون هر دو و طالع اصل باشد قوی تر باشد و استوار و در دلیل کردن واگر هر دو نیکو حال

باشد تن درست بود و فایده ها و نیکوییها بیند واگر منحوس بود غمناک شود در ماه ششم و هفتم
و دوازدهم زحل بروز ساید برادران و خواهران مهتر آن نصیبی از رنجها و یا هلاک شوند گروهی
از ایشان بسبب او و از زیان رسد و قوم او برو دشمنی کنند مشتری زیادت شود در قدر او
و مال یابد واگر سفری کند مهتری یابد و خیر و بوطن خود باز آید و هرچه مراد دارد در دشمنان
بیند مریخ بسیار خصومت و تنگ دلی بود و علتها و آفتها رسد او را از چیزها گرم آهن
و بیامیزد با سرهنگان و سفر کند و رنج بیند آفتاب در جاه و منزلت او بیفزاید و مال یابد اگر
سفر کند و عمل سلطان و برادران مهتر او را رنج رسد در مال و غم بیند بسبب بدان زهره
بیامیزد با عطاران و رنگرزان و شریفان و پارسایان و خداوندان دین و زنان و فایدها
یابد و جامه و پیرایه و بجای گروهی از مردمان نیکو کند و بزبان تباه کار و پرستاران نیک کند
و از وی مال یابند عطارد منطق آموزد و علمها پوشیده و فلسفه و نجوم داند و زمینها
و بلاغت و کار وی بر کند رد از ماندگان او و بیفزاید در زیرکی و مال او و بازرگان و اتباع او
ماه چون منحوس بود از اتباع او غم و اندیشه بیند و تن ایشان شوریده شود و مزاج ایشان
واگر مسعود باشد بازرگان و خداوندان دین بیامیزد واگر زیر شعاع بود چشمی رسد او را
در چشم و غیران راس در جاه و سعادت او افزون گردد و با مهتران بیامیزد و هرچه مراد
دارد از ایشان بیابد ذنب او را و پدران او را اگر تند باشد دران شناختن خانه برادران در اصل مولود
بیدا کند از کاری که بد و دلیل کند در اصل مولود و دلیل کند بر غمناک شدن بسبب دوستان
و دشمنی بعضی از ایشان و بیماری بد رسد و دشمنی با گروهی از ایشان و هرکه و برادران او رنجها رسد
بگروهی از ایشان و ببزرگان به پیوندد و بزنان شاد کردد و زکاة کند و بناها کند زحل
منفعت کرد به پیران و خیر و نیکویی یابد و بر دوستان غم خورد و گروهی از دشمنان با او مکر
سازند و تنگ دل شوند بسبب اهل بیت و با اهل دین نشیند و بعبادت خانها رود مشتری از زنان
منفعت یابد و ایشان از وی منفعت یابند و جاه او زیادت شود بسبب ازیشان و در خانه
بادشاهان و بزرگان رود و انچه مراد دارد از ایشان بیابد مریخ رنج بیند و سفر کند
و با پلیدکاران بیامیزد و سوگند بدروغ خورد و اهل بیت خویشتن رنج و سختی بیند با او
دشمنان دشمنی کنند و باشد که گروهی از ایشان هلاک شوند آفتاب کارها نیکو کند و زیان دران
فایده یابد و زخویشان و بعانت خانها شود زهره با خداوندان دین آمیزد و با دانایان

وخداوندان حیلتها و نیرنجاتها عطارد با شاعران آمیزد و اخترشناسان و فال گویان
و بدان سبب نیکویی یابد ماه در جاه و مال او بیفزاید و زخرید و فروخت منفعت یابد
و سفرها ستوده کند و بمجدها شود و نزدیک فقیهان و بر مال گروهی از زنان استوار کند
اورا راس شاد کردد به برادران و خواهران و جاه یابد و منزلت ذنب غم خورد
بسبب سفر و خویشان و مکروه رسد قرابتان اورا شناختن خانه پدران در اصل مولود
برج منتهی با طالع تحویل بیدا آید درین سال دلیلها اصلی و بیمار شود و اهل بیت او را رنج
رسد و گروهی از دشمنان با او دشمنی کنند و غمناک شود در ماه چهارم و هفتم و دوازدهم
واگر این سعد باشد نیکویی یابد زحل مال دفین یابد و چوبها بیرون آرد و بعضی
از خانها او ویران شود و بناها کند و بیمار شود و میان او و مادر و پدر اختلاف افتد مشتری
منفعت و خیر یابد از دیها و پوشیده و گرد مرغان و ستوران و خانها و پرستش و بناها گردد
مریخ کار سپاهیان و رسولان کند و سیاست سوران و علتی افتد او را که در علاج کردن
ان با آهن محتاج گردد و بسبب گروهی از زنان غمناک شود و نیکویی که بجای مردمان کند او را
بران بستایند آفتاب علتی افتد او را در دماغ و بعضی از مال بدر تباه کند زهره با بزرگان دوستی
دارد و آهنگ نشاط و شادی کند و زنان را دوست بدارد و بیمار شوند گروهی از زنان و فرزندان
او و بیابند عطارد علمها پوشیده آموزد و رنج بیند از سبب سخن و برادران و فرزندان او
رنجها بیند و خصومت کند با او ماه کارها پوشیده کند و علتی رسد او را در جای پوشیده در تن
او و پاره از مال آن نقصان شود راس منفعت گیرد بخانها و زمینها و بناها کند و مادر و پدر او
مال یابند ذنب در خانه او آفت رسد و غم بیند بسبب مردمان فرومایه و مادر و پدر او را مکروه
رسد شناختن خانه فرزندان در اصل مولود برج منتهی با صاحب تحویل دلیل کند بر تازه شدن آنچه دلیل
کردانان در اصل او بر آنک ستوده باشد و تازه گردد او را دوستی گروهی از مردمان و شاد
شوند بدیشان و نیکویی یابد از بادشاهان و منفعت یابد بیازرگانی زحل مال وضیاع یابد
و غم بیند بسبب بعضی ازان و با پادشاهان بیامیزد و خشمگین باشد مشتری مهتری یابد
و سعادت بچیزها مختلف و فرزند آید او را واگر سفر کند بوطن باز رسد و بازرگانی کند و سعادت
یابد از فرزندان مریخ مردمان عزیز دارند او را و با بزرگان بیامیزد و نیکویی یابد و فرزند
او رنجها شود و بروی مؤنه و نفقه لازم آید آفتاب دوستی دارد با خداوندان جاه و دین و زهد

ودر رنجی برهد که دران باشد وغم بیند وزیان بسبب جهاد بایان وبسبب فرزند زحل
عزیز بود وظفر و بکارها بسیار مشغول باشد وبسخن وبنامه وبلاغت وتدبیر مال استوار
کند اورا بر مال وازین چیزها ومنفعت یابد ماه سعادتها یابد وسخن کوید در دینها
وحالها بپیمبران وازنان وفرزندان واورا نیکوئی رسد راس در مال او زیادت شود وخبرهاء
شاد بشنود وفرزندان اورا وازیشان منفعت یابد ذنب فرزندان اورا رنجهاء
رسد وخبرها شنود که ازان غمناک شود شناختن خانه بندکان در اصل مولود برج منتهی با طالع
تحویل پیدا آید درین سال انچه دلیل کرده در اصل وجراحتها رسد وعلتها در جایهاء پوشیده
از تن او وازان سلامت برهد ویا کروهی که ایشانرا جاه ومقدار بود پیکار کند وبرادران ::
با او بدی کنند ومنفعت یابد بسیاری از بازرکانی وغمناک بود در ماه هفتم وچهارم ودوم زحل
کارها کند که او را زیان دارد وبعضی از مال خود تباه کند وبیماری بیند از رطوبت یا از سودا وبا نقرسی
وبندکان اورا رنجها رسد وبا کروهی از مردمان خصومت کند مشتری رنج بیند از پادشاهان
وخصومت کند با خویشان وبا مردمان فرومایه وبیمار شود از علتی در جکر مریخ حال بندکان او را
تباه شود ورنج بیند وبا دشمنان او یار شوند ورنج بینند در سفر وعلت رسد اورا در اندامی
که منسوب بود بدان برج ویا در جایکاهی از تن او زخم رسد از آهن آفتاب علتی رسد
اورا در چشم ویا در سر بزرک ومادر او را رنج رسد از کروهی مهتران زهره بیمار شود وبا زنان
وخویشان داوری کند وبا زنان تباه کار وکنیزکان بهم آید عطارد دزدی کند وپلید بیت باشد
وزشت کفتار ودر چشم یا در کوش او را علتی یا در دهن وزمردمان حق طلب کند وبحکمها وبحثها
که بر ایشان دارد ماه از پادشاهان او را رنج رسد وزیر دست ایشان باشد وبدی او را آفتی رسد
راس ازجای بلند فرود افتد ودر استخوانها او دردی پیدا کند ذنب غمها بیند ورنجهاء
او هر کونه شناختن خانه زنان در اصل مولود برج منتهی وبا طالع تحویل انچه در اصل دلیل کرده باشد درین
سال پدید آید واز کار زنان شادی بیند وبدو رغبت کنند وکارهاء ستوده کند وکروهی خویشان
او را رنج رسد وبدان وهاعلاج کنند ایشان را ودرجاه ومنزلت او زیادت شود وبا بزرکان
وزن کند وفرزند نش آید زحل کروهی از زنان او را مکروه رسد وغم خورد بسبب کروهی از ایشان
فرزندان وعلتی افتد او را در جایکاه پوشیده وکروهی از خویشان وهلاک شوند وزنان بینند
مالی یابد ورنج بیند وسفر کند ویا بحث شود بسبب زنان مشتری خصومت بسیار

کند وکار او

کند وکار او شوریده باشد وبر دست وی کسی کشته شود ویا از آتش آفتی بیند ویا از بیماری
ویا از آهن ویا از فرود افتادن از جای بلند ویا مالی از وی بدزدند وسفر کند ورنج بیند
بسیار آفتاب مالی یابد وبیمار شود وزنان بیمار کن را بزنی کند که از پس وپیش عیب داشته باشد
وبر مال زیان بیند وفرزند مال پدر را بر برآکند زهره نیکوخو باشد با زنان ومال نفقه کند بر
برستان وپلید کاران سببد وستی ایشان وسخنهاء زشت کوی بیند او را عطارد زیادت
شود در دانش وفرهنک او ونامهاء یاری نویسد وببازی ولهو مشغول شود وفایدها یابد
وزن نو انکر کند وزنان او بکارهاء پوشیده وجادوی وافسون مشغول شوند ماه سفر کند
ورنج بیند وبیمار شود بسبب رنج یا سفر وتاوان بیند در مال ورنج بیند از جهت بندکان وبا دوران
بهم آید که یکی از زنان قرابت باشد او را راس زنان او مالی یابند ونیز علت پیدا آید در چشم ایشان
ویا با زنی نابینا بهم آید ذنب زنی فرومایه یا بیمار یا معیوب را بزنی کند شناختن خانه میراثها
در اصل مولود برج منتهی با طالع تحویل پیدا کند آنچه دلیل باشد برو در اصل مولود از سببها مردکان
ومیراثها ودلیل کند بر لجاج وداوری ورستن از ان وزیادت شود در مال او وغم خورد بسبب دروغ
دوستان وسخن چینی ورنج رسد او را بسببها طعامها وغم بیند در ماه دوم وچهارم ویازدهم زحل
دست او تنک شود ورنج بیند از جوی یا از در جای یا از بیابانی وصحرا وکار وشغل مردکان وکن
کند نیکویی یابد از بزرکان وبسبب مردکان وترکات وکارهای دیرینه مریخ مشتری علتی رسد دل
او را زخمی بر روی وآفتی رسد از ددان یا از آتش یا از دشمنان آفتاب بسیار اندیشه برو مشغول
وز جایکاهی بیفتد وعلتی افتد او را در دندان یا در معده یا در پای زهره بیمار شود بسبب طعام
وشراب وزهر دهند او را وباشد که کروهی از زنان دهند عطارد بنوشتن حکمها ومزورها ونامهاء دروغ
مشغول شود ودر عیال وحشم اندیشه مند باشد از جهت کرد کردن مال ونکاه داشتن آن ماه منفعت
یابد از برکه مردکان راس از جایکاهی بلند فرود افتد ویا از آب او را زیان رسد ذنب بروی
دروغ کویند وباشد که بخون کسی او را متهم کنند بباطل شناختن خانه سفر در اصل مولود برج منتهی
با طالع تحویل پیدا کند دلیلهاء اصلی را وخبر وفایده یابد وکارهاء کند که پیشتر نکرده باشد ویا در کار
فایده کیرد وبوام ستدن وبنده خریدن وبد شمنان او را رنجها رسد وبهری از مال او زیان شود
وکروهی از خویشان او رنج رسد وبکارها بنا کردن مشغول شود وشادمانه کردد واز جای بجای شود
ودر ماه چهارم ودوازدهم رنج بینند مشتری اکر بروز باشد در عبادت وکارهاء او زیادت

شود وپرستش بخانهار ودر خوابها نیکو تاویل کند وبیند وبشب خوابها دروغ بیند وکارها
برو در باکند وسخن دروغ کوید وانچه امید دارد بیابد مریخ در بلاغت وزیادت شود
ودر کارهاء بسیار نفقه یابد وبکار دین بسیار خشم کیرد وسوکند دروغ خورد وبر کروهی ::
سعایت کند واو را بدان سبب عقوبت کنند آفتاب اعتقاد او در کار دین زیادت شود ودر
کار دین خصومت کند زهره حال او مختلف بود در کار زنان وجنبات باشد در کار ایشان واندکی
شادی ونشاط باشد وبعبادت خانها شود ونزدیک خواب کذاران عطارد در کتابهاء دین
نکرد ودر علم طب ونجوم وز کار خرید وفروخت سود یابد ماه از سفر فایده یابد وبر مال
زنان او را استوار کنند ودر پرستیدن جهد کند واکر بروز باشد رنج بیند ::
بسیار در بیابان ودر سفر دوست دار دو بر کار دین مستحق بود راس مهتری یابد وفایده یابد
بسبب سفر ودر غریبی وز دزد او را بیم باشد ذنب از سبب سفرها زیان بیند ومال خراج
کند بسبب سفرها وغریبی والله اعلم شناختن خانه عمل وجاه در اصل مولود برج منتهی وبا طالع تحویل
پیدا کند آنچه در اصل بر ان دلیل کرده است از حال سلطان وجاه ودر وقتی شادمان کردد وبوقتی
دیکر غمناک وز اهل واز بزرکان شادی بیند وبکار خویشتن مشغول باشد ووز رماک وزیادت
کردد وبر دشمنان ظفر یابد وز سفر فایده کیرد وبر اقران خویشتن مهتر کردد وبسبب رای
غمناک شود ودر ماه پنجم وهفتم وهشتم اندوهکین باشد زحل بروز با پادشاهان بیامیزد
ودر مال او زیادت شود وبر دشمنان ظفر یابد ومرادها برسد وبکشت وبکشاورزی مشغول
بود وزمین ساختن وبنا کردن وبسبب فرزند غم خورد وز کشت وبلغم وبرا علت افتد واکر بشب
بود باکبوتر بازان وملاحان وماهی کیران بیامیزد مشتری بروز با سلطانان وبزرکان
دوستی پیوندد وبر مالی او را استوار کنند واکر بشب باشد تیزی برو غلبه کند وپاره از
مال او نقصان شود وکروهی از دوستان او را رنجها رسد وبناها کند وشادمانه باشد
وز جای بجای بکردد ودر ماه چهارم ودوازدهم غمناک شود مریخ بروز او را آفت رسد
از آتش وکرمی ومال او تباه شود وبیمال کسان نیازمند وکارهاء کند برو وبال کردد وز
سفرها وغریبان غمها بیند واکر بشب بود در مال وجاه او زیادت شود وبالشکریان بیامیزد
آفتاب منزلت یابد از جهت پادشاهان وبسبب پدران ومال پدر او وجاه ومنزلت بود
نزدیک بزرکان زیادت کردد ونیکو زهره خداوند نعمت باشد وعزیز وباز نان بزرک او را

ایشان حیز

صحبت پیوندد واز ایشان چیز ونیکویی بیند وفایده ها بسیار عطارد در فهم وبزرکی او
بیفزاید وجاه یابد ودوستان وفرزندان وباشد که سفر کند ماه با پادشاهان وبزرکان ::
بیامیزد وبهره وفایده ها یافتن او زیاده کردد وبا پیشه وران واهل حرب بیامیزد ودر مال
ومنزلت او کم کردد راس با پادشاهان وبزرکان بیامیزد ودر جاه وفایده او زیادت
کردد ذنب علت رسد او را وکزند وبعضی از مال او تباه شود مادر او را بیماری وزیان رسد
شناختن خانه سعادت وامید در اصل مولود برج منتهی وبا طالع تحویل پیدا آرد انچه دلیل کرده
باشد برو در اصل وبسیاری شادی بیند وسخن او پذیرفته باشد وروا او نیکو وکارهاء او روان
وبر دشمنان دست یابد وبا بزرکان مشغول باشد وبنا کردن وزمینها آبادان فزودن
وز نان شوی کردن در امور که واجب آید وغم بیند در ماه هفتم وپنجم زحل با پادشاهان
وبزرکان بیامیزد ودر مال او زیادت شود ولکن بهری از ان تباه کند مشتری مظفر باشد
وخوشدل از زن وفرزند ومردمان نیکوی کند وبدان ستایند او را وبر دشمنان ظفر یابد
مریخ وبشب جاه ومال زیادت کردد در جاه ودر سعادت ودر مال او آفتاب سعادت وکرامت یابد
از بزرکان وامرا زهره شاد باشد بزن وفرزند وبا زنان تباه کار بیامیزد وبا غلامان
صحبت کند وامثال بسیار نیکو وبا مردمان بزرک ودوستی دارد عطارد از زنان نیکو
وبسبب ایشان هرچه خواهد بیابد وکارها در نهان بکند وبا منجمان وکشتی
کیران بیامیزد وعلتی رسد او را خاصه عیب باشد ماه چون بشب باشد سعادت
وبزرکی بیند اکر بروز وبشب سفر کند ویا از مادر یا از پدر جدا کردد ویا از هر دو راس
با شاهان وامیران بیامیزد وبا کروهی از دوستان وکسانی که ایشانرا جاه ومنزلت باشد ودر سعادت
او زیاد شود ذنب مال پراکنده کند ودر کار خود حیران بود شناختن خانه دشمنان در اصل مولود
در اصل طالع با تحویل تا نه شود کار دشمنان وکار ستوران وبدی ورنج که در اصل مولود
دلیل کند که فایده اندک یابد وبر مکروه وکار نایابیست کام روا باشد وخصومت بسیار کند
وبر اسبان وستوران شود ودر ماه دوم وششم وهشتم غمناک کردد زحل بیمار شود وبجهة بندکان
رنج کشد وبر مال بدو نقصان شود وبر دو راسان تر باشد وبر دشمنان ظفر یابد
اکر بروز باشد نیکویی وخصومت ودشمنان بیرون آیند مشتری بروی وکروهی با او تباهی ودشمنی پیوندد
وخاصه بشب مریخ بیمار شود ورنج بسیار بیند بسبب بندکان ومقهور کردد یا در بند

افتد واکر غریب بود آسان‌تر بود آفتاب بیمار شود و رنج بیند مانند بندکان بدو نقصان رسد
برسد زهره غمناک شود بسبب زنان و یا بس ستالان و زنان بلید کار بهم رسد و عطارد
و بزرکان صحبت کند بسبب خرید و فروخت و رنج بیند از آن معنی و سبب جهانیان رنجانند
بیند ماه او را با مادر غم و رنج رسد راس استخوان او بشکند و مانجشم او را آلمی رسد
او را و دشمنان او با او بدی کنند ذنب مالی یابد از جهة غزیا و دشمنان او را و رنجها رسد
اینست دلیل برج منتهی و طالع تحویل جون موافق آید با خانه از خانها اصل یا در تحویل در نوتری
از ستارکان باشد و اکر منتهی و طالع تحویل یک برج باشد دلیل او قوی‌تر افتد و اکر مخالف باشد
دلیل کند هر یکی از ایشان بمقدار موافقت او مران خانه را و دلیل برج منتهی قوی‌تر باشد :

شناختن دلیل انتها و سال رسیدن برجی که در اصل دوستاره بوده باشد یا بجایکاه او طالع سال باشد

جو انتها سال ببرجی رسد که در اصل دو ستارهٔ سعد قوی مقبول باشد و یا آن برج تحویل بود
دلیل بود بر شادی و نیکو حالی از آن جهت که دلیل کند بر وان ستاره و آن برج بعوض سعدی و
نحسی باشد و یا ستارهٔ منحوس و یا محترق و یا راجع دلیل کند بر رنج کشیدن و زیان دیدن در آن کار

شناختن دلیلهای ستارکان و شعاعها که در اصل بود از شکلها ایشان از برج کذران برج ان
از برج منتهی و یا از طالع تحویل و آنچه دلیل شکل برى از جای بهری ابنست از طالع اصل
نکرستن ستارکان بجایها اصلی از تثلیث یا از تدبیر زحل مولود را غمها رسد :
از دشمنان و تنکیها و عارها بیند و ز بزرکان مردمان و رنجها از آن جنس که دلیل زحل باشد
و بیمار شود از علت سودا و اکر نظر ندارد بدانجا آسان‌تر باشد و کمتر از او در بها منفعت یابد
مشتری جاه و منزلت یابد بآسانی و شادی بیند از مال و فرزند و دوستان و دینی از خلد
بزرکان ابن کند مریخ سفر کند و رنج بیند بسبب خشم و تیزی و داوریها و آهن و حرب
و آتش رسیدن او را ناکاه و بیماری بیند از جهة خون و کرمی و دشمنان بیند آفتاب
جون سعد آید و نظر کند دلیل کند بر بزرکی منزلت و جاه نزدیک سلطان و بدو بشارت شادی
رسد و اکر نحس آید و نظر کند دلیل کند بخاصیة و طبیعة خود بر نقصان شد آنچه کفته آمد
زهره اکر سعد باشد زن کند و شادی بیند بسبب زن و فرزند و پیرایه و جامه نیکو
باشد و اکر منحوس بود غم بیند ازین سببها که یاد کردیم عطارد چون نیکو حال باشد منفعت
از علم و تیزی و تدبیرها و بازرکانیها وجود کند و بر و نخاها نیکو کوید و اکر منحوس بود رنجها

بیند و دشنام کنند و کویند او را و دروغ کویند و بدین بیند ماه چون نیکو حال باشد دلیل کند
بر تن درستی و خویشان و اکر تباه بود دلیل باشد بر تباهی حال خداوند تحویل و بی کنام او
نکرستن ستارکان بجایهاء اصلی از تربیع یا از مقابله زحل مانند او که باشد کفتیم
در بیماری صعب افتد جیب‌تر بود و بیرون آمدن از آن دشوار بود و داد و ستد ندارد مشتری از نظر
دوستی همچنان باشد که یاد کردیم و لکن از بس رنج و داوری و غم باشد بدین سبب که
کفتیم مریخ دلیل کند مانند دلیل زحل و لکن صعب‌تر باشد آفتاب نظر کردن او
از تربیع و مقابله دلیل باشد بر رنج و تباهی جاه و خشم سلطان و اکر سعدها نظر کنند دلیل
کند بر نیکوییها و فایده‌ها یافتن از جنس طبیعت او بد شواری زهره بر کمتر از آن دلیل کند
و خصومت افتد و برادری حال از بس رنج و سختی عطارد اکر بجایکاه اصلی نظر ندارد منفعت
کمتر از بیشتر بیابد ماه اکر نیک حال بود فایده‌ها که یاد کردیم بیابد از بس رنج و سختی
و اکر منحوس بود دشوار باشد دیکر نکرستن سعدها بد و زحل دلیل باشد بر کمتر از آنچه
یاد کردیم و آسان‌تر هیچ وخوف از آن علت مشتری زیادت شود در خیرها و در آنچه
یاد کردیم از دوستی و خیر و ز سعادت و فایده مریخ نقصان کند از فساد و آنچه یاد کردیم و ز صعبی
آن بر هد آفتاب دلیل کند بر آنک کفت کوی یابد از سلطان و ز بدراان و زهر جیزی که آفتاب
بد و دلیل کند جون نحسها از و ساقط باشند زهره در سعادت او زیادت شود و تمام شود
سببها حین و عادت بیان کرده از طبعی که او را سعد دهد عطارد در سعادت و قوت
و منفعت و جاه او نزدیک بزرکان زیادت شود ماه زیادت کرد در سعادة او و سعادت مادر
او و جشم بفرزند روشن شود و جاه و منزلت او زیادت شود نکرستن نحسها بد و
زحل در نحسی و بلاء او زیادت کند و باشد که در بعضی ازین حالها هلاک مشتری در نحسی
بر کمتر از آنچه یاد کردیم دلیل کند و در کار متحیر باشد مریخ جون منحوس بود در نحوست او بیفزاید
و اکر سعد بود نقصان کند از سعادت او و خاصه جون نظر و تدی باشد و مخاطره صعب افتد
او را و هلاک آفتاب اکر منحوس یا سعد در نحوست او بیفزاید و اکر مسعود بود از سعادت
کم کند و پوشیده و عام باشد زهره از سعادت او نقصان کند باندازهٔ شکل و طبع او و اکر
منحوس بود خداوند تحویل فضیحت شود بسبب زن و تخلیطها عطارد اکر منحوس باشد
کارها او شوریده شود و بدروغ و تزویر مشغول شود و ازان سببها بیند و اکر سعد

بود از سعادت او نقصان کند بر اندازهٔ کاه ماه اکر منحوس بود کار او و مادرش
او تباه شود و بیمار کردد و از سبب جیزها بیند و اکر در ذات خود سعود بود از سعادت
او کم کند جو انتها سال بجایکاه راس اصلی باشد یا برج او طالع تحویل باشد و راس سعدی
نتیجه بود باشد مشتری و زهره در آن سال بهتر کردد و بر زیسان منفعت یابد و دستی
حال باشد و اکر ذنب برین حال باشد و در دست دشمنان افتد و از ایشان کریزد و آخر
وظفر یابد خاصه جون نحسها از شهادت باشد و اکر برج منتهی و طالع سال یک برج باشد
در جای بعضی از ستارکان باشد دلیل او ظاهرتر باشد و قوی‌تر و اکر مخالف باشد :
دلیل کند هر یکی بتنها بر اندازهٔ جنس دلیل او و قوی‌تر یکی از ستارکان در تحویل
آن باشد که بجایکاه اصلی بنکرد و تا انتها بدو رسد بدی و نیکی والله اعلم بالصواب
در شناختن دلیل ستارکان جو در اصل مولود در خانه باشد یا در تحویل انجا رسد
یا در سه جا طالع اصل و تحویل و برج منتهی والله اعلم اینست جدولی بر آن روش
شناختن دلیل ستارکان خود را اصل مولود در
و در تحویل انجا رسد یا در سه جای طالع اصل و تحویل

ط	طالع اصل	ط	طالع اصل
یکم	دلیل کند بر تازه شدن کارها و قوة و تن درستی	هفتم	زن کند و با کسی دیکر شرکت بپیوندد
دوم	دلیل کند بر حرص در جستن مال و فایده	هشتم	میراثی یابد یا بمیرد و بسیار ترسد
سیم	دلیل کند بر سفر و حرکت و عتاب برای دین	نهم	سفر کند و بکار دین مشغول باشد
چهارم	دوست دارد راحت و اهل دنیا و ضیاع	دهم	در عمل سلطان شروع کند
پنجم	شادی بیند و روشنایی چشم بفرزند	یازدهم	دوستان او شادی بینند
ششم	بیمار شود و بکار بندکان بعنایت باشد	دوازدهم	صحبت کند با دشمنان و حاسدان
بیت	المال اصل	بیت	المال اصل
یکم	مالی یابد از سببی که امید ندارد	هفتم	شادی بیند و مال یابد
دوم	مالی یابد از آنجا که امید دارد در قدیم	هشتم	میراث یابد و از صعبا از فایده یابد
سیم	مالی یابد از برادران و سفر و غریبی	نهم	مالی یابد در سفر یا از علما
چهارم	مالی یابد از پدران و زمین و ضیاع	دهم	مالی یابد از سلطان یا از عمل
پنجم	مالی یابد از فرزند فتح و هدیه	یازدهم	دوستان او مال یابند و شادی
ششم	مالی یابد از بندکان و ستوران و بیماران	دوازدهم	دشمنان او مال یابند و او را از ستور فایده بود
خانهٔ	برادران اصل	خانهٔ	برادران اصل
یکم	برادری از سفر باز آید و یا کسی که مانند برادر	هفتم	برادران و خواهران او را شوی و زن دهد
دوم	میان او و برادران منازعت افتد بسبب مال	هشتم	بسبب برادران غمناک شود یا میراث یابد
سیم	در برادران و دوستان او بیفزاید	نهم	با برادران سفر کند و کار خیر کند
چهارم	برادران او را فرزند آید و ایشان را هدیه دهد	دهم	برادران او با سلطان بپیوندند و عمل کنند
پنجم	برادران او از برادران نیکویی یابند	یازدهم	دلیل بر ساعدت و الفت میان دوستان
ششم	برادران و خواهران او بیمار شوند	دوازدهم	دلیل کند بر دشمنی برادران و حاسدان
خانهٔ	پدران اصل	خانهٔ	پدران اصل
یکم	بکار ضیاع و پدران مشغول باشد	هفتم	جفت او ضیاع شادی بیند
دوم	مال یابد از زمین یا از پدران	هشتم	بسبب پدران غم بیند یا پدرش بمیرد
سیم	برادران او نیکویی یابند از زمین یا از پدران	نهم	پدر او سفر کند و مال یابد
چهارم	تازه شود کار پدران و از زمین منفعت یابد	دهم	پدر او عملی کند والله اعلم
پنجم	شادی بینند بضیاع و مستغلات	یازدهم	دلیل کند بر سعادت پدر و دوستان
ششم	پدر او بیمار شود و یا بنده بخرد	دوازدهم	دلیل کند بر دشمنان پدر

	خانهٔ فرزندان اصل		خانهٔ فرزندان اصل
یکم	فرزند یابد وخبرهاء شادمانه وهدیه‌ها	هفتم	فرزند او زن کند
دوم	مال یابد ازجهت فرزند وهدیه ورسولان	هشتم	غمناک بود بسبب فرزند
سیم	فرزندانش برادران وخواهران اورا	نهم	درسفر بفرزند شادی یابد
چهارم	برادری یا خواهری زیادت شود	دهم	خشم او بفرزند روشن شود وعمل یابد
پنجم	فرزند یابد وبدان شاد شود	یازدهم	خشم او بفرزند روشن گردد
ششم	فرزند اورا علتی رسد	دوازدهم	با فرزند دشمنادگی بپیوندد
خانهٔ بندگان اصل		خانهٔ بندگان اصل	
یکم	بیماری رسد ویا زداشت وغم ازدشمن	هفتم	همباز ویاران او بیمار گردند
دوم	ازجهت بازداشتگان وستور مال یابد	هشتم	بیماری وترس وهلاک بندگان زبود
سیم	برادران وخویشان او بیمار شوند	نهم	درسفر بیمار شود ویا غریبان را خدمت کند
چهارم	پدر او بیمار شود وبندگان او بمیرند	دهم	عملی وخدمتی بپیوندد با سلطان
پنجم	فرزند او بیمار گردد	یازدهم	دوستان اورا حسد کنند
ششم	آفت وبیماری رسد اورا	دوازدهم	دشمنان او بیمار شوند
خانهٔ انبازان اصل		خانهٔ انبازان اصل	
یکم	زن کند با خصومت یا شریکت	هفتم	حال جفت او نیکو بود
دوم	مالی یابد اززنان یا شریکان یا خصمان	هشتم	انباز او یا خصم او بمیرد
سیم	زن وشوی دهد برادر وخواهر را	نهم	انباز او سفر کند
چهارم	برادران کند وآنرا کسی داوری کند	دهم	زنی خواهد ازخاندان بزرگ
پنجم	شادی بیند ازشادی وتزویج	یازدهم	زنی که آنرا فرزند آید
ششم	جفت اورا بیماری افتد	دوازدهم	میان او ودشمنان خصومت افتد
خانهٔ میراثهاء اصل		خانهٔ میراثهاء اصل	
یکم	میراثی یابد یا بمیرد	هفتم	جفت او هلاک شود
دوم	ازمیراث مالی یابد والله اعلم	هشتم	دلیل کند برغم وترس
سیم	برادران وخواهران او بمیرند	نهم	فایده یابد ازغربا یا ازمیراث
چهارم	پدر او بمیرد یا میراثی یابد	دهم	غم خورد ازعمل سلطان
پنجم	فرزند بمیرد یا میراث یابد	یازدهم	دوستان او بمیرند
ششم	علتی صعب افتد یا بندهٔ او بمیرد	دوازدهم	دشمنان او هلاک شوند

			خانهٔ سفر اصل
		هفتم	جفت او یا شریک او یا خصم او سفر کند
	ازجهت سفر	هشتم	بیم افتد اورا درسفر ویا بمیرد
	او بسفر شوند	نهم	سفری کند بکار خیر
	او سفر کند ودر دیانت بیفزاید	دهم	عملی یابد اندر سفر
	اورا سفر افتد	یازدهم	دوستان او سفر کنند
	افتد اورا درسفر	دوازدهم	دشمنان او سفر کنند
خانهٔ سلطان اصل		خانهٔ سلطان اصل	
یکم	عملی یابد ازسلطان	هفتم	قوی حال گردد وجاه او بیفزاید
دوم	مالی یابد ازعمل سلطان	هشتم	ترسی افتد اورا ازسلطان
سیم	برادران او عمل یابند ازسلطان	نهم	عملی یابد درسفر
چهارم	پدری او عمل یابد ازسلطان	دهم	دوستان او عمل یابند
پنجم	فرزند او عمل یابد	یازدهم	امید او برآید ازعمل
ششم	بیمی رسد اورا ازسلطان	دوازدهم	حال دشمنان او نیک باشد
خانهٔ امید ودوستان اصل		خانهٔ امید ودوستان اصل	
یکم	دوستان او زیادت شوند	هفتم	شادی وسعادت بیند اززن وفرزند
دوم	مالی یابد ازجهت دوستان	هشتم	بیم رسد اورا ازکودکی دوستان
سیم	دوستان او افزون شوند	نهم	ازکاری سفر شادی بیند
چهارم	پدر او با دوستان بیامیزد	دهم	ازکار سلطان شادی یابد
پنجم	شادی وراحت بیند	یازدهم	ازدوستان شادی بیند
ششم	علت افتد وزود نیکو گردد	دوازدهم	با دشمنان صحبت بپیوندد
خانهٔ دشمنان اصل		خانهٔ دشمنان اصل	
یکم	علتی افتد یا حبسی یا ازستور بیفتد	هفتم	جفت او بیمار شود
دوم	ازچهارپایان سود بیند	هشتم	غم بیند ازجهت حبس خویشان
سیم	برادران او بیمار شوند	نهم	اگر بازداشته بود لشکر او بیرون آید
چهارم	پدری او با خصمان دشمنی پیوندد	دهم	ازعمل معزول شود
پنجم	غم ورنج بیند ازفرزند	یازدهم	دوستان او با دشمنان او صحبت کنند
ششم	علتی افتد یا بانداشتی یا بیماری	دوازدهم	دشمنان او قوی گردند

دلیلهای پیوستن ستارگان که خداوندان خانها اند بیکدیگر وباز گشتن ایشان از یکدیگر

پیوستن این سه دلیل یکی خداوند طالع اصل وخداوند طالع تحویل وخداوند برج منتهی وخداوند منتهی بخداوند از خانها فلک چو بخداوند خانهٔ دویم پیوندد ومشغول باشد بکسب کردن وجمع کردن مال ولیکن رنج وسختی وبخداوند خانهٔ سیم سفری کند بهر او خویشتن وبرادران او بدو درحاجت آید وبخداوند خانهٔ چهارم راحت وآسانی جوید واگر خداوند چهارم نحس کند ازاو واز هلاک بترسند واگر سعد کند ضیاع یابد وبخداوند خانهٔ پنجم زن او حامله شود وزن را علت وکار کشاورزی وشغل او ساخته گردد وبخداوند خانهٔ ششم دلیل کند بر بیمارگی آن سال وحرص وبخداوند خانهٔ هفتم دلیل کند بر زنان شوی کردن او ودران سال در رغبت وحریصی باشد درکار زنان وبخداوند خانهٔ هشتم دلیل کند بر دیدن هولها واگر منحوس بود بیم هلاک باشد ورنجها بیند وبخداوند خانهٔ نهم قصد سفر کند وحریص بود بدیدن وبکار دین مشغول شود وبخداوند خانهٔ دهم رغبت کند بصحبت سلطانان وفایده جستن ازیشان وبخداوند خانهٔ یازدهم مردمان در دوستی او رغبت نمایند وبنیکوییها یابد بطلب وجهد وبخداوند خانهٔ دوازدهم علتی کند کذان درغم واندوه افتد والله اعلم

پیوستن خداوندان خانها بخداوندان دلیلها

چو بخداوند دویم پیوندد مال یابد بی رنج وبآسانی وبخداوند خانهٔ سیم سفری ساخته شود اورا وازانجا که بیندیشد ودر برادران وخواهران زیادت شوند وبخداوند خانهٔ چهارم پدران ازوی منفعت یابند ازکشت ومستغلات وبیم نباید کرد وفرزند آید اورا وبخداوند ششم بیماری سخت باشد اورا وانجاسه جور دیر روا باشد وراج وبخداوند هفتم زنان بر وی عرضه کنند وحریص باشد بر زنان شوی وبخداوند هشتم سختیها رسد بدو واگر خاسه بود دلیل کند بر مرگ وبخداوند نهم سفری ساخته شود اورا وازانجا که نه بیوسد وخوابها که بیند راست باشد وبخداوند دهم سلطان بدو حاجت مند شود وازو حاجتها خواهد وبخداوند یازدهم از دوستان مال وجاه یابد وبهره مند شود وبخداوند دوازدهم غم یابد وسختیها وبازداشت ببیند که بدانه والله اعلم

وما لی نفقه کند در تباهات وکشت ها
وفرزندان ضیاعها وبخداوند پنجم
منفعت یابد

یادکردن بازگشتن بعضی ازیکدیگر آنانچه یادکردیم ٥ ٥ ٥

چو خداوند خانهٔ دویم بازگردد دلیل کند براندک فایده یافتن ومال تباه کردن ودیگر طلب

بیماری

بیماری نفقات خداوند خانهٔ سیم دلیل کند برسفر دراز وباز ماندن ازمراد وخداوند خانهٔ چهارم راغب بود درانچه گفتیم وکار بخلاف این باشد وخداوند خانهٔ پنجم همچنین گونه باشد بیار انچه باشد وتا خانهٔ دوازدهم همچنین جمله باشد واستوارترین این همه آن بود که سه دلیل همه دریک حال اتفاق فتد یک حال ازپیوستن وبازگشتن فاما چو دلیلها مختلف باشد هریکی ازذات وجنس خود دلیل کند ازجنس خانه وخداوند او **دلیل کردن ستارگان و[illegible] ازخانها** درخانهای ازطالع اصل باشد **وتحویل وبرج منتهی** چنان باید که بدانیم چگونگی روش ستاره در دوازده خانه وآن آنست که خانه هر یکی را قسمت کرده اند بر دو برج یا بر سه برج چنان باید که بدانیم که دلیل کردن ستارگان دراستخانه ازان برجی باشد که قسمت او بود وازانچه ستارگان بعضی دیررواند وبعضی سبک رو باشند که دیررو بیکبار کرده وسبک رو گران رو گردد وبود که راجع شود وازین وازین سبب بعضی ازستارگان گردش باشد اندر روش او در برجها ازخانه بخانه که پیوسته او بشد یا ازپیش یا ازپس او وباشد که یک ستاره قدر یک سال دریک برج باشد چنانکه زحل چه در رفتن شتاب حرکت کند دریک سال سیزده درجه ودقیقه چند رود وباشد که دریک سال بیرون نیاید ازیک خانه وباشد که او ازخانه بدیگر خانه رود وباز مشتری باشد که دریک سال سه خانه بگردد وبه بیر خود وفعل خود را انجا آشکار کند وان آن باشد که در وقت تحویل در آخر برج بود ونود و دو باشد دریک السپی وپنج درجه برود دو شتر از آن برج که در ان آشت بیرون آید وبرج وبرج دوم وسیم رسد وازجایگاه تحویلی وامابرج چو بوقت تحویل درآخر بعضی ازبرجها باشد ودران سال زود رد بود ودرآخر سال برج دهم رسد وآفتاب که قیاس جاوشمار سالها است بجاو دقیقه خویش بازمیگردد همیشه بدقیقه اول زهره چو درآخر برج باشد تواند بود که بدانجا بازگردد وباشد که بدان برج فلک گران رود وخواه سبک رود باهم ازمس او ازپس وتیر او پیدا آید یا دریازده برج یا در سیزده یا در دوازده براندازه سبکی او وگران روی او باشد وماه چو درتحویل سال در بعضی ازبرجها باشد وهرماهی شمسی بجایگاهی اول خویش بازنرسد وازوی درگذرد وبرجی که پیوسته او باشد ویا یا برج سیوم وتدبیر او درهر برجی پیدا آید درهرماهی در سیزده ویا درچهارده دقیقه سپرد وباشد که وران برج بود که درآخر سال بوده برج که درانست بدان برجی که ازپس اوست وباشد که دران برج رسد که بوده است وستارگان سفلی چو در بعضی ازروش خویش بجایگاه تحویلی رسد وبا ازوی درگذرد وبخانه دیگر رود وبگذرد ودروقت برچیزی دلیل کند ودیگر وقت همان دلیل کند گزادل

ودرفوررد بود ودروقت تحویل بجای خویش
بازرسد وازانجا کند وبچهارم برج رسد
چنانکه تیر او پیدا آید دردشارزده برج
وعطارد چون درتحویل دربرجی بود

کرده باشد از آنکه حال او درین وقت با سعد او نحسها و ستارگان نه چنان باشد در پیشین که ذکر شد
و شش وقت و خانها که بیک بکرد حال ستارگان دوازده خانه از چیزها بسیار بدست آرند
و اندرین باب خاص بکرند از شش چیز و اندرین باب نخستین از حال او در نفس او از
دویم جایگاه برجی که در و باشد از طالع اصل سیم از برج منتهی چهارم از طالع تحویل که در آن باشد پنجم
از دور ناها دایم که در آن باشد مجاسدت ستارگان و شعاع ایشان و سهمها و اثنی عشریهای
و ثوابت اصلی و تحویلی و ششم از پیوستن ستارگان بد و یا پیوستن او بستارگان که می باشند
در آن برج و نظرات ایشان بیکدیگر چه هر یک از ایشان چو در خانه باشد دلیل کند بر چیزی که از
چیزها مقدار طبیعت او و طبیعت آن برج و آن خانه و خاصیت ایشان و هر ستاره که دلیل کند
کند بوقت گردش دلیل او بر تمامی باشد چو در اصل مولود و یا در تحویل برین معنی دلیل کرده باشد

رفتن ستارگان در دوازده خانه از طالع اصل یا تحویل **در برج و دلیل کردن آن**
بر خداوند تحویل و دلیل کردن گوهر آن **هر یکی از سبعه سیاره که در آن خانه باشد**

زحل در طالع با مردمان بیامیزد که ایشان را مقداری و منزلتی باشد و جاه و ادا افزون
شود و بد دل باشد و با دوستان بیکار و بد سازی کند و عملها را بگوید و تن خود را در بلا اندازد و فکرها
و غصه کند و اندیشها تباه در دل او در آید و دروغ گوید و بکارجوی ساختن و بنده خریدن مشغول
باشد و اگر در برج نر باشد کار او بزرگ شود و اگر در برج ماده باشد گروهی با او دشمنی کنند و گرفته
و غمناک شود و بسبب گروهی **دردویم** بر گروهی محتوی کند و با اهل بیت خود نیکویی نکند و گروهی را
از ایشان رنج رسد و زیرا در آن خویشتن دور شود و غم خورد و بسبب مال شادی بیند و مال خود پوشیده دارد
اسراف کند و خویشتن را بسبب مال در کارها هول افکند و مال زیر زمین دفن کند **درسیم**
چیزها تازگی دوست دارد و گروهی از برادران با او دشمنی کند و بر خصمان مظفر شود و از جایی بنقل با
جای شود و مالی یابد و در رنج افتد و در دماغ او علتی پدید آید و سفری کند **درچهارم** با اکابر و اشراف
صحبت کند و زجایها خویشتن بعضی را ویران کند و باز بنا کند و بیماری دبر کشد و دستار بهای انواع
بیابد بکند و گروهی از خویشان او زن کنند و گروهی با او دشمنی کنند و در خانه باشد نهانی و گنج
یابد و چارپایهای نهانی رسد او را و گروهی از فرزندان او هلاک شوند و مال را فرا جمع کند **درپنجم** او
اندیشه بر وی غلبه کند و او بسیار انکار دارد و غم خورد و او زیادت شود و غم خورد بسبب فرزندان و بکار و عمل
فرزند او را رسد و فرزند نهای او با مردمان بزرگی بپیوندد و خداوند تحویل را ملک مقامی بیفزاید و بسیار

و بنا کردن و غله و کشت مشغول باشد و مال او زیادت گردد **درششم** دریغ و پشیمانی
خورد و اندوه و غم بیند و مال الماء کهن را بجوید و کهنها را و بعضی از مال او هلاک شود و با چهارپایان
بیامیزد و شرم کمتر دارد و دریغ بسیار بیند و سخنهای بی فایده کند و زمیانجی شدن زیان بیند
و گروهی از خادمان و بندگان او بگریزند و از اهل بیت او جدا مانند **درهفتم** کار او دشوار
باشد و مادر و پدر او از رده و بسبب مال خصومت کند و نیاز مند شود و درویش و دوستان
با او بد سازی کنند و تنگ دل و دلی باشد و فرزند او را رنج رسد و تیمار شوند **درهشتم** بسیار داوری
کند و گروهی از دشمنان او بمیرند و ظفر یابد بر ایشان و گروه او را با گروهی از خویشان خلاف افتد
و جماعتی را از ایشان رنج رسد و با گروهی از بزرگان بدی کند و کار او تباه کند و در چیزها
پوشیده نگرد و باشد که از جاه خویشتن غایب شود و سفری دور کند **درنهم**
در کارها و دین نظر کند و بر گروهی مهتر شود و کارها کند که اهل دین بر و انکار کنند و در
فلسفه و علماء و آسمان نگرد و چیزها که خواهد بود چیزها بود و راست رهد با پادشاهان و بزرگان بیامیزد
دردهم بنا کند و صورتها و نقشها و کشا و رزی و عمارت بستانها و جویها و با مردمان
بیامیزد که ایشان را جاه و منزلت بود و گروهی او را رنج کنند و سفر کند و رنج بیند و خصومت
دریازدهم در چیز او زیادت شود و آنچه می خواهد بیابد از بس رنج و بی سببی غمناک شود
شود و با مادر و پدر بسیار نکاری کند و بکار زمینها و آب ها مشغول شود و اگر بعضی از سعدها را
شهادت باشد در مال او زیادت شود **دردوازدهم** بر دشمنان ظفر یابد و بسبب آب و غرق
شدن بیم و ترس بیند و خصومت کند و در بدی رغبت کند و میان او و زنان خلاف افتد
و رشک بیند بسبب ایشان و دروغ گوید و با گروهی از اهل بیت خود نیکویی کند و بسبب حیلتی
کس ساز و رنج بیند **مشتری** در طالع عیش او خوش باشد و بر اقران خویش مهتر شود و با بزرگان
و پادشاهان بیامیزد و پسندیده حال و عزیز باشد و مال و خدم او بسیار شود و از بی اصلی ابرای
کند و تمتع کند و چشم او بیفزاید روشن شود و کوشک او شهرها بنا کند **دردویم**
مالها یابد و نگاه دارد و بر مالها استوار کند او را منفعت یابد بسبب بازرگانی و دزدی و بندگان
و با بزرگان بیامیزد و بخیل باشد و مال جمع کند و اگر نحوس بود و حق ازین جهت که گفتیم
او را رنج رسد **درسیم** خبر کند بچیزها که خواهد بود و کارها استوار کند و مردمان او را ازان ستایند
بیکجا و نیکویی گوید و بکار او نیکویی کنند و او نیز بجای ایشان نیکویی کند **درچهارم** خیر و منفعت یابد از جایهاء

پوشیده و چارپا و کوسفند او زیادت شود و زن وی بار گیرد و مالها کهن را بجوید و گنجها
و منفعت یابد بیازرگانیها و زمینها را زراعت کند و بکار خیر مشغول شود و هرچه مراد
دارد بیابد و جاه او زیادت شود **درپنجم** چو مسعود بود در مال و چیز زاید و هدیها یابد
و رسولان و نبشته و چیزها بکار بسته دارد و مشغول و در کارهای خویش ستوده باشد و دروغ گوید و
عیاری کردن دوست دارد و فرزند او را فرزند آید او را و فرزند او بر مردمان بزرگ نزدیک و پیوسته
باشد و دشمنان او را رنج رسد **درششم** اهل صلاح را دشمن دارد و میان او و بزرگان خلاف افتد
و بر کار دوستی بیاید و بسبب زن و فرزند غم خورد و مالی خرج کند نه بر مراد و مال ها در او هلاک شود
و زمال پدر فایدها یابد **درهفتم** زنی بزرگ را بزنی کند و زیورها سازد او را و از زنان نیکویی یابد
و دوست دارند او را و زن او بار گیرد و فرزند آیدش و دوستان او زیادت شوند و دشمنان
هلاک گردند و گنج یابد و مالها و کهن **درهشتم** از حالی بحالی گردد بهتر از آن که بود و بعلم و حکمت
نام بر دار شود و بیماری کشد و علمها بیند و سخن بد گویند او را و دخل او اندک شود و بکار مردگان
مشغول شود و از ایشان مال یابد بخاصه چون آید نوز باشد **درنهم** سفری کند از شهری
بشهری و در آن سفر خیر و نیکویی و مهتری یابد و بمراد خود از آن سفر باز آید و در آن سفر
با بزرگان صحبت کند و بنا ها کند در غربی و سخن او روان باشد و بکار دین مشغول بود **دردهم**
با پادشاهان بیامیزد و ایشان را ابد موانست بود و بعضی از مال اهل بیت تباه کند و با گروهی
از ایشان نیکویی کند و تجارت زمینها و کشاورزی مشغول باشد و بکارها و کاد کوشد و برمالی
او را استوار کند و میراث یابد و فرزند بدو نیک بخت گردد و کار زنان شوی او نیک باشد
دریازدهم در نیکویی او زیادت شود و مالی بزرگ یابد و زن کند و فرزند زینه
آید او را و با سلطانان و بزرگان بیامیزد و اگر بیمار شود از آن سبب بهتر گردد و در کار دین استوار
باشد و بناها کند و درختان نشاند **دردوازدهم** مادر و پدر با او نیکویی کنند و مردمان دیگر
نیکویی کنند و گروهی با وی دشمنی پیوندند و او بر خصمان خویش ظفر یابد و در مال او زیان افتد
و نفقها و بسیار کند و با مردمان فرومایه او را خصومت افتد و سفری دراز کند و اندوه بسیار
بیند **مریخ** در طالع از آتش و گرمی رنج رسد او را و در دی افتد او را از جای نهانی
از تن و خصومت کنند با او دشمنان و در دار بسبب بسیار خوردن و تخمه یا گرسن کمتر باشد در جاء
نهانی و زجای بجای تحویل کند و زود خشم گیرد و مادر و پدر را و در زندان افتند و جا ها در

خود خصومت کند **دردویم** کارها فرو مایه کند و بیش مهتران و در طیسان داوری کند و از
کونها بسیار از بس داوری مالها بدو بعضی از آن بسبب زنان تباه کار و سرد کوی باشد
و در بعضی از مال او آفت رسد **درسیم** در کار خود با عانت باشد و با فرزندان و برادران
بدی کند و داوری دوست دارد و میان او و برادران داوری افتد و با سپاهیان بیامیزد
و دروغ گوید و گروهی از خویشان او سفر کنند سفری دراز **درچهارم** بیماری بیند او را
در دل یا در سر زیاد در کرده و ریشها بروی آید و زجای بلند فرو افتد و باشد که او را از سلطان
یا از دزد بیم افتد **درپنجم** غم خورد بسبب فرزند و رسولان و هدیها و ذکر می او را علتی
افتد و تن او را با آهن ببرند و یا از جای بلند فرو افتد و او را با اهل بیت مخالفت افتد و بعضی
از فرزندان او بیمار شوند و اگر مریخ را درری بینبی باشد بخلاف این بود **درششم** از جای
بلند فرو افتد و با آهن بریده شود و از آتش یا از دد یا از دزد او را بیمی رسد و بجای
بر ساران و بندگان بدی کند و فرزند از وی بگریزد و دشمنان و بندگان او را آفت رسد
و سخنهاء باطل گوید **درهفتم** پشیمانی و دریغ خورد و از آتش و آب گرم او را آفت رسد و ریشها
بروی پدیدار آید و نقرس پیدا آید در ساق یا در انگشتان و در چشم افتد او را و در خون مردمان
شروع کند و بدستان و حیلت مشغول شود و بسبب زن و فرزند خصومت کند **درهشتم**
بسیار رنج باشد و سطبر جگر و اندک رحمت و کسی دیگر را گردن نهد و دشمنان بد آید او را و مراد
خویشتن در ایشان نه بیند و کارها بر و شوریده شود و بر کسی که خصومت دارد ظفر یابد و بجز دن
و آشامیدن و دروغ و بازی مشغول شود و سخنان بوده و نابوده بگوید و زخمی یا گزندی افتد
او را **درنهم** از اهل بیت خود جدا شود و زجای بجای گردد و در خشم و تیزی او زیادت
شود و بر گروهی ساحت کند و ببازی و خرافات مشغول شود و بمال و فرزند شاد ماند گردد
و با زنان و بجای غربا نیکویی کند و در جاه و منزلت او زیادت گردد **دردهم** میان
او و پدر و مادر او خلاف افتد و زن و فرزندان را در استخی پیش آید و فرزند او بمردی بزرگ پیوسته
باشد و در بنا کردن او را رغبت افتد و در مال خود زیان و آفت بیند و در غربی بنا ها کند
و در دوام و نفقه موبت افتد و بر کسی بیداد کند و با سرهنگان و سلطانان بپیوندد **دریازدهم**
بزنان شاد شود و در آلت سلاح او زیادت شود و مالی پنهان کرده یا بد و زاهل بیت خویش
فایدها یابد و بازرگانی کند و از آن منفعت یابد و کسی از خویشان او از سفر باز آید

و یاره از خانه او ویران کردد در دوازدهم مردی ابکشه و یا بزنان او بنا کاری بود و بیکار
کند و بر خصمان ظفر یابد و اگر سوکند کالاها او بستانند و در رنج و بیماری افتد و از مردمان
فرومایه و از بندکان غم بیند و کروهی ایشان را آزاد کند و کروهی از او بگریزند آفتاب
در طالع بر کروهی کامران شود و جاه او زیادت کردد و از جهت سلطان عمل یابد و برابر
پادشاهان واقف کردد و تاجها و اکلیلها سازد و مالی یابد و بناها کند و رنج سخت
بیند و سوکند و بر او دروغ کویند در دویم در دسر افتد او را و علت شکم رو در
شود و وا افتد و یا از جای بلند و از پدران و جدان رنج بیند و ضیاع و مال خالی یابد با خصومت
و در کار خیر و بناء مسجدها مال نفقه کند در سیم برادران و اهل بیت مهتر شود و از کروهی
مردمان سخنهای ناخوش شنود و کارها خیر کند و مردمان دین او را خدمت کنند و بسبب زنان غمناک
شود و با کروهی از مردمان خصومت کند و از کروهی ایشان مراد یابد در چهارم با مهتران و پادشاهان
بیامیزد و به نیکوی او را یاد کنند و ستوده حال باشد و بناها کند و نهالها نشاند و مالها یابد و از
زن و فرزند شادی بیند و خویشان او را بیماری و رنج رسد و زیان در پنجم از غمها بیرون آید و بیماری
خانهها شود و بکار رسولان و هدیها و چیزها مشغول باشد و کروهی از فرزندان او را رنج رسد در ششم
غضوب و فزون داشت باشد و کردن نهند مردمان او را و کار بندکان کند و خرد و هوشها او کمتر شود و
در دماغ او علتی افتد و در مال و زیانی و با بندکان خویش بسازد و از جهت ایشان خصومتها
بیند و از سبب زنان و پدر او را رنجی افتد و یا سوکند در هفتم در جاه و مال بیفزاید و زنان او دوست
دارند و بیماریها و علتها افتد او را و چیزی از وی بدزدند و بکار دزدان و بکارکاه و کوهستان مشغول باشد و آغاز خصومت کند
با بعضی مردمان در هشتم در دل افتد او را و تشنگی و در جای بلند و یا از ستوری فرو افتد و سوزی کند و پدر او بازکردد
و پدر او بیمار شود و یا هلاک کردد در نهم با پادشاهان او را عزیز دارند و مالی یابد از سفر و غربت و بناهای نیکو سازد
و درختان نشاند و نقشها سازد و او را زین و سیمین کند او را و او را پدر او سوکند و از زن
منفعت یابد و خویشان او را رنج رسد در دهم جاه او زیادت کردد و با پادشاهان
با وی دوستی کنند و بندکان او زیادت شوند و بناها کند بسیار و جاها او را به نیکی یاد کنند
و بسبب پدران نیکویی یابد و جاه ایشان افزون شود در یازدهم بزنان
و فرزندان و برادران شاد کردد و بجای کروهی از مردمان نیکویی کند و مال یابد
و مالها در و پدر نفقه کند در دوازدهم از آتش رنج بیند و از کروهی بزرکان نیکویی یابد

و با کروهی از ایشان دشمنی پیوندد و مادر و پدر او را نقصان رسد و با بیماری و کارها کسد
مانند بندکان زهره در طالع با بزرکان دوستی پیوندد و زنان او را دوست دارد
و بر کارهای ایشان خوبی نماید و بسیار خوار باشد و بسبب زنان خصومت بیند و در مکر زن به کرسی شود
و جامهها سازد و شادی و سرود مشغول باشد در دویم از زر دیالی یابد و از سبب خیانت
رنج بیند و سوکند و مال او ضایع شود و بعضی از آن تباه کردد که بمیراث یافته باشد و جوانمردی
کند و بناها سازد و یا زنی بزرک و یا با خادمی صحبت کند و دروغ بسیار کوید در سیم جاه او زیادت
کردد و شادمان و نشاطی باشد و زنی خواهد پنهان و بسبب زنان منفعت یابد و دوستان
او زیادت کردد و کتابهای نجوم و هندسه سازد در چهارم بکار زمینها و آبها و بناها مشغول باشد
و باکشاورزان و مردمان فرومایه بیامیزد و مادر و پدر او را فرمان بردار بود و بسبب کروهی
از ایشان غم خورد و با کروهی داوری کند و بجاه مردمان نیکویی کند و مال وام دهد ایشان را
و خویشتن را بدرویشی وصف کند و بناء حالی در پنجم رنج بسیار بیند و با غربا بیامیزد و بعضی
از مرادها او بر نیاید و بکار دین و بسبب مال غم خورد و تنگ دل باشد و از زنان آزارها بیند و
چیزها بسیار آرزو کند و مردمان او را عزیز دارند و از فرزندان شادی بیند در ششم
با خویشان و دوستان داوری کند و از زنانی تباه کار را برای کند و از جهت ایشان غم بیند
و در درد سر افتد و اهل صلاح را دشمن دارد و سوزی کند و در رنج بیند در هفتم کار او ستوده باشد
با زنان و فرزندان و درم خریدکان را دوست تر دارد و باشد که زنی جوان کند و از آتش او را
آفتی رسد و بدوستان و جای مشغول شوند در هشتم شراب بسیار خورد و زنی او را بفریبد و یا با
زنی که شوهر داشته باشد و یا درم خریده جمع شود و لختی از خانه او ویران شود و رغبت آن به نیکویی کردن
کمتر باشد و غافل دل باشد در نهم جامهها نو سازد و پرده دوزد و در کجا بیند و کارها کون کند و بزرکان
شادی بیند و فایدهها یابد و زنان او چیزی ضایع شود و سوکند در دهم جاه او افزون شود و کار کروهی
از پادشاهان کند و از شغل ایشان منفعت یابد و با زنان ایشان صحبت کند و در کار ایشان نیکویی یابد
و زنان او را دوست دارند و او ایشان را و بسبب ایشان رنج بیند و بجاه اهل بیت و عیال نیکویی کند در
یازدهم جاه و منزلت او زیادت کردد و شادی و سرود مشغول باشد و بندکان او را خدمت کنند و معانی سازد
و نیکویی کند و مالها یابد در دوازدهم غم خورد بسبب مال و دزدی او زنان و پدر و فرزند و داوری با ایشان
و با عزیزان ایشان و باشد که داوری کند با اهل بیت در کارها پوشیده و اگر سوزی کند حال او

ستوده نباشد و در چشم افتد او را یا علتی دیگر عطارد در طالع با سلطانان
و حکیمان و دانایان بیامیزد و نامهها و رسولان آید او را از جایهای دور و رازها بر وی بکشایند و
زشت او را و دشمنان با او صلح کنند و از بازرکانی منفعت یابد و از بزرکان شادی بیند و جاه
او زیادت کردد در دویم نامههای مزوّر و حدیثها و سخنها پیوندد و مالها هلاک کند و مالی یابد بود
کسب از شمار و مساحت و بر اهل خویش تن نفقه کند و بزرکان نزدیکی کند و او را عزیز دارند
و از جهت زن و فرزند غم خورد و رنج بسیار بیند و بدست خویشتن کارها سازد در سیم در علم نجوم
کوید و از رازها مردمان خبر دهد و عیب مردمان جوید و بنزدیک مهتران بازکامه و با درویشان
بیامیزد و اگر کسی بجای او نیکویی کند او را بشناسد و از انبازی منفعت یابد و با علما دوستی کند و ملک یابد
در چهارم داوریها پیش آید او را و میان او و با برادران و خویشان تباهی افتد و کروهی
بروی سعایت کنند و بر ایشان ظفر یابد و قوم او را بد کویند و کارها خبر فرا یابد و بشمار مشغول شود و رازها نهانی
بشناسد و بدان سبب غم بیند و بناها سازد در پنجم بکار رسولان و چیزها و هدیها و بازرکانی و دبیری
مشغول باشد و کارهای ژرف را بجوید و جاه او زیادت شود و بر مال استوار کند او را و مال جمع کند
و بعضی از آن خرج کند و با زنی نیکوروی صحبت کند و با اهل بیت خویشتن نیکویی کند در ششم
چشم او و کوش او یا زبان او بدرد آید یا خناقی افتد او را یا بواسیر و بسبب سخن غمناک شود و
بخویشتن معجب باشد و بباطل سوکند خورد و چیزی از آن وی بدزدند و از اهل بیت و بندکان
خود بدی بیند و با ایشان نزاع کند در هفتم در جاه و در دانش و تدبیر او زیادت شود و با بزرکان صحبت
کند و مردی بزرک بر وی خشم کیرد و بسبب اهل بیت غم خورد و خبرها شادمانه شنود از جایهای دور و
خوردنیها از بعضی رنج و زر و سیم یابد از کارهای پوشیده در هشتم در علتها و بیماریها
درماند و هیچ کار از آن وی پیش نشود و وصیت نامه بدروغ نویسد و در کار کتابها و مال و میراث
از جهت غریبان شروع کند و سخن حسبی و سعایت کند و افسوس بر مردمان در نهم
میان وی و یاران وی سخن رود و سوکند و سختی بیند و از جای ناپیوسان چیزی یابد و مال
یابد چنانکه بدان فراخ دست کردد و از فرزند منفعت یابد و رنج کش باشد و با پادشاهان صحبت کند
و بازرکانی سازد در دهم در دانش او زیادت شود و در دوستان و زنیشان منفعت
یابد و او را به نیکویی یاد کنند و کارها عجب کند و علمها باریک جوید و بر دشمنان ظفر یابد و از کار
زنان شادی بیند و خشم کند با او و لختی از مال خویشتن هلاک کند و از جای بجای دیکر کردد

در یازدهم بزرکان او را عزیز دارند و خدمت نمایند و دوستی او را راست باشد
با مردمان و ایشان او را بچیزها یاد کنند که وی باشد در دوازدهم با پیران و دانایان صحبت کند و لیکن
از زن و بدکردار باشد و کارها کند از آن پشیمان شود و بر دست کسی که کمتر از وی بود دعوی کند
و از کار خریدن و فروختن زیان بیند ماه در طالع از آفتها و بلاها دور باشد و نشاطی
بود و دل مردمان دوست باشد و از شدن و آمدن نزدیک پادشاهان منفعت یابد و از خرید
و فروخت و ضیاع در دویم دخل و رانداز در بایست او باشد و بسبب مالی کمن
غم خورد و اگر چیزی از وی هلاک شود باز نیابد و در چیزهای کوناکون داوری کند و در کوهها و جایها و بنه
باشد و خوابهای کوناکون بیند و کروهی را از خویشان بیازارد و مادر و پدر او را رنج رسد در چهارم
بکار رسولان و چیزها مشغول باشد و با مهتران نشیند و زنیشان و از غربا نیکویی بیند و از مال مراد
بیابد و از بازرکانی بسازد و زیان بیند و با برادران و خویشان داوری کند و از ایشان رنج بیند
و خوابها و کرده بیند در پنجم غمها و بسیار بیند و از آمیختن با بزرکان نیکویی بیند و از بازرکان
و کار زمین زیان بیند و کروهی با او دشمنی پیوندند و میان او و مادر و پدر خلاف افتد در ششم
غم بسیار بیند و با اهل بیت نیکویی کند و از فرزندان ما ذیت منفعت یابد و از کار کروهی از بندکان
غمناک شود و سفرها و نزدیک زیان دارد و نزدیک رفتن بزرکان و از خرید و فروخت هم چنان و بکار
رسولان و چیزها مشغول باشد در هفتم بخویشتن معجب باشد و کروهی را خیانت کند و از کار بدی
اندیشه کند و رنج بیند و خدمت کند مانند بندکان و دست و پای او را علتی افتد و سوکند و از آن
فایده یابد و از صید نیکویی بجایکاه و کار عمارت و زمین زیان دارد او را در هشتم میان مادر و پدر او
خلاف افتد و سخن پیوندد و شادمانه باشد و از بازرکانی و سفر و زن کردن فایده بیند در نهم جواری بیند
و بسیار غم خورد و یکی دیگر نیازمند باشد و مؤنت و نفقه بسیار باشد سفر او را و خبرها شادکننده شنود
از جایهای دور و بکار مردمان مشغول باشد و پیوستن سخن و نشاطی باشد و با بزرکان بیامیزد و اگر کسب
کند زیان بیند و از سفر و خریدن ستور و ضیاع فایده بیند و اگر چیزی از آن ضایع شود باز
یابد و خوابها و نیکو بیند در دهم جاه او زیادت کردد و کسی را از خویشان خود بزنی
کند و ببازرکانی مشغول کردد بجایها که در و آب باشد و مال یابد و درختان نشاند و بناها کند
و بوستانها سازد و در فرزندان شادی بیند و از ایشان نیکویی باشد و بعضی زنه شاد شود و از سفر فایده
یابد و از خرید و فروخت و اگر چیزی ضایع شود باز یابد و سبب آن ضیاع باشد در یازدهم همه ایران

بکار خیر و رسولان مشغول باشد

که در دهم در دوازدهم غم و رنج بسیار بیند و از خانه و جای خویشتن غایب شود و دشواری رسد او را
و بر دشمنان ظفر یابد و اگر کسی را مالی دهد باز نیاید در سفرها و با زرگانی سود نبیند و بر مادر او
رنج رسد راس در طالع ستوده حال باشد و با بزرگان بیامیزد و زنی را زنی کند که در دو شادی
بیند و کارها و بزرگ کند و سفری کند که اندر و رنج بیند و داوری و ز مردمان او را بیم رسد در دویم
جوانمرد باشد و نفقه کند بسیار و بر مال مردمان او را استوار کنند و مال یابد و ضیاع و بابا را ان
خویشتن داوری کند و اگر میانجی شود زیان بیند و شاها و نیکو کند و کار او در اول حال
نه نیکو باشد و در آخر نیکو گردد در سیم هم برین جمله باشد در چهارم سفر کند و از جایی
بجای گردد و جاه او زیادت گردد و بجای مادر و پدر نیکویی کند و ضیاع و چهارپایان یابد
بر دل آرد و با مردمان کژ دهر باشد منازعت کند و با گروهی دوستی کند و در دو چشم و گوش
افتد او را و بر رسولان و هدیها شادمانه باشد و گروهی از فرزندان او را رنج رسد در پنجم
هم برین جمله باشد در ششم از اندوه بردن آید و شادی افتد و کرامت و عزیزی و شادی
و از جای بجای گردد و مردی بزرگ بر و خشم گیرد و بس از دو خشنود شود و از جای بلند فرود
افتد یا در جایی افتد یا در آب و بندگان او مر او را فرمان بردار باشند در هفتم سبب
گروهی از زنان شاد گردد و از گروهی غمناک و با بزرگان بیامیزد و مالی بزرگ یابد و سفر کند
و رنج بیند و نفقه بسیار کند در هشتم سفر کند و از جای بجای شود و رنج بسیار بیند و نفقه بسیار کند و او را علتی پدید
آید با مردمان منازعت کند و دشمنان او را رنج رسد و عملی و کاری بزرگ یابد در نهم
از سفرها فایده یابد بپادشاهان و بزرگان مانندگی کند و خصومتها کند بسبب چیزهای کهن و نفرت
یابد و قوی باشد و میان مردمان حکم کند و فایده یابد و مالی یابد در غربت و در تن او زیادت
شود و بر کار زنان حریص باشد در دهم مالی یابد و کرامتی و او را به نیکویی یاد کنند و با پادشاهان
پیوستگی کند و بر زمینها و آبها و درختان مالک شود و عملی یابد و در دهها و شهرها و هر عملی که کند از آن
فایده یابد و بر دشمنان ظفر یابد و بر روی او آفتی رسد در یازدهم شادمانه باشد و مال یابد و ضیاع سازد
و بناها کند و بر دشمنان ظفر یابد و با بزرگان دوستی پیوندد و از ایشان فایده بیند و بسبب فرزند غم
بیند در دوازدهم داوریها افتد او را و ظفر یابد بر دشمنان و با بزرگان و با پادشاهان صحبت کند
و در غریبی مالی یابد و از رنج ما بر هد ذنب در طالع غمها بیند و مال او هلاک شود
و گروهی او را حسد کنند و بدان سبب رنج بیند و خشم او را آفتی رسد در دویم

مال او را نقصان شود و رنج بیند در سیم حال برادران و اهل بیت او تباه شود و باشد
که یکی از ایشان هلاک گردد در چهارم دلیل کند بر بیماری مادر و پدر یا هلاک شدن
مادر در پنجم از فرزند رنج بیند و از بندگان شادی یابد و از جهت غمناک شود در ششم
علتی افتد او را در جاهای نهانی او و دردی در بعضی از اندامها و کار پوشیده را بردن
آرد و بسبب بندگان غم بیند در هفتم با زنی حقیر بهم آید و بسبب او غم و خصومت
بیند در هشتم آفتی رسد او را که بیم مرگ باشد و چیزی که نداشته باشد بداند در نهم
از سفرها و بسبب آن رنج و دشواری بیند در دهم از سلطان رنج و غم بیند در یازدهم
رنج بیند از بیشتر این چیزها که یاد کردیم در دوازدهم رنج بیند از جهت دشمنان
شناختن در خانه خویشتن بودن های ستارگان در خانهای ایشان و دیگر خانها
زحل در خانه خویشتن بروز با بزرگان صحبت کند و کارها کند که بدان سبب رنج بیند
و زیان و اگر بشب باشد بر گروهی سعادت کند و رنج بیند از ترس و نامور در خانه مشتری با
بزرگان دوستی دارد و بخانه پادشاهان و عبادت خانها شود و خرید و فروخت و کدخدایی
کند در خانه مریخ بد دل باشد و در کار و بسیار اندوه و اندیشه بیند بی سببی در
آفتاب بروز زیادت شود در مال بزرگ او و سعادت و بشب بدرد او بیمار شود از رطوبت
در خانه زهره با درویشان و کنده پیران و تباه کاران بهم آید و غم خورد بسبب فرزند و زن
و بیمار شود یا هلاک گردد در خانه عطارد علمها و ژرف جوید و رازها پوشیده و بدان سبب
بیمار شود و درد گوش و زبان و علتی پدیدار آید و گروهی را حسد کند و مردمان او را سرزنش یاد
کنند در خانه ماه از سردی و سودا بیمار گردد و مالها در او هلاک گردد مشتری در خانه خویشتن
بروز مالی یابد از نیکونامی و با بزرگان صحبت کند و بشب فایدهای بزرگ یابد و با مردمان دین دار
صحبت کند و عبادت خانها رود در خانه زحل فایدهای بزرگ یابد و بد دل بود و بر اندیشه در کار
برای دوستان و کارها و پوشیده کند و بشب ها و بسیار زیان بیند در خانه مریخ
کارها و ستوده و در سعادت او زیادت گردد و با سرهنگان و رئیسان
و دبیران صحبت کند در خانه آفتاب با بزرگان دوستی پیوندد
و او را عزیز دارند در خانه زهره کدخدایی سازد و خرید و فروخت کند
و با مردمان بزرگ از مردان و زنان صحبت پیوندد و با زنان و پیران نزدیکی کند و با بعضی از ایشان

داوری کند و منفعت یابد از صحبت و خصومت ایشان در خانه عطارد خرید و فروخت
و شمار مشغول باشد و بدان سبب نیکویی یابد و ثنای نیکو در خانه ماه فایدها از بزرگ یابد
و با بزرگان و دین داران صحبت پیوندد و بیامیزد مریخ در خانه خویشتن اگر بشب
باشد کاری کند کزان فایده یابد و اگر بروز باشد علتی افتد در جای نهانی از تن او و پدر او را
در مال زیان افتد در خانه زحل دلیر باشد بر کارها و شغلها را تمام کردد و پدر او را از آن
افتد و برادر او بیمار شود یا هلاک گردد در خانه مشتری با هیبت باشد و با بزرگان و شکیبایی
صحبت گیرد در خانه آفتاب علتی افتد او را در جای نهان از تن او یا در معده او تخمه
و یا درد چشم و با آهن بریده شود و یا از آتش او را آفتی رسد و یا از چهارپایان و یا از جای بلند فرود
افتد و مال او در و پدر برا کند و پدر او را علتی افتد در خانه زهره زنی کاملی را بزنی کند و با
زنانی که آشنای او باشد و زیان و تاوان بیند از جهت زنان و صعب تر آن بود که در ثور بود
فاما در میزان آفتی رسد او را از آهن یا از آتش در خانه عطارد بد اندیش باشد و در خرد و
هوش وی بیفزاید و بروی زشت مالی یابد و با دزدان و مردم کشان و جادوان خیانت و زشت
کند در خانه ماه کارها و علمها و ژرف را بجوید و رنج بیند و کارها افزاید کند و در شکم علتی افتد
او را و مادر او بیمار شود و یا بمیرد و صعب تر آن باشد که کوئی بروز باشد آفتاب در خانه
خویشتن و در مثلثه بروز در جاه و منزلت او زیادت شود و اگر در وتد نباشد مالی یابد و استواری
کنند او را بر مالها و سفری کند و رنج بیند در خانه زحل بروز در قوت تن او و در دلیری او زیادت
کند و بشب خلاف این باشد در خانه مشتری اگر بحوتی بروز باشد نیکو حال باشد و فایدها و مالها
یابد و از خانه بیرون بیرون آید و اگر بشب باشد بخلاف این بود در خانه مریخ بلاغت جوید
و علمها و او را و پدر او را بیماری رسد اگر بروز باشد و در عقرب بود و اگر در حمل باشد سعادت
یابد و اگر بحوتی بشب باشد بخلاف این باشد در خانه زهره با منجمان و اختر شناسان
شناسان و خواب گزاران نشیند و خوابها درست آید کند و بشادی و لهو مشغول باشد و تدبیر را اندیشه
سفر کند و در کارها تخلیط بسیار کند و از تری او را علت افتد در خانه عطارد بروز بی ثبات
بود در کارها و علمها و آسانی نگرد و رازها و پوشیده و شمار کند و اگر بشب باشد بیمار شود و زبان
شوخ باشد در خانه ماه در معده او را علتی افتد و یا در جای نهانی از تن او و با مردمانی صحبت کند
که علم دیو و پری دعوی کنند زهره در خانه خویشتن بشب شادمانه باشد بزنان و بازنی تباه

صحبت کند و شادی بیند و هر چه مراد دارد بکند و بروز از سبب زنان رنج یابد در خانه
زحل با زنان کند و بر هم آید و با زنان پیر کار کند و مردمان او را از زشتیها گویند و صعب تر
آنجا باشد که در حدی بود در خانه مشتری بشب بیفزاید در جاه و مال و در جای و پیرایه او
و از سبب زنان بزرگان باشد و بروز کمتر از آن بود در خانه مریخ علتی افتد او را و بار تن
تباه کار بهم آید و نام او زشت شود در خانه آفتاب بر کار زنان حریص باشد و با بسیاری
از ایشان نزدیکی کند در خانه عطارد با بزرگان صحبت کند و کار گروهی از زنان بدست گیرد
و بر مجامعت حریص باشد و کار صورتها و نقشها پیش گیرد و صورت کردن رجوب مانند آن
در خانه ماه بر نکاح حریص باشد و بسبب زنان رنج بیند و او را بتهمتها زشت گویند عطارد
در خانه خویشتن علمها و کتابها و ژرف نگرد و تدبیر و شمار و خرید و فروخت و با بزرگان صحبت کند
در خانه زحل بسیار اندیشه بود و بر چیزها استوار نکند او را و عبادت خانها شود و نزدیک
دانایان و منجمان و خواب گزاران در خانه مشتری با قضاة و ائمه و فضلا و سلاطین نشیند و تدبیر
کارهای ایشان کند و کار جماعتها و مردمان کند در خانه مریخ روزنامها و دروغ سازد و حیلت و دروغ
مشغول شود و بدان سبب رنج بیند و گفتار زشت و بشب کمتر باشد در خانه آفتاب هر چه
مراد دارد بیابد در دوستان و مال او زیادت شود و شادی و بنا کردن و تجارت و کتابها و ژرف
مشغول باشد در خانه زهره با مردمان بزرگ و خداوندان علم و ادب بیامیزد و بدان سبب نیکویی
بیند و سفر کند و رنج بیند و پیر شود و خشم گیرد بارها و بسیار در خانه ماه در دانش و نیز افزاید و چیزهای
باریک را بداند و بشب کمتر از آن باشد ماه در خانه خویشتن بشب جاه او زیادت شود و مالی از
رنج بحاصل آرد و در عمل سلطان و اگر بروز باشد کمتر از آن باشد در خانه زحل تهمتان بد گویند او را و رباد
او را علتی افتد و اگر ناقص باشد سر فرا افتد او را و سردی و درد سر زکردها و رفتن خون جوخامه بشب
در خانه مشتری ثنا و نیکو گویند او را و بر اهل بیت خویشتن مهتر باشد و باشد که با یکی از محرمان
خویش نزدیکی کند در خانه مریخ اگر زاید نور باشد بر خشم و شر باشد و در چیزها باطل مناظره
کند و با دزدان و لشکریان صحبت دارد و اگر ناقص بود کمتر از آن باشد در
خانه آفتاب شادی بسیار بیند و علتی نهانی افتد در تن او و در معده یا در شش او و
صعب تر آن باشد که ماه در اول برج باشد یا در آخر و در خانه زهره شادمانه باشد و حریص
بر زنان در خانه عطارد فهم و خرد او زیادت شود و در زنان رغبت کند و زنان در و رغبت نمایند

دلیل کردن ستارگان در حدهاء خویشتن و حدهای دیگران زحل در حد خویشتن عمل سلطان کند
و با مردمان بزرگ بیامیزد و ایشان را اعمال و حاجت آید و علتی افتد او را و بعضی از خانه او ویران
شود و میان او و زنان او خصومت افتد و فرزندان را دشمن دارد و ایشان او را دشمن دارند
در حد مشتری مالی یابد بزرگ از جهت در ذخیره و بزرگان و علتی افتد او را در چشم و یا در تن
او و جاه او زیادت گردد و زن از اهل بیت خود بگوید بیند و چیزهاء باریک را نداند و مردمان را گمان
کند و مالی یابد از آنجا که بی نیاز(؟) و برادران مهتر او را رنج رسد در حد مریخ رنج بیند و منکوب کند و سبب زنان غم
بیند و مال پدر خویش را تباه کند و برادران او را ... رسد از بریدن آهن و رنج بیند و دروغ گوید و با
دوستان خود دشمنی ورزد و در حد زهره علت شکم افتد و برابر او چیزی پیدا آید و فرزند بیند
و زود با شادی بیند و زنان را دشمن دارد و گروهی را از ایشان آفت رسد و پدر او را
منفعت باشد و رکنده بری یا شوی دار عاشق شود در حد عطارد به سبب زنان و فرزند غم
خورد و گروهی از فرزندان او زن کشند و با مردمان بزرگ خصومت کند و غم بیند و برو دروغ گویند
و سعایت کنند و خیانت کسی دیگر بکند او را و چیزی از و بدزدند و با بدان صحبت گیرد و سبب
باز داشتن رنج بیند و با اهل بیت خود خصومت کند و ایشان را از وی منفعت باشد و مال و افزون
شود **مشتری** در حد خویشتن در مال و عز و جاه او زیادت شود و فرزند آید او را و مردمان
را بجاه او حاجت آید و به وقف کنند و بازرگانی کند در حد زحل در بند و عذاب افتد و بدان سبب
منفعت یابد و بر دشمنان ظفر یابد و حال او مخالف باشد در باب زنان و شر او بگوید با زنان مردمان
و بر مال زنان گماشته باشد و به سبب آب و زمین فایده یابد و خصومت بسیار کند در حد
مریخ بیماری و رنج بیند و زنان به سبب چیزها کهن و تن او را با آهن ببرند و بعضی از خویشان
و فرزندان او هلاک شوند و یا بدیشان رنجی رسد در حد زهره کارها حسن کند
و صلاح زنان او بیفزاید و بر گروهی از ایشان غم خورد و بزرگان را که ... کند
و در حساب او و برادران او بیفزاید و در مال و بنده او و زنان را دوست دارد و او
را فرزند آید و بناها و رنگ و سرانجام کار او ستوده باشد در حد عطارد علمها جوید و
کتابها خواند و کنا... پنهان مردمان او را عزیز دارند و بزن و فرزند شادی بیند و مال
پدر تباه کند و بر مردمان سعایت کند و سرانجام کار او ستوده باشد **مریخ** در حد
خویشتن بکارهای ستوده ... و آنها مشغول باشد و بکار زند ایشان و کشت و کار نیز باشد

و با مردمان

و با مردمان جنگ کند و ایشان را بزند و دزدی کند و دروغ گوید و مراد با دوستان کند و ز بلاها
نو دیده و ... مال عربا کند و با برادران مهتر خصومت کند و دشمنان بسیار شود او را
و فرزند او بیمار گردد در حد زحل فرزندان و برادران و خویشان او رنج بیند و یا گروهی
از ایشان بمیرند و مال پدر را تباه کند و با بزرگان صحبت کند و شادی دوست دارد و دشمنان
او بسیار باشند و زنان او را دوست دارند و زن پدر را زنی کند و بعضی از ان هلاک شوند
در حد مشتری در مال و ساز او زیادت شود و بهری از ان بسوت ... یافته باشد و
نانکو کنند در حد زهره زنان ورا دوست دارند و زنی بد کند و گروهی از فرزندان او تباه کار باشند
و مال ایشان بستاند و خصومت کند و مال را نفقه کند و زنان بزرگان و خادمان مالی یابد و بیع
او را وصف کنند و شادی بیند و در غربت رنج رسد و حال فرزندان او نیکو باشد در
حد عطارد نیکوی کند بجاه و مردمان و او را استاینده بران و غم خورد به سبب سلطان و
فرزندان و بعضی از برادران او با او دشمنی پیوندند و سوگند بدروغ خورد و اگر سوی کند رنج بیند
و مردمان را جه کند و زن شوهران و فرزندان آفت رسد او را **آفتاب** در حد
زحل در مال و سعادت او بیفزاید و از فرزند شادی بیند و با بزرگان و والیان بیامیزد و بر برادران مهتر
گردد و کار تن او شوریده بود و رنج بیند و دل او از خرج کردن مال سیر شود و شادی کمتر بیند
و اهل او اندک باشند و خویشان و خادمان و مان جدا شود در حد مشتری بکار زند و بیم و بازرگانی
مشغول شود و دوستان او زیادت شوند و گروهی مر او را حسد کنند و بناها کند و نهال نشاند
و با اهل بیت خود نیکویی کند و نفقه بسیار کند و رنج جای بجای شود و حال فرزند او نیک باشد در حد
مریخ خشمگین باشد و برو با آهن تن او بریده شود و از خانه خود غایب گردد و با دزدان بیامیزد
و رنج بیند و میان او و با اهل بیت او تباهی افتد در حد زهره زنان را دوست دارد و مالی
در لهو بکار برد و گروهی را از خویشان خود بزنی کند و در کار دین و بی‌مزی سخن گوید و عبادت
خانها و نزه علما شود و بر اسرار پادشاهان واقف گردد و کارها اختیار کند و از اهل بیت خود شادی
و نیکویی بیند در حد عطارد با کتب ... و نحو چیزها و لطیف و دبیری و سخن وی بسیار مزاج
باشد و با مردمان بزرگوار صحبت جوید و بسیار اندیشه باشد و بر مردمان سعایت کند
و در ایشان افتد و زکار فرزندی شادی بیند **زهره** در حد خویشتن
با اهل بیت خود شادی بیند و در جاه و مال او زیادت گردد و در شادی و لهو مشغول باشد

و با گروهی از بزرگان بیامیزد و منفعت یابد و عزیز باشد و عبادت خانها شود و از بندگان شادی
بیند در حد زحل با زنان تباه کار صحبت کند و ز جهت ایشان غم خورد و با ایشان خصومت و بدی
جوید و اهل بیت خود را دشمن دارد و دو سوگند و رنج بیند و در وقت شادی تنگ دلی بیند و تن
درست باشد و با خادمان و بزرگان بیامیزد و ز با داد و رعتی افتد و در تن پیدا آید و در حد
مشتری شادمانه بود و با مردمان بزرگ دوستی پیوندد و سعادت او زیادت شود و بهریها
یابد و ز کار بازرگانی سود بیند و بر ماندگان خویش مهتر شود و با زنی بزرگ صحبت کند و کارها
بیرکند و بناها و آبادان ویران کند در حد مریخ میان مادر و پدر او خلاف افتد و زنان بیشتر
کند و مردمان او را زشت گویند به سبب زنان و ز جهت ایشان و فرزندان غم بیند و نادان و علم
بیاموزد و به شادی و نشاط مشغول باشد و با گروهی دزدان و بطالان صحبت کند در حد عطارد
بفرزند شادی بیند و ز زنان منفعت یابد و ز بندگان و با گروهی از بزرگان و خادمان صحبت کند و با زنان
که بیشتر ایشان خشک ... و دایگی باشد و مال یابد و غم خورد به سبب آب و زمین و کارها و ظرف باریک
را بجوید و در کتابها بنگرد **عطارد** در حد خویشتن عزیز باشد و شادی بسیار بیند و با عاملان و منجمان
و اختر شناسان نشیند و بکار حیلت و دزدی و دروغ و نگار صورتگری و نقاشی مشغول باشد و ز بازرگانی
و ز خادمان و زنان پادشاهان منفعت گیرد و دانش و فرهنگ او زیادت شود و اندیشه بکند و ز
خانه غایب شود و غم خورد به سبب زنان و خویشان او را اکراه رسد در حد زحل برادران او را رنج رسد
و اهل بیت او را از دشمنان و بعضی از فرزندان او بیمار شود و زنان آبستن را بزنی کند و بر ایشان ثبات
بکند و مالی یابد و تاوان افتد او را و دروغ گوید و سوگند بدروغ خورد و بر مردمان سعایت کند و بسیار
غم خورد و ز سلطان غم بیند و بر پای علتی افتد او را در حد مشتری کتابهاء باریک و چیزها ژرف را بجوید و بر
ماندگان خود مهتر شود و با بزرگان خاست و نشست کند به سبب کار ایشان و کار دین و بر کار چیز حریص باشد
و گروهی را از بلاها برهاند و بر دشمنان نصرت یابد و به بازرگانی مشغول باشد و ز فرزند شادی بیند در حد
مریخ رنج و غم بیند و ز خانه غایب شود و ز زن و فرزند اندوه بیند و مال یابد و با دزدان صحبت
کند و مال اهل بیت خود را تباه کند و بجای ایشان بدی کند و بر گروهی سعایت کند و بسیار خشم
گیرد و باطل را دوست دارد و دروغ زن در حد زهره مال و ساز او زیادت و بند بیهر خویش
بسند کند در کارها و شادی و زنان تباه کار رسن کند و مالی نفقه کند و ز زن و فرزند
شادی بیند و ز بندگان و با پیران و بزرگان بیامیزد و ز کار رعیت منفعت یابد و از

اباذران

اباذران و ز میانگی غم بیند و مردمان او را حسد کنند و ز خانه و جاه خویشتن غایب شود
ماه در حد زحل به سبب دشمنان زن و فرزند غم بیند و در کارها آهسته باشد و
اهل بیت و پدر و مادر او را رنج رسد و کارها و پوشیده کند و ز بیان نیست و در درجاه و نهانی
و بنا سازد و کار بنده و پرستار و در کارها و ژرف بنگرد در حد مشتری بازرگانی کند و مالها یابد و رنج
بیند و غریبی کند و با بزرگان صحبت کند و به خوی باشد و ز مردمان سخن سرد شنود و بر دشمنان
ظفر یابد و با زنان منازعت کند و از آب و زمین منفعت یابد و ز زن بزرگ نیکویی یابد در حد
مریخ خشم گیرد و جنگ و دوی کند و ز هیچ چیز باک ندارد و سخن ها نابکار گوید چنانکه بعضی برود بال
گردد و بر گروهی سعایت کند و برو نیز سعایت کنند و بسیار حسد کنند او را و با فرزندان بزرگ
بر باشد و غم خورد و وقت طعام خوردن و شراب خوردن و در میان خون باشد و خونیان
و دزدان و ستوران و دوان و آهن در حد زهره شادمانه باشد و زن کند در نهان و بازی
کند با زنان و بازرگانی کند و زن زاید او را یابد و به بهای بسیار خرید و مال را نگاه دارد و بجای
درویشان و غربا نیکویی کند و در مجلس‌ها و گرمابه نشیند و نهال نشاند و بناها و نقشها
کند و با علما و حکما صحبت کند و ز مهتران نیکویی بیند در حد عطارد بکارها و لطیف مشغول
باشد و بنابها و کتابها و خبرها و چیزهاء باریک و علمها و بسیار گوید و با حکیمان و مهتران بیامیزد
و سخن بسیار گوید و لختی از ان دروغ باشد و حیلت و دبستان مشغول شود و بر گروهی سعایت
کند و کارها و تباه کند و رنج بیند و چون ستاره در تحویل سال در خانه بعضی از ستارگان
باشد یا در بهر او هر گاه که در بعضی از وقت ها از سال یا بعضی از روزگارها در یکی از ده خانه آن ستاره
باشد یا در حد او و در بعضی از برجها همان دلیل کند در وقت گر اول برو دلیل کرده باشد و
قوی ترین ستارگان در دلیل کردن نزدیک روش در حد احداء ندیسال باشد والله اعلم
دلیل کردن ستارگان بر بودن ایشان در اماد برجها زحل سعادت
و کرامت یابد و بخویشتن معجب باشد و غربا او را خدمت کنند و در بندگان او زیادت شود
و ز ایشان شادی بیند و ز بزرگان فایده یابد و مال کسب کند و در شهر خویشتن و از مادر و پدر جدا
شود و سوگند و درد رسد او را و در چیزها با اهل خصومت کند و مادر و پدر او را رنج رسد و کارها و کند
که بر و بال گردد و برادران او را آفت رسد از مردی بزرگ و لختی از خانه او تباه شود **مشتری**
مال خویشتن تباه کند و کارها و کند ... بر و بال باشد و بمردمان حاجت مند شود و او را سبک دارند

ودرخانه خویش بره و دور بعضی از اهل بیت خود بگریه و دروغ و پشیمانی بسیار خورد و زن بستوران اورا
کژنوی رسد **مریخ** در خشم و تیزی او زیادت شود و بخویشتن معجب باشد و دوستان اورا
زیادت شوند و برادران بنکویی یابد و زنان اورا فرمان بردار باشند و دوست دار و زیشان
شادی بیند و فرزندان و بخیل و دوان باشد و حاجتها اورا روا و مالی یابد و باآهن و سلاح
مشغول باشد **افتاب** از جاه و جمال حکم کنند و مادر و پدر و اهل بیت اورا خوار دارند و از وی
جدا شوند و سخن او زشت گویند و بکار ناکرده بکیه نفس و خانه او کلی ویران شود و حال و تباه
وز آهن و آتش او را آفت رسد **زهره** علتی رسد اورا از باد در چشم و باده جاه دیگر و با زنان بدسازی
کند و دست او تنگ شود **عطارد** بد هوش و متحیر باشد و ضعیف بود و سخن کمتر گوید و زنان او
تباه باشند و بجای خویشتن غایب باشد و زدن و فرزند غم خورد و زیاد او را علتی افتد **ماه**
دشمنان او زیادت شوند و گروهی از مردمان بر و استخفاف کنند و کار بندگان کند و زجایی بجایی
بگردد بسیار و زمادر و پدر دور شود و زدن و فرزند غم بیند **حمل** قوت و خود او ضعیف
شود و اندیشه او شوریده گردد و بر یاران خویشتن خوار باشد و در چشم او علتی افتد **ثور** بر زنان
حریص بود و بسبب ایشان رنج بیند و با غلامان بهم آید **جوزا** بسیار اندیشه کند در کارها و سخنهای او
زشت شود و دشنام دهد و غلامان را دوست دارد و زنان را دشمن **سرطان** بسیار خورد و علتی افتد
اورا از باد اسیر و آماس و رنج از درم و بدکان و زنان را دوست دارد **اسد** بر راهی رود
در باب مجامعت بر خلاف دیگران **سنبله** نکاح بیشتر کند و زنان را بخوید و بسبب ایشان زشت
نام گردد **میزان** شوریده اندیشه باشد و غم بسیار بیند و آفت رسد اورا از مردمان و ذکر مهاو برود و کوی
کنند و بخشی چیزها را در نهان ببرد و **عقرب** دروغ گوید و با زنان بهم آید و بازی کند **قوس** بکار سلاح
مشغول گردد و تن او را با آهن ببرند و با یاران شادی کند و یاران با وی شادی کنند **جدی**
در نکاح او زیادت شود و با گروهی از قرابتان خود بهم آید و بیمی رسد اورا از تاریکی و تنهایی
دلو تنگ دست گردد و کارها و خیره کند و با دین داران نشیند **حوت** گرد آبها گردد و صید
مرغ و ماهی کند و غم خورد بدان سبب شناختن دلیل و ماهها و روزها بوحالها طبیعی
بخش کرده اند از وارده کلی بجز دو حال بخش و نیف آدمی برده زجاهل شدن به پنج
قسمت شده و آن آنست که بخش اول حال او باشد از ابتدا او بدیه آمدن او در رحم مادر تا باخر
و کرانه عمر و زندگانی او دوران میانه در هر چیزی و هر کاری هست که او را خواهم از کارها خورد و بزرگ

و دوم بخش حال دست در گذشتن سالها برآنکه ابتدا او آن قدر و دو آمدن آسمان باشد در
اول نقطه که بوده است در اصل زادن موسوم حال اوست در هر جزوی از جزوها و سال که
آفتاب بدان جزو رسد از هر برجی ازین دوازده برج و آن تحویلها باشد و چهارم حال او باشد
در جزوها از جزوها هر یکی از ماهها و سال و آن حالها او دست در هر روزی از روزها و ماه
و آن هر دوری است از دورها کلی بترتیب و آن رسیدن آفتاب باشد بجا شده آن نقطه
از جزوها و بخش کرده به سیصد و شصت از فلک و آن تحویل روزهاست پنجم شناختن حال باشد
در هر جزوی از جزوها و روزها از جملهات و چهار قسمت که آن ساعتها اند و آن رسیدن آفتاب باشد
بانند و آن نقطه اصلی از جزوها و روز باشب و همچنین که زیرک و استاد باشد بدین صناعت تحت بر
راه طلب رود و یار جوید ابتدا او کلی را که دلیل می کند بر کلی مولودها و باز جوید و برسد از مرکزی
کامل ماه است مرا بیشتر از شناختن از مرکزها و اجتماع و استقبال که پیش از افتادن نطفه
باشد در رحم مادر و در وقت افتادن نطفه تا مرکزها در وقت ماه کودک در شکم مادر تا باجتماع
و استقبال که پیش از ولادت باشد و تا بوقت زادن و حالها و کلی که واجب آید از وقت
زادن تا آخر عمر از مرکزها که آن اجتماعهاست و استقبالها پیش از رسیدن آفتاب بجایگاه
اصلی در هر سالی و بتحویل روزها و ماهها و ساعتها ازین مرکزها که شرح دادیم تواند بود که منجم استاد
دریابد چیزها حالها و وقتها مولود بدان حجت که دلیل مایه شخصها و علوی دران مولود
دیگر بخش از بخشها دکردیم مانده است براه ترکیب و یک بخش مانده است براه تحلیل و شناختن
دلیل ماهها ازان جمله که مردمان عمر می گویند هفت راهست یکی برج انتها بر ترتیب ماهها
و بر جها و خداوندان آن برج انتها و سال دوم نه بر ماه و ماهها سیم برج انتها و خداوند آن
از برج سهم السعاده اصل و ازان باشد که بر ترتیب سالها برجی برسد انگاه او مدبر باشد ماه
بخشش او در سال پس ترتیب برجها در ماهها چهارم برج انتها بوده از طالع تحویل سال بر ترتیب برجها
و پنجم برج انتها ماهها باشد از جای سهم سعادت که در طالع سال افتاده باشد و ششم طالع ماه
تحویل ماهها باشد و آن طالع ماه رسیدن آفتاب باشد هم چند جزو او از هر برجی از برجها و هفتم
جایگاه سهم سعادت طالع آن ماه باشد فاما شناختن کردهیدن دلیلها در برجها مردوازده
را بباید نگریست بهر یکی ازین برجها و دلیل اصلی و آن برج انتهاست از طالع اصل و برج منتهی از سهم سعاده
اصل و طالع تحویل سال و برج سهم السعاده او و اگر این همه برجها ثابت باشد باید دانست

از جای هر یکی ازان راست هر برجی را یک ماه و انجایگاه که او دران است ماه اول را باید داد و برج
دوم مر دوم را و هم برین ترتیب میباید راند پس اگر این چهار دلیل بر جهار منقلب باشد باید راند از جای
هر یکی ازان باز گونه معکوس هر برجی را یک ماه بر خلاف ترتیب برجها و اگر این دلیلها بر جهار دو جنس باشد
اگر در نیمه اول نباشد ازان هم بر ترتیب برجها باید راند و اگر در نیمه آخر باشد بر خلاف رفتن برجها
و هم برین جمله چو بعضی ازان تنها بخلاف دیگر باشد دلیل را ازان جمله بباید راند که گفتیم و اما نه بهر و خداوند
آن همیشه راست باید راند بر مانند ترتیب برجها و خداوندهن برجها و ازین دلیل پنج دلیل اصل آید آن
پنج اصل برج منتهی است و خداوند نه بهر اول و آن برجی است که سهم سعادت اصل بدو رسد و طالع تحویل
سال و سهم سعادت و آن دو که با اصل اند طالع ماه است و سهم سعادت او و دلیلها و ساعتها و روزها
نه دلیل است که مخالف اند به بیرون آوردن اکنون ما ابتدا کنیم بدلیل هفتها و روزها از نخست روز که مولود
بزاید تا بدان وقت که سال شمسی در وی تمام شود و قسمت کنیم از ابر هفت انچه بیرون آید ازان انست
روزها و هفتها و انچه بماند و تمامی هفت نباشد آن باقی روزها و هفت باشد هر ستاره را ابدیم دوری
ازان دورها و ابتدا کنیم بخداوند طالع اصل پس بدانکه دوران وست در فلک بر قیاس ترتیب فلک
تا شمار بباقی ان هفته رسد بستاره که در خانهها و آن روزها باشد سال در آید در هفته او تدبیر
کند ان ستاره از اول سال باندازه انچه مانده است از تمامی روزها و آن هفته و پس آن هفته
که از پس او باشد مر آن فلک را باشد که پیوسته او بود بدان جمله که ترتیب می دهد اورا تا آخر
عمر و بدان که آن ستاره که تدبیر هفته می کند او تدبیر نخستین روز کند ازان هفته
و پس آن دیگر ستاره دیگر روز را و هم برین جمله تا تمامی هفته هم چنانکه خداوند آن
روزها و ساعتها را بود و هم برین جمله خداوندان هفتها یک روز تدبیر کند اول هفته را
از روز و شب ستاره که تدبیر می کند مر آن روز را و آن سه ساعت باشد و سه پنج ساعت
پس نوبت دوم را از روز تدبیر کند آن ستاره که بر ولاه او باشد در فلک با تمامی بیست و چهار ساعت
و دلیل دوم آنست که ابتدا کنند این قسمت را از خداوند دور از اول روز
ان جمله روزها تحویل هر هفت را ستاره را بر ولاه فلک ها و هم برین جمله باشد حال
هر روزی از هفت تا تمامی یک سال و دلیل سهم آنست که قسمت کند روزهای سال
شمسی را که آن سیصد و شصت و پنج روز است و چهار یک از روز و یک جزو
از سیصد از ساعتی باشد بنصیب هر قسمی ازان پنجاه و دو روز باشد و چهار ساعت

مثلا ایام سال شمسی ...

از جهار یک ساعت بترتیب بر نهد از اول روز تحویل مر خداوند طالع تحویل را هفت از هفتها
روزها و سال یاد کرده پس بدهد مر هفته دوم را آن ستاره که فرود او باشد در فلک
تا آخر سال تمام شود بتمامی سال تدبیر هفت ستاره باشد هر هفته هفت روز و ده ساعت
و شش هفت یک ساعت بتقریب و هر یکی را ازین هفتها هفت هفته خرد باشد و هفت اول مر
ستاره تدبیر کننده را باشد مر هفت بزرگ را پس هفت دوم را مر ستاره را باشد که فرود او
باشد در فلک تا تمام شود هر هفته ازان هفتهاء بزرگ میان آن فاما تدبیر روز مر هفته از هفتها خرد
و ساعتها ان هم چنین بر وا آنه که صفت کردیم و دلیل چهارم مانند دلیل اول باشد از قسمت هفتها
از اول زادن از طالع مولود و خداوندان الا آنست که هر هفته مر برجی را باشد از برجها
بر ترتیب برجها چنانکه بر ترتیب فلک بود و برج و خداوند آن که انتهاء سال حجة بدو رسد
او باشد تدبیر کننده پس آن برج که بر اثر اوست تا آخر عمر فاما تدبیر روزها هر هفته ازین هفتها
تدبیر کند اول سبعی قسم را آن برجی که انتهاء هفتها بدو رسد پس قسم دوم آن برجی که بر ولاه اوست
تا تمامی دوازده قسم و دوازده برج اکنون باشد قسمت هر یکی ازان قسمها و هفته چهار و ده ساعت
بتقریب و دلیل پنجم آن باشد که جمله روزهاء مولود را بگیرند و دوازده روز دوازده بفکنند بر
عدد برجها انچه بماند از روزها کم از دوازده بفکنند از طالع اصل مولود مر هر روزی را برجی ان برجی
که عدد بدو رسد مدبر ان روزها او باشد و آن آن برجی را باشد که سال در تدبیر او باشد
و پس ازان هر برجی را یک روز می دهند هم برین جمله تا تمامی عمر آدمی فاما تدبیر ساعتها
ازین جهت آن برج را دهد که تدبیر کند آن روز را دو ساعت و دیگر برج دو ساعت دیگر تا تمام
شود بیست و چهار ساعت راست مر دوازده برج را و بگوییم درین پنج باب که در هفتهاست
و اندر روز برج سال است اگر خداوند هفته سال و روز برج او هر دو سعد باشد و نیکو حال
دلیل باشد بر نیکویی دران سال و اگر نحس باشد و تباه حال دلیل کند بر بدی حال و فساد
و هم چنین دلیل کند چو تدبیر کند بعضی از روزها و هفتها را و دلیل ششم آنست که بنگری نزدیک
تحویل سال بدرجه برجی که انتهاء سال انجا باشد از طالع اصل مولود اگر دران درجه جرم
ستاره باشد یا شعاع او تدبیر روزها اورا باشد تا دیگری بجرم یا بشعاع انجا رسد و اگر نه تدبیر
خداوند حد ان درجه باشد پس خداوند حدی را که پیوسته او باشد یا برسد بستاره جرم او
یا شعاع او فاما شناختن روزگار تدبیر آنست که بنگری تا چند است میان درجه منتهی و میان

جه وبعضی از ستارکان باشعاع اواز درجها و دقیقها در دوازده روز زن و ده دقیقه وسی
ثانیه وان شش یک روزی باشد ونیم شش یک ده روز بدانجا که رسد تدبیر بدو رسد پس ازان
روزها ازاو روزی از تحویل اکر آن ستاره که تدبیر بدو رسد آن سعد باشد دلیل کند بر خیر در ان
وقت وتا مدبر باشد واکر نحس باشد دلیل کند بر بدی وهم برین جمله تسیر باید کرد شناختن
روزها تدبیر را در نیکی و بدی درجه بدرجها ی که انتها سال بدو رسد از سهم پدر و سهم مادر و دیگر
سهمها و خانها و جز آن اصل مر هر برجی را یک سال و هر درجه را از برج منتهی ضرب باید کرد
در عدد این روزها و کسر از انجه اینست عددی که چون ضرب کنی این سی درجه سیصد و شصت
و پنج روز کرد دو چهار یک روز عدد روزها سال بتقریب واین را تدبیر روز کار بزرک خوانند
و دلیل هشتم آنست که بنکری بدرجه طالع تحویل سال و تسیر کنی از بهر شناختن حالها و روزها را
مر هر درجه را پنجاه و هفت دقیقه و هشت ثانیه را روزی تا بدرجه طالع بازکرده در آخر سال اکر در درجه
طالع تحویل جرم ستاره باشد و یا شعاع تدبیر درجه طالع او را باشد تا دیگری انجا رسد بجرم
و یا بشعاع واکر نه تدبیر خداوند حد او را باشد چنانکه یاد کردیم تا بعضی از ستارکان انجا رسد و یا شعاع
انجا افکند و هم چنین باید کرد تا هر چیزی از برج انتها و دیگر خانها و سهمها و اثنی عشریات و این را تدبیر
روزکار خرد خوانند چون تدبیر از بعضی ازان بسعدی برسد یا او باشد مدبر آن درجها دلیل کند
بر خیر و نیکوی را اندازه قوت ان سعد و جایگاه آن و چون نحسی رسد و یا مدبری باشد دلیل کند بر
بدی و دلیل هشتم تدبیر روزها و ساعتها و ماه تا باشد از برجها وآن بر دو روی بود یکی آنکه بنکری
بدرجه برجی که ماه را انتها بدو رسد از چهار دلیل اصل که یاد کردیم و بدرجه طالع ماه و درجه سهم
سعادت او و درجه ماه او و تسیر کنی از انجا و هر یکی ازان مر هر درجه را روزی تا تمامی
سی درجه سی روز را و هم برین جمله تسیر کند خانها طالع ماه را تا تمامی برین جمله اکر سعد با رسد
دلیل کند بر خیر واکر بنحس با رسد دلیل کند بر بدی و جهت دوم آنست که بنکری بدین دلیلها
که یاد کردیم از جای هر یکی ازان مر هر دوازده درجه را روزی نهی و مر هر برجی را دو روز و نیم
تا دوازده برج مر سی روز را باشد و چو تدبیر بعضی ازین روزها مر بعضی از بر جهارا باشد تدبیر
مر آن برج را پنج ساعت باشد و پس ازان مر دیگر برج را عدد آن ساعتها تا تمامی شصت ساعت
مر دوازده برج را و چو روزها ماه ها بیشتر از سی روز باشد تدبیر او بدان جای
بازکرده که ازوی رفتست از اول و هم چنین باشد تدبیر روزها و ساعتها بر ولاو

بیهار

بر جا اکر منقلب باشد یا ثابت و دلیل نهم تدبیر روزها ی ساعتها از جهت نهبرها واین دلیل
خاص برا صل هندوان است و اغاز کنند آنرا در اول سال از نه جایگاه نخستین برج منتهی
دوم طالع تحویل سال سیم ماه و اغاز نهبر برج انتها باشد و برج طالع تحویل پس نهبری که
بر ولاء او باشد بر ترتیب نهبرها پس در ماه دوم تدبیر با ول نهبر برج دوم باشد پس دیگر
برج را هم برین ترتیب و خداوند نهبرها اول و هر برجی را خداوندان باشد و چو تدبیر روزها
مر بعضی نهبرها را باشد و تدبیر خواهیم باریک تر ازان قسمت کنیم عدد درجه نهبر را بر سه
ستاره به سه قسمت راست قسم اول را تدبیر کند خداوند نهبر در یکی ازان روزها و تدبیر
کند قسمت دوم را خداوند برج پنجم از برج خداوند نهبر در ان روزها تمام شود تدبیر
درجه نهبر میان سه ستاره بر معنی خداوند درنجان واین قسم را تدبیر سال نهبرها
خوانند واکر تدبیر خواهیم باریک تر ازین که قسم کنیم هر یکی را ازین قسم به قسم بعدد نهبر
تا تدبیر کند هر نهبری را ستاره از ستارکان درنهبر از ساعتها و دابتدا باید کرد
بخداوند نهبری که این قسم در نهبر اوست و پس از او بخداوند نهبری که پیوسته او بود
هم بر علی ول این را تدبیر نهبر سه یکی نهبرها خوانند واکر تدبیر خواهیم باریک تر ازین
قسمت کنیم هر نهبری ازان سه قسم میان سه ستاره و تدبیر کند قسم پیشین را ازان
خداوند سه یکی خداوند نهبر پیش در سه یکی انچه برسد از نهبر از ساعتها و تدبیر کند قسم
سیم را خداوند برج نهم از برج خداوند نهبر در مانند آن وقت نیز واین را سه یکی نه
بهر باشد و درین همه بکار دارند در چهار راست بهر سه درجه و بیست دقیقه مر نهبر او را سه
روز و نه ساعت و شش یکی ساعت واین آن عددیست که چون ضرب کردیم در عدد نهبر یک
برج و آن نه باشد سی روز کرد دو ده ساعت و نیم واین نزدیک هندوان مقدار هر ماهی باشد
از ماهها از انچه روزها و ماهها سال موالید را درین معنی راست رانند مر هر ماهی را از عدد روزها
و ساعتها و کسرها همان مقدار دهند که دیگر ماه را و چو ماه ضرب کنیم روزها و یک
ماه را و کسران را در عدد دوازده ماه سیصد و شصت و پنج روز کرد دو آن
روزها و سال شمسی باشد بتقریب و مثال آن چنان است که انتها و سال
بر بیست درجه ثور رسد نهبر اول مر زحل را باشد خداوند جدی و آن خداوند
سال است و آن تدبیر کند بر اول سال سه روز و نه ساعت و شش یک ساعت رست

و اکر تدبیر خواهیم باریک تر ازین قسمت کنیم آن نهبر را به سه قسمت راست میان سه ستاره
تا کرد هر قسمی در جه و شش دقیقه و چهل ثانیه تدبیر کند زحل خداوند جدی
و خداوند نهبر اول قسم پیش ازان در بیست و هفت ساعت و سه یکی از شش یک
ساعت تدبیر کند زهره خداوند ثور قسمت دوم در عدد ان ساعتها و کسران و تدبیر
کند خداوند سنبله قسم سیم را در عدد آن ساعتها و کسر آن واکر تدبیر خواهیم
باریک تر ازین هر قسمی را ازین نه بخش کنیم تا هر قسمی هفت دقیقه و بیست و پنج ثانیه کردد
و سی و سه ثالثه تدبیر کند خداوند جدی و خداوند نهبر اول قسم پیشین را و آن
در سه ساعت و هفت یک و سه یکی از شش یکی ساعت و تدبیر کند خداوند دلو و خداوند
نهبر دویم قسم دوم را ازین هم در چندان ساعتها و کسرها و تدبیر کند
خداوند حوت و خداوند قسم سیم هم در چندان ساعتها و کسرها واکر تدبیر خواهیم باریک تر ازین
هر نهبری را ازین سه بخش هر سه یکی ازان دو دقیقه و بیست و هشت ثانیه ازین سه یک ده
ساعت و سه یک نهبر و سه یک سدس ساعت پس تدبیر کند خداوند ثور قسمت دوم
ازین سه یک هم در چنان وقت پس تدبیر کند خداوند سنبله قسم سیم را هم برین جمله دوم
برین جمله عمل می کنند هر نهبری را تا انجا که مر زهره را طالع تحویل سال بکفتیم که تدبیر خداوند
آن نهبرها و روزها چنان باشد که یاد کردیم از برج انتها و اغاز کنند تدبیر نهبر را از اول
آن برج و ماه بنکرند در تحویل سال بجایگاه او و تا در کدام نهبر باشد و ازان برج که بکفتیم
از برج انتها و هر جه تسیر خواهی کرد از بر جها و ستارکان از بهر تدبیر نهبرها را در ان سال
که مولود دران زاده است و در غیر آن از سالها و اتنیده بجا از اول تسیر باید کرد و ستارکان
را از جایها و درجها ایشان که دران باشد بوقت تحویل و در هر جه یاد کردیم ازین نه باب از تدبیر
ستارکان مر هفتها و روزها و ساعتها را دلیل کردن ستارکان تدبیر کننده بر دو روی کمی باشد
اما انکه پیدا آید دران وقت آن چیزی که دلیل کرده باشد در اصل و یا در سال و یا در ماه و اما
انچه پیدا آکنند طرفی از دلیل تسیر است و حال حوادث فعلها و نشاط و اندوه کروش و امیدها و بیمها
و اندیشها و خاطرها و خوابها دیدنها چو باه بدلیل هفته رسد و یا بدلیل روز و یا بدلیل ساعت پیدا کنند
دلیلی یکی را ازان اکر بد باشد واکر نیک و چو بکذرد دلیل هفته و دلیل روز و دلیل ساعت
در بعضی از وقتها بعضی از ستارکان نوائب با مناسبتی دارد یا بعضی از صورتها پیدا کند

طرفی

طرفی از دلیل آن چیز واکر یکی ازان در درجها دلیل کننده باشد بر سعادت یا در درجهاء روشن
یا در اوج یا در دریجان یا در نهبر و یا در اثنی عشریه و یا در شعاع سعدها یا در بعضی از سهمها
دلیل کننده بر سعادت دلیل بود بر خیر و سعادت و نیکوی دران وقت و اکر چه اندک باشد
واکر در درجهاء خالی و تهی و تاریک و جایهای بد باشد دلیل کند بر ضد و جایهای دارا...
تحویل ساعتها و روزها جوانب بود از جایگاه که در و بود در اصل یک درجه تمام آن تحویل
روزها و ساعتها باشد و خاصه بمخالفت که میان ایشانست و اندکی در یافتن جایگاه بهاء
ستارکان علوی و ما جدولی نهادیم از برای بیرون آوردن قسمها و نهبرها و دقیقهاء ان و ان
نهبرها باشد از هر برجی و قسم کردیم سه یکی نهبرها را برابر قسمها و نهبرها و برابر سه کما زیر سطرها درجها
و دقیقها و ثانیها و برابر قسمها نهبر دقیقها و ثانیها و ثالثها به نهبر سه یکی نهبر راست و برابر
سه یکی نهبر که زیر سطرها و نهبر است سه یک نهبر را صورت کردیم و ان دقیقها اند و ثانیها
و ثالثها فاما اکر خواهی تا بدانی چگونگی بیرون آوردن دلیلها ازین جدول بکیر انچه برابر
برج تو است از برج از سطر اول که در درازی آنست ازان سه سطر هر چه بیابی آن دلیل نهبر است
واکر خواهی تا بشناسی سه یکی نهبر بنکر بینها از سطر هر چه بیابی ازان سه دلیل آن باشد دلیل سه یکی نهبر
واکر خواهی تا بشناسی نه بهر سه یکی نهبر را شمار کیر ازان نه بهری که یافتی در سطر اول بر ترتیب
درازی تا بدانی جزوی که خواهی انچه یابی آن باشد نه بهر سه یکی نهبر واکر خواهی تا بشناسی دلیل
سه یک نه بهر سه یک از نه بهر بکیر آنرا که برابر ان دلیل باشد از سطر در پهنا وان هر چه یابی آن
باشد دلیل و هم برین نمط که ترا شرح دادیم عمل کن تا راه راست بیابی ان شاء الله تعالی و اینک
صورت جدول درین ورق دیگر نیکو تامل کن و نظر تا هر یک ترا معلوم کر دد
پیدا کردن جدولی دیگر ورق درین معنی بشرح و تفصیل و تفسیر
تا خواننده تامل نیکو کند و بر معنی ان نکتها و نهبها واقف شود در یابد
و راه بر و آسان کردد چون صورت جدول اینست

٦٣

حمل اسد قوس					
حدود	سپید هبیمر				
ح ك	٦ كو كر	مریخ	اصاف	مشتری	
و م	٦ لرج ى	زهره	عطارد	زحل	
ط ٤	٦ لب ى ى	عطارد	زهره	زحل	
ى ك	٦ لط كو	قمر	مریخ	مشتری	
لو م	٦ لو ى	اصاف	مشتری	مریخ	
ى ٤	٦ مه لو م	عطارد	زحل	زهره	
لج ك	٦ لا لا ر	زهره	زحل	عطارد	
لو م	٦ ح ه ى	مریخ	مشتری	ماه	
ل ٤	٦ ا و م	مشتری	مریخ	شمس	

ثور سنبله جدی				
حدود	سپید هبیمر			
ح ك	٦ وكد ك	زحل	زهره	عطارد
و م	٦ مرج ى	زحل	عطارد	زهره
ط ٤	٦ لب ى ى	مشتری	ماه	مریخ
ى ك	٦ لد كر	مریخ	اصاف	مشتری
لو م	٦ لب ى	زهره	عطارد	زحل
ك ٤	٦ مه لو م	عطارد	زهره	زحل
لج ك	٦ لا لا ر	ماه	مریخ	مشتری
لو م	٦ ح ه ى	اصاف	مشتری	مریخ
ل ٤	٦ ا و م	عطارد	زحل	زهره

جوزا میزان دلو				
حدود	سپید هبیمر			
ح ك	٦ ركد كو	زهره	زحل	عطارد
و م	٦ ورح ى	مریخ	مشتری	ماه
ط ٤	٦ كب ى ى	مشتری	مریخ	آفتاب
ى ك	٦ لط كر	زحل	زهره	عطارد
لو م	لوب ى	زحل	عطارد	زهره
ك ٤	٦ مه لوم	مشتری	ماه	مریخ
لج ك	٦ لا لا ر	مریخ	آفتاب	مشتری
كو م	٦ ط ه ى	زهره	عطارد	زحل
ل ٤	٦ ا و م	عطارد	زهره	زحل

سرطان عقرب حوت				
حدود	سپید هبیمر			
ح ك	٦ ركد كر	ماه	مریخ	مشتری
و م	٦ ورح ى	آفتاب	مشتری	مریخ
ط ٤	٦ كب ى ى	عطارد	زحل	زهره
ى ك	٦ له كر	زهره	زحل	عطارد
لو م	٦ لوب ى	مریخ	مشتری	آفتاب
ك ٤	٦ مه لوم	زحل	زهره	عطارد
لج ك	٦ لا لا ر	زحل	عطارد	زهره
كو م	٦ ط ه ى	مشتری	ماه	مریخ
ل ٤	٦ ا و م	مشتری	مریخ	آفتاب

شناختن قواطع وان خانهای نحس کننده و هلاک کننده بیم ناک باشد

جا ونهای که چیز دهد ازان عمر طبی که ستارکان دهد و قبایت کنند بهری بزیادت کردن ان ونقصان کنند تحتها از اندازه عطاء آن واز جو سادی وامی است این معنی او پیدا کرده شد در نوع اول ازین کتاب بر مذهب پیشیگان وبران چیزها که موافق است مراد و عمر او جایها که بیم ناکست دران وقتها جو بیته از عمر و زندگانی طبی یا یک یا چهار یک و یا دو بهر اکنون واجب آید که یک بگویم درتحویل ها سالها این جزوها و خانها وانتهاها و دلیلها تن و جان و دلیلی که بدان دلیل گیرند با دلیل عمر بر درستی ان سالها یعنی از هیلاجها اندر اصل مر هر درجه را یک سال و بگردانند اندر برجها مر هر برجی را یک سال و بگردند تا ان در تحویلها و سالها و برسد بعضی ازان به تسییر و یا بدورها بجایگاهی کشنده در بهری از سالها و ماه ها و روزها ان وقت باشد از سالها زندگانی مولود مانند تمامی ان سالها که اصل مولود بود اگر نزدیک باشد بدو یا بدان نسبت باشد که گفتیم و یا نزدیک بود بدان تحتها بران مستولی و ما دشا کرده به تباهی و فنا و انگاه دران باشد ازنسب برنده مرزندگانی مولود را و اگر دلیلها عمر قوی بود و نیک آن دلیلها برنده نحس کننده برابری نتوانند کرد مگر که شهادتها بسیار بود در برید عمر بس اگر دلیلهاء زندگانی ضعیف باشد و دلیلها قطع قوی و شهادتها بسیار دلیل کند بر قطع و پایش از رسیدن بوقت قطع هلاک واجب کند و بسیار باشد که دلیل زندگانی و او اندر اصل ضعیف باشد تباه حال دلیل کند بضعیفی حال و تباهی آن واز سالها و عمر چیزی از چیزها و انتهاء تسییر از هیلاج خاص یعنی از قواطع قوی در سالی کان رون سالها و اصل باشد سالها و بسیار و مستولی شود بر دلیلها و آن سال و بر دلیل زندگانی تحتها تباه کننده و موافق آید عدد سالها دلیل عمر یا بزرگتر و یا میانه تر و یا کمتر و یا موافق اند آن سال وصیلی قدر بیکی و یا بینی و یا دو بهر و یا از سالها و که آن مانند اصل اند جون چنین باشد آن حال قاطع بود و دلیلهاء زندگانی ضعیف شود از رسیدن بدانجا که دلیل کرده باشد بر رسیدن بدان و قواطع بر هیلاج و آن پنج چیز است چهار نوع باشد یکی ازان ستارکان دویم یعنی از جایها سیم یعنی از جایها فاما قواطع نوع شیشم از ستارکان نوزده اند پنج ازان نزد و دو اند و نه ازان جمله ستارکان ثوابت اند و نه از دوی دیگر که ازان اصحابی خوانند و مانند آن تعمل حال پنج ستاره نزد دو دو ستاره ازان بطبع برنده و بکامه خویشتن وآن زحل و مریخ است و دو ازان برنده بعرض مختلف وآن آفتاب و ماه است و یکی ازان قطع کند بر روی آمیزش سرشتها وآن عطارد است. **پیدا کردن نوع اول**

فاما زحل و مریخ ایشان قطع کنند هیلاجها و نزدیک رسیدن و تسییر از یعنی بجسد یکی یا بمقابله یا بتربیع فاما تثلیث و تسدیس آسان تر باشد و اما آن دو ستاره که بعرض قطع کنند یکی ازان آفتاب است و او قطع کند هیلاجها را نزدیک رسیدن تسییر بجسد او یا بمقابله یا تربیع او واگر در برج غریب باشد و مقارن باشد و یا مقابل و یا بتربیع مریخ و یا زحل و او تباه کننده باشد او را بی نظر سعدها بود دلیل باشد بر قطع فاما اگر بتثلیث و یا بتسدیس باشد یا یکی ازیشان برین حال دلیل کند بر بلاء و صعب و دویم ماه است وآن آن باشد که بعضی از هیلاجها بتسییر بپیوندند بجسد او یا مقابله او یا تربیع او ولیکن اگر در اصل نیک حال باشد هلاک نکند فا ما بلاء به کذرنده و اگر ماه در اصل مولود مسعود نباشد و بتربیع آفتاب باشد و یا بمقابله او و در اصل زاید نور بود و بمریخ تباه بود و یا ناقص نور بود و بزحل تباه باشد از جهت که فاسد باشد نکشد بوقت رسیدن تسییر هیلاجها بجسد او یا بمقابله و یا بتربیع او جون طالع هیلاج باشد و قمر مجاسدت او ورنه هلاک کند بر هر جا که ماه باشد و اگر حال ماه از آفتاب مریخ یا از زحل خان باشد که یاد کردیم قطع کند بر هیلاج از همه جهتها و نیز قطع کنند بر خویشتن فاما آنکه بآمیزش سرشت قطع کند وآن عطارد است جو منحوس باشد از معارنه یا از تربیع یا از تسدیس یا از تثلیث نحسها کرد او در آمده باشد بی نظر سعدها که او را اصلاح آرند یا میزد به طبیعت او و طبیعت نحسها و مانند او کرده در هیلاجی که تسییر بجسد او برسد و یا شعاع او از هر جهتی که باشد با چاره بکشد و اگر نحسها مستولی نباشد هلاک نکند این پنج ستاره بکشد نزدیک رسیدن هیلاجها بدو بتسییر برین جهتها که یاد کردیم و جو در سالها از بعضی هیلاجها و یا از دلیل زندگانی بجسد او و در سد یا باستقبال و یا بتربیع او بکشد فاما دیگر قواطع که یاد کردیم قطع کنند هیلاجها را نزدیک رسیدن او بدو به تسییر و بس دلیل عمر را به شهای در برجها می گرداند برج برج و نه در اند درجه درجه و اما هفت ستاره ثوابت چهار ازان جمله گرم مزاج اند در مرتبت پیش و سه ستاره فروتر اند ازان در مرتبت وآن هفت دیگر پنج ازان بجایهای پیمی ابری تاریک تباه کننده برنده زندگانی اند و دو دیگر نیز مانند اند بدان واین جدولها جایگاه اند بدرازی و پهنی و جهت پسال بر هزار و سیصد و ده مر اسکندر را

جدولی مر جایگاه ستارکان قواطع را

جدول مر جایگاه ستارکان قواطع را														
جهت عرض	شمالی	جنوبی	شمالی	جنوبی	جنوبی	جنوبی	جنوبی	جنوبی	شمالی	جنوبی	شمالی	جنوبی	جنوبی	جنوبی
عرض درجه	ا	م	ه	ه	ى	ى	ل	ل	ه	ى			ل	
عرض دقیقه	٠	٠	٠	ك	ك	ا	ط	ى	له	ى	ك	ى	ا	
طول درجه	ل	ند	ند	ع	ي	ل	ي	ى	لح	لح	ع	ع	ى	ل
طول دقیقه	[illegible]	ا	[illegible]	ه	ا	ه	ه	ط	ط	ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برج	ثور	سرطان	عقرب	عقرب	ثور	اسد	اسد	ثور	جوزا	سرطان	قوس	قوس	قوس	دلو
نام	راس الغول	قلب الاسد	جناح الغراب	قلب العقرب	راس الغول	ظاهر الاسد	كاهل الاسد	[illegible]	رجل الجوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فاما عرضهای ستارکان ثوابت و جهتهاء آن همیشه بر حال خویشتن باشد واما عرض شش ستاره ان بگردد در هر وقتی جنان باید که بدانی که در معا دبر کدام درجه از فلک بجای کرده دران وقت از انجه این چهار ده ستاره کشنده جون بعضی از دو به پیوند د بعضی از هیلاجها به تسییر و برود در جهتی مانند رفتن هیلاج از زمین و عرض بکشد و اسوا ان باشد که باتفاق ایشان در جهت نیز متفق باشد در زمین و یا در عرض واگر مختلف بود در جهت عرض و میل ایشان و یکی شمالی باشد دیگی جنوبی بلا رسد و نکشد خاصه جو آن وقت دور باشد از چیزی که آن اصل است والله اعلم

پیدا کردن نوع دویم اما نوع دویم که آن بجایگاهها باشد از قطع آن ده چیز است یکی راس ا و دویم ذنب و سیم درجه که استقبال در و بوده باشد پیش از زادن مولود و چهارم بهات سه درجه معرب دراصل این جایها سر هیلاجی که بدو پیوندد بکشد جو به تسییر پیوندد و جون دور بدو رسد از بعضی هیلاجها بلاء و صعب رساند واگر بعضی از دلیلها زا با او شهادت باشد هلاک کند و سیم طالع اصل است از انکه جون ماه هیلاج باشد و پیوندد خاصه به تسییر بدرجه طالع مولود بکشد از انجه طالع از طبیعت روز و گرمیست و ماه از طبیعت شب و سردیست و جو یکی ازیشان هیلاج باشد و دور از و به دیگر رسد باشد که بکشد و یا بلاء بزرگ آرد و ششم آن است که بگذارند تسییر هیلاج تمامی برج را نزدیک تحویل پسال ببرج دیگر بکشد و هشتم آن دو جایگاه

که ماه و آفتاب در و بوده باشد بیش از زادن مولود و این در روشنای افزون باشد و دیگر ناقص دلیل
کند بر نکبت بزرگ چو تیسیر بدیشان رسد و یا بر هلاک و نهم آن باشد تسیر رود بعضی از آن از حد
سعدی بحد نحسی و دوم آن باشد که تسیر بدو رسد از حد نحسی بحد نحسی قطع افتد و در آن سال و یا قسمت
در آن حد باشد که او انجا تحویل کرده باشد و هم چنین باشد اگر تدبیر رود از نحسی بحد
یا بشعاع **پیدا کردن نوع سیم** و نوع سیم از قطع که بعضی جا بها را باشد تدبیر ستارگان از انچه باشد
نخست آنکه برود تسیر بعضی از هیلاجها از حد سعدی بحد نحسی در تدبیر نحسی و یا تدبیر رود از سعدی بحد نحسی در حد
نحسی دلیل کند بر قطع در آن سال و دوم آن باشد که برود تسیر بعضی از هیلاجها از حد نحسی بحد
نحسی در تدبیر نحسی و سیم آنکه تدبیر بگردد از نحسی بحد نحسی دلیل کنند بر قطع در آن سال
و چهارم آنکه برود تسیر بعضی از هیلاجها از حد نحسی بحد نحسی بگردد تدبیر او از نحسی بحد یا بشعاع
دلیل باشد بر قطع در آن سال و این نوع صعب تر باشد و قوی تر و این قوت گردش
آن وقت بود که هر چهار مر یکی را بهم آید فاما آنکه تسیر کنند بعضی از هیلاجها را تا تسیر رود از نو از
حد نحسی بحد نحسی و در تسیر دیگر هیلاج مدتی بگردد از ستاره نحسی بنحسی دیگر که از اول بود در قوت
و قوی برین گردش ها باشد که سه از آن یا چهار مر یکی را اتفاق افتد از هیلاجها و هم آن باشد
که تسیر از بعضی هیلاجها بحد رسد که مریخ در و باشد ناچار بکشد والله اعلم
پیدا کردن نوع چهارم و اما نوع چهارم از قطع که باشد مرتباه کردن بعضی از سالها را
بنگرند تا نزدیک تحویل سال اگر قاسم بهری از نحسها باشد و در آن حد در اصل حد نحسی باشد
و یا شعاع او و قاسم در اصل منحوس بوده باشد یکی از نحسها و آن جایگاه که در آن نحس بود برج
منتهی باشد و یا طالع سال و یا هر دو خداوند ایشان منحوس باشد از آن نحس در اصل و در تحویل
بجایگاه خویشتن باز گردد و ماه در حدی باشد که تحت در و بود در آن سال اندر جایگاه تباه
از خانها و فلک و منحوس باشد بی آنکه او را سعدها یاری دهد دلیل کند بر قطع در آن سال
چو قسمت مر بهری از ستارگان باشد و سعد باشد یا نحس و در آن حد جد سعد اصل باشد و یا
شعاع او از جایگاه ضعیف و آن نحس را در درجه باشد و با شعاع اصلی از دو تند و سالخداه و
طالع سال و خداوند ماه تباه حال باشد و منحوس دلیل کند بر قطع و هلاک در آن سال
و چو قاسم ساقط باشد در اصل و تحویل بی نظر سعدها و ماه و او و هر دو منحوس باشد و خداوند
سال تباه حال باشد دلیل کند هلاک در آن سال و چو قاسم زحل باشد و مریخ تباه حال بود

هلاک
در تحویل بی نظر سعدها بجای او و هم برین چو خداوند سال و یا ماه تباه حال باشد دلیل کند
و چون مشتری از هیلاج بجنسی رسد و سالخدا نحس باشد نیز و خداوند طالع منحوس
باشد از آن نحس دلیل هلاک باشد چو قسمت مر نحسی را باشد و او در اصل و تحویل تباه حال باشد
و سعدی را بدو نظر نباشد و طالع تحویل و خداوند او در تربیع یا در مقابل نحسها باشد دلیل کند
بر هلاک و چو طالع تحویل و اصل و برج انتهای یک برج باشد و قاسم خداوند سال نحس باشد در جایگاه
تباه دلیل هلاک باشد چو در درجه طالع تحویل یا در هفتم ستاره نحس افتد در اصل مولود و آن نحس
در آن سال طالع را و ماه را و سالخداه را منحوس کند هلاک کند در آن سال و در بن همه حالها صاحب
دور را نگاه می باید داشت تا نیکی حال باشد و یا تباه حال و چو دلیلها که یاد کردیم تباه حال باشد
چو مشتری سالخدا باشد و با آفتاب نهم افتد در دو وقت و آفتاب منحوس باشد دلیل هلاک کند
در آن سال چو مریخ سال خدا باشد و او با ماه در سر دو حال منحوس باشد و میان ایشان نظر تربیع بود
و مریخ منصرف بود در قمر دلیل هلاک کند در آن سال چو خداوند سال سعد باشد و در طالع تحویل نحسی بود
و در هفتم دیگری و ماه تباه حال باشد هم هلاک بود باشد چو فردار نیت مر عطارد را بود و زحل قسمت
کرده باشد سالی و ده ماه و هشت روز در آن سال ده ماه و روزها هم هلاک باشد او را و هم چنین باشد
چو ماه قسمت کرده باشد بجای زحل و هم چنین باشد که آفتاب قسمت کرده باشد در فردار نیت
مریخ رسیدن زحل بجای ماه چو در اصل مولود در طالع بوده باشد دلیل هلاک کند رسیدن
مشتری بجای زهره اصل و نحسی او را منحوس کرده باشد در تحویل هم هلاک باشد چو مریخ را
احتراق افتد در تحویل و سالخدای او را باشد و تحویل بروز باشد هم هلاک بود بخاصه در
اول ماه رسیدن عطارد بجای مریخ اصلی و او را شهادتی باشد در سال و او منحوس بود بمریخ
در تحویل و زحل بدانجا بنگرد و مریخ بنظر دشمنی بی نظر سعدی هم هلاک بود رسیدن مریخ در تحویل
بجای زهره اصل و زهره را شهادت باشد و او منحوس بود هم هلاک باشد چو خداوند
طالع اصل و یا تحویلی و یا برج منتهی بخداوند هشتم بپیوندد و او نحس کننده باشد دلیل
هلاک استوارتر بود و از آنکه یاد کردیم در نوع چهارم از قطع که بفساد دلیلها و سال باشد
بعضی از آن دلیل هلاک کند و بعضی دلیل هم کشته فاما دلیل هلاک آشکار است و اما دلیل هم
و بلا چو به تنهایی باشد ضعیف بود مگر دو دو را یا بیشتر را اتفاق افتد در تحویل بعضی از سالها آن وقت
دلیل هلاک باشد و خداوند برابر دارد را قوی ترین تنهادتیست در بن من و بسیار باشد که بیشتر

ستارگان در تحویل بهری از سالها نیک حال باشد در ظاهر و لیکن بعضی از چهار ده قواطع بیافزاید
یا درجه طالع اصل و یا تحویل و یا درجه برج منتهی و یا خداوند آن باشد و یا ماه چون
چنین باشد نزدیک تمام شدن سالها آنکه جواهر اند و یا نزدیک اند بدان بزیادت
و یا بنقصان دلیل هلاک بود و اگر قاطع بعضی از حدها باشد و یا تمام بر چهار گردش او از
برجی ببرجی و خداوند جای آن حد و یا خداوند برجی که تدبیر بدو می گردد در آن سال باشد دلیل
هلاک کند فاما ماه و روز که قطع در آن باشد بشناسد از از دلیلها و ماهها و روزها چنانکه یاد
کرده شد و اما شناختن سالی که در و قطع باشد بر بدریا ما در و یا زن و فرزند بنگرند بدلیل
هر یکی از ایشان در اصل بر بزرگی دارد و آن سالها را جواهر نهند پس کار کنند بهر یکی از آن
دلیلها بتسیر آن بقواطع درجه درجه و بدورها درین سه نوع چو موافق آید آید فسادی یا دلیل
بعضی از آن در بعضی از سالها چنانکه یاد کردیم از سالهای دلیل خداوند تحویل در نوع چهارم از آنکه
که دلیل و حال او آن باشد بلا و صعب رسد و اما هندوان ایشان بیرون ارند سالها که آن جو الکاست
مر عمر آدمی را بخلاف آن جهت که دیگران بیرون آرند از دیگر اقلیم ها بس تسیر کنند نهبهرها را
از درجه طالع اصل مولود چنانکه یاد کردیم آن نهبهر را که روش بدو رسد از طالع قسمت او را دهند و
خداوند او را قاسم نهند و خداوند نهبهر اول برج منتهی را سالخداه کنند و بیرون آرند طالع تحویل
بگیرند
سال را بگیرند چو قسمت و قاسم و سالخداه و خداوند نهبهر اول مر طالع سال و قمر را تباه یابند
و آن وقت نزدیک باشد از سالها که نزدیک ایشان مانند اصل است آنگاه حکم کنند بقطع و هلاک
دلیلها و **گفتار اندر دلیلها که مخصوص اند بدلیل کردن بر حالهای سال و مرتبه آن**
دلیلها که مخصوص اند به نظر کردن در آن در تحویل سالهای مولود هشت اند **ا** سالخداه **ب**
قاسم از طالع **ج** قاسم از هیلاج **د** مشارک با ایشان بحد یا بشعاع **ه** خداوند فردار
و خداوند دور **ز** پذیرنده تدبیر ماه و یا خداوند خانه او **ح** خداوند طالع تحویل پیشین قوی
تر آن دلیل است چو ستاره بهم آید این هشت دلیل و تنها مستولی باشد بر حال سال و اگر بعضی را
از آن بهری از شهادتها باشد او بیشتر باشد از دیگر و اگر دیگری را با او شراکت بود در شهادت
باید نگرست جای ستارگان و حال دلیلها را در ضعف و قوت و سعادت و نحوست و جایگاه ایشان
از خانها و بیرون باید آورد فعلها و تاثیرها و ایشان مثلا ستاره باشد از جمله دلیلها که بگذرد
بجایگاه خویشتن از خانها و فلک و در اصل مولود در دوم از طالع بوده باشد و در تحویل از طالع اصل

در پنجم افتد و در برج منتهی در دهم و از طالع تحویل سال در نهم حاجت آید که بیامیزی جای او را
ازین جایها بعضی را با یکدیگر و آن آنست که بنگرند بدان ستاره اگر سعد باشد یا مسعود فرزند او
مال یابد و سلطانی و مالی را خرج کند در اسباب و ساز و سفر و مسافران و چیزهای نیکو و به شادی
بلند و اگر آن ستاره نحس باشد و یا منحوس دلیل کند که فرزند او مالی ببرد و دارند او از سبب سلطان و سفر
و مسافران و بدان سبب غم خورد و اگر ستاره در اصل مولود در نهم باشد و در تحویل پنجم از طالع اصل
در نجم و از انتها در دهم و از طالع تحویل سال در دوم دلیل باشد بر آن که فرزند او سفر کند و در سفر سلطانی
یابد و فایده و خداوند تحویل از فرزند مال یابد و یا هدیه بسبب سفر و از جهت غایب و شاد شود
او با فرزند بدان سبب و لیکن ستاره نحس باشد و یا منحوس دلیل کند بر غم و اندوه ازین جهتها و اگر بعضی
از آن سعد باشد و بعضی نحس دلیل کند بر سعادت یافتن از جهت سعدها و بلا رسیدن از سبب نحسها و هم برین
جمله نظر می باید کرد و اندر سر دلیلی تنها و دلیلی می باید گرفت **پیدا کردن تسییرها و**
چگونگی عمل کردن بران بدانکه افق شهر را اگر کنند و اندازه نهند جزوها را که برآید از فلک و سطحها و
برجها با جزوها که با او برآید بر اندازه مطالع نظیر او و دایره نصف نهار و آن آنست که بر افق شهر
بایستد و ز دایرها قایمه و آن دایره است که پیدا کند دور کار چنانکه پدیدار کند آفاق خط استوا
ادهم چنین مطالع بر چهار ابکره منصب کرده که آن مطالع است بهر شهری نزدیک نیم روز و نیم شب
آن و دیگر آفاق پیدا کرده بر نقطهاست دیگر باشد از جزوها و فلک و سعد بر جهاو آن دایره
بزرگ است که می گردد بر نقطها پیدا کرده از جزوها و فلک بر جهاد بر مفصل مشترک از تقاطع افق
و خط نیم روز در شهر پیدا کرده و آن دو نقطه شمالی و جنوب اند از افق و آن دایرها اند
که اندازه کنند جزوها و مطلعی را میان دو جزو پدیدار کرده یکی لازم است آن دایره مار او دیگر
نقطه است که بدو رسد در حرکه که فلک کلی از مشرق تا مغرب که از ازمان خوانند و ازمان آنست
که برسد در آن افق و میان رفتن و رفته بدو برسد عدد سالها که بدو حاصل آید و قهاو بر حوادث
پیدا آینده و آن تسیر او بدان جایگاه و اما راه تسیرها از جایگاه بزرگ بحر جها و سعدها و نحسها و شعاعها بدان
جمله بود که صفت کنم بنگر بمطالع جزو مسیر دیگر منتصب و بمطالع او بشهر اگر نیمه برآمده از فلک و نیمه برآینده از چهارم
تا به هم و فرو شونده از دهم تا بچهارم و اگر در نیمه فرو شونده باشد عمل کن بمطالع کره منتصبه و بمطالع نظیر در جه
طالع و نقصان کن آنکه کمتر باشد مطالع او را از آنچه بیشتر باشد آنچه ماند حصه آن باشد اگر
مطالع کره کمتر از مطالع شهر باشد حصه ناقص باشد و اگر بیشتر بود زاید باشد پس بعد ستاره

رابنگر از وتد دهم اگر جزو میر روز زمین بود یا از وتد زمین اگر زیر زمین باشد
و بعد را در حصه ضرب کن و قسمت کن بر نیمه قوس روز اگر ستاره
روز زمین باشد و اگر زیر زمین باشد بر نیمه قوس شب آنچه بیرون آید آنست
حصه معدله پس بنگر بحصه اول اگر ناقص بود در دکن حصه معدله را بر مطالع
جزو میر در کره منتصبه اگر زاید باشد نقصان کن از آن هر چه بیرون آید آنست
مطالع جزو میر نگاه دار آنرا پس عمل کن بجزو میر بدو آنچه عمل کرده باشی بجزو
از جزوها میر آنچه بیرون آید آنست مطالع میر بدو پس حاصل کن قوسی را که میان اوست
از جزوها و از آسالها گردان و یا ماهها و یا روزها و یا ساعتها و چون عمل کردیم به
بعد جزو میر از درجهٔ طالع یا نظیر چنانکه عمل کردیم به بعد او از درجه دهم و یا چهارم
و بنگنیم حصه معدله را و یا بیفزاییم بر مطالع شهر و یا نظیر آن و یا بران بیرون آید
مارا مطالع جزو میر در افق و چنانکه بیرون آید از عمل بمطالع کره راست و کوتاه کردن
این شمار را طریقی آسان است و آن چنان بود که بگیریم شش یک حصه و شش یک بعد را و ضرب
کنیم یکی را در دیگر و قسمت کنیم بر جزوها و ساعتها درجه میر اگر روز زمین باشد یا بر جزوها و ساعتها
شب اگر زیر زمین باشد آنچه بیرون آید از آن در شش زنیم آنچه باشد آنست حصه معدله عمل کن
بدو از زیادت و نقصان بر مطالع کره منتصبه فاما اگر ستاره را عرض باشد عمل هم
چنین باشد راست ولیکن چنان باید که عمل کنی بجزو ممر او در طالع و یا در وسط السما یا در
هفتم یا در وتد زمین و آن آنست که بگیری مطالع ممر ستاره را اندر طالع و یا در وسط
سما و یا وسط زمین و عکس آنچه کمتر باشد از دو مطالع دو ممر از آنچه بیشتر بود و آنچه بود
آن باشد حصه و عمل کنی بحصه هم چنانکه عمل نمودیم بدیگر حصه‌ها برابر هر چه بیرون آید آن بود
مطالع او در افق بدید آورده و تیسیرها را همه مرتبت بزرگ تر و میانه تر و
خرد تر و در پیشتر حالها برین جمله عمل کنند منجم اما بزرگ تر آنست که هر درجه را
یکسال نهی و میانه هر درجه و نیم را تقویب یکماه نهی و خرد تر هر درجه را
روزی نهی و باشد که عمل کنند نه برین طریق که ما یاد کردیم ولیکن آن باشد که میر را و میر
الیه را حاجت آید بدرست کردن آنچه ما وصف کردیم فاما بودن او در اوتاد عمل بهر یکی
از آن بر ترتیب مطالع آن وتد باشد یعنی چو در طالع باشد بمطالع شهر

درغارب

درغارب نظیر و در دو وتد دیگر عمل بکره
منتصبه باید کرد بتوفیق ایزد سبحانه و تعالی
تمام شد ترجمهٔ مقاله سیم از جامع شاهی

و بنبوده مقاله چهارم
فی شهر رجب المرجب
۱۲۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

مقالهٔ چهارم از کتاب جامع شاهی

چو کار ابتداء شغلها در وقتها بدید کرده شد و دلیل شخصهاء علوی در ابتداها ء آن
بمنزلت حالهاء او باشد در ابتداء مولودها از سعادت و خیر و تباهی و آشکار است و معلوم
کر آن قوی تر است و عام تر در تاثیر کردن در کارها و بزرگ از تاثیر کردن او در جزوها و موالید
جو حرب و سفر و درگشتی نشستن و آنچه باشد از حالها میان جماعتی از مردمان در یک کار و در
یک معنی و این چیزها اگرچه بعضی از دوبار بسته است بدلیلهاء شخصهاء علوی در مولودها ممکن باشد
از آنکه مولود خویشتن نداند طلب کردن شهادتها از طالع مولود در کار اختیارها اکنون ما
قصد کردیم که ترتیب این نوع را که استدلال است بر ابتداء کارهاء اختیاری پس از آن نوع
یم که دلیل گیرند بدان بر ابتداء طالع مولود و تحویل سال از آنچه بیشتر کارهاء اختیاری بموالید
باز پیوندد و اگرچه عام تر از آن باشد و ممکن باشد دلیل گرفتن بمزاجها و مبداء اصل مولود و تحویل سال و وقتی که
مخصوص است بابتداء کار و شناختن مولود و وقت را پس اگر ندانند وقت مولود ساخته شود در پس جمله بحاصل
کردن وقتهاء ستوده از روی جستن دلیلها و که شارک اند مرطع و سرشت آن کار را و جستن دلیلهاء ستوده
که خاص اند و شایسته مر آن شغل را و اکنون قصد ما درین کتاب جامع شاهی بحاصل کردن وجهها و گونها حکمها
بر سبیل شناختن دلیل از شخصهاء سفلی و قصد کردیم در کوتاه کردن جملهٔ نوعها و این کتاب مکر این نوعها
از آنچه مردمان را حاجت بدین باب بیشتر است و قولها و خلاف و وفاق مذهبها همچنان بیاوردیم و رایها
و قیاسهاء موافق در رویها در دیم تا منفعت و فایدهٔ او بزرگ تر و بیشتر باشد از آنچه تمکن نباشد
اختیار کردن وقتی مر مولود را یا کاری ضروری چنانکه ممکن باشد آنک توانند بود که نیکو باشد
بر دیگر کارها و طبع او فاما کارها و تصرفهاء او را شوان مسعود کردن چنانکه در کار اختیاری
توان اکنون ما بابها ساختیم درین مقاله تا بهر یک از آن دلیل توان گرفت حالی از حالها و ۲ وقتی ستوده گزیدن و اختیار کردن از بهر عروسی و نکاح راو بجا آوردن نطفه بوقتی
اختیارات

باب اول

در پیدا کردن معنیهائی که حاجت آید بدانستن آن و جستن شهادتشان در کارهاء اختیاری
و آن اصلها و قانونهاست که بران اعتماد باشد در بیشتر کارها و آن ماه باشد و خداوند خانهٔ او

و آنچه بدو پیوسته باشد و طالع و خداوندان و خداوند خانهٔ آن و دلیل حاجت و خداوند
آن و جزو اجتماع و استقبال گذشته و خداوند او و سهم سعادت و خداوند آن و سهم غیب
و خداوند آن و سهم سعدین و خداوند آن و سعدها آن ستارگان و وتدها و خداوند حدها
و مثلثها و خداوند ساعت ایشان اصلها و قانونها در ابتداء اختیار شغلها و کارها فاما ترتیب
که واجب باشد حاصل کردن آن پیش از همه چیزها نخستین حال ماه باشد در وقت اجتماع و استقبال
و یکی از دو تربیع و حال او بوقت جدا شدن او از پس مرکزها و حال خداوند خانه در ماهی که در
آغاز کنند کارها یا در سال و یا در مدتی که در وی اجتماع و استقبال باشد و یا تربیع پیش از
تحویل سال آن مدت جسته از روزگار و چنان باید که جو آن کار را آغاز کنی جزو اجتماع و استقبال
در وتد باشد و یا در زایل وتد و ساقط نباشد از وتد هم چنین خداوند جزو اجتماع و امتلا و خداوند
حدا و سعدها باشد و خانهٔ او نیز ستوده باشد از آنچه صلاح حال جزو اجتماع و استقبال و خداوندان
ایشان و خداوندان حدایشان و مثلثهٔ ایشان دلیل کند بر سلامت و سعادت در کارها و اگر
بخلاف این باشد دلیل بخلاف این کند و هم چنین حال ماه از سعدها و جایگاه او و نزدیک بازگشتن
او از آفتاب و یا از مقابلهٔ او اگر بصلاح باشد دلیل نیکویی باشد و اگر بفساد باشد دلیل خلاف
این کند و حذر باید کرد خاصه نزدیک اجتماع و انصراف یعنی بازگشتن از محاق از شهادت
مریخ و پیوستن بدو خاصه از مقابله یا از وتد و نزدیک استقبال از شهادت زحل و پیوستن
او بدو چه آن دلیل کند بر غایت فساد و بلا حذر کن از جملگی ابتداء کارها و چون اجتماع در اول روز
روز باشد و یا در اول سال با شهادت مریخ نکرده بود و استقبال در آخر روز با شهادت زحل
نکرده باشد و بهترین اجتماعها آن باشد که شهادت سعدها بود و بخاصه زهره و شهادت مشتری در استقبال
چه آن دلیل کند بر صلاح حال ابتداها و کارها در آن ماه پس بنگر بحال ماه در ذات او و جای او و از
سعدها و نحسها و خانها و حال خداوند از آنچه چنان باید که ماه قوی حال بود و در نور در دو در زیادت روشنایی و شمار
و در خانه یا در شرف یا در مثلثه و یا در وتد و یا مایل وتد و یا در برج خویشتن در جایگاه نیک یا اثنی عشریه
سعدها و در نظر او و نظر آفتاب و شمالی باشد و صاعد زیر زمین بروز و بشب زبر زمین و در درجه روشن و هم چنین
اگه ماه از وی بازگشته بود و دلیل عاقبت و سرانجام باشد چنان باید که مسعود باشد و قوی و خداوند خانهٔ او بدو می نگرد
قوی و مسعود و حذر کن از آنکه ماه منحوس باشد و خداوند نه و از محاق و کسوف و بودن او با ذنب و دیر رفتن او
و کم روشنایی و کم عددی او و بودن او با اثنی عشریه نحسها و در ششم و هشتم و یا دوازدهم از نهم سعادت

وساقط بودن او از طالع وزادن دیگر دهم و در درجها تاریک و کژ زنگ و درجها طریقه المحترقه
در جه است از میزان تا بسته درجه از عقرب و حذر باید کرد از اجتماع که در وسط درجه باشد از میزان
چه آن بلا بزرگ آرد و چون ساخته کرد و بعلاج آوردن ماه نسب مکن هر ورا در طالع و قوی کن طالع را
و خداوند او را و خداوند شرف او را از سعادت وان آن باشد که طالع برجی موافق بود هر طلب حال
ابتدا او در درجها پاکیزه بود از نحسها و زحل تاریک و جنان باید که در جها روشن باشد و زیادت
سعادت و قوت باشد او را و مسعود و بذیرفته بود و پیوسته بسعدها در خیرها در خانها در شرف
یا در مثلثه او پاک باشد از احتراق و نحوست و رجعت و هبوط و در برجها مستقیمه باشد و هم جنین ماه
در برجها مستقیم و برسعدها در دایره برابر هر دایره معدل النهار او یا با سعدها در آمده و ملیحه و بس ستارگان
بر حاجتها و خداوند برجی دلیل کننده بد و جوانی آفتاب و خداوند دهم هر حال سلطان و زهره را و خداوند
هفتم هر مزوج را و زنان و سعادت کار ایشان را و قوت ایشان اجابت گه یاد کردیم از حالها و خداوند
طالع و اگر هر دو دلیل هر یک ستاره را اتفاق افتد دلیل باشد بر تمام شدن کار باسانی و حذر کن
از نحسها نحسی دلیل حاجت جه آن دلیل باشد بر تباه شدن کار و آما شهادتها و که حاجت آید
نگرستن در آن و آن مانند شاخها اند مر اصلها را یکی از آن آراسته کردن و تمام باشد بسعدها و شهادتها
خداوندان آن باشد و ساقط بودن نحسها باشد از آن و حال سهمها حاجتها باشد در قوت و
آما حال سهم سعادت و سهم غیب او قوت و سعادت هر دو خداوندان ایشان از جو اصلها
و قانونها اند و حذر باید از شهادت سهم زحل و سهم مریخ فاما صلاح سهم حاجت از خداوند او و خداوند
او دلیل کننده بر سلامت آن ابتدا و بودن دلیلها در حیز او و تشریق او از آفتاب و شهادت
دلیلها و مزاجهان و آن خداوند روز و ساعت است و خداوند بهر داشتی عشریه و ده کان و نیم بهر
و هشت صورت اند و ستارگان رونده و ایستاده و آن آنست که اختیار کنی مر کردانیدن کارها را از دوی تو آنرا
بر جهاز و روز منقلبه را و کارها ثابت را در برجها ثابته و میانگی و بروز بر جها روزی و بشب برجها
شبی و حذر کنی از ساعتها و کروه مر ابتدا کارها را و اختیار کنی ساعتها ستوده چون ساعتها از شب و روز
که مر زهره و مشتری را باشد و حذر کنی از روزها و ماه و چو هفتم و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و هشتم روز
از ماه که روزها بحران ماه اند و هم چنین در نه بهرها و آن از جمله دکر باشد از روزها و ماهها و ساعتها
شب و آن اهل بابل راست و آن دوازده ساعت اول آن ساعت اجتماع چهار ساعت پیوسته
دیگر ملک او آن مر آفتاب راست پس زهره و تیر کند دوازده ساعت پس هم برین ترتیب

نفس... ساعت دیگر... چهار ساعت

تا با خود ماه و ابتدا در ساعتها منسوب باید بسعدها و هم بدین جمله ساعتها و ماه و عطارد چو سعد
باشد و آنان روزها که چنان اثر در کارها دست و نقصان خوانند و آن عالیه و جاوسی ابن الجی
خوانند هر هفت روز و نیم از روزها و ماه نزدیک ایشان را محافه خوانند و محافه را لیه ون یعنی
محاص و نحوس او را مالی خوانند و آن روزگار نقصان باشد که در وی هیچ کار نکند و سه روز و نیم از ماه
تا یازده روز لیه نو خوانند اندر آن هر کاری بکنند و از دوازده تا هیژده روز و نیم مالی خوانند در
هیچ کار نکند و از نوزده روز تا بیست و شش روز لیه دو خوانند چه آن روزگار زیادت است و ماه
زیر زمین بود و ماه در هفته اول سازوار است هر کار که براستی و داد کنند و در دوم هفته خصومت را
با خصمان و هفته سیم خریدن چیزها را و با خصومت لوراهان خوانند و او آن را دشوار دارد و هفته
چهارم مر کارها پوشیده و نهانی را و هر چند که این نوع ضعیف است در باب اختیارات
و چنان باید که حذر کند در روزگار نحس از ابتدا خاصه کارها بزرگ را و آن روزها کسوف و
محاق و راجع شدن ستارگان باشد و بودن ایشان در هبوط و در وبال و نحس بودن نیزین و دارو خوردن
و کردن را فصلها سال نگاه باید داشت و حذر باید کرد و در هر فصلی از سال دارو نشاید خوردن و خون
برنباید داشت بوقت غلبه گرمی و سردی از آنجه باشد که روزگار ماه بهار سرما با فراط باشد و باید که فصل
میانگی باشد و موافق و در ایام ماه و خون برنباید گرفت و دارو نباید خورد مگر کال ضرورت و آن روزگار
باشد که کلب جبار به بیرون آید پیش از بر آمدن او و پس از آن پنج روز دشوار کرده خوردن دارو و مگر
و تابستان اعلی الموت دارو با پاک باید کرد و بزمستان زیر معنی تن را پاک باید کرد و بس والله الموفق

پیدا کردن نکتها در کارهای اختیاری هر کس گفت که آفتاب شایسته باشد مر پادشاهان را
و زمینیان را و خداوند دین را از آنجه آفتاب نور ماه را دهد و بر جهاکه در روز و شب برابر باشد
شایسته باشد مر حق و راستی را و آن را که کار ترازو کند بر جهاکه داینده و آن دو برج باشد که در آن
آغاز کنند گشتن شب و روز و آن گشتن را شاید از کار بکار بازگشتن ماه از نحسها ستوده است
مگر گریختن را از بحج و یابندگانی گریخته را که چنان بهتر باشد که ماه از نحسی بازگشته بود و پیوستن ماه بنحسی
ستوده نباشد آغاز کارها مگر که آن نحس در جایگاه قوی باشد و او را شهادتی بود نزدیک ماه جو
خداوند خانه یا شرف و یا حد آنگاه دلیل باشد بر حاصل گشتن کار از پس رنج و خصومت و بیکاری و بی وفا
خداوند حاجت و چنین گویند که دلیل ابتدا کار خداوند سهم سعادت باشد و دلیل عاقبت آن
ستاره که ماه بدو پیوندد طالع دلیل باشد بر ابتدا کارها چهارم دلیل عاقبت باشد و آنی عشریه ماه

دلیل باشد بر عاقبت کارها بازگشتن ماه از علوی و پیوستن از سفلی و یا از ستاره صاعد و پیوستن
او بستاره هابط و پیوستن آن بستاره ساقط دلیل باشد بر فساد کارها و تباه شدن آن و نیز دلیل
باشد بر لغزیدن کار خصم چون نیزین بهم آیند در جزو و قرانی که در و بوده باشد حذر کن از جملگی ابتداها
در آن ماه چنان باید که بنجمها یاری خواهد جنانکه طبیب بزهرها در طبی دارو ها در بعضی از وقتها یاری
خواهد و چنان باید که یاری خواهد بجرا و نیزان دورها و انتهاها در تحویل سالها و عالم با شهادتها
آن در اختیارات شهادت برجها و ثابت مرثبات کارها را باید نهاد و کارها زود گردنده را
برجها منقلب در جها دو جسدین مانند حدها باشد و هم چنین شهادت زحل و مشتری و ستارگان ثابت
مرثبات کارها و بزرگ را باید نهاد و هم بر آن جمله شهادت دلیلها و قرآن و دورها و مرکز را این
کارها را شهادت مریخ و ستاره ثابت که مزاج او مانند مزاج ماه باشد و لواحق خانها اختیارها
خانها اجتماعها باشد و استقبالها ستوده بخاصه چو بدلیل نحسها علوی باشد بنا کردن خانهای
عبادت را و کارهای بزرگ را و استقبال دلیل خیر و سعادت باشد باب دوم
در اختیارات کردن روزها با آمدن ماه در برجها و پیوستن او بستارگان و شکلها و او و بودن او در
منازل خویش و در صورتها فلک و نهادن او در جه دلها ماه جو در آخر میزان باشد و اول عقرب
در طریق محترقه باشد هیچ کار را ستوده نباشد مگر خوردن داروها و جو دور پیوند باشد و یا خالی سیر
و یا وحش سیر در هیچ فایده نباشد مگر در عزلت و خلوت و جو مقبول باشد از خداوند خانه یا از خداوند
شرف و یا خداوند حد زیادت شود در قوت او در آن کاری که بر آن دلیل کرده است و آما نظر
او از تربیع و یا از مقابله و مقارنه ستارگان قوی تر باشد از تثلیث و تسدیس و لیکن نظر دوستی
بجنبها ضعیف تر باشد در فساد و تثلیث مر مشتری را است و تسدیس مر زهره را چه عطاء او
تمام تر باشد و کارنده تر و آن نظر دوستی و موافقت است و تربیع و مقابله نظر دشمنی است و خاصه
مقابله مر زحل را و تربیع مریخ را و پیوستن ماه بستارگان و در حیز ایشان ستوده باشد و پیوستن
آفتاب بستارگان زود تر بستارگان سفلی و تیری ستارگان علوی ستوده باشد و اختیارات
لقب نهادیم که بدان شناسند روز سعد را از نحس و مرتبتها و گردنده را مر بعضی از کارها روز و بعضی
هر که گوییم روزی سعد آن سعدی باشد عام مر جمله کارها را و جو گوییم روزی مختار یعنی گزیده باشد
مر بعضی از کارها را و جو گوییم روزی محمود آن کم از مختار باشد و جو گوییم جید یعنی نیک بار کمتر از محمود
و ستوده باشد و صالح کمتر از جید بود و فراغ کمتر از صالح و وسط یعنی میانگی کمتر از فراغ باشد

یعنی که در وی هم نکوی بود و نه امید وار حیز و جو گوییم لا بأس کمتر از فراغ باشد یعنی که در وی هم بدی نباشد
و جو گوییم لا یحمد کمتر از لا بأس باشد یعنی که در وی امید نیکویی نباشد و جو گوییم فاسد تر از لا یحمد
باشد و مذموم یعنی نکوهیده تر از رستن باشد و نحس در تر از مذموم باشد و نحس آن باشد
که عام بود نحسی او در جملگی کارها و آنست صورت مرتبتها اختیارات سعد مختار
محمود جید صالح فراغ وسط لا بأس لا یحمد فاسد مذموم محذر
نحس جدولها اختیارات پیوستن ماه بستارگان و آن اختیارهاست که در هر یک سال
عمل کنند مقارنه زحل و ماه در برجها آبی بیست مر ستور را و زنان شوی را ح در نشستن کشتی
د ابتدا کارها را نیک نیست با ذان کردن زمینها چو با مشتری میامیزد و بناها را و مسجدها را د خوردن
دارو با مقارنه زهره ح ط ویران کردن بناها را با میانگی باشد مر بنا کردن ایکلها را بشرکت سعدها
و مشتری و ماه در برجها گزنده است و ستوده مر حاجت را ببزرگان ا بازرگانی ب انبازی را
ح ابتدا کارها و سفر و کارها گزیده را و بزرگ را د حاجت خواستن را از ملکان و عقد لواها را
ه سفر و بازرگانی و کار دبیران را و بنا افکندن شارستانها را د بنا کردن شهرها را و خریدن
زمینها را و ضیاعها را و اسبان را ح خریدن بندگان را و بنا کردن را ی
بنا کردن شارستانها را و خریدن زمینها ما ابتدا را و حیله و سفر و کردش را
مریخ و ماه در برجها نیک نیست سیاست را ا حذر باید کردن از سفر و تزویج ب نیک است
ساختن ساز جنگ را ح و تخم و زراعت حرکت را ی سفر نیک نیست و عمل آتش را ه حذر باید کرد
از انبازی کردن و زنا شوی د ابتدا کارها د سفر و دارو خوردن را ح پاک نباشد از خریدن اسبان و ساختن
سلاحها ه کارها میخ مریخی را مناظرها را ح تباه باشد کار مشایخ را ما و هم چنان کار زنان را
و ستور را آفتاب و ماه در برجها پاک نیست در کار خریدن ا و زنان شوی کردن در نهان د
حیلت ساختن در سر ح کمین را در حربها و افسون کردن د سیاست و تدبیرها نهانی ه
بیرون آوردن اسرارنا جها و علمها و ساختن عطرها د دفن کردن مال ح تدبیر
مشایخ در سر ط نهان کردن مال ی او در راز ماه پوشیده زهره و ماه در برجها نیک است
خریدن بندگان و ابتدا کارها ا زنان شوی را و ابتدا کارها را ح سفر و نشستن را د حاجت
بزنان پادشاهان و ساختن تاج و کمر جامه نو پوشیدن و عروسی و مهمانی د و زنان شوی
کردن را ر دارو خوردن ح و جوکان زدن ط و انبازی کردن و اسبان خریدن و زرینه و زیور

ساختن وزمین آبادان کردن ودرخت نشاندن یا بناها کردن وابتداء ه وکارهای بزرگان
وحاجت خواستن از ایشان عطارد وماه در برجها کزیده است تعلیم ومناظره را ا عمل
نقشها را وتعلیم موسیقی را ب زنان شوی را وکودکان را بمعلم آموختن ودبیرستان دادن ج
سفر را وفرستادن رسولان را د صید وکار بزرگان را ه شرکت وتزویج را و معالجت را وتعلیم موسیقی را
وعمل نقشها را ز خوردن داروی وصید را وتعلیم ساحت را ح خریدن بازمان وشرکت را ط کار
فقها وتعلیم را ی صید باز را وتعلیم را سفر وشرکت وتعلیم ساحت را تثلیث وتسدیس زحل با ماه در برجها
نیک است حاجت را ببزرگان ا وبنا کردن ودرخت نشاندن را ب وکار فقها را وعمارت
زمینها وکندن کاریزها ج وبناها را د وخریدن چهارپایان ه وکار قاضیان وپادشاهان را و
وبناها ومسجدها را ز وخوردن دارو وکندن جوی وکاریز ح خریدن چهارپایان وستوران
ط ی وعمارت زمینها وکار مشایخ را یا وکندن رودها وخوردن داروها مشتری
وماه در برجها کزیده است مرا ابتداها وحاجتها را ا وبنا کردن شارستان
ها را ب وخانها وعبادت را وکارهای خیر را ج کردش را وبازرگانی وانبازی را
د ابتداها را وحرکتها را ه وخریدن گوهرها را وکار وزیران را جامه نو پوشیدن را
وکار دبیران ز آمیختن داروها ومعجونها ح خریدن جواهر وزینهارا وکار وزیران وتجربها را
ط خریدن ستوران وشرکت را وابتداها را ی بناء مساجد وکار قاضیان ومعدلان را
یا سفر وابتدا وشرکت را مریخ وماه در برجها کزیده است مرتبه وسواری ودریافت را
ا وتعبیه لشکرها وساختن سلاحها را ب وسیاست حربها وترتیب را ج وحرب اسب را د
وسواری وچوگان زدن را ه وکار سپهسالاران وخصم را و وصید را ز وصید آب ودریافت را ح وساختن
کمان وسلاح را ودریافت اسبان را ط سواری وحرب وشکار را ی بنا کردن باروها وقلعها را
یا ساختن سازهای حرب وتدبیر لشکرها را آفتاب وماه در برجها کزیده است مرکار پادشاهان را
وحاجت از ایشان ا ساختن کمرها وتاجها ب صید را وکار بزرگان ج وزیران وپادشاهان را
د داردن لواها وتاجها ه صید را وکار وزیران وبزرگان را و شکار وصید وخریدن اسبان را
ز معالجت را بریدن وداغ برنهادن ح خریدن اسبان ودریافت را ط بنا کردن
وزمین خریدن وچهارپای ی بنا کردن وکار خواجگان یا خریدن جواهر وشرکت وبرنشستن را
زهره وماه در برجها کزیده است زنان شوی را وتعلیم موسیقی را ا وانبازی وزن کردن را

ب وسفر وتزویج را ج وکار زنان وسفر را د وتعلیم موسیقی را وکار زنان وشناختن زیور را ه
خریدن بندگان وزناشوی را و ورنگ کردن وزیور ساختن را ز دارو خوردن وزیور ساختن را
ح وخریدن چهارپایان وزرینه وبندگان را ط بناها کردن را وزمینها عمارت کردن را ی وآب
آبها را وبناها کردن یا خریدن ستوران وجواهر وسفر کردن وابتداها را عطارد وماه در برجها
کزیده است مناظره وتعلیم وشکار را ا زناشوی وشرکت وتعلیم موسیقی ب وبردن کودکان
بدبیرستان وکار دبیران ج وبازرگانی وتعلیم آشنا وفرستادن رسولان د خریدن جواهر وکار
بزرگان ه وانبازی وتعلیم وتزویج وخریدن بندگان و کار دبیران ونقاشان ومهمانی ز علاج
کردن ودارو خوردن ومناظره وصید ح وبنده خریدن وانبازی وبازرگانی ط خریدن
ضیاع وزمین وستوران ی وکار فقها ومشایخ را یا خریدن جواهر وانبازی وبازرگانی کردن وخریدن
تربیع زحل وماه در برجها نحس باشد حذر باید کرد از زناشوهری وسفر ا وحرکت وزنا
شوهری ب وشرکت وابتداها را ج وسفر را د وکار پادشاهان وجامه نو پوشیدن را ه انبازی وسفر را
و سفر وتزویج را ز وخریدن ستوران را ح وحرکت ودر نشستن درکشتی ط خریدن کنیزکان را
ی خریدن غلامان را یا درنشستن کشتی وسفر وشرکت را مشتری وماه در برجها کزیده است کار
وزیران وبزرگان را ا وبنا کردن را وهیکل را وخریدن گاوان را ب وانبازی وبازرگانی را ج سفر
وفرستادن رسولان را د خریدن ستوران وکار پادشاهان را ه وانبازی وبازرگانی ونو پوشیدن
را و کار فقها ودین وابتداها را ز خریدن ستوران وحاجت را از بزرگان ح خریدن
اسبان وجواهر وحاجت خواستن را ط خریدن زمینها واجارت وستوران ی وبناء هیکلها
وکار قاضیان یا خریدن جواهر یا وانبازی وسفر وبازرگانی مریخ وماه در برجها نستوده است
خصومت وحرب را ا سفر وتزویج وابتداها را ب انبازی وتزویج را ج سفر را د وحاجت را با پادشاهان
وکارهای ایشان ه انبازی وجامه نو پوشیدن و تزویج وخریدن بندگان ز سفر وصید
ودارو خوردن ح خریدن ستوران وانبازی ط بنا کردن وسفر وابتداها ی وانبازی کردن
وبازرگانی یا و محذور است در همه کارها آفتاب وماه در برجها حذر باید کرد از حاجت بپادشاهان
ومناظرات ا وتزویج وابتداها وسفر ب مناظره وبازرگانی ج نیک کندن جویها را
د حذر باید کرد از کار پادشاهان ه وپوشیدن نو وانبازی و تزویج وابتداها وسفر
ز وحاجتها را وخوردن داروی را ح وخریدن ستوران وکار پادشاهان را ط وکار مشایخ وقضاة

وسفر را ی بنده وخریدن وزمین را یا وانبازی وتزویج وکندن جویها را زهره وماه در برجها
نیکست عمل شراب ومهمانی را ا تزویج وتعلیم موسیقی ب معالجت وانبازی وزناشوی
ج سفر وکندن جویها د وکار زنان وپادشاهان ه خریدن کنیزکان وتعلیم موسیقی
و معالجت وشرکت ز خوردن داروی ح وخریدن اسبان ودیگر ستوران ط وزرگری
وخریدن بندگان ی درست وعمارت بستانها یا سفر وخریدن جواهر عطارد وماه در برجها
نیک است مناظره وخصومت را ا تعلیم وموسیقی را ب علمها وکارهای دبیران را ج آموختن
سواری واشعار را د حساب کردن با سرداران وبزرگان ه وتعلیم مناظره وکار دانایان
و خریدن کنیزکان وستوران ز خوردن دارو ومعالجت ح خریدن ستوران ط مرتبها وتعلیم فقه ی مناظره
وصید یا تعلیم آشنا وخریدن زمینها مقابله زحل وماه در برجها در وی هیچ خیر نباشد وهیچ کار را نشاید
ا سفر کردن وتزویج ب بازرگانی وانبازی ج سفر وفرستادن رسولان د کار
پادشاهان ه فصد وحجامت وتزویج و خریدن کنیزکان وابتداها ز سفر
ودارو خوردن ح برنشستن وابتداها ط بنا وخریدن بندگان ی وکار مشایخ
وزمینها یا درکشتی نشستن وانبازی وابتدا وکارها مشتری وماه در برجها نیکست
برنشستن را ا بنا کردن وکار بزرگان را ب خریدن ستوران ج سفر وفرستادن
رسولان را د وبنا کردن شارستانها وکار پادشاهان را ه وشرکت وسفر را و
خریدن جواهر وحاجت خواستن وحرکت را ز معالجت را ح خریدن ستوران را
ط عمارت زمینها را ی کار مشایخ ومعدلان وبناها را یا سفر ودرکشتی نشستن وطلب
کردن جواهر ابی را مریخ وماه در برجها حذر باید کرد از ابتداها ا وتزویج وحرکت
ب وبرنشستن وبازرگانی ج سفر وفرستادن رسولان د وکار پادشاهان
ه فصد وحجامت وزن خواستن و خریدن کنیزکان ز سفر وابتداها وکارها ودارو
خوردن ح وبرنشستن وخریدن ستوران ط وکار بناها ی وخریدن بندگان یا وابتداها
وانبازی وسفر وبازرگانی آفتاب وماه در برجها حذر باید کردن از خواستن حاجت
از پادشاهان وسپهسالاران وکارها وایشان ا سفر وخصومت ب برنشستن ومناظره
ج سفر وابتداها د فصد وحجامت د کردش وحرکت ه شرکت وحاجت خواستن
و سفر وتزویج ومناظره ز سفر ودارو خوردن ودرده خریدن وزن کردن ح خریدن ستوران

وابتداها ط کار بناها ی مشایخ یا درکشتی نشستن وجنبش کردش زهره وماه در
برجها نیک است خریدن چهارپایان وجواهر ا تزویج وسفر وشرکت ب بازرگانی وشرکت
وتعلیم موسیقی را ج سفر وفرستادن رسولان را د بنا کردن را ه تزویج وشرکت را وکنیزک
خریدن و وبندگان خریدن وسفر کردن ز خوردن دارو ونشاط را وخریدن بندگان
ح خریدن اسبان وچهارپایان وشرکت ط عمارت کردن زمینها وخریدن بندگان ی بنا
کردن را وبنده خریدن یا درکشتی نشستن وسفر وحرکت عطارد وماه در برجها
شایسته است صید ومناظره وزرگری ونقاشی را ا تعلیم وتزویج وصید را ب سفر
وبازرگانی وابتداها را ج بندگان وتعلیم وحاجتها را د شرکت ساختن وزن خواستن
ودارو خوردن را ه معالجت وتعلیم موسیقی را و دارو خوردن وصید را ز انبازی وبازرگانی را
ح خریدن اسبان وبازان را ط کار علما وفقها ومشایخ را ی صید بازان وتعلیم فقه یا سفر
وحرکت وبازرگانی را اختیارات بومنازل قمر بفرود آمدن در وی برای هندوان وبر
قول دوروسوس حکیم فرهر از حمل باب مالد از وی نیکست خوردن دارو را وبجا آوردن ستوران را
وبسفر بردن مرا ایزا ولیکن سفر را مکروه در هیک باقی مانده از روز قول دوروسوس چیز
بباشد در زنان شوی وبنده خریدن شایسته است خریدن ستوران رام کرده را وسفر را خاصه
درکشتی وانبازی را نشاید وشایسته سلاح ساختن را ودرخت نشاندن وموی
ستردن وناخن چیدن وجامه بریدن ونو پوشیدن را چون ماه از نحسها پاک باشد بطین
نیکست در وکشت کردن وکار شکر وکندن جویها ومعمار کردن شارستانها قول دوروسوس
نشاید زن خواستن وبنده خریدن وحکم در وی بیجان کرد که در شر ظلمین وکار اسیران وباز داشتن وکار
کشتی وحکمی بعضی از مهر وجیرسان وتنی بن ایشان ثریا از حد از حمل تا ح لد یح بازرگانی
کنند وکر بوی خواهند بجویند وماه درین منزل سعد در ومیانه باشد قول دوروسوس حذر باید
کردن از زن کردن وستور خریدن خاصه ستور دریا منت کرده از سفر آب که بیم موج باشد
وانبازی کردن خاصه باکسی که زور دست او باشد ودراز ماند اسیران در بند وباز داشت
درحبس واگر باز داشتن ایشان بسبب مال باشد وسیلة مال از ایشان بستانند وبه بند وشاید
هرکاری را که باتش کنند وصید کردن وشاید خریدن گاو وبرده ودرخت نشاندن وکشت
کردن وجامه نو پوشیدن دبران ح لد یح از ثور عاله مده کشتها کردن را شاید

وزر و زیور و جامه نو پوشیدن را و شهرها بنا کردن و سفر را اگر در یک اوّل روز که در ان سفر کند
قول دورسوس زن نشاید خواستن لیکن روی از آنجه سعد برتی بود و بنده باید خریدن
کراینه بود و نیعمت گرو شهرها بنا کردن را شاید و ستوران ریاضت کرده خریدن و صواب
نشاید از آنجه بهم موج باشد و انبازی نشاید باکسی که زور دست باشد و محبوسان در بند
و زندان مانند و اگر بسبب مال باشد از ایشان ستانند و بدهند و همه کارها در وی ستوده
باشد مگر زن کردن را و جوی کندن و چاه و کاریز و خریدن ستور و پادشاه بر تخت نشستن
و لوا بستن **هقعه** از ماه ست از ثور یا ده تا از جوزا زن کنند و فرزند ایشان
بسلامت رهد و ایشان بدبیرستان نهند و سفر کنند جو ما در شیء باشد از نجها و از احتراق
قول دورسوس بنده باید خرید که استوار باشد و به نیعمت گراید و بنا و سفر روا بود ولیکن
شرکت نشاید باکسی مهتر و محبوس از بند برهد و سر شستن و موی ستردن و آراستن
و بنده خریدن نیکو باشد جو ماه پاک باشد از نجها و پادشاهان در و غزا کنند **هنعه** از درجه
از جوزا تا برج لو از و لشکرها فرستادن و حصار گرفتن و کارها و بهرا طلب کردن را شاید
و کشت را و سفر را و امانت نهادن را نشاید **قول دورسوس** کشتی در آب کردن بمقصد برسد
ولیکن دیر ماند در آب و شرکت را نیک باشد جه نیعمت کنند انبازان و امانت گذارند و صیه
نیکو باشد در د و محبوس اگر از سه روز بگذرد دراز بماند و دارو خوردن و ریش را علاج
کردن نشاید و نو پوشیدن اگر بپوشد هم در ان جامه بمیرد **ذراع** از برج لو از جوزا
تا اول سرطان دلیل باشد بر نیکوی حال رسیدن کشتی و دیر باز ماندن و انبازی در و منفعت
ناک باشد و شریکان امانت گذارند و نیعمت کنند و محبوس اگر پس از سه روز در زندان بماند
هلاک شود و هر کاری که در و بکند بر و باز گردد و زیان بیند **قول دورسوس** دشمن باز
باز داشتن را نشاید و سر شستن و موی ستردن و جامه نو پوشیدن و ستور و بنده خریدن
و صلح و سفر و دیگر کارها در و نیک باشد و زمین خریدن در و مکروه باشد و معالجت و دارو خوردن
نثره از اول سرطان تا ... ماه از و دارو خورند و جامه نو برند و زر و زیور سازند
و بپوشند و سفر کنند مگر در یک دوم از شب که نیک نیاید **قول دورسوس** زنان شوهری را
نشاید که میان مرد و زن جدایی افتد و برده خریدن سلیم باشد و محبوس دیر مانده
گردد در حبس **طرفه** ... ماه از سرطان تا ... از و کشت نکنند و نه سفر

دیو بهار

و بدست کس امانت دهند و نه طلب کاری کنند بهیچ حال **قول دورسوس** اگر دو تن در و
شرکت کنند هر یکی بر دیگر را شکایت بد کند و محبوس دیر مانده شود و جامه نو پوشیدن
نشاید و اگر بپوشد هم در ان جامه غرق شود و موی برگرفتن نشاید مگر از شستن و طعام
از جای بجای بردند و جمع کردند و عمل تخت ساختن و جمع کردن هیزم و نبات
و حبوب **جبهه** از ماه ست از سرطان تا ... از اسد زن کنند و بنا و مزدورها
برارند و سفر کنند و بدست کس امانت نهند و زیور و جامه نو بپوشند **قول دورسوس** اگر
بنا کنند استوار ماند و اگر انبازی کنند سود نه بینند و جامه نو بپوشند و موی برگیرند
و محبوس را فرمان مردی بزرگ باز دارند و در زندان دیر بماند **زبره** رسول نکبت نوشتند و حصار
گیرند و کشت کنند و نهال نشانند و سفر و بازرگانی در و میانگی باشد **صرفه** **قول دورسوس** بنا بود
محکم و استوار آید و در بازرگانی و انبازی سود کند و محبوس در و دیر بماند و بفرمان مردی بزرگ
باشد و جامه نو پوشیدن و موی برگرفتن در و دشوار دارند **صرفه** بناها کنند
و زمین را با جاره ستانند و کشت کنند و درخت نشانند و بازرگانی کنند و زن خواهند
و جامه و زیور نو پوشند و سفر کنند در یک اول از روز **قول دورسوس** کس را وام ندهند که باز نیابند
و اگر باز یابند از پس غم و رنج و در کشتی ننشینند که زیان بینند و امّا انبازی نیک باشد
و سود بحاصل آید و محبوس را رنج رسد و پیرایه و ساز ساختن نیک باشد و ستور خریدن
بسیار و بنده خریدن سازوار بود جو ماه از اسد بیرون آید اگر ماه در اسد باشد بسیار
خورد و از ان بیمار شود و درد معده و شکم گیرد و لیکن جلد باشد و خویشتن دار و کس را کردن نهند
عوا از درجه ... از سنبله تا برج لو از ان کشت کنند و بازرگانی و سفر مگر در یک
دوم از روز و زن خواهند و لشکرها فرستند **قول دورسوس** اگر زنی شوهر داشته خواهد
نیک باشد فامّا اگر دوشیزه خواهند بهم نپایند و اگر بهم آیند دیر نپایند و بنده خریدن
نیک باشد از آنجه استوار آید و ناصح و در کشتی نشستن دیر ماند و محبوس از نخست رنج بیند
و بآخر کار او نیکو گردد و دارو خوردن نیک باشد و جامه نو بریدن و بنا کردن و طلب شادی
کردن نیک باشد و در شدن نزدیک پادشاهان و بزرگان و سر شستن و موی برگرفتن **سماک**
از برج لو از سنبله تا آخر او زنان کاملم را بزنی کنند و دوشیزه را و بازرگانی کنند و دارو
خورند و کشت کردن و درخت نشاندن دوست ندارند و نزدیک کس ودیعت نهند

و امانت **قول دورسوس** اگر زنی دوشیزه خواهد با او در نپاید و کاملم را باک نباشد زنی
کردن و برده خریدن نیک باشد از آنجه مهربان و استوار آید و کشتی نشستن نیک باشد
و در انبازی سود کند و نیکوی یابد و محبوسان از بند برهند برودی **غفر** از اول میزان
تا ... ماه از و جو بها و جامه ها کنند و سفر کنند و دارو نخورند **قول دورسوس** اگر زن کند دیر بماند با
او و اگر دام دهد باز نیابد و سفر را نشاید نه در بیابان و نه در دریا و اگر شرکت سازند انصاف
نیابند و بر یکدیگر ستم کنند و نیکو باشد در و بخانه نو نشستن و زجای بجای گشتن جو خداوند دوم
و برج او نیک باشد و خرید و فروخت نیک بود مگر ستور خریدن و برده از آنجه او بر صورت مردمان است
و موی برگرفتن را نشاید **زبانان** سفر و بازرگانی نکنند و دارو نخورند و کشت نکنند و درخت
نشانند و لیکن زرینه سازند و جامه نو برند و پوشند **قول دورسوس**
زنان شوی روا نباشد از آنجه زن رو د بیند و میان ایشان جدایی افتد و بنده خریدن نیک
باشد و سفر کردن نشاید نه در دریا و نه در بیابان و شرکت ساختن هم نیک نیاید از آنجه یکدیگر را
متهم دارند و کار ایشان بر نیاید و هر که در بند افتد زود خلاص یابد **اکلیل** ستوران و
چهارپایان خریدن و ایشان را بجراگاه داشتن نیک باشد و زرینه و زیور بر خویشتن کردن و شارستانها
را حصار دادن شایسته باشد **قول دورسوس** اگر زنی دوشیزه خواهد دوشیزه نپاید
و بنا کردن نیک آید و در کشتی نشستن و لیکن اهل آن از اندوه برسد و دوستی پیوستن نیک
باشد و شرکت نشاید و دارو کردن نیک است و ساختن ان و بنده خریدن و موی برگرفتن
نیک باشد **قلب** بنا کردن و زمین ساختن و لوا بستن و سفر کردن سوی مشرق نیک آید
قول دورسوس اگر زن کند و ماه با مریخ باشد دوشیزه نپاید و بنده خریدن نشاید و بنا ساختن
و در کشتی نشستن نیک آید و درخت نشاندن و انبازی کردن و موی برگرفتن را نشاید و دارو
خوردن نیک باشد **شوله** شهر را حصار توان کرد و با دشمن جنگ توان کرد و سفر را شاید ولیکن
بدست کس امانت نباید نهاد و کشت کردن و درخت نشاندن نیک باشد **قول دورسوس**
اگر زن کند و ماه با مریخ باشد دوشیزه نپاید و برده خریدن نشاید و در کشتی خطر شکستن باشد
ستور خریدن در و نیک نیاید و کار محبوسان تباه بود **نعائم** ستور خریدن در و نیک باشد و سفر
میانگی بود **قول دورسوس** ستوران صعب خریدن روا باشد و انبازی را نیک نباشد و باز داشته
را **بلده** بنا ساختن نیکو باشد و زن خواستن و زمین و چهارپای و ستور خریدن نیک است

و زیور و جامه ساختن و سفر در و میانگی باشد **قول دورسوس** اگر زنی را طلاق دهند
و با شوی او نبرد هرگز پس از آن شوی نکند و برده خریدن در و میانگی بود و بنده عزیز باشد
و هرگز به ورغبت نکند **سعد ذابح** سفر کنند و دارو خورند مگر در یک آخر از روز
و زرینه و زیور بر خویشتن کنند **قول دورسوس** زنان شوی را نشاید از آنجه جدایی افتد پیش
از آنکه بهم رسند و اگر بهم آیند در بیم و پس از یکسال یا بر بترین حالی جدا شوند و زن زنا
کند و بر مرد ستم کند و بنده بر خداوند بیرون آید و یا بگریزد و در کشتی نشستن باک نباشد
ولیکن هیچ این کس شود بد باشد و بی هوش شود و انبازی در و نیک باشد و هر که
محبوس باشد زود از بند برهد و بیرون آید **سعد بلع** دارو کنند و زیور و جامه پوشند
و بدست کس امانت نه نهند و سفر نکنند مگر در یک میانه روز **قول دورسوس** زن بر شوی ستم
کند و دیر صحبت نکند و بنده خریدن روا نباشد و در کشتی نشستن بد نباشد و انبازی کردن
در و ستوده است و باز داشته زود برهد **سعد السعود** بازرگانی نکنند و زرینه زنند و جامه پوشند
و زن نخواهند ولیکن دارو خورند و لشکرها گسیل کنند و سفر در و میانه باشد والله اعلم
قول دورسوس زنان شوی دیر مانند و بنده خریدن نیک آید و در کشتی نشستن زیان ندارد و انباز
کردن زیان دارد و باز داشته از بند برهد **سعد اخبیه** شهرها در و حصار گیرند و جنگ کنند
و دیوی سازند و رسولان فرستند ولیکن در و زن نخواهند و کشت نکنند و بازرگانی و ستور
و چهارپایان نخرند و سفر سوی قبله کنند **قول دورسوس** زنان شوی دیر نپاید و درم خرید
نیک آید و بنا استوار آید و در کشتی نشستن نیک آید و اهل آن دیر مانند و انبازی در و
تباه باشد و سرانجام او زیان باشد و باز داشته از بند نرهد **فرع مقدم** کار خیر باید
کرد و دارو نشاید خورد و سفر نیک آید مگر در یک اول از روز **قول دورسوس** تزویج را نشاید
و بنده خریدن نیک آید و بنا ساختن استوار آید و در کشتی نشستن دیر مانده شود و انبازی
تباه بود و زندانی نرهد **فرع موخر** بازرگانی کنند و کشت و دارو خورند و امانت نه نهند
و مال بدست کس ندهند و زنان شوی نیک باشد و سفر میانگی مگر در یک میانه از روز **قول دورسوس**
و در کشتی نشستن زیان دارد و انبازی اول نیک بود و بآخر زیان دارد و زندانی از بند نرهد و بنده
خریدن نشاید **بطن حوت** بازرگانی کنند و کشت و دارو خورند و امانت نه نهند و زن کردن
نیک باشد و سفر میانگی بود مگر در یک میانه از روز **قول دورسوس** اگر بنده خرد دراز زبان

وبزرگ منش بود وخشمگن وانبازی اول نیک باشد وبآخر تباه وزندانی زهد وبیاید که شت
در ابتداء او هر کاری باماه ناپاک بود از نحسها واز احتراق وبازگشته بود از سعدها ویا
پیوسته سعدها دآن بهتر باشد والله اعلم اختیارات بفرود آمدن ماه درجمل وجست صورة بودن
درطالع ابتداء **اختیارات** اکلیل
شایسته باشد مرتاج ساختن وخاتم ملک واوتخت کردن وبرنشستن را مر ادب مرخداوندان
صید بیابان را شاید ویاسبانان را **احوی** مرخداوندان جادویی وبندوافسون را شاید
حسد مارافسایان را شاید ورقیه وتریاک ساختن را **احاد** ازا شاید که پیش پادشاه
شود واسعاذ ومیثی جوید **معهد** تعلیم موسیقی را شاید وسرود وشادی را **اعراب وعقاب وجناح**
سنبله ازا شاید که فال مرغان گیرد ومرغ فرو شده ویا بازده **فرس** ازا شاید
که براسب نشیند وستوروداران ودرایغان را **رامی** ازانکه شاید که روبین اندازد وسنگ ومنجنیق **سنبله**
کشاورزان وزنبیل بازان را شاید **شجاع** خصومت وغلبه کردن را شاید **سفینه** خداوندان
کشتی را شاید **ذات الکرسی** خریدن استران وستوران را شاید **انددومدا** کار پادشاهان را
شاید وخریدن ستوران وصید را **حار** شبانان را شاید **راس الغول** سیاست را شاید وعقوبت
کردن گناهکاران را **الطایر** خریدن مرغان شکاری را **داج** گاو خریدن واسباب آن را شاید
نهر کندن جویها را شاید **عیوق** خریدن گوسفند را شاید **عقرب** **طلسم**
کژدم را شاید وافسون وتریاک را **اوساوس** اکلیل برنهادن را شاید ودر دریا رفتن را **احدی**
خریدن گوسفند وبز را شاید **مطورس** ریاضت اسپان وسواری را شاید
ماطیه روبین انداختن وتیر انداختن را شاید والله اعلم
باب **سیم**
درشناختن موافقت برجها درطالع بافرود آمدن ماه دروی ودلیل ابتدا درکارها
وانچه بااو بسیار وار باشد ونهاده ایشان وخاصیتها وایشان در اختیار اخاصیت
ایشان فرود آمدن درحدها وحدها دیگر ستارگان ودروجوه آن ووجوه دیگر ستارگان
زحل کار قاضیان ومشایخ وفقیهان وکارها وژرف وبناها وشارستانها وزمینها واجارتها
وکشتها وکشاورزی وآشناوری وکار آبها ومیراثها وسرانجام وسفر دریا وزنا شوهری
وجامه نو پوشیدن وتیر دادن وصحبت کردن را **مشتری** مرکار بزرگان ووزیران وقاضیان

وپارسایان وکارهای خیر وآزاد کردن بندگان وپل نهادن ومسجدها وخانهای عبادت
وکارهای شریعت وامر معروف وکرامتها وعطاها وضیاع ووصیت ووقفها وویران کردن
بناها وخصومت را وداوری را **مریخ** کار سرهنگان وسپاه سالاران وحاجت بدیشان وسلاح
ساختن وغلبه کردن وخون بیرون کردن وکارهای باآتش وسفر وتزویج نیک کردند وبیوسی
آفتاب کار پادشاهان وسلطانان ولوا بستن وتاج نهادند وبرتخت مملکت نشستن
وخاتم ملک ساختن وبناهای بزرگ وکوشکها برآوردن وشارستانها بنا افکندند وپادشاهی
وابتدای کارهای بزرگ ونیکویی کردن بجای مردمان بزرگ وجستن مهتری وحاجت خواستن
از ملوک **زهره** مرکار زنان وتزویج ونشاط وشراب ومهمانی وزیور وگوهر ودیبا خریدن
وبافتن وپیرایها خریدن وکار طعام وشراب ونکاح ساختن والتهای موسیقی وتعلم او
ونقش ساختن وکنیزکان خریدن ودارو خوردن وشیر دادن واز شیر باز کردن وبوی
خوش ساختن را **عطارد** کار دبیران وخداوندان علمها وبازرگانیها وتعلیم کردن علمهای
شریف ونجوم واخترشناسی وخواب گذاری ونقاشی وپیشهای باریک وشرکت ساختن وبازرگانی
وغلامان خریدن ودارو خوردن **ماه** کار بریدان ورسولان وسفر وگردش وکار عام وخاص
وابتدای کارها وکار ضیاع وکشتها وآب بیرون آوردن وجواهرهای آبی وجنبندگان آب وکندن
کاریزها وجویها وکار کودکان وشیرخوارگان وپوشیدن زارها وحرکتها درکارها والله اعلم
جدول اعمار شناختن موافقت برجها درطالع وماه دروی مرابتدای کارها را وانچه سازوار
نباشد **حمل** گزیده است مرعلاج کردن سر ودندان را وخوردن ایارجها وقی کردند
وغرغره وساختن سلاحها وخریدن ستوران وخون برگرفتن وچوگان زدند وبحمام
رفتن وآهنگ کردند وکشتی درآب افکندند **ثور** شایسته کار ضیاع را وبناها را وخریدن
وعلاج کردن چشم وحلق وقی وغرغره ودارو خوردن مسهل وعلاج سودا وزن گرفتن وبنا
کردن شهرها وجایها وخریدن ستوران ونشاندن درختان وساختن کشتی ونشاید انبازی
وخون برگرفتن وموی ستردن وحجامت کردند **جوزا** انبازی وبرادری وعلاج دوش ودست
وکردند ودارو مسهل مرصفرا را خوردن وبنده خریدن وانبازی وتعلیم وآشنا کردن وکشتی
ساختن ودرآب کردن وزن خواستن وبیدان ومرغان خریدن وموی برگرفتن ونشاید
رگ زدن وبرده خریدن وناخن چیدن ووام ستدن **سرطان** شاید علاج معده

بادی کردند ونبید بیرون حجر وبنا افکندند لله داوری کردند
انداختن وسیاست کردند وصید کردند وسواری وچوگان
کردند وتیر جستن کردند وتیر

وپشت ودل وشش ودمه کردن را وفصد کردن وحجامت کردن وآشنا آموختن وکشتی
ساختن ودرآب انداختن ودداخریدن وچوگان زدن ونشاید زن کردن وتصرف
درکار زنان **اسد** شاید ابتدای کارهای ثابت وعلاج دل وجگر وخون برگرفتن وبحمام
رفتن وتخت وتاج ساختن وناخن چیدن وستور ودد خریدن را نشاید جامه نو پوشیدن
ووام ستدن وحجامت کردن دراول او **سنبله** شاید خوردن داروها وبیدن نده را وعلاج
شکم وتعلیم ادب ودبیری را وبنده خریدن وشهرها بنا کردن وشرکت کردن
وآشناوری کردن وموی ستردن وکشتی ساختن ونشاید سرخی بیرون کردن از تن
واندام ونه ازجراحتها **میزان** شاید علاج قلنج وکردها را وزهار را ودارو خوردن مسهل
وخریدن بندگان وتعلیم وکشتی ساختن ودرآب کردن ومرغان شکاری خریدن
چوگان زدن وسرخی بیرون کردن وناخن چیدن **عقرب** شاید فصد وحجامت
کردن ودرحمام رفتن وداروها آب خوردن وزنان شوهر کردن دراول او ووام ستدن
ونشاید موی ستردن وبازرگانی وبرده خریدن ودرآخر او وام ستدن **قوس**
خوردن دارو ودرد اندام را وصفرا را وفصد وحجامت وموی ستردن وجامه
نو پوشیدن وبحمام رفتن وبنده خریدن دراول او وتعلیم وشرکت وآشنا آموختن وسواری
وبراسب نشستن وتیر انداختن وستور خریدن ومرغان شکاری ونشاید برنشستن
وبربالا شدن درمیانه روز ووام ستدن وکشتی درآب انداختن **جدی** شاید
علاج زانو وسرین وساق را وجامه نو پوشیدن وموی برگرفتن وبنا افکندن شهرها ومرجان
زنان کار خریدن وچوگان زدن ودرآخر او کشتی ساختن ودرآب کردن ونشاید حجامت
کردن را بر ساق پای وبرده خریدن را **دلو** شاید علاج صفرا را وزانو را وزن خواستن
درآخر او وبنده خریدن وکودک از شیر باز کردن وتعلیم ووام ستدن ودرخت
نشاندن ومرغان زبان کار خریدن ونشاید فصد وحجامت کردن **حوت**
شاید علاج زانو ونقرس ودارو قی خوردن وآبها بیرون آوردن وبکرمابه رفتن
وآهنگ کردن وموی برداشتن ودارو مسهل خوردن وانبازی وتعلیم وزن خواستن
ووام ستدن ونشاید ناخن چیدن وبندگان خریدن والله اعلم

اختیارات بفرود آمدن ستارگان درحدها وان جملگی نیکروشن
ماکی بیرون آورده است وان او وقت باشد که نیک حال باشند وقوی وانرا شهادت
باشد درطالع باماه فسهم البعاده فاما چون ضعیف حال ومنحوس باشد حذر باید کردن
ازان کارها **زحل** درحد خویش شایسته باشد عمل سلطان وصحبت کردن را ودرحد
حد مشتری نشاید ابتداها را وصحبت کردن را مگر با فقها ودرحد مریخ نشاید ابتدا
وتزویج وحاجت خواستن را ودرحد زهره حذر باید کردن دارو خوردن وزن خواستن خاصه
بزرگتر را وشاید فرزند طلب کردن ودرحد عطارد حذر باید کردن از دارو خوردن
وزن خواستن وخصومت **مشتری** درحد زحل نشاید دران ابتدای کارها وزن خواستن وسواری
کردن را درحد خویش شاید برده خریدن وتجارت کردن وطلب فرزند درحد مریخ حذر باید کرد
از دارو خوردن وداروی کردن درحد زهره نیکست زن خواستن وبازرگانی وطلب کارها و
بزرگ ودرحد عطارد گزیده است تعلیم را وعلم حاصل کردن وکتابت را وزنان شوهری کردن را
مریخ درحد زحل باستوده است ابتداها را مگر کین خواستن را ودرحد مشتری نشاید مناظره
وخصومت ودرحد زهره حذر باید کرد از زناشوهری وکار زنان مگر آنکه بزرگ باشد ازیشان
ودرحد عطارد حذر مناظره باید کرد از مناظره وداوری وکار سلطان **آفتاب**
درحد زحل گزیده است ابتداها را وبنا کردن را وفرزند طلب کردن را ودرحد مشتری
زر ونیل خریدن وجامه وساختن سفر انیک باشد ودرحد مریخ حذر باید از مناظره وحرب
وسفر وانبازی ودرحد زهره نیکست تزویج وکار زنان وسفر وحرکت را ودرحد
عطارد نیکست مناظره را وکار سلطان را وسفر را **زهره** درحد زحل نیکست خریدن
زیور وجامه وزنان شوهری وابتدای کارها را ودرحد مشتری نیکست خریدن بندگان
وبازرگانی وبنا کردن عبادت خانها ودوستی گرفتن وپیوستگی ودرحد مریخ حذر
باید کردن از ابتداها ودرحد خویشتن گزیده است طلب ریاست وخریدن بندگان
وکار زنان ودرحد عطارد گزیده است زناشویی وکار فرزندان وبندگان وحذر
باید از نشستن درکشتی **عطارد** درحد زحل نیکست زن کردن ومال جستن را ودرحد
مشتری نیکست طلب ریاست وآشنا کردن را وخدمت پادشاهان ودرحد مریخ نا
ستوده باشد مگر طلب مال ومعیشت را ودرحد زهره گزیده است ابتدای کارها وکار زنان وبرده خریدن

ودر حد خویشتن نیکست کا علمها وپیشها وکارها را ماه در حد زحل نشاید تزویج وخصومت
وسفر را ودر حد مشتری بازرگانی وبنا ساختن وغلبه کردن وابتداها را بجمله نیک باشد
ودر حد مریخ حذر باید کرد از همه ابتداها ودر حد زهره نیکست کار زنان وزناشوی را وتعلیم
موسیقی را ودر حد عطارد خوب باشد کارهای باریک ولطیف را وعلمهای ظریف را اختیارات
بروز وآمدن ستارگان در وجوه حمل زحل در وجه اول باک نیست طلب کردن مال ومعاش را
ودر دوم از جهت سفر ودر سیوم مر طلب کردن مال از جهت شرکت مشتری در وجه اول
طلب کردن فرزند وعمل را ودر دوم عمارت عبادت خانها را ودر سیم طلب مال را از بازرگانی
مریخ در وجه اول خریدن سلاحها وساختن ان ودر دوم طلب مال ان جهت پادشاها
ودر سیوم بدامت زن خواستن وابتداها را افتاب در وجه اول ساختن اسباب لشکر را
ودر دوم طلب مالها را ودر سیوم حذر باید کرد از زناشوی زهره در وجه اول فراغت
وآرایش را ودر دوم نیکست زن خواستن وطلب فرزند کردن واسباب خریدن ودر سیوم
نشاید طلب فرزند را عطارد در وجه اول خریدن ستوران را ودر دوم آموختن علمهای نجوم را
ودر سیم بحمام رفتن وآهک کردن را ماه در وجه اول معالجت وقی وغیر هم را ودر دوم
کار زنانها ورسولان ودر سیم ستوده نباشد ابتداء کارها را ثور زحل در وجه اول حذر
باید کرد از ابتداها ودر سیم زن خواستن ومال جستن از غربا مشتری در وجه اول ناستوده است
ابتداها را ودر دوم شرکت وبازرگانی را ودر سیم نشاید ابتداء کارها را مریخ در وجه اول
جستن مال ومعیشت ودر دوم بازرگانی وسفر وکار بدکارانرا ودر سیم طلب مال خراج وخرابیها
افتاب در وجه اول تعلیم سواری وگوی زدن را ودر دوم حذر باید از ابتداها ودر
سیم تزویج وبنا کردن را زهره در وجه اول تزویج وآموختن موسیقی را ودر دوم نیک است
ابتداها را ومیانه است زناشوی را ودر سیم میانجی است تزویج را وطلب فرزند انرا عطارد را
در وجه اول تزویج وتعلیم موسیقی را ودر دوم ابتداها وطلب مال ومعیشت را ودر سیم کار زنان
وساختن زیور وبناها ماه در وجه اول کار وزیران ورسولان ودر دوم فرستادن
نامها وفتحها وجستن مال را ودر سیم بنا کردن خانها وعمارت زمینها را جوزا زحل
در وجه اول ابتداء کارهای بزرگ را ودر دوم بستن لواها وکارهای بزرگ را ودر سیم دفن مالها
وکارهای پوشیده را مشتری در وجه اول ابتداء کارهای نیک را وهر کار بزرگ را ودر دوم

کار سرهنگان وسلاح ساختن را ودر سیم بنا کردن وعمارت زمینها را مریخ در وجه اول
سیاست کردن ودر دوم مناظره ونبرد جستن را ودر سیم سفر کردن کشتی وفرزند جستن را
افتاب در وجه اول برنشستن بر سریر پادشاهی ودر دوم کین وداوری وسواری ودر سیم
سواری وبدست آوردن ظروف را زهره در وجه اول طلب فرزند ومهمانی وحذر باید
از زنان شوی کرده ودر دوم شرکت وزن کردن وکنیزک خریدن را ودر سیم تزویج
وجستن فرزند را عطارد در وجه اول انبازی وبرده خریدن را ودر دوم کار سرهنگان ودر
ست را طلب کردند ودر سیم خریدن اسبان وموی گرفتن را ماه در وجه اول کار بزرگان
وصاحب بریدانرا ودر دوم تعلیم اشنا را ودر سیم موی برگرفتن وبحمام رفتن را سرطان زحل
در وجه اول طلب فرزند وتعلیم موسیقی را ودر دوم تعلیم علمهای باریک وصناعتها را ودر سیم
طلب مال وبازرگانی را مشتری در وجه اول حاجت خواستن را از کسی که از تو مهتر باشد ودر دوم
کار فقیهان وقاضیانرا ودر سیم طلب ریاست وعمل را مریخ در وجه اول تزویج وطلب مالها را
ودر دوم کار رونیران ودبیرانرا ودر سیم کاریزها کندن وعمارت کردن را افتاب در وجه اول
تعلیم موسیقی را ودر دوم میانجی است ودر سیم حذر باید کرد از خوردن شراب مسکر زهره در وجه اول
بازرگانی وزن کردن وفرزند جستن را ودر دوم نیکست زن خواستن وکار زنانرا ودر سیم
تزویج وطلب فرزند را عطارد در وجه اول مهمانی وچوگان زدن را ودر دوم اشنا کردن وکشتی
ساختن را ودر سیم صبر وریاضت وبر نشستن را ماه در وجه اول خریدن بنده کان
وزنان شوی را ودر دوم کار بریدانرا وکشتی در آب افکندن را ودر سیم طلب کردن
مال وبراندن آبها را اسد زحل در وجه اول نام زد کردن وزیر را وکارهای
بزرگ را ودر دوم خریدن دینها را وساختن بناها وسرایها را ودر سیم حذر کنند
از ابتداها مشتری در وجه اول عهد کردن سپاه سالاران را ودر دوم ابتدای کارها را
وجستن مالها را ودر سیم هیچ خیر نیست مریخ در وجه اول ابتدای کارهای بزرگ را
ودر دوم مال جستن را از سلطان ودر سیم کار سلطان را وبس افتاب در وجه اول
کارهای سلطانی وسواری کردن را ودر دوم ابتداها وکارهای نیک ودر سیم
غلبه کردن وحرب را زهره در وجه اول تزویج وکار کنیزکان را ودر دوم زناشوی را — شوهر را
ودر سیم کارهای زنانرا عطارد در وجه اول کار پادشاهان ووزیرانرا ودر دوم

تخت ساختن را ونشستن بروی ودر سیم حجامت کردن ورگ زدن را ماه در وجه اول
خریدن ستوران ودر دوم کار بناها وشهرها را ودر سیم میانجی است ابتداها را سنبله
زحل در وجه اول داد وستد را وحاجت ببزرگان ودر دوم تعلیم موسیقی را ودر سیم
سپردن کودکانرا بدبیرستان مشتری در وجه اول کار پادشاهان را وبناها را
ودر دوم طلب مال وفرزندانرا ودر سیم تعلیم وکار وزیرانرا مریخ در وجه اول پیوستن را
با پادشاهان وبزرگان ودر دوم میانجی است ودر سیم زور ساختن کتابها را بجلدها
افتاب در وجه اول کار پادشاهان وتعلیم را ودر دوم عمل ورباط را ودر سیم
ابتدای کارهای بزرگ را زهره در وجه اول خریدن جواهر وزیور ودر دوم
تزویج را وکنیزکان خریدنرا ودر سیم همین تزویج وکار زنان وخریدن کنیزکانرا عطارد
در وجه اول کار پادشاهان وبیرون کردن خون را ودر دوم صید وخریدن مرغانرا
ودر سیم کار دبیران وتعلیم را ماه در وجه اول مهمانی وشراب خوردن را ودر دوم
طلب مال وعمارت بستانها را ودر سیم خریدن غلامان وگوسفندانرا میزان
زحل در وجه اول طلب فرزند وخریدن ستوران را ودر دوم سفر وبنا کردن را
ودر سیم کار سلطان وبزرگان مشتری در وجه اول تدبیر باوقوف وتمتع را وجز این
چیزی نیست ودر دوم طلب مال را از سببهای قدیم ودر سیم طلب مال
وکار معاش را مریخ در وجه اول سفر را در دریا وبیابان ودر دوم عمل
وضیاع وبناها را ودر سیم کار مهترانرا افتاب در وجه اول کارهای
پوشیده را وعلمهای گزیده را ودر دوم میانجی است ودر سیم طلب کارهای
بزرگ را زهره در وجه اول کار زنان وزیورها را ودر دوم طلب زنان نیکو را
ودر سیم تزویج وکار زنان عطارد در وجه اول طلب فرزند وآموختن حکمت را
ودر دوم کار فقیهان وبناها را ودر سیم خریدن مرغان شکاری را ماه در وجه اول ساختن
کشتی را ودر دوم خوردن دارو را ودر سیم میانجی کارها را عقرب زحل در وجه اول کار سپاه سالاران را
ودر دوم ابتداء کارهای بزرگ را ودر سیم طلب مال وفرزندانرا مشتری در وجه اول
کار سرهنگان وسلاح ساختن را ودر دوم طلب مال ومعاش ودر سیم ابتداء کارهای بزرگ را
مریخ در وجه اول کارهای حرب ومطالبه را ودر دوم بستن لوا ونشستن را

بر تخت ودر سیم معالجت وتعلیم طب را افتاب در وجه اول سیاست مجرمان را
ودر دوم معالجت بیماران وتعلیم را ودر سیم پرهیز باید از ابتدای کارها زهره در وجه اول
تزویج وکار زنانرا ودر دوم طلب زنان وتزویج را ودر سیم کار زنان ومعالجت را عطارد
در وجه اول تعلیم وکار مملکت را ودر دوم بیرون کردن خون وحجامت را ودر سیم خوردن
دارو وتباه را ماه در وجه اول شایسته حجامت ومعالجت را ودر دوم شدن
بگرمابه وآهک کردن را ودر سیم دارو خوردن را قوس زحل در وجه اول ابتداها
ومعالجت وتعلیم طب را ودر دوم بازرگانی ودر کشتی نشستن ودر سیم بنای
شارستانها وکارهای پوشیده را مشتری در وجه اول ابتداهای کار وزیران را
ودر دوم کشتی در آب کردنرا ودر سیم بازرگانی وصید را مریخ در وجه اول
کار بنا افکندن وتعلیم را ودر دوم عمل سلطان ومهتری را ودر سیم ابتدای کارهای بزرگ را
افتاب در وجه اول تعلیم علم وطلب معاش را ودر دوم لهو وشادی را ودر سیم میانجیت
زهره در وجه اول تزویج وکار زنان ودر دوم میانجیت تزویج را ودر سیم میانجیت
زن کردن را وتزویج کریکینی از بهر مال را عطارد در وجه اول طلب ریاست
وکیاست ودر آمدن با کشتی وآموختن آشنا را ودر سیم خریدن مرغان شکاری را
ماه در وجه اول غصب کردن بزوری وآزمودن را ودر دوم فرستادن رسولان
وبریدان را ضیاع — ودر سیم جدی زحل در وجه اول طلب زمین وخریدن زمینها را
ودر دوم کار رعیتان وپادشاهان را ودر سیم کار بناها وطلب مالها از زنان مشتری
در وجه اول کشاورزی وکار غریبان ودر دوم کار سرهنگان وبزرگانرا ودر سیم
کار مملکت وتزویج را مریخ در وجه اول تعلیم سواری وریاضت را ودر دوم کار دثینیان
وبزرگانرا ودر سیم افتاب در وجه اول تعلیم سواری وابتدای کارهای بزرگ ودر دوم
کار سپاه سالاران ودر سیم کار مملکت وسیاست را زهره در وجه اول زن کردن را ودر دوم
نشاید انکارها را ودر سیم ناستوده باشد عطارد در وجه اول ساختن کشتی را ودر دوم
سواری وصید را ودر سیم خریدن ستوران وبنا کردن را ماه در وجه اول کشتی
در آب کردن را ودر دوم خریدن مرغان شکاری ودر سیم خوردن دارو وفرستادن
نامه را دلو زحل در وجه اول کار زمینها وبوستانها وجوی کندنها را ودر دوم تعلیم

علمهای علوی را و در سیم کریختن را مشتری در وجه اول کار بزرگان و حکیمان و دانایان را و در
دوید تعلیم علمها و سفر را و در سیم سفر و خریدن ستوران مریخ در وجه اول
زن کردن را و در سر و طلب فرزند را و در دویم طلب حق و کارهای خیر را و در سیم کشتی
در آب کردن را آفتاب در وجه اول مهمانی و شادی را و در دویم آموختن علمها و کتابها
و در سیم حذر باید کرد از سفر زهره در وجه اول تزویج را و در دویم هم تزویج را و در سیم
خریدن ستوران را و تزویج را نشاید عطارد در وجه اول تعلیم نقش و کار دین را
در دویم کار دیوان و شمار را در سیم خوردن دارو بکار داشتن آهک را
ماه در وجه اول تزویج و عروسی را و در دویم انبازی و دارو خوردن و در سیم
بیرون آوردن آبها را حوت زحل در وجه اول نا ستوده است و در دویم خدمت پادشاهان
و بزرگان را و در سیم کارهای ایشان را مشتری در وجه اول داد و ستد و کار بزرگان و وزیران
را و در دویم کار رئیسان و سرهنگان را و در سیم کار سرهنگان و حاجت خداوندان
سلاح مریخ در وجه اول طلب ریاست را و در دویم طلب کردن کار را از ایشان و در سیم
بر نشستن و سواری را آفتاب در وجه اول حذر باید از ابتدای کارها و تزویج و در
دویم مهمانی و هدیه را و در سیم کار پادشاهان و بزرگان را زهره در وجه اول
تعلیم موسیقی را و در دویم خریدن جواهر را و جامه و در سیم حذر باید کردن از
تزویج عطارد در وجه اول تعلیم علمهای ژرف را و در دویم بازرگانی و انبازی را
و در سیم کار سرهنگان و جنایتها را ماه در وجه اول کار نامه و رسولان
و در دویم کار مسافران را و در سیم کار رسولان و نامها را و بریدان را والله اعلم

باب چهارم در اختیارات جزوی مر ابتدای کارهای جزوی را

باب طالع
و آنچه مشاکل در خور او باشد مر نشستن و موی ستدن را

بنگر هر کاری را که خواهی که بکنی از سر شستن و موی ستدن و عمل زر و سیم کردن
چنان باید که ماه و طالع برجی و دجدین باشد راست برآمده و هر کاری که
خواهی بکند و بریده شود ماه را و طالع را برجی منقلب کن و راست برآمده فاما
چون خواهی تا بقا گیرد و پیوسته و همیشه بماند چون زن کردن و خریدن و فروخت کردن
چنان باید که ماه و طالع هر دو برجی مستقیم باشد و ثابت و چنان سازد که تا سکان

درحضیض نباشد در جامه نو پوشیدن چنان باید که ماه در برجها منقلب باشد و باک نیست اگر در
برجهاد و جسدین باشد و حذر کن از برجهای ثابته و خاصه اسد و حذر کن از جامه نو بو
و ماه در اجتماع باشد یا در استقبال اختیار شطرنج باختن چه خواهی که نرد بازی یا شطرنج
بنگر ماه را در کدام قسمت باشد از مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال در جهار خانها بر چهار
ناحیت و چهار ربع جهان در ان ربع نشینی که ماه در ان باشد و بدانکه مشرق
یار شمالست و مغرب یار جنوب و اگر خواهی که بدانی تا غلبه کدام را باشد و مغلوب کدام تو
بنگر تا کدامست که سوی برجهای ماه نشسته ظفر انرا باشد که درین کار انکس بهتر
آید که در ان ربع باشد که انکس باشد اختیار کردن سوی و جایی مسلتی را بکیر و طالع و ساز کار را
معلوم کردان اگر سعدها و دلیلهای حاجت میان طالع و وسط سما و وتد مغرب بود
جانب ناحیت مشرق انرا بود بهتر و اول روز و اگر میان وسط سما و وتد مغرب بود جانب
دست راست بهتر و وقت اول روز و اگر میان غارب بود و وتد زمین ناحیت مغرب بهتر
و اول شب و اگر میان وتد زمین باشد و طالع ناحیت شمال بهتر باشد و آخر شب اختیار کردن
ساختن و خریدن چنان باید که هر دو سعد در وتدها باشد و خاصه در وسط و چهارم
هر دو ناظر باشند بماه و بهترین او باشد که مشتری و زهره در وتد چهارم باشد در برجی
از طبع آن و ان از خانهای مشتری و زهره باشد و یا از شرف ایشان و ان بهتر که ماه در ثور
باشد یا در دو لطر آخر از جوزا یا در سکل اول از حمل و یا از سرطان و یا در سنبله و او در
میانجی باشد و یا در وجه اول از میزان و در بهر آخر از جدی نیکست از انچه اول بود است
و اخر او هم چو نطبع حوت هست و نیکست چون در ان سعدها باشد و یا ماه در ان بود و با
طالع او باشد و بهترین برجها ثور است یا حوت یا جوزا یا اخر حساب جدی چنان باید که
آفتاب در شلد سعدها بود و ماه روشنایی و شمار در افزون باشد و در حد سعدها باشد
که از نظر مریخ بطالع و یا بماه و از بودن او در وتدها و نیکوی از انچه دلیل کند او بر بدی سر انجام
بسبب سوختن یا ستم و یا غضب و حذر کن ماه را از مریخ بر و نزد او اول آه و زحل بشب اخر آه و حذر کن تا ماه در دلو نباشد
در مقابله آفتاب و یا مریخ و یا در تربیع ایشان که دلیل تباهی عاقبت باشد و افتادن یا در دریا و اگر مریخ
صاعد بود دلیل باشد که زیان از صاعقه و آتش بود و اگر در هبوط بود از زندان
و حرب اگر محسد از مریخ باشد و آفتاب در برجی آبی بود دلیل هلاک شدن کشتی باشد

بار دمان و بارها فرو نشستن او بقعر زمین و اگر محسد ماه در برج حمل باشد دلیل کند بر گسستن کشتی و تباه
شدن موج در و باشد و اگر در برجی بصورت آدمی باشد دلیل کند بر ضرر در ان هنگام این در گسستن
و هلاک غرق و هم برین جمله دلیل کند بوقت در کشتی نشستن اختیارات کشتی در آب افکندن چون خواهی که کشتی
در آب افکنی بنگر تا زهره و مشتری هر دو ناظر باشند در طالع و چنان باید که ماه با عطارد باشد و حذر
کن نحسها در وتدهای طالع باشد یا در وتدها سرین و برجهای که موافق باشد مر سل اول
از حمل و ثور میانجیست دو بهر اخر از جوزا نیکست سرطان نیکست سنبله میانجیست سل اول
از میزان نیکست عقرب میانجیست دو بهر آخر از جدی نیکست قوس و حوت تباهست دلو میانجیست
و او آن وقت بود که ماه دروی بود بی نظر سعدها و نحسها و اگر نظر کند سعدها پس بدبختی
که زیاده می شود در صلاح او و نقصان می شود در نحوست او و اگر نظر کند نحسها پس زیاده می شود
نقصان او و کم می کند صلاح او و بطلمیوس می گوید بر کشتی مر حمل راست و فروتنی مر ثور راست تا
بدانجا که در آب باشد و دو کرانه او مر جوزا راست و پهلوها سرطان راست و انچه از وی بر آب
بایستد مر اسد راست و شکم او سنبله راست و انچه فرو می شود و بر می آید میزان راست و جای
ملاح مر عقرب راست و قوس ملاح راست و رسنها و غیر او مر جدی راست و بادبان مر دلو راست
و میلها کشتی مر حوت راست و گویند که بر سفینه طالع است و دویم خانه جانب کشتی است و سیم
جزو بالای اوست و چهارم در ازی هر دو جانب اوست و پنجم هوای کشتی راست و ششم شکم اوست و هفتم
سر پوش و علاقه اوست و هشتم انچه دیده بدان کاه از و باشد و نهم انچه در کشتی باشد و دهم
پس نیم او حمل روی کشتی هست ثور جای نشستنگاه اوست جوزا کرانهای اوست سرطان دو
پهلوی اوست اسد وجه اوست سنبله شکم اوست که در آب باشد میزان بر اوست عقرب
چوبهای اوست قوس بادبان اوست جدی رسنهای اوست دلو خانه اوست حوت از پس
نیم اوست انچه در آب باشد هر جایگاهی از ان که مسعود باشد اگر ماه در ان بود و خداوند او
مسعود باشد حکم کن بر ان جایگاه نیکی و هر جای که تباه بینی و ماه در وی و خداوند آن
تباه حال حکم کن بتباهی و فساد و ماه و طالع هر دو دلیل اند بر کشتی و خداوند طالع دلیل انکس
که در کشتی نشیند والعلم عند الله اختیار در روی کشتی بر آب کردن از انجا که سفر خواهی کرد چنان باید
که ماه و طالع برجی ثابت باشد که هر دو مسعود باشد و ماه پاک بود از نحسها و عیبها و دور بود
از شعاع زهره و مشتری در وتدهای طالع نشیند یا در وتدهای سرین و سرین کی و بهتر بود

اگر این هم اتفاق نیفتد باید تا زهره و مشتری در او یا در باشد و خاصه در وتد طالع
و یا در وتد وسط سما و بدانکه او ساعت که کشتی را بر آب کنی دلیل از ان ساعت باشد در نشستگاه
در کشتی حکم کنی بر انچه یاوی از نحسها و سعدها و نظرهای ایشان والله اعلم

برج دوم از طالع و آنچه در خور آن باشد از گونهای اختیاری اختیار وقت وام خواستن

دلیل طالع باشد بر خداوند وام و حال او و برج هفتم وانکه وام می دهد و ماه و عطارد هر دو
دلیل نفس او ام و حال او چو ماه در حال وام خواستن مسعود نظر کن بدان سعدها چه
دلیل باشد بر وام گذاردن و از ان منفعت بر گرفتن و اگر عطارد را بر حمل نظر باشد
در ان شوریدگی و دیر گذاردن افتد و اگر مریخ نظر دارد دلیل خصومت دارد و چو سازوار با
با خداوند طالع و خداوند هفتم و ماه و عطارد در طالع باشد و یا با خداوند او مسعود
با سانی تمام گذارد و اگر زیر شعاع بود در طریقه محترقه و یا هابط باشد در جنوب وام دهنده را
نیک نباشد و ستاننده را نیک بود و چنان باید که چو وام ستانی ماه در اسد باشد و یا در حوت
و یا در عقرب یا در قوس یا در دلو و او ناقص نور باشد و مشتری بدان نظر می کند و عطارد در طالع
می گویند هیچ خیر نباشد در وام دادن در ساعت زحل و آفتاب اختیار وقت وام دادن و باز گذاردن وام
و حذر کن از وام دادن در بودن ماه در جای تاریک و ان آخر میزانست و اول عقرب یا بودن او در میانه
فلک و او بدان وقت بود که برابری بطاق برجها باشد و یا هابط بود در جنوب در فلک جوزهر و
یا انکه در اول درجها باشد اسد و جوزا و قوس باشد و تا این درجها طالع باشد که بد است وام
دادن را و اگر خواهی که وام ستدن تو پنهان بماند و کس نداند چنان باید که بوقت وام ستدن
ماه زیر شعاع باشد روی نهاده به پیوستن سعدی از پس جدا شدن از آفتاب فاما اگر ماه
بوقت بیرون آمدن از احتراق روی به پیوستن مریخ دارد آشکارا شود و در زبان مردمان افتد
و عطارد را خاصه بوقت وام دادن نگاه دار از مریخ و چنان سازد که ماه با مشتری باشد
و یا با عطارد که او دلیل باشد بر شادی و زود باز یافتن وام و نگاه دار تا ماه و یا عطارد هر دو
نحس نباشد پس از ان نحس از انچه مریخ شغب و جاوری آورد و زحل روزگار دهد و چون خواهی
وام بگذاری طالع دلیل باشد بر ستاننده و هفتم بر دهنده و ماه و عطارد دلیل وام اگر هر دو
نیکو حال باشد گذارده شود و اگر یکی نیک حال باشد و دیگری تباه حال در بعضی از ان تقصیر افتد
و تمام گذارده نشود و اگر ماه با عطارد باشد و عطارد مسعود بود در مریخ ساقط باشد وام را

تمامی بگذارد خداوندان والله اعلم **اختیار نگاه داشتن مال و باز ستدن از انکس که برده بود** چنان باید
کابتدا بران جمله بود که وصف کنم پس ازان که قولی بگویم بر سبیل جمله و آن انست که در همه نوعها مال
انچه بحاصل آید و یا بدارند و یا بخرند و یا بفروشند که دوم خانه را باصلاح دارند و مشتری را که در طالع
خود دلیل کند بهتر بر مال و انچه ازانجمله از بهر بی نیازی و خاصه خویشتن داری چنان باید که طالع
و دلیلها بر جهای ثابت باشد و او تاد زایل نباشد و انچه باز برگشتن را باشد بخلاف این بود پس اصلاح
آوردن اصلها فاما باز ستدن مال را از انکس که برده باشد دوم را نگاه باید داشت و مشتری را
و ماه را با یک که مریخ ساقط بود مریخ باید که طالع ساقط بود و سهم سعادت و سهم مال
و خداوندان این دلیلها و برجها باید که موافق باشد مر ستدن مال را **اختیار نگاه داشتن آنچه بخرند**
و آنچه باز دادن نخواهد چنان باید که طالع و ماه در برجهای بسیار خوار باشند و آن و نیما آخران و طالع و
مزاج زحل نباشد و مشتری باید که قمر در یکی از دو برج او باشد و خداوند طالع ناقص بود در نور
رفتن و خداوند وسط سما و عطارد باشند از نحس و اگر ماه با عطارد ناقص باشد در سیر
نیک باشد و طبری می گوید برجهای کژ بطالع بهتر باشد مر مشتری را و چو ماه در برجهای مستقیم
بود و در زیادت باشد در شمار بدانند که هیچ دزد مال بهتر و بران غالب باشد و در فروختن
بعکس این باشد و می گوید خرید و فروخت در چهاریک اول از ماه هر دو بد باشند و هر دو تن را
نیک باشد و چهاریک دوم فروشنده را و سیم همچنان و چهارم خرنده را بهتر باشد و خاصه
چون ماه بزحل ناظر باشد **اختیار فروختن غلها** چنان باید که وقت فروختن غله ماه
در زیادت سیر باشد و در برجهای زایله و خداوند طالع در یکی ازین جایها باشد و او برج
سعود است و لیکن باید که طالع نیز از برجهای زایله بود و وسط سما و خداوندان او از نحسها
رسته باشد و ماه با عطارد باشد و شرقی بود و زود رو و از آفتها و نحسها رسته باشد
اختیار انبازی کردن چون خواهی تا با کسی در مال شرکت کنی و یا در عمل و غیر او
چنان باید که دران وقت ماه از نحسها پاک باشد و در حمل نباشد چه زود جدایی افتد
و اگر شرکت با کسی که مهتر از تو باشد خطر و رنج باشد و اگر در جوزا باشد نیک است
انبازی چه امانت کذاردن باشد مر یکدیگر را و آهستگی و در سرطان تباهست
از انچه خیانت و دزدی رود و غمازی بر یکدیگر و در اسد نیک است چه دران
ثنا نیکو باشد و منفعت و در سنبله نیک است چون دران منفعت باشد و ثنای نیکو از

مردمان و خردمندان و سود بسیار و اندر میزان تباهست چه زود تباه گردد و در عقرب همچنان
دلیل جنگ و ناخوشی دارد و در قوس نیکست در هری از چیزها و لکن هر دو گرکش باشند و گردن
ننهند یکدیگر را و در جدی نیکست چه اندر و شادی باشد و خوش باشند و در دلو
تباهست که دران زیان باشد و در حوت همچنین باشد چون این برجها طالع باشد و یا در شان
نظر نحس و یا سعد باشد و چو نحس نظر دارد خاصه زحل دلیل کند بر خلاف و
دروغ و اگر نظر مریخ کند دلیل جنگ و داوری باشد فاما سعدها و خاصه مشتری
چو نظر دارند بطالع یا بماه دلیل نیکوی و منفعت باشد و هر انبازی که در سعدها
از مثلثه بطالع نظر کند و یا بماه بهتر باشد و نظر مقابله و برج از خداوندخانه ماه
بماه و یا از ستاره پذیرند مر انرا بدان و یا از سعدی که شاهد بود دلیل باشد بر درازی
نزدیک جدا شدن و چنان باید که ماه را نجا خویشتن نظر باشد و اگر نه از جهت
جدایی افتد ایشانرا و چو ناظر باشد جدایی ایشان بر شود و خوش منشی باشد و همچنین
خداوند طالع چون نظر دارد بطالع دلیل باشد بر سود و خوش منشی بحال جدایی اگر
دیر مانند شرکت و اگر نمانند و بهترین هم او بود که خداوند طالع در طالع باشد و دلیل
کننده ترین برجها بر سود کردن برجها دو چندین باشد از انچه دلیل باشد بر امانت
و اعتماد بر یکدیگر و دیر ماندن انبازی برجهای ثابت خاصه اسد و حذر باید کرد
از انچه نحسی در او تاد افتد و طالع دلیل انکس باشد که ابتدا نکند بانبازی و اگر مال
بیشتر دارد هفتم دلیل دیگر انبازی بود و دهم دلیل انچه میان ایشان خواهد بود و دلیل
اندازه شود و چهارم دلیل عاقبت کار و هر جای که نحس را دلیل باوی بر زبان اینجا
فساد باشد و هر که نحس دلیل او باشد خلاف و خیانت ازان باشد و هر که سعد دلیل
او باشد وفا از وی بود و امانت و اگر ماه نزدیک ابتدا شغل متصل باشد و یا بنیر
او بدلیلی سزاتر باشد و ابتدا کننده را و توانگرتر را از یکه ماه ازان باز گشته باشد و عاقبت
کار ایشانرا خداوند خانه ماه و چون ماه در زیادت نور و عدد باشد سود ایشان بیشتر
باشد و هر که دلیل او نحس باشد و یا راجع و یا با مریخ بهم عدد و خیانت زو باشد و هر که
و چون دلیل او تا در باشد و در وسط سما سعدی بود که انرا انجا حظ نبود و برج ثابت بود
ایشان هر دو یار باشند در ماندن جوهر او برج و اگر سعد شرقی بود و حاصل سود ایشان بسیار باشد

و ثنا نیکو باشد و اگر شرقی بود و هابط سود ایشان اندک باشد و اگر غریب بود و صاعد سود
بسیار کنند باخر و پیوستگان انرا که یاوند **اختیار دو چیزی از فرجستن افزونی دا** ماه را
باصلاح باید آورد و عطارد را و خداوند بیت مال را و درجه بیت مال را خانه اسد را و لیکن
اتصال قمر بعطارد باید و باید که مریخ ساقط باشد ازینها و عطارد نیز صالح الحال باشد و پاکیزه
از عیب و اگر عطارد باشد پس در آنحال صلاحیت حال قمر و درجه خانه اسد باید و ثور مریخ را از
عطارد ساقط باید کرد و اعتماد همیشه درین حالها بر توجه مالکی باید کرد و در طلب سود بر عطارد و ماه
و درجه خانه اسد و خداوند او باید کرد و ثور مریخ را از هر دو ساقط باید کرد **اختیار وقت خریدن** چون
خواهی تا چیزی بخری سهم سعادت را نگاه باید داشت و چنان باید که در خانه مشتری باشد پیوسته
بسعدها چه او خریدار را بهتر باشد از فروشنده و ماه باید که در جهای راست مطالع باشد و در زیادت
نور بود و شمار و پیوسته بسعدها تا او چیزی را که بخرد سود کند و حذر باید کرد که ماه در برجهای کژ
نباشد و ناقص نبود در نور و شمار و پیوسته بنحسها چه او دلیل زیان باشد و فروشنده را بهتر بود از
خرنده و مریخ باید که از ماه و عطارد ساقط باشد که مریخ در خرید و فروخت دلیل خصومت و شغب باشد و همچنین
زحل را از ماه بمحاصه ساقط باید کرد و بدانکه ماه دلیل و چیزیست که میفروشند و ستاره که ماه ازو باز گشت
دلیل فروشنده بنگر هر کدام ازین جمله با سعدی باشد حکم کن انرا بسعادت و هر که با نحسی بود بنحوست
و اگر ماه بوقت خریدن مضر و نباشد نظر کن بوتد طالع مر خرنده را و بهفتم مر فروشنده را و زدهم بها را و زچهارم
او چیزی را که میفروشند هر کدام ازین او تاد مسعود باشد خیر و خداوندانرا باشد و هر که نحس بود زیان انرا
دارد و میان ماه و آفتاب نظر کند اگر میان جدا شدن از آفتاب تا بتربیع اول رسد ناظر باشد بمشتری نیک
باشد عامه را بعدل و انصاف و راستی و اگر میان تربیع اول باشد تا انجا که مقابله رسد نیک
و فروشنده را و انکس که خصومتی آغاز کند بکراهیت و اگر میان او باشد تا تربیع دوم پسا و نیکست
مر خرنده را و اگر دعوی و خصومت کند بد باشد مر انرا و اگر میان او باشد با اجتماع نیک باشد او چیزرا
که خریده باشد در بس **اختیار فروختن** چون چیزی را بخواهی فروخت ماه را در شرف کن
و یا در مثلثه باز گشته از سعدها و ناظر بنحسها و چنان باید که در برجهای کژ
مطالع باشد و ناقص بود در نور و عدد چنان دلیل کند بر انچه انکس خرد بران زیان کند
و فروشنده را بهتر ازان باشد که خریدار را **برج سیم از طالع و آنچه در خور آن باشد از اختیارها**
چوکان زدن چون خواهی که چوکان زنی چنان باید که ماه در برجهای منقلبه

باشد و حذر کن از ثوابت و دو چندین که او دلیل باشد بر گرانی حرکت و ماه را پیوسته
بسعدها و اگر بمریخ پیوسته بود از جای نشاشت روا بود و حذر کن تا با زحل نباشد
که راست نیامد حرکت و چنان باید که از خانه بیرون آیی خداوند طالع بسعدها پیوسته
باشد و یا در وسط سما بود و یا در خانه سعادت و در همه حالها زور زمین باشد
پاک از نحسها و از احتراق و حذر کن از پیوستن ماه و خداوند طالع بستاره در هبوط
که دلیل سر گشتن و افتادن باشد و اگر خواهی که بدانی تا غلبه و دست کدام را خواهد بود نگر
همچنانکه در باب شطرنج نگرستی و روی خود را بدان سوی کن که ماه دران بود و غلبه او
کس را بود که ماه در جانب او باشد **زیارت کردن خویشان و برادران را** چون زیارت
خواهی کرد بصلاح آر ماه را و برج سیم را و خداوندانرا و خداوند سیم را در وتد کن و تا در
مایل و تد و حذر کن از طالع تا ساقط نباشد و یا از خانه خویشتن چه او دلیل غایبی انکس
باشد که بزیارت او می رود و اگر توانی کرد که برج سیم خانه سعد باشد و خداوند طالع
پیوسته بدان از شکست و یا از تسدیس و میان ایشان قبول بهتر باشد از انچه دلیل
دوستی کند و پیوستن ماه بزهره نیک باشد و اگر قصد زیارت برادران از انچه دلیل دوستی
کند بهتر دارد زحل را باصلاح باید آورد و چنان باید که نظر او ستوده باشد و مقبول و اگر
برادران کهتر باشد عطارد بدل زحل و اگر خواهران باشد زهره را بر همه حالها و هم برین
قیاس برادرانرا و فرزندانرا که راه باز نموده شد **آموختن فقه و کارهای دین**
چنان باید که سیم را باصلاح باز آرد و خداوندانرا و مشتری و نهم را و چنان باید که طالع
یکی باشد از دو خانه مشتری و عطارد بصلاح باشد اگر قصد نظر دقیق دارد در علم چنان باید
که نظر دارد بعضی ازین دلیلها ببعضی نظر دوستی و همچنان بجایهای یکدیگر چندانکه ممکن
کردد **فرستادن رسولان** ماه را باید پیوسته باشد بستاره که دلیل انکس باشد که رسول از دل
او میدود و اگر سلطانی باشد بآفتاب و چنان باید که پیوسته بدان از جمله نحسها
رسته باشد **در آشکارا کردن خبرها** چون خواهی تا خبری را آشکارا کنی چنان باید که زهره
ناظر باشد بطالع چه او دلیل باشد بر آشکارا شدن حالها و آفتاب باید خاصه که نظر دارد
بصاحب طالع و روی سوی وتد دارد و یا در تثلیث طالع بود و هر دو نیز
ناظر باشد از مثلثه و یا از تسدیس و یا در وسط سما طالع بود **در پنهان کردن خبرها**

چون پوشیده کردن خبر خواهی و یا کار چنان باید که خداوند طالع با ماه زیر شعاع
باشد بنور آفتاب و اگر نتوان بدین باید که ساقط باشد از طالع و اگر هر دو در یک
زمین باشد نیک باشد و اگر پوشیدن فسادی خواهی یا هلاک خداوند طالع را از برین
نحس کن و اگر رستن خواهی سلامت سعد کن ایشان را و از نحس رسته **در تعویذ
و افسون کردن** چو خواهی که تعویذی نویسی و یا افسونی کنی ماه را باصلاح آر و زهره را
چنان ساز که در جای نیک باشد و ماه را بدان پیوندان و اگر عطارد را بدین اصلاح آری
پاک باشد و نیک آید او کارها **در تعویذ عاشق و برافکندن دم بدشمنی بر منهیحتدان**
چون خواهی که تعویذ دوستی کنی میان دو تن چنان باید که طالع برج دو چندین باشد
و خداوند ساعت زهره بود ناظر بطالع و بماه بنظر دوستی و منحوس و راجع نباشد و ماه
ناظر باشد از تسلیث یا از تسدیس و چون تباهی و دشمنی خواهی بمیان دو تن چنان باید که
طالع برج منقلب باشد و ماه در برج منقلب باشد و زحل و مریخ ناظر باشند بماه و خاصه زحل
و چنان باید که ساعت زحل را بود و در وسط سما باشد قوی و بدین را بدان نظر باشد و نیز
از یکدیگر ساقط و در کتاب هم می گوید که چون دشمنی خواهی کردن زهره را نگاه دار و عطارد و
مشتری و آفتاب و از زحل و مریخ و ماه حذر باید کرد و اگر بحدیث زنان باشد طالع و خداوندان
در برجهای ماده باشد و برجهای نر بکار نباشد مگر در حدیث نرینه و حد طالع زهره را
و در ساعت بود و بهتر او باشد که در ساعت اول بود از روز آدینه و یا در دهم ساعت و چون
خواهی که بشناسی ستاره طبیعت انکس که بدان عمل خواهی کرد از طبیعتهای مختلف کاثر ابر تخواهند
بشناس انوا و سلطانی او ستاره را با برکدام چیزیست از اندامها و بارهاش اگر ستاره انکس که بر ان
می افکنی زهره باشد بر دل و جگر و بر هر دو نوع از کش افکن و بر بلغم و اگر ستاره او زحل باشد بر سو
افکن و اگر مریخ باشد بر خون افکن و اگر ماه باشد بر بلغم افکن و بر خواب و کاهلی و اگر
آفتاب بود بر صفرا و بحتی کن در وهم که در آن سال هلاک شود و دلیل و شناسانی
ستارگان اگر دلیل و ماه باشد بر کارهای ان اندر وهم اینج عطارد را باشد و اگر عطارد
بود از این کار که دلیل او زهره باشد و همچنین اگر دلیلی باشد از ان دلیل بر ان می کمارد در فلک
چه او قوی تر آید در کار و اگر ستاره زن نر باشد عمل در ساعت ستاره ماده باید کرد
و اگر ستاره ماده باشد عمل در ساعت ستاره نر باید کرد و چنان باید که ستاره انکس که

عمل کند قوی تر از ستاره او باشد و تسلیط هم برین جمله باید کرد و لیکن حد طالع زحل را باید
داد و زحل را بجای زهره بباید نهاد و در طلب قوت و شهادت و خداوندان و ساعتها را
نگاه باید داشت و بهترین هم اینجا در دشمنی کنی روز شنبه بود که او زحل راست و در ساعت زحل
بهتر **تعلیم کردن آشنا** چون آشنا خواهی آموخت چنان باید که ماه در طالع باشد یا در سرطان
یا در سنبله یا در قوس یا در حوت چنانکه طالع یکی باشد درین برجها و ماه در این بود و خداوند
این برجها پاک باشد از نحسها و از احتراق و از عقده راس و ذنب که این برجها از ان
چون پر و بال باشد و وقت تعلیم او از در آمدن آفتاب شد در پانزده درجه جوزا تا رسیدن
او به پانزده درجه سنبله که جمله او سه ماه باشد و بهترین او باشد که اتفاق افتد که سعدها در
طالع باشد و یا ماه و یا در او تاد طالع باشد و در او تاد ماه سعدها باشد و ماه با سعدها باشد
و یا پیوسته بدان از تسلیث و تسدیس و اگر بعطارد پیوسته باشد و عطارد از نحس و احتراق
پاک بود **بیرون کردن مار و چیزهای گزنده از خانه** چون در خانه چیزی از ان زه
باشد چون مار یا چیزی دیگر و خواهی که آنرا با فسون بیرون کنی و یا بدار و چنان باید
که ماه و طالع در حمل باشد و یا در ثور و یا در جوزا یا در سنبله یا در میزان یا در قوس یا
جدی یا حوت و مشتری و زهره هر دو بماه می نگرند و پیوند دیکی از ایشان و یا یکی از ایشان
در طالع باشد و خداوند طالع ناظر باشد بطالع یا نظر مشتری و زهره فاما سرطان
و اسد و عقرب و دلو در ان هیچ چیز نیست اگر طالع باشد و یا ماه در ان باشد والله اعلم
**برج چهارم از طالع و آنچه در خور او باشد از نوعهای اختیاری اختیار
وقتی مر بناء شهرها** بطلیموس می گوید بنگر بدان جا که میخواهی تا شهرها را بر انجا بنا کنی
تا کراست از هفت ستاره و از کدام اقلیم است و از خداوندان او اقلیم و با جای اکر است
بقسمت از جمله زمین و سعد است یا نحس و انبار او کیست در ولایت او و جای اگر انرا ایزدی
باشد و کدام برجست که حصه از است اگر زحل خداوند انجا باشد چنان باید که چون
آغاز بنا خواهی کرد مشتری مقارن باشد با زحل و یا در وتد بود و ماه را باصلاح آری
و با مشتری کن و یا با زهره و ماه را حصه بزرگ کن در تثلیث اصل بنا و یا در میانه شهر و طالع با
تا برج مشتری باشد و یا برج پاک از مریخ و مریخ را ساقط کن از طالع و از ماه و بنگر خداوند
ساعت و یا خداوند جدی که در اصل در ان نهاده باشی و چنان باید که خداوند ساعت سعد باشد

و نباید که راجع بود و ماه باید که در روشنایی و شمار افزون باشد و ستاره که در شهر والی باشد
در فرح باشد و یا در شرف و آفتاب در برج باشد نزد طلوع و بنگر تا در حد کیست و بنگر
بسهم سعادت و خداوندان و چنان باید که در برج سعد باشد و ماه ناظر بدان
که زین سبب نعمت او شهر فراخ باشد و کار ایشان نیکو گردد و اگر سهم سعادت تباه
باشد بسهم فواید باید نگریست و سهم شهر و ماه با مریخ نباید که دلیل باشد تنگی چیز
و تباهی و مریخ را ساقط باید کرد از سهم سعادت و عطارد را باصلاح باید آورد از انجه
زحل را باصلاح آری بر زهره و مشتری دلیل کند بر دیر ماندن شهر و آبادانی او و بسیاری
مردمان در ان و فراخی نعمت و صلاح کار ایشان بر قوت کار مشتری و ماه و میراث کر
فتن ایشان از پس یکدیگر و اگر بدل مریخ زحل باشد شریک با مشتری در بهترین و هشتم
در ان شهر جنگ و شغب باشد و اگر بسهم سعادت پیوندد دلیل باشد بر بزرگی و
خیر ایشان و دشمن هر وقتی حصار کند انرا و غلامان بسیار باشد انجا و مملکت او
عظیم گردد و همچنین اگر زهره با او باشد و جهد کن تا مریخ را ساقط کنی در ان بد آید بنا و کوشک
شهرها و اگر نتوانی باری مشتری را قوی کن بر مریخ و مریخ را ضعیف کن یا در جایگاه او و بدین
و سهم سعادت را و همچنین بنگر پیوستن ماه و بازگشتن از نحسها و سعدها گذشته و آمده را
و همچنین خط اثنی عشریه ماه را بنگر و استوارترین انرا و مسعود **در اختیار وقت بناها** چون خواهی
آغاز کنی بنا را چنان باید که ماه در طالع و خداوندان در برجهای زمینی باشد و ماه در زیادت روشنایی
و شمار بود و یا در یکی ازین دو و ماه صاعد بود سوی شمال در بهری سوی وتد یا در شرف و دلیل
منحوس نباشد و بنگر تا خداوندان برج که دلیل باشد بر قوت بنا و بقای او و بهم بودن
مشتری و زهره و یا اتصال ایشان از تثلیث و یا از تسدیس و یا او و مقابله هیچ چیز نیست و بد
دلیل ماه در بوستان استوارتر از خداوند طالع بود از ماند که او بکون و فساد در یکی دلیل او او
باشد که در برج زمینی باشد در روشنایی خویشتن مشرف بر طالع ثبت زود زمین و بر وزن زمین
باید که در وتد و یا در مایلی وتد در زیادت بود و عطارد صاعد در میل و عرض و انکه ذاهب باشد
از هبوط بشرف پیوسته هر کجا باشد بستاره زود زمین مسعود تر آید و نباید که هابط باشد در جنوب
که او بدترین حالی باشد در بناها و او بتر بود که میان میزان و جدی بود و نیکو باشد که ماه در برجهای
زوایا باشد و او میان جدی و سرطان باشد و او دلیل بود بر نیکویی بنا و تمام بر آمدن او و ماه

از هفت روز تا چهارده روز باشد تا او بیشین بود و نیکو بود که ماه و طالع در برج جهاد و جدی
باشد و شاکل و در خور بنا چو سنبله که برج زمینی است و چنان باید که ماه و سهم سعادت
و خداوندان و عطارد رسته باشد از نظر نحسها و بهم آمدن او خاصه مریخ ساقط
انرا ازین دلیلها و از ان برج دلیلی نصیب مده در بناها و اگر چاره نباشد زهره را در جای
او قوی کن پیوسته بدان از دوستی و بر ان قوی از نجم مریخ تا تواند که کار زهره را تباه کند
از دوستی که میان ایشان است از انگه اگر مریخ تباه باشد و دلیل سوختن با عادت نکو را نی
کند و زحل را ساقط کن از زهره چون مریخ را نظر باشد عاسد را دور کن از زحل و درست
و زحل را از طالع و چهارم و با دیگر دلیلها چنان دلیل ویرانی بنا باشد در میل و اگر بنا
تمام بر نیاید و اگر تمام شود بیم درد و مصیبتها و بیماریهای بسیار و افتادن بنا باشد و نیکو
بود که ماه در ثور باشد چون آغاز بنا خواهی کرد چه او مبارک باشد مر خداوند و خداوند
طالع نباید که روی ساقط باشد و خداوند ماه و یا زیر شعاع باشد و با نحوس چه
او دلیل باشد بر انکه در ان بنا مجلس آرام نگیرد و سبب را از خداوند طالع و خداوندان
ماه شناسد و نباید که ماه ناقص باشد در نور و یا در عدد و نباید که منحوس باشد و یا
در هبوط در دوم طالع چه او دلیل کند بر انکه او بنا ودر وجه او ام صرف کند
اختیار و ویران کردن بناها چون خواهی که بنا را ویران کنی چنان باید که ماه از بالای هبوط می رود
و از نحس باز گردد و بسعدی پیوندد مشرقی باشد صاعد و مستقیم اگر نتواند با
بخداوند خانه باید پیوست از دوستی تا آسان تر ویران توان کرد و اگر از برج یا از مقابله
بنگرد آسان تر باشد ویران کردن و سعد و نحس را نگاه دار که نحس دلیل بلا بود و سعد
دلیل خیر و سعادت و بهترین وقت او کار او باشد که طالع بر آتشی بود و یا هوایی و ماه
و خداوند طالع در چنان برجها باشد و نیکو بود که برجها ناقص باشد از میان سرطان تا جدی
از بخش سبب فساد و ضرر است که روز بحرارت خود قوی کردانند تن را و بگشاید مسام را و
حرکت انگیزد و گذرگاه نفس را آسان گرداند و سبب آرد و دشوار کرداند گذر نفس را و خواب
آرد و خواستها را ببرد و نیکو باشد که خداوند طالع در غربی باشد و از آن رابع فلک و ناقص
در سیر و متصل بود و بکوکبی ناقص و ان و کوکبی که متصل شده است بان هر دو زایل باشند و ناقص
در برج هبوط باشند رونده با جزای هبوط و بطی السیر و هابط باشند که دلیل تنگی عمل باشد

واگر قمر شرف باشد از آفتاب ناقص روشنی و نور وزایل باشد از آفتاب پیوسته ستاره ناقص داو
دانگه بدان پیوسته باشد هر دو ناقص باشند وزایل در برج هبوط باشد ذاهب بجزو هبوط
هبوط ماه واگر زیر زمین باشد تدبیر ستاره دهد زور زمین واگر زیر زمین باشد بستاره
زور زمین وانگه هابط باشد در جنوب در میل وعرض ماه بستاره راجع پیوسته نباشد وخداوند
طالع راجع نبود چه راجع دشمن متحرك باشد و ربیت ودوم ماه باشد یا آخر چون روشنائی او
کمتر از نیم جرم او باشد واگر خواهی تا هر که آبادان نکرده دخان کن که ماه بخداوند خانه خود ننه بیند و
با آفتاب چنان دلیل باشد بر ویران کردن ودرخت و نبات ازین کنند واین هر دو یاری بر هم کوند
فساد در آید از آنچه هم بناها کون باشد وهم ویران کردنها فساد والله اعلم اختیار خریدن

زمینها چون زمینی خواهی خرید یا ضیعتی چنان باید که زحل در شرف باشد و یا در مثلثه
و یا در حد خویشتن و در مشتری باشد از وتد و یا از تثلیث و مریخ از آن ساقط باشد
و ماه در اول ماه پیوسته باشد بزحل از دوستی و در افزونی شمار بود و بنظر مشتری
چه آن دلیل باشد بر آبادانی زمین و زیادت ریع آن واگر نتواند که مشتری را بر زحل
کند بدل مشتری زهره را کن و ماه را نصیبی ده و برجهای را مسعود کن که فاضلتر
باشد از برجهای هوایی و چنان باید که ماه در شرف باشد در وسط سما وخداوند
طالع بدان ناظر وطالع و ماه پاك از نحس وعیب و بدانکه چهار وتد دلیل باشد بر حال
ضیاع و ویرانی و آبادانی ودوم از آن دلیل باشد بر آنچه در وست از میوه و از درخت
وچهارم دلیل بزرگ است و هفتم دلیل گیا و نبات است و بلسر گفت طالع وخداوند او
دلیل زمین است وعمارت آن ومشتری وستاره که ماه از آن بازگشتست دلیل آنست
که در زمین محدود و بحر سکان وکشاورزان راست و انگه ماه بدان پیوستست عاقبت
راست که چگونه گردد حال زمین هر کدام دلیل او قوی تر باشد حال او نیك بود وهر که ضعیف باشد
دلیل حال او تباه باشد و نحسی طالع وخداوندا و دلیل کند بر تباهی بزرگان و دزدان و سعادت او
دلیل کند بر صلاح واستقامت کار ایشان واگر وسط سما سعد بود دلیل کند بر بسیاری
درخت در آن زمین واگر مستقیم باشد واگر راجع بود سببی پدیدار آید که برکنند
او درختان او واگر وتد زمین دو چندین بود آن زمین دو نوع باشد کوه
و دشت واگر باری بود کوه باشد و زمین دشتی واگر زمین بود هامون باشد واگر هوائی بود

دو نوع باشد کوه بود و هامون واگر آبی باشد بیشها بود نزدیکی آب والله اعلم
اختیار کندن جویها و کاریزها و گشادن و راندن آب اندران
چون این شغل خواهی باید تا زحل مستقیم باشد ومشرقی و ماه در زیر زمین بود در سیم
و یا در پنجم واگر زیر زمین باشد در یازدهم و از نحس رسته و خاصه از مریخ وسعدها را بدان
نظر باشد و مقبول بود وخداوند خانه او بدان می نگرد و نباید که هر دو نحس و یکی در وسط
سما باشد که بیم ویران شدن جوی باشد و انباشتن چاه و زحل باید که در یازدهم باشد
از طالع سعدی که ماه بدان پیوندد در برج صاعد ثابت بود و قوی تر آن بود که ماه بمشتری
پیوندد اگر نتواند مشتری را در وسط سما کند کان باقی تر باشد و زحل را بسعدی
قرین کند و ماه را خالی بگذارد از نظر زحل از تثلیث یا از تسدیس وخداوند خانه
ماه در برج ثابت باشد باد و چندین واگر مشتری را نتواند در دهم کردن بدل آن
زهره را کند و نیکو بود که ماه در برجهای بارانی و آبی باشد چون سرطان و اسد و عقرب
و دلو و حوت اختیار نشاندن درختان و خرمابنان چون خواهی که درخت نشانی ماه را
در برجی ثابت کن وخداوند خانه او ناظر بدان از بعضی برجهای آبی واگر ثابت نبود
دو چندین وخداوند طالع صاعد باشد ومشرقی واگر صاعد باشد اگر چه مشرقی نباشد
شمار دیر وید و زود بازگیرد این آنست که خداوند طالع بدان ببیند واگر نه دلیل ماه بر آن
قوی تر باشد آنچه اگر در جایگاه قوی باشد و در زیادت نور رود بگیرد نما منفعت یا
خداوند از آن بدلیل نگریستن خداوند طالع باشد بطالع وخانه ماه و رستگی ایشان
از نحسها از آنکه اگر ساقط بود با منحوس و یا خداوند خانه در احتراق باشد خداوند از آنچه
نشاید بخورد واگر خداوند خانه ماه را نحس کند ستاره که بدان نظر دارد کشته خویشتن
بخرد ولیکن در زندگانی خویشتن از آن بر خوردار شود و بهترین برجها او بود که ثابت بود و
خاصه ثور و دلو و زحل باید که بجای نیك باشد در وتد طالع یا مایل و تدبجای که از آن
شهادت و نصیب باشد واز آن نصیب باشد در طالع و چنان باید که ماه وطالع خالی
نباشد از نظر سعدها و نظر قوی و شهادت وحذر کن از نظر مریخ بطالع ومشتری باید که
ناظر باشد بزحل از تثلیث یا از تسدیس و آن در خانه یا در فرح خویشتن باشد واو بهتر باشد
و نیکو باشد که مشتری بدین صفت باشد که طالع یا ماه در وقت کشتن در برج باشد که او کشت از آنجا

بود و اینست صفت برجها حبوب ثور راست تخم افکندن سنبله راست درودن جدی راست
قول دور سوس کشت جدی راست و درخت ثور راست و میوه هر نباتی که بدان حاجت آید
و یا بخورد اختیار تخم افکندن و یا کشتن که یکسال بدرود چون خواهی که کشت کنی
و یا تخم افکنی چنان باید که طالع برجی باشد دو چندین وخداوندان در برج منقلب باشد
زاید در نور و روشنایی ناظر بخداوند خانه خویشتن رسته از نحسها از آنچه اگر نحسی را
بدان نظر باشد او کشت را آفت رسد و ماه باید که در برج منقلب باشد و در زیادت
نور و عدد و ماه باید که بنحسها و شعاع نزدیك نباشد و بسعدها پیوسته باشد
و نیکو باشد که او اندر جدی باشد و یا در سرطان و یا اندر سنبله بود و یا در حوت
اختیار اجاره زمینها چون خواهی که زمینی یا خانه یا درختی باجارت دهی بصلاح آر طالع
و اوتاد را و چنان باید که در آن سعدها باشد و ماه منصرف باشد از سعود تعالی
و متصل بدان و آنچه از آن بازگردد بماه پیوندد از دوستی و بصلاح آر خداوند خانه ماه
و ناظر کن او را بدان و ماه را از نحسها دور کن و بدانکه طالع دلیل اجارت دهنده است
و ماه دلیل ستاننده و وسط سما دلیل بر اجره و مزد و چهارم دلیل عاقبت این او بود
که ماه بطالع ننگرد و نه پیوندد و باز نگردد و چون این حال نباشد ما سر او را تر باشد بدلیل
واگر طالع باشد اجارت جوید ولیکن باز گرد و نه پذیرد واگر پذیرد بحیلت و دستان
مشغول شود واگر سعدی باشد حریص بود واگر در هفتم نحسی باشد خلاف و تذویر
از جانب خداوند ضیعت باشد واگر سعدی بود انجا وفا کند و حرص نهاد واگر وسط
سما نحس باشد از اجارت بر نیاید واگر نحس در چهارم بود کار زمین راست نباشد
واگر نحس نبود کار زمین نیکو باشد اختیار کردن مالهای پنهان زیر زمین چنانکه کس نداند
چنان باید که ماه زیر شعاع باشد وخداوند بیت المال صحیح بود وهر دو یا یکی زیر زمین
باشند در وتد چهارم وطالع وخداوند او مسعود باشند و ماه بخداوند طالع نه پیوندد
از دوستی وخداوند دهم و هفتم ساقط باشند از زیرین وخداوند بیت المال قوی باشد
و مسعود آمیزنده با خداوند طالع فرو شونده در منطقه فلك خویشتن وحذر باید کرد
از نحوست ماه وخداوند خانه او وخداوند طالع وخداوند دوم از طالع اختیار پنهان کردن
کاد و پوشیدن آن چنان باید که خداوند طالع و ماه زیر شعاع باشند

پوشیده با آفتاب وهر دو سر پنجون بیکجا نباشند ساقط باشد چو باز پوشیده کردند
فسادی خواهی منحوس کن خداوند طالع را و سر بنه را و چون رستن خواهی سلامت سعود
ایشان را نما دلیل چون در وتد زمین باشد دلیل کند بر پوشیده ماندن کار و چون
در وسط سما باشد بر آشکارا شدن او والله اعلم برج پنجم از طالع و آنچه در خور او باشد
از نوعها اختیار وقت مجامعت از بهر طلب فرزند چون فرزند نرینه خواهی چنان باید که ماه در طالع
در برج نر در مثلثه آفتاب وخداوند طالع وخداوند خانه فرزند در برجهای نر باشد
در ناحیت که یاد کرده آمد از فلك و او بهتر باشد که شرقی بود از آفتاب وخداوند ساعت نر باشد
در برج نر و در طالع نباشد و نه در خانه فرزند مگر ستاره نر و ماه که رسته بود هم از نحس و هم
از احتراق و همچنین زهره چه اگر زهره تباه شود زمین را تباه کرداند واگر ماه تباه بود تخم
تباه شود و پس از آن منفعت نیاود بدان وحذر کن تا ماه در طریقه محترقه نباشد
وطالع را و خانه فرزند و ماه را رسته کن از نحسها و او ساعت را مفرد جوی و بری وطالع
در برج نر و خاصه میزان که او وسط سما است و بسیار فرزند است و نیز باید که در چهار یك
اول باشد از روز چه در آن وقت نطفه بهتر بگیرد واگر فرزند مادینه خواهی در ساعت
جفت گزین و دلیلها را که یاد کردیم در برجهای ماده و ناحیتی ماده واگر نتوانی که این همه شهادتها
راجع کنی هیچ شهادت آن بیشتر باشد فرزند بر آن جمله اند والعلم عند الله تعالی
اختیار وقتی از بهر بیرون آوردن فرزند مرده از شکم مادر
چون خواهی که فرزند را بیرون آری چون مادر بمیرد و یا فرزند در شکم او مرده باشد چنان باید
که بوقتی کنی که ماه ناقص روشنایی باشد و فرو رفته باشد در هبوط بسوی جنوب یعنی از وسط
سما ببرج هفتم و باید تا نظر دارد بمشتری و زهره نظر تثلیث یا تربیع وطالع نیز ناظر باشد بدین
دو سعد و بهتر او باشد که ماه وطالع در برج ماده باشند راست طلوع و در برج کژ
نباشند والله اعلم اختیار وقتی از بهر فرستادن کودك بدبیرستان و یا کسی را دبیری و علم شمار
آموختن یا کنیزکی را رود و سرود و الحان آموختن چو این کار خواهی چنان کن که ماه ناظر باشد بعطارد
و یا با او بهم باشند وهر دو پاك باشند از نحسها وعطارد زیر شعاع نباشد وطالع و
خداوند او منحوس نباشند وخداوند طالع در وسط سما باشد و یا پیوسته بسعدها و یا قوی
سوی طالع و ماه در وبال نباشد و نه در هبوط و نه ناقص نور که دیر آموزد وعطارد در نشیب هبوط

نباشد و نه هفتم و نه راجع و بهتر او بود که صاعد بود و شرقی و خداوند خانه ماه و خانه عطارد
ناظر باشد بدیشان و نباید که در ششم باشد یا در دوازدهم که تباه بود و بهتر او باشد که طالع بود و یا ماه
در آن باشد بر صورت مردمان باشد و برجهای روحانی چون جوزا و سنبله و قوس و اگر عطارد از ماه ساقط
باشد هیچ چیز از تعلیم پدید نیاید و اگر عطارد در هبوط باشد یا در جای علیا و تند تعلیم بگریزد
اختیار بمهمان شدن و یا بعروسی و یا غیر او از مهمانیها چنان باید که
در این کارها که ماه با یکی از دو نحس نباشد یا در مقابله یا تربیع ایشان نباشد و مقارنت ایشان نباشد
و در اوتاد نباشد و ماه باید که بسعد پیوسته باشد از پیش خویشتن و اگر از دوستی بسعدی نگرد
نیکوتر باشد و طالع را و اوتاد را مسعود کن و اگر زحل در اوتاد باشد و یا نظر کند که ماه بدان پیوسته
باشد دلیل کند بر ناخوشی طعام در مهمانی و ناگوار و مریخ دلیل باشد بر سرخی که در پیش ترطوبها
و یا بر گرمی او و مشتری دلیل کند بر پاکیزگی طعام و خوشی و بسیاری و بخور و جای مهمانی و همچنین
زهره و عطارد چون با سعدی باشد و آفتاب دلیل باشد بر بسیاری طعام گرم و بسیاری
و ماه دلیل کند بر بسیاری بوارد و ماهی و مرین هر دو دلیل کنند بر بزرگی خداوند مهمانی و حاضر آمدن
بزرگان و مقارنه ماه و زهره و عطارد را بر بسیاری سرود و رود و رقص و شادی و مقارنه او
مشتری را دلیل باشد بر بسیاری سخن اندر حکمت و علم و اگر نحسها در میزان باشد و یا در جای ماه
دلیل کند بر زیان انجای خوردنیها چون ترب و نمک و اگر در اسد باشد حذر باید از گوشت و اگر در سنبله
باشد از چغندر و نمک و اگر در قوس باشد صید بیابان نباید خورد و اگر در حوت باشد ماهی تازه و شور
نباید خورد و بدانک طالع و خداوند او مر ابتدای طعام را باشد و وسط سما دلیل میزبان باشد و سیم
بر بنات و چهارم بر خویشان خداوند مهمانی و پنجم بر بزرگان و حال میزبان و خویشان او و ششم
بر بندگان و خادمان او و هفتم بر آوندها و قدحها و هشتم بر لجبازی و ترشی و نهم بر طباخ و بر آنک شام
آرد و دهم بر احمد مجلس و یازدهم بر سبب کار عروسی و دوازدهم بر میزبان یا خداوند عروسی اگر دلیل
سعد با وی حکم بسعادت و اگر نحس یا وی بخلاف و بنگر به پیوستن ماه و بازگشتن آن
اگر آنگه ماه بدان پیوسته باشد در وتد بود در برج ثابت نشستن ایشان یک روز بود
و اگر در برج دو جسدین بود بیشتر از یک روز بود و اگر در برج منقلب باشد نیم
روز و اگر بستاره زیر شعاع پیوسته باشد بجای پوشیده و پنهان نشینند و اگر
بماه خداوند خانه او نظر کند جای بدل کنند و اگر نظر کند بدانکه ماه بدان پیوسته است

خداوند خانه او دلیل بر خوش طبعی و جوانمردی میزبان باشد و اگر مریخ در وسط سما
باشد در مهمانی جنگ و داوری افتد و اگر زحل باشد سخنهای زشت و اگر خداوند ساعت در
طالع باشد و یا در دهم در ساعتی که بنشینند طعام پیش آرند و اگر زایل باشد از این دو جای
نباید تا ستاره از انجا برود و بطالع نظر کند و اگر از دهم بگذرد زودتر آرند از آنکه باز زوال
نظر باشد و در وتد دیگر برابر آرند از آنکه نظر نباشد و بدانکه چون ماه بسعدی پیوندد از
تربیع یا از مقابله و یا از نحسی باز گردد دلیل کند که میزبان بر سر خوان حاضر آید
و اگر از تثلیث یا از تسدیس باشد حاضر نیاید و اگر انجم یاد کردم زیر شعاع باشد حکم
مهمانی را هر جای حکایت کنند و خطر خداوند مهمانی را از آن ستاره نگر که ماه بدان پیوسته
باشد اگر در وتدی باشد مرد معروفست و اگر در شرف باشد از بزرگانست و اگر در خانه
خویشتن بود و یا سعدی باشد و یا در نظر سعد باشد از وجوه باشد و روی
شناسان و اگر در مایل وتد باشد کمتر از این بود اختیار وقت شیر دادن کودکان
اگر دایه گیری و یا شیر دادن خواهی چنان باید که ماه با زهره بهم باشد و زهره راجع
نباشد و نه محترق و فروزنده باشد بفلک حضیض خویشتن و ماه پاک باید از
نحسها و از احتراق و پیوسته باید با سعدها تا بهتر باشد مر اجال را وقت باز گرفتن از شیر
او وقت بهتر باشد که ماه پاک بود و دور از شعاع آفتاب هفتاد درجه پیوسته باشد
بخداوند خویشتن و خداوند طالع و یا خداوند برج ماه در برجی از برجهای نباتی و طالع
از خانه سعدها باشد بیرون از زهره چه زهره دلیل کند بر آنکه بچه از فرزندان از شیر باز نگیرد
برج ششم از طالع و آنچه در خور آن باشد از نوعهای اختیارات اختیار
وقتی مر علاج کردن تن خویشتن را چون علاج کردن تن خواهی بداروی خوردنی
باید بنگری از علاج نگر بدانچه از تن تو بکدام برج راست ماه باید که در آن برج باشد
پاکیزه و مسعود اگر در زیر نیم تن باشد ماه باید که میان وسط سما باشد و وتد زمین
که از ناحیت علیا خوانند و اگر علت زیر ناف باشد تا بقدم چنان باید که ماه زیر
زمین باشد از فلکی که از ناحیت سفلی خوانند و اگر علاج از بهر زیادتی را باشد ترتیب
چنان باید که ماه در زیادت نور باشد و اگر نقصان کردنی و استفراغی تا ماه ناقص نور باشد
طالع باید با سعد باشد چه او دلیل نفع باشد و ماه در زیادت عدد باید والله اعلم

در علاج کردن بیمار باید نگریست با بیماری او از جنس کدام ستاره است اگر دلیل او مریخ
باشد علاج کن در آن وقت که مشتری در وتد باشد و اگر دلیل او زحل باشد علاج کن بدان
وقت که آفتاب در مثلثه بود و اگر دلیل او عطارد بود زهره در وتد باید و اگر دلیل او ماه بود بدان
وقت باید که ماه در مقابله صاحب برجی باشد که در وست و زهره در وتد بود و اگر دلیل
منحوس بود در علاج باید چون دلیل در وتد نباشد و ماه پاک باید از نحسها و از احتراقها یا
پیوسته بسعدها و در هبوط و وبال و طریقه محترقه نباید و مقابله خداوند ششم یا هشتم و یا آفتاب یکجا
و یا مقابل یا تربیع او و یا از سر اوج او بر دوازده درجه باشد یا کم از آن از پیش یا از پس علاج کردن دردهای کهن را
چنان باید که ماه در ثور باشد و در مثلثهای او از آنچ انوار برج زمینی است
و ماه پاک باید از نحسها و سعدها در اوتاد ماه باید از ثور تا قوی تر باشد علاج را
و حذر باید از پیوستن ماه بر خارجه از آن سبب در از ماند ه اختیار وقتی علاج
و غرغره و در بینی چکانیدن چنان باید که ماه در حمل باشد و یا در ثور و طالع یکی از ایشان بود
و ماه در نور ناقص باشد و در نشیب از آنکه این دو برج از ناحیت علیا اند و ماه را
باید بسعدها نظر دوستی را از نحسها و از احتراق پاک باید از تربیع آفتاب ساقط باید
خاصه در حمل از بهر گرمی آفتاب و در رود در بینی چکانیدن را ماه باید که در سرطان باشد
و یا در اسد و یا در سنبله و طالع یکی بود از اینها و پیوسته باشد بسعدها و پیوسته بود بستاره
راجع و تباه نباشد بطلیموس می گوید علاج سر غرغره را ماه در حمل باید و یا در اسد و یا در
و یا در قوس مسعود بزهره و حذر باید از تربیع آفتاب خاصه در حمل اختیار وقت حقنه ماه در میزان
باید یا عقرب و طالع همان از آنچه این دو برج سبک باشند و از ناحیت زیرین اند و بهتر
او باشد که سعدها نظر کنند بماه و ماه زاید بود و پیوسته بسعدها و این دو برج شایسته اند که
حقنه کردند اختیار داروی مسهل و ماه در میزان باید و یا عقرب و طالع همان در بعضی برجها
حیوانی بجز جدی و بهتری عقرب باشد و حوت و سرطان نیک باشد از آنکه برج آبی است
و بطلیموس برجهای آبی را اختیار کردی و میزان نیکست از آنکه برج زیرین است و ماه
پیوسته باید بسعدها و در اوتاد ماه نحس نشاید و اگر چاره نباشد در تثلیث یا تسدیس
باید بی دیدار شعاع و حذر باید از زحل که او دارو را در شکم ببندد اند و هر چند
ماه از زحل دورتر باشد بهتر بود و مریخ در داروی بدنیست از آنکه او تحلیل کند و بگشاید

بکری که اندر وست ولیکن ماه بدان پیوسته نباید که دلیل فرو بردن و خون راندن باشد و زحل
بندد دارو را و اندک رود و غم بیشتر آرد از مریخ و هر چند ماه به مریخ نزدیک تر بود اسهال
بیشتر آرد و هر چند دورتر کمتر و فعل زحل بخلاف این بود و از تربیع آفتاب پرهیز باید کرد
که زیان دارد بغایت علاج دبالی چنان باید که طالع جدی بود و یا دلو و یا حوت و ماه در یکی باشد
از این برجها پیوسته بسعدها و پاکیزه از نحسها اختیار دست بردن بچشم با آهن اگر در چشم چیزی باشد
که حاجت آید با آهن چنان باید که بوقتی کند که ماه در زیادت نور باشد و شمار و پیوسته بود
بمشتری یا زهره زور زمین اندر طالع و مشتری در طالع بود زور زمین و یا در دهم و یا در یازدهم
و یا در نهم و ماه پاک باید از نحس و از احتراق و خاصه از مریخ و بترین نظر مریخ بدان وقت بود که آن
زاید باشد و اگر مشتری نتواند که زور زمین کند در جای قوی باید کرد از طالع و ماه را نظر باید کرد
با آفتاب و پذیرنده نور چه او دلیل باشد بر سلامت و زود بهتر شدن علاج سپیدی و آنا من چشم را
ماه در زیادت نور و عدد باید و پاک از مریخ فاما زحل نظر او سهل بود چون زاید نور باشد و عدد و
ناظر چون از استقبال بگذشت مریخ ناظر باید از تثلیث و یا از تسدیس و پیوسته بسعدی و مریخ را قوی
نباشد و آهن را بچشم نباید آورد و ماه در برج او اندام باشد حال آنکه در اشارات برج ششم در ورق
مقدم می گوید که چون علاج کردن تن خواهی بداروی خوردن یا بنوعی دیگر از علاج بنگر بدانچه از تن تو تا
کدام برج راست ماه باید که در آن برج باشد پاکیزه و مسعود و یا زهره و قول ظاهر اما فصوص ... ملاء
ناقص نیست زیرا که آهن رسانیدن بعضو که قمر در آن باشد باعث نفع بر زخم باشد اما در حالات دفع فساد
از آن عضو کند و نه طالع برج او اندام بود و نه ماه در برج دو جسدین باشد و یا برج منقلب چه دیگر باره
آید با آهن بکار داشتن والله اعلم اختیار وقت رگ زدن و یا دندان بر کندن و یا بریدن ماه در برج منقلب و یا دو جسد
نباید و پیوسته بنحسی مگر که سعدی باشد قوی با ماه در برج او اندام و ماه در برج زمینی نباید و نه
طالع بوقت این کارها و حوت نشاید باول ماه تا از آفتاب جدا نشود بدان از ده درجه و اجتماع و استقبال
نشاید و حذر باید بودن مریخ در طالع و یا با ماه بهم بودن و یا نظر او و همچنین زحل مگر در اول ماه چون زیان
او کمتر باشد چه اگر این دو نحس را شهادت باشد تا خون گشایی باز نه ایستد و یا دیگر باره با آهن حاجت
آید و در رگ زدن نیکوتر که ماه در زیادت نور و عدد باشد و در برج نر بود پیوسته بسعدها و نباید که در
جوزا باشد در این باب خاصه چون نحس بود و یا تباه یا محترق اختیار وقت حجامت هم مانند باب پیشین
باید کرد مگر ماه را اما باید در نقصان و عدد در روشنایی بود و پاک از نحسها و نباید که با مریخ باشد چون

در برجهای زمینی باشد و یا در حوت و خاصه چون سعدی نباشد دران و اگر خواهی تا خون بشتر رود
چنان باید که ماه در زیادت نور باشد در برج نر پیوسته بمریخ و بترس مگر که ماه در نشیب باشد
و خداوند خانه ماه ناظر باید از تثلیث و یا از تسدیس و سعدها بدان ناظر و بترین و قتها و برجها
رحجامت را ثور و اسد باشد و اگر خون اندک خواهی تا رود اندر آخر ماه حجامت کن و ماه را در میزان
یا عقرب کن و حذر کن از پیوستن او بعطارد و زحل درین باب خاصه و در دیگرها باك نباشد و
دوروسوس می گوید گفت چون در دوم باشد و یا در هشتم بنحوس بود نشاید این حال را و حذر باید
کرد اختیار ختنه کردن ماه در عقرب نباید خاصه در اوتاد فاما در تثلیث و تسدیس چون ماه ناقص باشد
باك نیست و ماه با زهره بهتر بمشتری پیوسته و زحل را قوت نباید بدین ستارکان و خداوند
طالع صاعد باید و ماه در برجهای سمائی اختیار ناخن چیدن ماه در زیادت نور و عدد باید
و طالع و جوزا نباید و ماه در خانه زهره بهتر باشد و یا خانه مریخ یا سرطان یا اسد تا این شغل را
سازوار بود اختیار موی برگرفتن ماه در برجهای دو چندین باید بدون سنبله و حذر
باید از ثور و جدی و حوت و قوس و جوزا و نشاید در حمل و میزان و بمشتری پیوسته
باید تا دلیل کند که در شادی برروید و در تن درستی و ماه در برج نباتی نباید و نباید
که از برج زحل پیوندد و یا بمریخ چه موی اندر غم برروید و همچنین باشد کم در برج
منقلب باشد و بزحل پیوسته در اندوه و اندیشه براید موی اختیار بگرمابه رفتن و موی
برگرفتن ماه در خانهای مریخ باید بی نظر زحل و زهره و دیگر ستارکان اگر نظر دارد
رواست و اگر نه در خانه مشتری و یا در سرطان یا در اسد و خانه عطارد و زهره و زحل
با ماه بهم نشاید و اگر آهک کنی ماه در برج آبی باید ناقص بود و در برج کم موی دارد نباید چون
حمل و ثور و اسد و جدی و خداوند طالع باید که از وسط سما ببرج هفتم فرو می آید
اختیار برده خریدن ماه و طالع در برجهای بود با صورت مردمان و خداوند طالع در
برجهای آدمی باید رسته از نحس بجز حمل و عقرب و جدی و حوت و ماه و طالع و خداوند طالع
و ماه بنحسی پیوسته نباید و نه در وتد زمین بنحوس و نه در برج منقلب چه دلیل گریختن
کند و ناپاینده گی مگر میزان بتنهائی نیك است اگر ماه درین برجها باشد از نحس بازگشته
گریزپای باشد و اگر بنحسی پیوسته باشد دیگر باره بفروشند او را و دوروسوس گفت اگر
ماه با طالع در حمل باشد بوقت خریدن بنده پلید و خیانت کر و دزد باشد و در ثور

یفعت کر و فرمان بردار و امین و موافق مر خواجه را و در برج کش و در اول جوزا نشاید مگر که آخر باشد
بود و در سرطان نشاید که کردن کش باشد و اگر در اسد باشد نیکوتر باشد ولیکن
بسیارخوار باشد و زود در معده بنالد و درد آید و اگر در سنبله بود مهربان باشد
و نازکننده و اگر در میزان بود راست کو و دانا و اگر در عقرب باشد مکر کی بحق چنین بود و ضعیف
دل و خیانتکر و اگر در دلو باشد کارکننده و راه یافته باشد و اگر در حوت باشد بد اندیش
بود بر خداوند او و هلاك خواجه جوید و اگر در قوس بود جلد آید و قوی و گردن کش و اگر در جدی
محرکه در وغ زن باشد و بدخوی و این آن وقت باشد که درین برجها سعد نباشد و نه نظر
سعد بدین برجها و اگر سعدی بود درین برجها خیر و سعادت زیادت کند و اگر نحس باشند
همچنان زیادت بر نحوست دلیل کند اختیار آزاد کردن بنده ماه باید که از نحس و از احتراق
دور بود و در عدد باید پیوسته بسعدها و او و سعد مشرقی باید و زیرا چه اگر غربی بود از پس
آزاد کردن پیوسته بیمار بود و ضعیف تا بمیرد و زیادت بودن ماه تن درست باشد
و زیادت عدد مال یابد و آفتاب و آفتاب در وسط سما باید که پاك از نحس بود خداوند را آن بخیر رسد اگر هر او نحس و بوقت آزاد کردن چنان سازد که بترین از تثلیث یا از تسدیس
و دلیل موافقت و دوستی باشد از بنده و خداوند از وی نیکوی بیند و نظر تربیع میانه باشد
و نظر مقابله با خداوند خصومت کند و ماه باید که در برج ثابت باشد از سعدها بازگشته
و بنحس پیوسته و بداند که انجه ماه و آفتاب از و بازگشته باشد دلیل خداوند بود و پیوستن
ما دلیل باشد و طالع دلیل مهتر و هفتم دلیل بنده و دهم سبب آزاد کردن و چهارم عاقبت
آزادی و اگر ماه در هفتم باشد با نحسی دلیل باشد که پس آزادی ببندگی افتد و در دیگر وتدها
هم برین جمله نظر کن و حکم اختیار بیرون کردن دیوان از خانه چون در خانه دیو باشد
و یا خداوند خانه و یا چیزی کروی بترسد خواهند که او را ایدا روی دور کنند و یا افسون
و غرایم چنان باید که ماه در طالع باشد در حمل یا ثور یا جوزا یا سنبله یا میزان یا قوس
یا جدی یا حوت بازگشته از نحسها و پیوسته بسعدها و زهره و مشتری ناظر بماه یکی
پیوندد و یا بهر دو در طالع و حذر باید از بودن ماه و طالع در سرطان و اسد و عقرب
و دلو چه از ان خبر نباشد و صاحب طالع پذیرنده باشد و ناظر بطالع نظر داشته
باشد و مشتری و زهره برج هفتم از طالع و آنچه درخور آن باشد از نوع ها

اختیار در املاك زنان ماه در دوازدهم نباید و نه در حمل و سرطان و جدی و دلو و نه در
برجهای که دران نحسی باشد یا ذنب و چنان باید که ماه پیوسته بسعدی باشد و در برج منقلب باشد
و بهترین میزان بود و در برج ثابت نشاید والله اعلم اختیار زن کردن و بنا افکندن یعنی
نزدیکی کردن بزن ماه در برج منقلب نباید و نه دو چندین و برج ثابت باید
و بهترین او ثور باشد و اسد و میانه ثور بهتر است و اول و آخر او دلیل باشد که زن میان
مردمان تباهی کند و نیمه اول جوزا تباه است و نیمه آخر نیك است و حمل و سرطان تباه است
و اسد نیك است و لیکن بر مال یکدیگر بخشایند و از اجون مال غریبان دارند و سنبله زن شوی
دیده را نیك است و دوشیزه نشاید و میزان خواستن را نیك است و نزدیکی را نشاید و اول عقرب نیك است
و آخر او تباه است از انچه دلیل باشد که صحبت ایشان دیر نپاید و قوس میانجی بود و او بهتر که
دران پیوندی و اول و میانه جدی بد است و آخر او نیك است و دلو تباه است از انچه زن تیزشهوت
باشد و حوت نیك است ولیکن سلیطه آید و دشنام دهنده و همچنین دلیل طالع و نظر سعد
و ساعت نزدیکی طالع را و اوتاد و ماه را و زهره و جایهای ایشان نگاه باید داشت و حذر
باید از فساد زهره و نظر او بنحسها و چنان باید که در خانه سعدها باشد و حدها او پیوسته
بخداوند برج و اگر سعد باشد و اگر نحس بازگشته از ان و مشتری مشرق باید و زهره بدان
پیوسته از تثلیث و ان مشرف باشد بر ماه و مشتری در نظر ماه ماه باشد از تثلیث و بهتر او بود
چه دلیل باشد بر فرزندان و بسیاری چیز و ماه و مشتری و زهره باید با یکدیگر ناظر باشند از
تثلیث و بهتر او بود که در مثلثهای آبی بود و ماه زاید باشد در شرف زهره و یا در خانه و برج و مثلثه
و یا در قران مشتری و عطارد و عطارد مسعود باشد و قوی و آفتاب را هم برین جمله بصلاح باید
داشت از انچه آفتاب و طالع و آنکه ماه از ان بازگشته باشد دلیل کار مرد باشد و زهره و ماه را
و آنکه ماه بدان پیوسته باشد کار زن در وسط سما و ماه بتوان داشتن حال میان ایشان در
وتد چهارم و خداوند خانه ماه و عاقبت کار ایشان و حذر از نگریستن نحسها با آفتاب از قران
و تربیع و مقابله اگر زن شوی مند باشد ماه در برجها دو چندین باشد و نحسها در طالع نباید
و نه نظر ایشان بدان از دشمنی و سعدها در وسط سما باید و اگر برج دهم بسیار فرزند باشد
بار زن با اول بار که نزدیکی کند آبستن شود و چون نحسها نظر کنند بزهره از مثلثه چون سعد نحس
بکند چه دلیل فرزند باشد و نیکو بود که طالع و ماه در برج آدمی باشند و زنظر نحس پاك

و زسعد مقبول و یا ناظر با بهتر باشد و حذر کن در وقت تزویج از بودن ذنب در خانه فرزندان
از طالع شوی چه دلیل اندك فرزندی باشد و تباه شدن ایشان و راس دران خانه نیك
باشد چه دلیل بسیاری فرزند باشد با عمر تمام و نامداری و شادمانی و مولود مرد و زن را بباید
نگریست چه اگر در مولود ایشان در وسط سما سعدی باوی بدانی که در اول سال زنان شوی
فرزند آید و اگر ان برج بسیار فرزند باشد با اول نزدیکی بار گیرد و اگر در مولود هر دو در یکی
برج بیك جایگاه سعدی باوی دلیل دوستی باشد میان ایشان و اگر خواهی تا بدانی
کز دو کدام بار خویشتن را شهور کند اگر ماه یکی در دوازدهم دیگر باشد خداماه از امقهور
کند و بهترین تزویج او باشد که طالع او برج باشد که دران سعدی بود در اصل مولود
و اگر زهره در برج نر باشد و مشتری در برج ماده مرد را بهتر باشد که زن را اگر
آفتاب و دلیلهای نحوس باشد و دلیلهای زن مسعود و زهره با مشتری مرد را غم و
سختی رسد و زن را شادی و منفعت و اگر زهره با یکی باشد از دو نحس و یا نظر کند
بدیشان زن رسوا شود و دیر نمانند و اگر در ابتدای کار ماه منحوس بود هر دو در
بلا و سختی افتند و اگر عطارد را ناظر یابی بسعدی میان ایشان رود و فرزند باشد
و اگر طالع یا با ماه نحسی باشد همیشه میان ایشان داوری و جدائی افتد و بدخوی و همچنین
بود اگر در مولود ما ایشان را بیکدیگر نظر باشد و لیکن ماه در نور زمین باشد بصلاح آید
و بدانکه ماه بدان می پیوندد و یا زان باز می گردد چون در ابتدای تزویج از یکدیگر ساقط
باشند میان ایشان دوستی و الفت نباشد و میان اهل بیت ایشان دشمنی باشد و چون
بدلیهامر خداوندان نظر کند از مقابله دلیل باشد و میان اهل بیت ابر بدخوی و بسیاری
خصومت و اگر با او بهم باشد بر تنگ دلی و اگر نظر تربیع باشد بر میانجی حال و گاه گاه تنگدلی
و اگر نظر صاحب خانه باشد نیك و یا تسدیس دلیل کند بر دوستی اهل و نیکوخوئی و اگر زهره را
حال مانند این حالها باشد دلیل خویهای زن همچنین باشد و چون آفتاب و زهره ساقط باشند
طالع را و هفتم را خداوند ایشان را ابدالاو بیار و اگر ماه در ابتداء تزویج ساقط بود در ششم و یا
دوم و یا دوازدهم دلیل سختی و بلا باشد در صحبت ایشان و اگر ماه از وتدی پیوندد بتربیع نحسها
و یا بمقابله ایشان میان ایشان جدائی افتد و دشمنائکی و بدترین نظرها مقابله باشد
و اگر نحسها از تثلیث یا از تسدیس بنگرند دلیل دوستی کند میان ایشان ولیکن

بیمارشوند واگر ماه با نحسها پیوندد وپیوسته مجامعت بود دلیل کند بر مرگ یکی از ایشان
وبهتر او بود که ماه در طالع بود ویا در وسط سما واگر در برج نر باشد بهم آمدن مرد
بمیرد واگر در برج ماده زن وبهتر آن باشد که در برج ثابت بود در وتد وپیوستن
از تربیع بود از انجا اگر ماه زایل باشد از وتد ویا در برج منقلب او نیکویی نبود وتباه شود
وبرج ماه را بباید نگریست نا نراست یا ماده از انجا حکم کن مرد وزن را که نکیت کرا افتد چون
ماه بسعدها پیوندد نیکویی با دوستان خداوند تزویج وبهتر او باشد که در برج ثابت باشد
در وتد وپیوستن او از تربیع بود بهتر او بود واگر از وتد زایل بود بسعد نیکویی از دوستی
یا دو ویا از برادری مگر از تربیع اول باشد از میراث ویا از دینی واگر از تثلیث اول باشد
وماه در طالع بود از سبب فرزندی واگر از مقابله بود از جهت سفر ورفتن واگر
از تثلیث دوم باشد از سفرها وعبادت واگر از تربیع دوم از سلطانی واگر از مقارنه بود
از عمل دست او باشد وشناختن او از درجه اتصال باشد ومحل او ومحل خداوند
ساعت از اوتاد وارباع زود رو ودیر رو ومیانجی وبهم بودن ماه را با نحسها
بوقت دخول میان ایشان زشتی وناخوشی بود ومخالفی وآن انگاه باشد که ماه بطالع ننگرد
اگر در هفتم باشد ویا در چهارم از جهت زن باشد اگر در دهم ویا در طالع باشد از جهت
مرد واین در وتد سما ووتد زمین دلیل کسی باشد که میان ایشان تباهی کند
وکسی هست از اهل این صناعت که می گوید هرچه بنگر د بنحسی که آن نحس کننده ماه باشد
از بهر خانه کبنگرد فساد از جهر آن خانه باشد از خانهای فلک والله اعلم بالغیب

اختیار وقت بحرب رفتن چون بحرب خواهی رفتن طالع یکی را کن از خانهای ستارگان
علوی وقوی تر هرد وخانه مریخ باشد چون مریخ در تثلیث طالع باشد ویا در تسدیس او
وخداوند طالع در طالع باید ویا در وسط سما ما در یازدهم وحذر کن از چهارم وهفتم وهشتم
واز انگه محترق باشد ویا ساقط یا بستاره ساقط پیوسته که او را قبول نکند وخداوند هفتم
در طالع باید پیوسته بستاره که او را قبول نکند ساقط واز در طالع مزاحمت نباشد وبه
روی یا ستاره که در احتراق می شود ونامقبول باشد ونباید که بستاره پیوندد در وتدی
کاو نپذیرد باشد وساقط کن از طالع وبیرون باید که پیوسته باشد بخداوند طالع
یا خداوند طالع بخداوند هفتم اندر دهم وخداوند خانه طالع باید که در جایگاه نیک باشد مر

مقبول

مقبولت وناظر بطالع از دوستی که ان دلیل باشد بر نشاط سپاه ونصرت ایشان وخداوند
هفتم برین حال نباید که دلیل دشمن وسپاه او قوی باشد ونباید که خداوند هفتم بخداوند
چهارم پیوندد ودر وتدی باشد که دلیل قوت وبقا سلطان دشمن باشد ونباید که
خداوند طالع بخداوند هشتم پیوندد ویا بستاره در هشتم واگر توانی خداوند هفتم را
بخداوند دوم پیوندان نیک باشد ودلیل هلاک دشمن بود وچون ماه باول حال رفتن
بطالع نگرد وان پیوسته باشد بستاره ویا بازگشته چنان باید که آنکه ماه ازان بازگشته باشد
قوی بود ورسته از نحسها در جای نیک واگر شرقی بود یا صاعد بهتر بود وانگه ماه بدان
پیوسته باشد در جای ساقط بود وضعیف وغریب ونامقبول ویا هابط در فلک جوزهر
ویا دلکاوح ان دلیل کند بر ضعیف جسد وقوة حال جوینده ونیکو بود بازگشتن ماه
از ستاره علوی وپیوستن ان بستاره سفلی واعتماد بر ماه باید کرد چه او قوی تر از خداوند
طالع وخداوند هفتم ودیگر دلیلها را تبع آن باید داشت وطالع رونده بحرب باید تا برج
منقلب باشد وخداوندان در برج ثابت ویا دو چندین باشد وبدان وصاحب او می نگرد و
اگر ماه از وی بازگشته باشد در وتدی وجای قوی باشد وانگه ماه بدان پیوسته باشد
ساقط بود وضعیف واگر نظر کند خداوند خانه انگه ماه ازان بازگشته باشد یا در وتد زمین بود
ویکی از دو نحس مستقیم بود ویا شرقی در برج کر از انجا شهادت قوی باشد ویا ماه ازان باز
گشته باشد ویا خداوند خانه چهارم ناظر باشد بطالع وخداوند ماه از دوستی واگر
خواهی تا بیکدیگر رسند مریخ در اوتاد باید وچو نحرب افتد با مریخ سعدی باشد که از در طالع
نصیب بود وکسی بحرب ترود تا مریخ را بر ایشان ولایت نباشد وخداوند طالع وانگه ماه ازان
بازگشته باشد قوی باشد وجای ان نیک ودر برج راست براینده ودر جه طالع باید ویاری
او باشد که بحرب می رود ودوم را وخداوند از اصلاح باید اوردکان یار روندگان باشد
بحرب ونباید خداوند دوم را که در هفتم باشد ویا هشتم وسهم سعادت وخداوندان در طالع
باید ویا در دوم وماه وخداوند خانه آن تباه حال نباید واشنی عشریه ان چه آن دلیل عاقبت
باشد وچاره نیست هر حرب از اصلاح آوردن ستارگان حرب را وان مریخ است وعطارد وماه
وصاحب خانه آنچه نها را نگاه دارد وازین غافل مباش که در تباهی آن تباه شدن تعبیه باشد
وهر که در مولود جای مریخ قوی تر باشد قوی تران باشد از انچه اوست خداوند حرب

واگر خواهی تا دیدار نیفکند ولشکر اساقط کن از انکه ماه ازان بازگشته است از دیدار انگه ماه
بدان پیوسته است وخداوند طالع را از خداوند هفتم ساقط کن ودلیلها را چنان ساز
که بیکدیگر نظر نکنند مگر بدوستی وقبول ویا همه پیوندند بسعدها چه آن دلیل صلح باشد و
اگر یکی از ایشان راجع باشد ویا در جای ناموافق بود چون هبوط یا ششم ویا هشتم ویا دوازدهم ویا دوم
از پس صلح بار عدد کند بدین سبب ها ویا دشمن کار بر آید از طالع جوهر باید کرد اگر هشتم باشد
کشتن واگر دوم بود مال استدن واگر ششم باشد ویا دوازدهم ویا راجع گریختن از پس صلح وچون
خداوند طالع بپیوندد بخداوند هفتم وخداوند هفتم بخداوند طالع ومیان ایشان قبول
بود ویکی راجع باشد واگر باران هر مایل بر در وتد بود حرب میان ایشان کمتر بود واگر ساقط
باشد میان ایشان دوستی پدیدار نیاید بدانکه اگر عطارد بمریخ پیوندد ویا مریخ بسعدی
آنجوینده را دهد این جهت زمین وشهر خویشتن واگر عطارد در زیر شعاع باشد حیلت ودستان
سازند واگر از تربیع بسعود نظر کنند اسیران افتند میان ایشان واگر بنحسها بنگرد از
تربیع کشتن واسیران افتد واگر مریخ ناظر باشد بعطارد سپاه سالار ومهتر را اسیر برند
ونباید که زحل در خانه خداوند طالع باشد وخداوند طالع نحس باشد ویا دلیل هزیمت کند
وهمچنین نظر کردن نحوس بصاحب طالع وصاحب بیت صاحب طالع ناشایسته باشد چه او
نیز دلیل هزیمت است ونباید که خداوند طالع با دلیل این قصد کننده راجع یا مستقیم در خانه
هفتم باشد وخداوند طالع نحس باشد بدان پیوسته چه دلیل هزیمت باشد ونگاه دار کذ
شتن دلیلها بر یکدیگر ودلیل جوینده را وزد دلیل جسته کن ناظر باوی وبدانکه نظر خداوند
خانها ودلیلها با اوتاد دلیل دلیری بود وجلدی وجهد کن تا این نظرها از جهة ساقط
کردانی وآن وقت دلیر باشد که مریخ خداوند اوتاد باشد واگر نظر از تربیع باشد یا از مقابله در
حرب مبارزی کند ومخوشتن اسیران گیرد بطلیموس گفت جنگ نباید کرد وقتی که ماه در ثور ما
با مریخ چنانکه از خصم مقصود بر آید واگر در ثور باشد یا در سرطان از تثلیث مریخ وزهره ومشتری کن
ودر نظر او وانگاه جنگ آغاز کن تا ظفر تر ا باشد واگر خواهی تا عدد کنی با دشمن جنگ بدان وقت کن که
ماه در تثلیث مریخ باشد ودر وتد نباید ومشتری از تربیع ماه کن ویا بمقارنه آن واما در سرطان باشد
یا در عقرب یا در حوت واگر ماه در ثور باشد یا در سنبله یا در جدی از دشمن حذر کن وآغاز جنگ مکن
که ابتدا کننده را نیک نباشد وحذر کن از بودن زحل با او درین برجها والله اعلم

اختیار

اختیار وفرستادن بادبان جنگ وبا بیارز کافی چون خواهی که گروهی را بفرستی بدین
شغلها نامهای ایشان برترتیب بنه وانگاه بنگر بطالع آن وارباب مثلثات برترتیب نشین
خداوند مثلثه برنشین نام را ودوم را دوم برنشین وسیم را سیم برنشین واو بنگر تا کدام قوی تر باشد انکس که قوی تر باشد
بدان شغل اولیتر واگر برابر باشد دلیلهای او بهتر انگاه دوم وپس سیم پس بدان قوی تر نظر کن که
اختیار کردی اگر نحس بود بنگر تا در حد سعد بیت یا در حد نحسی وچه چیز از اسعد کند وقوت
او چیست دران جای وما چگونه است چه نیحت او بران اندازه باشد اگر نحوس کند او را با ماه یا مریخ
وماه خالی باشد از سعد ها بالک مدار از فرستادن اینجا او بهتر باشد ازان هرسه واگر بجای زحل
مریخ باشد کار بروز کار بر آید ولیکن با آخر مراد بیاود واگر اول سعد باشد وز نحسها پاک بود ظفر
بزرگ بود واگر بحر بیرود مریخ را نصیبی کن از تثلیث ویا از تسدیس وانگه ازان
باشد از اختیار کن در جنگ واگر بباز آن کانی می رود از ابر گزین که سهم سعادت
با ان باشد وبا ماه ومسعود بود وهر کدام را ازان سه که اختیار کنی خالی مکذار از نظر
ماه وسهم سعادت اختیار سلاح خریدن چون سلاح والت حرب خواهی خرید
چنان باید که مریخ در خانه خویشتن باشد یا در شرف ویا در مثلثه ویا در حد وماه باید که
در مثلثه مریخ باشد اندر آخر ماه از انجه مریخ ستوده است در آخر ماه اختیار ویران کردن حصارها
چنان باید که ماه منحوس باشد خاصه بنحوست زحل وقوت نباشد از درین باب وچون تباه
کردن چیزی خواهی از التهای حرب مریخ وعطارد منحوس باید وچون تباه کردن خواهی
نحس باید وبی قوت اختیار فرستادن لشکرها چون لشکر خواهی فرستادن چنان باید که آفتاب
منحوس بود ودران قوت نباشد وماه مقبول باشد ومسعود وپاک از نحسها وچون
زمینی را ویران خواهی کرد ماه باید که منحوس بود وبی قوت چون بتخانها ودیوهها
ویران خواهی کرد بدان وقت باید که زهره منحوس باشد وبی قوت وهر جای را که ویران
خواهی کرد دران وقت ضعیف او البجوی تا مراد بیابی اختیار وقت جستن گریخته ونا پدید شده
ویا دزد دیده چنان باید که در جملگی این چیزها ماه ناظر بود بخانه خویشتن وپیوسته
بدان از تثلیث یا از تسدیس وقابل بود تدبیر ماه را در وسط سما ویا در وتد زمین حذر کن از بودن
او بوتد زمین وماه در وتد زمین چه آنچیز را دشوار توان یافت واو چیز کی ماه بدان مریخ

منحوس باید و بهتر او بود که نحس از خداوند طالع بود و نیکوتر بود که ماه پیوسته بود بخداوند
هفتم و خداوند هفتم منحوس باشد و اگر یکی ازین دو بترین در طالع باشد بهتر باشد و خاصه ماه
پیوسته باشد با آفتاب در وسط سما و نشاید که بترین یکی از دیگر ساقط باشد و یا از طالع و نیکو
بود اگر ماه بوقت جستن گریخته بمریخ پیوسته باشد و او هفتم باشد چه دلیل بر آنکه گریخته را
همچکس نپذیرد و بگیرند و استوار دارند با خداوند باز رسند و اگر بجای مریخ زحل باشد
دلیل کند بر آنکه از آنکه بگیرند و باز دارند و اگر زحل مقیم باشد بیم بود که آنکس خویشتن را خفه
کند و یا بکشد مگر سعدها بدان نظر بود و نظر کن باول وقت گریختن آنکس که اگر ماه در زیادهٔ
نور باشد دشوار توان یافت و اگر در نقصان بود زودتر توان یافت خاصه چون در برج
منقلب باشد چه آن دلیل کند که بخویشتن باز آید و اگر طالع وجه اول باشد و ماه ابتدای
نظر آنکس انجانیت که گمان می برند و دوریست و همچنین اگر با ماه ستاره مریخ باشد و بخانه
خویشتن می نگرد و دلیل نزدیکی او کند و اگر در هفتم نحسی باشد نیک بود و دلیل ظفر باشد
و بنگر تا ماه از چهار ربع فلک شرقی و غربی و جنوبی و شمالی بکجا یابی بدانجا که یابی از آن
جهت طلب کن که انجا رفته است و سهم سعادت را نظر کن با ماه و آفتاب و یا بهم کن با ایشان
و بهتر آنست که با آفتاب بهم باشد چه دلیل یافتن باشد و همچنین بود چون ماه از شعاع
بیرون آمده باشد باول ماه برج هشتم از طالع و آنچه در خور آن باشد از نوعها اختیاری
اختیار وصیت مر بیمار را چنان باید که طالع و ماه را در برج منقلب نباشد چه دلیل کند بر آنکه
او وصیت بگردد و ماه باندکی در زیادت نور باشد و نقصان در شمار و بر شوند تا در فلک
اندر ناحیه شمالی پیوسته بستاره سعد پیوسته بستاره زیر شعاع نباشد و حذر باید کرد
چون ماه با مریخ باشد و یا در تربیع آن و یا در مقابله آن و یا در هفتم باشد و یا در طالع و یا در دهم
و یا نظر از دشمنی چه دلیل باشد بر مردن خداوند وصیت و بگشتن از جای خویشتن و اگر
بجای مریخ زحل باشد با این شهادتها دلیل کند که بیمار بمیرد از پس بیماری دراز ولیکن
وصیتان تمام شود و بجای آید در زندگانی او و پس از مرگ آن و اگر زهره باشد با ما
از آنحال زحل ساقط بود عمرش باقی ماندست هنوز اثر او وصیت از جای بگردد و از بیماری بهتر
گردد و وصیت چنان بهتر بود که برج ثابت باشد و ماه و او هر دو اندر برج ثابت و ماه نظر الیه پیوسته
بسعدی همچنان در برج ثابت تا دلیل کند بر آنکه وصیت بدل نشود چو طالع و ماه در آن پیوسته

باشد از نحسها و سعدها باشد در آن دلیل بهتر شدن بیمار باشد و اتصال از سعدی بر وی سوی
وتد بودن ماه در طالع و یا در وسط سما و یا با تلی و تد مگر دویم و هشتم و اگر در هفتم بود و
چهارم این دو برج دلیل باشد بر از کی زندگانی و ماه و خداوند طالع زایل باشد در سیر
و پیوسته بعود و هفتم و سعد بیجان دلیل خیر باشد برج نهم از طالع و انجم پیوسته
او باشد از اختیارها اختیار سفر بهترین اختیار سفر آن باشد که بر طالع مولود
آن و فرزند آن بود و ماه در برج طالع مولود باشد و یا در وسط سما آن و اگر خداوند
طالع و خداوند حاجت نیک حال باشد و خداوند سال در از سفر و خداوند طالع مولود و خداوند
طالع سال و اگر مولود را ابتدائی بیش از سفر رفتن ضمیری کن و مثلی پرس از آنچه مردمان
بسیار سفر کنند و در دریا نشینند در یکساعت و حالهای ایشان مختلف باشد و او جهت
مولود اصل باشد و قسمت سال و اختیار ساعت کن که طالع مثلث را موافق باشد چون که
مولود بمانی تفکر باید کرد و طالع برج دهم باشد از مولود و یا از مثلث و ماه در نهم آن در
زیادت نور و شمار از آنچه زیادت عدد دلیل کند بر زود رسیدن بجایگاه و مقصد در راحت
و اگر نتوانی یاری ماه را و سعود را پیوسته کن بیکدیگر از خانه نهم و یم از طالع مولود چون در
سفر خویش سلطانی مجوی و اگر تجارت میخواهی طالع برج یازدهم باید از مولود و یا از
مثلث و ماه نظر می کند از هر جانبی که باشد بطالع و در زیادت نور و عدد باشد و بطلمیوس
می گوید چون بیاز رگانی خواهی رفت بشهری دویم را طالع نگاه دار در بیرون شدن تا
خداوند او را در تربیع او کن و یا در تثلیث و یا در مقابله و باک مدار که زیر زمین باشد
و یا زور و همچنین هر حاجتی را که خواهی اندر سفر طالع آن برج را کن و ماه را در او تاد کن و یا در
مایل و تاد اگر از نحسها پاک باشد و اگر منحوس بود از طالع ساقط کن و نحسها را ساقط کن
بجمله و خداوند طالع و خداوند ماه را در او تاد کن و ماه را ناظر کن بخداوند خانه و نیکو باشد
که خداوند بیرون شدن وسط سما باشد و بخانه امید و اگر نتوانی حذر کن تا از طالع
ساقط نباشد و خداوند ماه از ماه ساقط نباشد و خداوند طالع و خداوند ماه از زیر
شعاع بیرون آمده باشد و پاکیزه و شرقی باشد و ماه را اگر نتوانی بسعدی به پیوندی
بجای نیک از طالع و اگر نتوانی وسط سما را اگر دانی اندر سفر خداوند طالع و خداوند برج
ماه را در خانه نیک کن و چنان ساز که ماه در ابتدای سفر منحوس نباشد و یا زیر شعاع و یا در هم

و یا در دوازدهم و عطارد زیر شعاع نبود و منحوس و راجع و یا در وی با نحسها بهم مکن و نه در
مقابله و نه در تربیع چه اگر نحسها بطالع بنگرند در سفر خاصه از آن آسان تر باشد و بماه
از آنچه پیوستن او بمریخ در اول ماه دلیل کند بر دزد و بر سلطان و یا بر آتش و ماه را در چهارم
مکن هر گز چه او دلیل صعبی راه کند و مریخ بسیار و لیکن در نجم طلب کن که بطلمیوس می گوید
که بدین جای مریخ مسافر را کم گرداند و حاجت او روا کند و فایده بسیار دهد و راه
از آن کند و تمام او بسلامت دارد و دشوار داشتن است ماه در طالع بودن بوقت بیرون شدن
و در آمدن چه بیم بیماری باشد در راه و سختی از آنچه گوهر ماه با طالع غایت خلافت و اگر سعدها
با نحسها برابر باشند بر دلیل کردن بدان شهر مقصود شهر را چنان سازد که موافق کار اول با
از آن مسافر تا آسان تر بر آید حاجتها و نیکوتر بود مقام کردن و چون نحسها در ابتدای سفر در برج
باشد پس از برج ماه دلیل کند بر سختی و بلا و مریخ در آن شغل که می جوید و اگر عطارد ابتدای
سفر با ماه و مشتری باشد ناظر بدان از تثلیث و تربیع دلیل کند بر آسان شدن آن کار که می جوید
و زود بازگشتن اختیار سفر کردن اندر آب ماه در برجهای آبی باشد و با برجهای آبی
پیوسته باید بر زحل از وتد و بطلمیوس می گوید حذر کن از تباهی زحل که در برج آبی باشد
دست یافته در قوت از طالع بیرون رفتن یا از ماه و ماه باید که بسعدی پیوسته باشد
از تثلیث و یا از وتدی اندر آن تا تباهی زحل باز دارد از غرقه شدن و زیان و سختی
از آنگاه از سعدی قوی باشد و پیوستن از تثلیث باز دارد تباهی زحل را و چون نحسها با ماه نظر کنند
دلیل باشد بر سختی و هلاک و سعدها هر کجا که نظر کنند در سفر بیابان و دریا دلیل سلامت
و شادی باشد و نیکو سرانجام و حذر کن از نشستن در آب تباهی زحل چنانکه در بحر
کنی از مریخ از آنچه زحل در دریا بیش از آن دارد که مریخ اختیار در دریا نشستن و کشتی در آب کردن
حال کشتی نشستن او ساعتی از طالع باید نگریستن و از اوتاد چنانکه در باب کشتی باز کرده شده
و حال آن و لیکن افتد از آن ساعت که کشتی را بر آب برانی و مر منحوس نباید از آنچه اگر منحوس باشد
هلاک شود او مرد و در سفر بمیرد و چون ماه در محاق باشد هم در دریا منشین که بر نجها رسد
اگر از بهر بازرگانی نشینند ماه و عطارد را نگاه باید داشت و باید تا ماه با مشتری ناظر باشد
از سرطان و یا از حوت نا با عقرب نشاید از آنکه مریخ دشمن است مر نشینندهٔ دریا را و از
حذر نحسها حذر باید از آنچه در کوه و بیابان گفتن باید نداری که در دریا چون کشتی را در آب خواهی

(حاشیه:) ... و یا در دوازدهم از طالع ... بر دو دلیل ... زیرا که ...

از هر روی که سفر خواهی کرد چنان باید که ماه و طالع در برجهای آبی باشد و مسعود باشد
و ماه پاکیزه باشد از نحسها و عیبها و دور باشد از شعاع و زهره و مشتری در اوتاد طالع
باشد و اوتاد مریب و اگر این اتفاق نیفتد جهد کن تا زهره و مشتری در اوتاد باشد و خاصه
طالع و وسط سما و نیک باشد سلامت آفتاب و مسعود بودن او بر و سعد و اگر ماه با عطارد
باشد مسعود چه او گاه فایده دارد هم نوعها سفر را در بیابان و در دریا و در بطلمیوس می گوید
بجای ماه باید نگریست درین حال اگر در اول صورت حمل باشد بی نظر ستارگان دلیل کند بر نیکو
راه و سلامت و نیکوکاری و اگر در ثور باشد دلیل بود بر تیز دن موجها و اگر نحس نظر کند بر غرق شدن
و هلاک اهل او و اگر در جوزا باشد از پس هشت درجه نیک باشد دلیل دیر آمدن باشد با سلامت
و در سرطان رسته باشد از موج و از بلا و سود دارد در میان او در اسد زیان ندارد در دریا
فاما اگر نحسی نظر کند دلیل زیان باشد و در سنبله سلامت با دیر آمدن و در میزان چون
از ده درجه درگذشت سفر مکن نه در بیابان و نه در دریا و در عقرب نشاید که اندوه و اندیشه
و بیم باشد و اگر در سعدی نظر کند سلامت باشد از پس بیم و قوس بیم موج باشد
و در جدی از پس نه درجه باک نباشد باز آنکه دلیل تخلیط بود و در دلو دلیل دیری
و دوری کند و لیکن سرانجام نیکو بود و در حوت دلیل آفت باشد و اگر نحسی نظر کند
بتر باشد و اگر سعدی نظر کند بصلاح گردد و ماه زیر زمین نشاید با نحسها از آنچه
اگر با زحل باشد و او مطلع ربود بیم موج و بلا و سختی باشد و باد که هلاک کند کشتی را
و اگر ماه زیر زمین باشد و زحل بدان ناظر بود از مثلثه دلیل بود بر انداختن آنچه
با ایشان بود در آب و بر هد از غرق از پس رنج و عذاب که بدیشان رسد و اگر زحل
مقیم بود آسان تر باشد از آنچه نظر زحل در جایگاه آن صعب تر باشد و اگر عطارد
با زحل باشد سختی بیشتر بیند و اگر سعدها نظر کنند نیکوتر شود خاصه چون از دست
راست زحل باشد و قوی باشد و هم برین دلیل کند و اگر در مولود این کس زحل
هم بدان جای بوده باشد و اگر بجای زحل زیر زمین مریخ باشد و ماه زود زمین
باشد دلیل کند بر بلا و سختی اهل کشتی را از باد و از موج چون دلیل زحل زیر زمین
بر جنگ و عداوت باشد اهل کشتی را و خون ریختن و جراحت و صعب تر او باشد که عطارد
با مریخ بود و اگر زحل و مریخ و عطارد ناظر باشند با ماه و ماه زود زمین باشد از بلای که

بدیشان برسد از آن رستن و راحت بیاوند و همچنین دلیل کند مریخ چون با عطارد باشد
واگر یکی از دو نحس بنگرد با آفتاب و دیگر با ماه دلیل باشد بر سختی و بلا و بتر او بود که نظر مقابله
باشد و اگر تربیع بسلامت باشد و مشتری در تربیع ماه بود دلیل کند بر آسانی و منفعت
و یافتن مراد و اگر زهره نظر نکند و با او مشتری باشد بهتر بود و اگر ماه زور زمین باشد
مسعود بزهره دلیل کند بر نیکویی عاقبت و امنی از موج و نفع و خیر در آن راه و بهتر او
باشد که مشتری نظر کند بدان و اگر ماه زور زمین باشد و مسعود از زهره و زهره زیر شعاع
باشد ایمنی باشد و بسلامت بمقصد رسیدن و بدانکه طالع چون بعضی ازین برجها باشد
کاندران دلیل ماه بود دلیل مانند دلیل ماه باشد و او آن وقت باشد که خالی بود از سعد
و نحس و چون مریخ نحس کننده باشد ماه را و در برج تر باشد دلیل کند که بارهای کشتی را
بیم باشد و بس بسلامت شود چون سعد نظر کند و اگر مریخ بسعد باشد بیم از آتش باشد
و از صواعقه و اگر بنحذر بود از دزدان و خاصه اگر در برج آدمی باشد و اگر ماه در
سرطان باشد و مثلثات آن و مریخ بدان نظر کند و آفتاب از مقابله کشتی هرچه
درو است غرق شود و اگر در حمل باشد و مثلثات آن و آفتاب و مریخ بدان نظر کند
از مقابله و یا از مجامعه کشتی بر کوهی رسد و بشکند و تختهای آن در دریا پراکنده شود
و اگر ماه از ایشان منحوس بود در ثور و مثلثات او کشتی بجای رسد که دران نکل باشد
و آفتی رسد ازو و عاقبت سلامت بود و اگر هم برین جمله باشد در سنبله دوباره افتد
این سبب و بر اهل او مونت و گران باری نشیند و اگر نحوست ماه هم برین جمله در جوزا
باشد زیان از جهت دزدان افتد و اگر پیوستن ماه بنحسی باشد راجع اهل او را بلای
رسد و از راه باز گردند و نظر کن اگر ماه در مثلثات آب باشد باز گردند از هول آب و اگر او وقت
بود که اتصال او از تربیع باشد اما از مقابله دلیل غرق بود و چون در حمل بود و مثلثات او
بازگشتن از سبب کوهی بود که انجا رسد و باز گردند و اگر در ثور باشد و مثلثات او و در جوزا
و مثلثات او همچنان بود دلیل که یاد کردیم و دلیل غرق از پیوستن نحسها بود و سعدها راجع
دلیل بازگشتن گذارشدن مال یا سببی دیگر و اگر نحسی دیر رو باز گردد و بنحسی دیگر پیوندد
مانند خویشتن دلیل باشد بر هلاک شدن کشتی بجمله و اگر اتصال از تثلیث باشد
و سعدی را نظر بود دلیل بود بر دیر ماندن و دیر رسیدن بمقصود چون در ابطاء اول با

و در ثانی هم بر مقام بسیار دلیل کند و اگر اتصال از سعدی کند در ابطاء اول دلیل بر دیر ماندن کند
سبب تجارت و فایده یافتن و اگر در ابطاء دویم باشد دلیل کند که زبس روزگار باز آید و خیر
و نیکویی یاوند و نباید که در وسط سما نحس باشد که بیم غرق و هلاک بود و نباید که
ماه در انحلا باشد و نحسها بدان ناظر و عطارد با یکی از دو نحس بیم هلاک بود و بدانکه بودن
خداوند طالع و یا خداوند خانه ماه در دهم یا در نهم یا یازدهم بر زود رفتن و اگر ماه زاید
بود در نور و عدد همچنین دلیل کند و اگر خداوند طالع و یا خداوند ماه اندر چهارم باشد
و یا ششم دلیل کند بر دیر رفتن و اگر خداوند خانه ماه در مقابله ماه باشد و آن مریخ بود
دلیل جنگ کند میان مردمان کشتی و اگر زحل بود ایشان را بیماری و گرسنگی افتد و آب دریا
خورند و اگر بعضی از سعود باشد با یکدیگر دشمنی کنند و چون نحسها نظر کنند ببرج ماه و آن
طالع باشد و چندین بود اهل او کشتی بکشتی دیگر گردند اختیار سفر بیابان چون اختیار
کنی او را که سفر صحرای کند او ساعت که اهل او بدر رود کند و پای در رکاب کند چنان باید
که ماه در برج آبی نباشد و نه منحوس بود و در برجهای بیابانی بود و حسک و سعود باشد
و حذر کن از نظر مریخ در سفر بیابان چنانکه از زحل حذر کردی در سفر دریا اینجا مریخ را
زیان کار است در دریا و بیابان از زحل و بلاء ایشان صعبتر او وقت باشد که بی مشتری
باشد و نحسین آن وقت نیز بود که در اقامت پیشین باشد و سفر نباید نه در بیابان و نه در دریا و
ماه در عقرب باشد و یا در صورت آخر از میزان هیچ کونه و اگر ماه منحوس باشد و برج نهم مسعود زیان او
کمتر بود دران سفر و بشهر خویشتن باز رسد از مشارکت این برجها در دلالت ماه و همچنین در سفر
دریا اگر ماه منحوس باشد و آن برجهای آبی مسعود زیان او کمتر باشد والله اعلم اختیار در شهری
شدن که انجا قصد داری بدانکه در شهر شدن مقصود آن وقت باشد که بدان در شهر رسی
و از آن وقت بتوان دانست حال مقام دران شهر و باز گشتن و دیگر حالها چنان باید که دویم
طالع را و خداوند او را و طالع را و خداوند او را و ماه را و خداوند او را بصلاح آوری و آن
آنست که خداوند دویم سعد باشد و مستقیم و زور زمین در نهم و یا در دهم و یا در دوازدهم
و نباید که زیر زمین باشد در چهارم و پنجم و یا ششم که بیمناک باشد و کار آن دران شهر بسته
باشد و همیشه زور زمین باید اگر سعد بود و اگر نحس و جهد کن تا ماه را با خداوند هشتم
بهم کنی زور زمین چه زیر زمین ماه باشد مگر که قصد دارد که کاری پوشیده کند دران شهر

۵۷

بدیشان برسد از آن رستن و راحت یاوند و همچنین دلیل کند مریخ چون با عطارد باشد و اگر یکی از دو
نحس بنگرد با آفتاب و دیگر با ماه دلیل باشد بر سختی و بلا و بتر او بود که نظر مقابله باشد و اگر تربیع
بسلامت باشد و مشتری در تربیع ماه بود دلیل کند بر آسانی و منفعت و یافتن مراد و اگر زهره
نظر کند و با او مشتری باشد بهتر بود و اگر ماه زور زمین باشد مسعود بزهره دلیل کند
بر نیکویی عاقبت و امنی از موج و نفع و خیر دران راه و بهتر آن باشد که مشتری
نظر کند بدان و اگر ماه زور زمین باشد و مسعود از زهره و زیر شعاع باشد
دلیل ایمنی باشد و بسلامت بمقصد رسیدن و بدانکه طالع چون بعضی ازین برجها باشد
کنداران دلیل ماه بود دلیل او مانند دلیل ماه باشد و آن او وقت باشد که خالی بود از سعد
و نحس و چون مریخ نحس کننده باشد ماه را و در برج تر باشد دلیل کند بارهای کشتی را
بیم باشد و بس بسلامت شود چون سعد نظر کند و اگر مریخ مسعد باشد بیم از آتش باشد
و از صواعقه و اگر بنحذر بود از دزدان و خاصه اگر در برج آدمی باشد و اگر ماه در سرطان
باشد و مثلثات آن و مریخ بدان نظر کند و آفتاب از مقابله کشتی و هرچه درو است
غرق شود و اگر در حمل باشد و مثلثات آن و آفتاب و مریخ بدان نظر کند از مقابله
و یا از مجامعه کشتی بر کوهی رسد و بشکند و تختهای آن در دریا پراکنده شود و
اگر ماه از ایشان منحوس بود در ثور و مثلثات آن کشتی بجای رسد که دران نکل باشد
و آفتی رسد ازو و عاقبت سلامت بود و اگر هم برین جمله باشد در سنبله دوباره افتد
این سبب و بر اهل او مونت و گران باری نشیند و اگر نحوست ماه هم برین جمله در جوزا
باشد زیان از جهت دزدان افتد و اگر پیوستن ماه بنحسی باشد راجع اهل او را بلای رسد
و از راه باز گردند و نظر کن اگر ماه در مثلثات آب باشد باز گردن از هول آب و او آن وقت
بود که اتصال او از تربیع باشد اما از مقابله دلیل غرق بود و چون در حمل باشد و مثلثات
او بازگشتن از سبب کوهی بود که انجا رسد و باز کردن و اگر در ثور باشد و مثلثات آن
و در جوزا و مثلثات او همچنان دلیل بود که یاد کردیم و دلیل غرق از پیوستن نحسها بود و سعدها
راجع دلیل بازگشتن گذارشدن مال یا سبب دیگر و اگر نحسی دیر رو باز گردد و بنحسی دیگر
پیوندد مانند خویشتن دلیل باشد بر هلاک شدن کشتی بجمله و اگر اتصال از تثلیث باشد
و سعدی را نظر بود دلیل بود بر دیر ماندن و دیر رسیدن بمقصود چون در ابطاء اول با

ودر

۵۸

و در ثانی هم بر مقام بسیار دلیل کند و اگر اتصال از سعدی کند در ابطاء اول دلیل بر دیر
ماندن کند سبب تجارت و فایده یافتن و اگر در ابطاء دویم باشد دلیل کند که زبس روزگار باز آید
و خیر و نیکویی یاوند و نباید که در وسط سما نحسی باشد که بیم غرق و هلاک بود و نباید که ماه
در انحلا باشد و نحسها بدان ناظر و عطارد با یکی از دو نحس بهم بیم هلاک بود و بدانکه بودن خداوند
طالع و یا خداوند ماه یا در دهم یا در نهم یا یازدهم بر زود رفتن و اگر ماه زاید بود در نور و عدد همچنین
دلیل کند و اگر خداوند طالع و یا خداوند ماه اندر چهارم باشد و یا ششم دلیل کند بر دیر رفتن و اگر خداوند
خانه ماه در مقابله ماه باشد و او مریخ بود دلیل جنگ کند میان مردمان کشتی و اگر زحل بود ایشان را
بیماری و گرسنگی افتد و آب دریا خورند و اگر بعضی از سعود باشد با یکدیگر دشمنی کنند
و چون نحسها نظر کنند ببرج ماه و آن طالع باشد و چندین بود اهل او کشتی بکشتی دیگر کردن
در اختیار حرکت سفر صحرا چون اختیار کنی او را که سفر صحرای کند او ساعت که اهل او را
بدر رود کند و پای در رکاب کند چنان باید که ماه در برج آبی نباشد و نه منحوس بود و در برجهای
بیابانی بود و خشک و مسعود باشد و حذر کن از نظر مریخ در سفر بیابان چنانکه از زحل حذر
کردی در سفر دریا اینجا مریخ را زیان کار است در دریا و بیابان از زحل و بلای ایشان صعبتر
او وقت باشد که بی مشتری باشند و نحسین آن وقت بتر بود که در اقامت پیشین باشند
و سفر نباید کرد نه در بیابان و نه در دریا و ماه در عقرب باشد و یا در صورت آخر از میزان
هیچ کونه و اگر ماه منحوس باشد و برج نهم مسعود زیان او کمتر بود دران سفر و بشهر
خویشتن باز رسد از مشارکت این برجها در دلالت ماه و همچنین در سفر دریا اگر ماه
منحوس باشد و آن برجهای آبی مسعود زیان او کمتر باشد والله اعلم در اختیار کردن دخول
بشهری که بدان شهر قصد باشد بدانکه در شهر شدن مقصود آن وقت باشد که بدان در شهر
رسی و از آن وقت بتوان دانست حال مقام دران شهر و باز گشتن و دیگر حالها و چنان باید که
دویم طالع را و خداوند او را و طالع را و خداوند او را و ماه را و خداوند او را بصلاح آوری
و او آنست که خداوند دویم سعد باشد و مستقیم و زور زمین در نهم و یا در دهم و یا در دوازدهم
و نباید که زیر زمین باشد در چهارم و پنجم و یا ششم که بیمناک باشد و کار او دران شهر
بسته باشد و همیشه زور زمین باید اگر سعد بود و اگر نحس و جهد کن تا ماه را با خداوند
هشتم بهم کنی زور زمین چه زیر زمین بتر باشد مگر که قصد دارد که کار پوشیده کند دران شهر

چنانکه گسسته اند تا مانع شود و چنان باید که میان ماه و برج آفتاب دوازده درجه باشد
تا پانزده درجه و ماه چون از شعاع بیرون آمده باشد از یک درجه تا پانزده درجه باشد و مسعود
بود و بطلمیوس می گوید چون ماه از آفتاب بگذرد در زیادت ماه پس زحل باشد از تثلیث یا از
یا از تسدیس و زیس زحل سعدی را ببیند او کار که بر دست او دارد تمام کرد در جمله مراد و شادی
او بماند بمقدار قسمت صغری و قسمت زحل و نباید که خداوند دوم راجع باشد و یا زیر شعاع
و یا در ابطاء اول که او دلیل کند بر بازگشتن از سفر بی قضاء حاجت و اگر مقیم شود بر درازی ماندن
و اگر در خانه رفته است و میخواهد که باز آید بماند در پس از ناحیت جهت احتیاج کار و اگر در دوم باشد
و یا در طالع و یا در یازدهم دلیل کند بر سلامت و رواکاری و اگر خداوند دوم در هفتم باشد دلیل
بیماری کند و بریخ و داوری و اگر در نهم باشد دیر مقام نکند آنجا یا سفری دیگر کند و اگر در چهارم
باشد بیم مرگ باشد و خاصه اگر نحسی بدان نظر دارد و آخری سفر او باشد و باید ماه با زحل
باشد یا با خداوند دوم بوقت در شهر رفتن و یا خداوند دوم با عطارد باشد و مریخ
بدان ناظر بود از هفتم چه دلیل محقق باشد و جراحتی رسیدن و اگر زحل ناظر بود بعطارد و ثا
دلیل دیر ماندن بود و اگر بران دروغی بافند و مال آن بدان سبب ستانند و باز دارند
و اگر مریخ در قوس باشد با ماه و یا از قوس نظر کند دلیل باشد بر زخم و یا جراحت
و یا سوختن و یا زیانی که بدان رسد در ان شهر چون ماه را منحوس یابی بنگر
نحس او برجی که آن نحس در وست و ماه اگر از برج ددان باشد و چهارپایان
او زیان از ایشان باشد و اگر در برج آدمی باشد از آدمیان باشد و اگر مریخ بماه نظر دارد
بی نظر سعود دلیل شکستگی و جراحتی باشد که بدان رسد از جنس او برج اگر
سعدی بدان نظر کند از آن نحس برهد و او جراحت بدارد و بهتر شود و اگر سعدی
نظر نکند هلاک شود **اختیار تحویل از جای بجای** چنان باید که طالع و هفتم از نحسها
پاک باشند و بسعدها پیوسته و آنکه ماه بدان پیوندد شمالی باشد و صاعد و زاید در
نور و عدد و خداوند دوم و دوم هر دو پاک باشند از نحسها و خداوند دوم در طالع باشد
و یا در وسط سما و یا در خانه اسد تا بهتر باشد از آنچه ان بمنزلت در شهر آمدن باشد
و نیکو بود که ستارگان سعد در هفتم باشند از آنچه جای جایگاه مقصود است

برج دهم از طالع و آنچه درخور آن باشد از اختیارات بیوت ملک

وبر

و بر سر نهادن تاج ملک و بر نشستن بر تخت پادشاهی ابتدای ملک را حذر باید کرد از برجهای که با پاد
شاهی موافقت ندارد چون حمل و سرطان و عقرب و جدی و دلو و برجهای که مریخ در ان باشد
و زحل و ذنب و ماه و طالع و خداوندان از نحسها رسته و پاک باید و بجایگاه نیک باید و از
نظر مشتری خالی نباید و نظر مریخ از تثلیث و خداوند طالع و ماه و خداوند خانه او در برجهای
ثابت باید و خاصه در اسد و عقرب مگر ماه که اینجا ابداست جای آن و برجهای دو چندین
نیک باشد خاصه حوت و قوس چون خداوندان ایشان در برجهای ثابت باشد و باید
نگریست تا طبیعت ستاره چه باشد و ان برج بدان اندازه بصلاح باید آورد و در بن باب
هرین را نگاه باید داشت و وسط سما را از هر دو نحس و خاصه زحل و نظر ایشان از تربیع
و مقابله و مجامعه که زیان آن صعب باشد و نظر آن تا دهم چنین نگاه باید داشت و آفتاب را
خاص نماید که بهیچ روی منحوس باشد از هبوط و ساقط بودن که کار را تباه کند و او بهتر
که ماه با آفتاب پیوندد و آفتاب بمشتری از خانهای مقبول و همچنین وسط سما و آنگه خداوند
وسط سما مشتری باشد و آفتاب در ان وقت در حمل باشد یا در مثلثات او چه او بهتر
باشد و خداوند وسط سما نه فرو گذاشته باشد تا در ملک دیرتر ماند و قوت او زیادت
باشد از آنچه سختی رسد او دلیل کند بر ولایتها و حذر باید کرد که درجه اجتماع و یا امتلا
که پیش از آن بوده باشد منحوس بود و یا مستولی بران نحسها باشد و یا بلی در کسوف باشد
و نیکو باشد و اگر ماه از زیر بزبر رود و اینچنان بود که از ستاره سفلی بستاره علوی پیوندد
پس از آنکه ستاره نحس کننده ماه نباشد و یا منصرف باشد از ستاره در هبوط و متصل باشد
بستاره در صعود و نباید که در اوتاد زایل باشد و مدبر که کار را تباه کند و نیکو باشد
که آفتاب در وسط سما بود و زهره و مشتری با آن باشد و هر دو شرقی باشد و رسته از نحس
و از شعاع و بهتر آن باشد که ماه در وسط سما باشد در شرف یا در خانه خویشتن با سعدی
و نیکو باشد پیوستن هر دو نیر بخداوند طالع از وتد و خداوند طالع در وتدی باشد و
بهترین از دهم است و خداوند طالع در شرف نیک باشد تا تدبیر دفع می کند بستاره که خداوند
شرف طالع باشد و در جایگاه نیک باشد و چنان سازد که طالع و وسط سما باشد در برجهای آتشین
یا هوایی و اوچنان باشد که طالع برج آتشی بود و وسط سما در برجهای ددرجه او اندر برج آتشی
و طالع برج هوایی چه او دلیل کند بر معنی فتنه و حرکت و نیک نباشد بازگشتن ماه از آفتاب

که دلیل نقصان کند بر فتنه صعب و حرکت و نباید که ماه ناقص شمار و روشنایی باشد و ماه
اگر متصل باشد بنحسها را نده و زیادة نور بهتر باشد و مستولی باشد بر خویشتن چون نور بروز جای
روز و نور شب جای شب چه اگر خلاف این باشد قوت او کمتر گردد و کار آن سست شود و چنان
باید که سهم سعادت در جایگاه قوی باشد ناظر نیرین و نیکو باشد اگر برج وسط سما
در برج سهم سعادت باشد و مسعود بود و خاصه اگر سهم در وسط سما باشد و آنکه
بپیوندد خداوند ستاره آن اقلیم که آن ملک در است بخداوند طالع و خداوند طالع
و ان ستاره شرقی باشد و صاعد و آن بهتر باشد که طالع برج میان اقلیم باشد و اگر
طالع وتدی بود از طالع قرانی که نزدیکتر بود بسویا وتدی بود از طالع سال عالم و یا از طالع
اجتماع و یا استقبال که پیش از آن بوده باشد نیک آید و پسندیده **اختیار رفتن با سلطان
بعمل که گرفته باشند** چنان باید که مشتری در طالع باشد و یا در هفتم تا این کس که
می رود خیر و شادی یاود و در چهارم نباید مشتری و ماه و زهره را شهادت باید از یکی از وتدها
و ماه زیر شعاع نباید و نه با ذنب و نه با نحسها چه در ان خیر نباشد اگر سفر کند
باز نیاید و اگر بیمار شود بمیرد و اگر بحرب شود بکشندش و یا هزیمت کنند و در دوم
نحس نباید که کار او کسان که بجای مانده اند تباه شود اگر مریخ باشد از آتشی و یا از کشتی
و اگر زحل باشد از دزد و غرق و زبیماری و اگر نحس مقبول باشد بصلاح باز آید از هر بیم
و اگر مقبول نباشد و در هبوط بود زیان بیشتر دارد و اوبتر باشد که راجع بود که تنگی
هلاک و تباهی کار بود و اگر سعد بود صلاح پدید آید و نیکویی و اگر خداوند هفتم در طالع
بود و یا ماه بستاره راجع پیوندد دلیل کند کسانی را آنکس را که طلب می کند در راه یابد و
اگر ماه بسعدی مقبول باشد بهتر بود و ماه و خداوند طالع منحوس نباید چه در راه آفتی
رسد از آنکو هر آن نحس و اگر نحسی در ربعی باشد زیر زمین او برج در شدن رسد
از او و اگر در ربع شرقی باشد در آمدن و اگر بر زیر زمین باشد میان طالع و چهارم رنج اهل
از او رسد که بجای مانده اند و اگر در میان وتد زمین و هفتم باشد او رنج بوقت آمدن
او رسد انشاء الله تعالی **اختیار وقت طلب کردن عمل از والی** چنان باید که وسط سما را بصلاح
آرد و دوم را از وسط سما تا حاجت او زودتر روا گردد و عمل او بزرگتر باشد و اگر نتوانند
چنان باید که خداوند وسط سما آنجا باشد و اگر نتوانند خداوندان شهر را و خداوند وسط

سما

سما را سعود باید کرد و ناظر بوسط سما و نحسها را آنجا باید افکند و ماه را او دهم را از نظر مریخ بدوستی
خالی نباید داشت در آخر ماه و خداوند دهم و خداوند برج ماه با مریخ نباید چه در جرمها
و جایهای او نیک باشد **اختیار عرضه کردن شماد و با نامه سلطانی** چون چیزی
از این نوعها بر سلطانی عرضه خواهی کردن چنان باید طالع اسد باشد و ماه در وسط سما
پیوسته بسعدها و یا بخداوند وسط سما و آن مقبول باشد و در زیادت نور و عدد و تا
بل تدبیر و هر دو ساعد باشد **اختیار در آمدن اصحاب سلطان** چون خواهی که سلطانی را
یا امیری را بجای امارت و مجلس آری چنان باید که در سرای عمل و مجلس خویشتن آید و طالع برج ثابت
باشد و برج عاقبت همچنان خداوند طالع بجای نیک باشد و مقبول و ناظر باقتاب از دوستی
و خداوند وسط سما از نحسها دور باشد و در جای خویشتن و خداوند یازدهم را ناظر کنی باشد
بخداوند وسط سما از دشمنی و ماه ناظر باشد بخداوند خانه خویشتن بدوستی و خداوند
چهارم ناظر باشد بسعود و اگر نتواند ماه را مقبول باید کرد و در نظر خداوند خانه باید داشت
و خداوند چهارم در جای قوی باشد و نظر داشته باشد بسعود و نباید که در جهای وسط سما
زایل باشد سوی نهم چه او مکروه است و اگر نتوانی رعایت کرد در باب آنچه گفتیم پس ساقط کن
از طالع و سعود را ناظر کن ببرج عاقبت و بوسط سما و نباید که خداوند طالع و یا ماه
در دوازدهم باشند و یا در ششم و یا پیوسته باشند بخداوند این دو برج یا بستاره در بن
دو جا و یا در مقابله طالع و یا در وبال و یا در هبوط چه او دلیل بند کردن باشد در عمل
و خلاف خداوند وتد و ارده نباید که بخداوند طالع پیوندد و اود در وتدی باشد چه دلیل
بند کند و اگر وسط سما باشد بر مهتران و مردمان افتند و اگر در هفتم باشد اسیر بند از او با
رعیت بروی بیرون آیند و در کمتر از آن باشد و در چهارم پوشیده بود و بتر او بود که اتصال
مقابله باشد و یا مجامعه و یا تربیع نا تثلیث و تسدیس آسان تر بود و اگر بر دست راست
طالع باشد دلیل از او تا در سلطانی او اعتماد نباشد و اگر بر دست چپ طالع باشد در راه بند کنند
از او و اگر پس از آن خداوند طالع بخداوند هشتم پیوندد در بند هلاک شود مریخ هم دلیل بند کند
چون در برجها باشد که ساقط باشد و دشمن مر طالع را و یا خداوند چهارم باشد و بترین
چهارم بود یا هشتم چه دلیل هلاک بود نا مازحل اگر خداوند طالع بدان پیوندد از دوستی و یا با ماه
و نه در وتدی باشد و مقبول باشد و ماه زاید نور بود بد نباشد چه دلیل تمام در از زبان باشد

و نیکو بود که خداوند وسط سما سست و تر باشد و شرقی چه او دلیل قوت باشد و زیادت و
بصلاح آرا ابز که بهره دارد از طالع چون خداوند خود و شرف و وجه آنچه خداوند دلیل صلاح و
نا دمیت باشد و خداوند و جه دلیل کند بر حال لجاب او بنظر کردن او یا ساقط بودن و یا در وتد بودن
او و بر حال و درجات او خداوند شرف و درجه سهم سعادت دلیل کند بر سود یافتن و بر اصابت و بر اندا
زه ایشان و بدانکه درجه وسط سما دلیل باشد بر حال عمل آن و وتد غرب بر حال چشم و زبان او و بر زبان بند و
و بیماری و خلاف و کشتن و وتد طالع بر خلیفه و دوم بر نویسنده و سیم بر دوستان و یازدهم بر غلامان و بر سفر ابدان
سه حال که یاد کردیم و پنجم بر رعیت زمین و ششم بر خادمان و غلامان و دوازدهم بر دشمنان و ستوران نیک نگر جایگاه
سعد و نحس درین برجها و خداوند را چیزی پوشیده نماند و حذر کن از پیوستن خداوند طالع و یا خداوند
دهم بخداوند عاقبت که دلیل بزودی و معزول شدن کند و نگاه دار پیوستن ماه را با خداوند طالع بخداوند یازدهم
و سلامت یازدهم از نحسها و سلامت خداوندان او و بدانکه آن دلیل باشد بر آسانی کار خراج و بسیاری خیانتها
و همچنین اگر بپیوندد خداوند یازدهم بخداوند دوم و بدانکه ماه در مدخلها و طالع برج دو چندین باشد
دلیل کند بر آنکه دو نوع عمل باید و همچنین چون وسط السماء دو چندین باشد دلیل شرکت کند در عمل و حذر باید
از بودن ماه با عقده چه او دلیل باشد بر گریختن و یا در مقابله آفتاب چه او دلیل منازعت و حرب باشد
در آن عمل و حذر بایدا از راجع بودن خداوند خانهٔ ماه با خداوند خانه طالع چه دلیل باشد بر آنکه مردمان
شهر ناخواهان باشند سلطان او و اگر بتربیع بود یا مقابله مر خداوند طالع را دلیل کند بر منازعت میان اهل
شهر و ماشاالله می گوید که در همه در شدنها بجایها طالع را ثابت باید کرد و عاقبت همچنان و خداوند
وسط سما دور از نحسها و خداوند طالع بجایگاه نیک و مقبول از آفتاب و نظر نداشته باشد
صاحب دهم در علاوت و نظر داشته باشد ماه بصاحب خانه خود و خداوند چهارم در جای قوی باشد
ناظر بسعدها و اگر نتوانی ساقط کن از طالع و سعدها در برج عاقبت باید و یاد دهم

اختیارات استفتاح خراج و حساب آغاز کردن و ستدن

چون اختیار وقتی خواهی مر جنایت خراج را ماه را پیوسته باید کرد بزحل از دوستی
در اول ماه چنان باید که در خانهای زحل باشد و سعدها بدان ناظر باشد چه او
دلیل باشد بر پیوستگی و همیشگی و چنان باید که وسط سما برج ثابت باشد تا عمل
یکی بود اختیار وقت عقد لوا را چنان باید که طالع و ماه و خداوندان آن در جایگاهی
نیک باشند و خداوند طالع بجای نیک و هم مستقیم باشد و شرقی و حذر کن که خداوند

طالع

طالع و خداوند ماه راجع نباشد چه دلیل باشد که لشکر کراهت دارد سرهنگ را و خداوند طالع را
در خانهای مریخ و مشتری کن و ماه را و خداوند طالع را خالی مکن از نظر مریخ از دوستی
چه او بهتر باشد و نظر باید کرد بهر عمل که خواهی کرد تا طبیعت او چه باشد از ستارگان
و ز خانهای آن ستاره را بصلاح آر و ابرج را کز آن طبیعت باشد و نیکو باشد که ماه در
خانه مریخ باشد در برجهای ثابت و یا سعدها بود و بهتر او باشد که ماه پاک بود از نحسها
و در سرطان نبود مگر که مریخ بدان نظر کند از دوستی در آخر ماه کو خداوند نحی را باشد و چنان
باید که در خانهای مریخ باشد و بهترین از عقرب باشد از آنکه برج ثابت است و مریخ را
قوت تمام است اختیار با ز شدن لوا چنان باید که ماه در برج دو چندین باشد و همچنین
خداوندان آن و طالع و ماه در اوتاد باید پیوسته بسعدها و پاک از نحس و از احتراق و در
زیادت نور و عدد باشد و صاعد بود در شمال و اگر خواهی تا بعمل باز نگردد و چیزی نیاورد
پس از آن ماه را منحوس باید و محترق در جای ششم و دوازدهم از طالع در برج ثابت و یا از
برجهای نحسها و حدهای او اختیار خصومتی برداشتن سلطان چنان باید که ماه در زیادت
روشنایی باشد در میان تربیع اول تا مقابله و ماه و طالع پاک باشند از نحسها و سعدها
در طالع و خداوند طالع در وتدی باشد و یا جای نیک که بدان پیوندد خداوند هفتم و یا
مستعلی باشد بر خداوند هفتم و چنان باید که اگر ماه از آن بازگشته بود قوی تر باشد از پیوند
بدان و سهم سعادت در طالع باید و یا در وسط سما که نظر از آن باشد که در حیز او باشد و اگر خصم
با تو خصومت کند تو آغاز مکن مگر ماه در نقصان و روشنایی خویشتن باشد و ماه و خداوند
او منحوس باشند و خداوند هفتم مسعود باشد در جای نیک از طالع تا حجت تو قوی تر
باشد و بر تو ظفر نیابد برج یازدهم از طالع و آنچه درخور او باشد از اختیارات اختیار
وقت دوستی چون خواهی که با کسی دوستی پیوندی چنان باید که ماه پاکیزه باشد
از اوتاد نحسها و خداوند یازدهم ناظر بود بخداوند طالع از دوستی و ماه را پیوسته باید
کرد بجوهر آن ستاره که موافق طبیعت آنکس باشد که با او دوستی میخواهی چون زهره مر
زنان را و عطارد مر دبیران را و همچنین دیگر فلکها بر آن جمله که ترا آگاه است و حذر کن از آنکه صاحب
دریازدهم نحس باشد که ماه را و یا خداوند یازدهم را سعد کن و طالع را از نحس کن چه دلیل باشد بر مخنی
رسیدن از جهت دوستان و سهم سعادت را بصلاح آر و مسعود کن از خداوند یازدهم

و خداوند یازدهم را سعد کن و هر که مولود او را بشناسی ماه را و طالع را اندر برج زهره کن در اصل
مولد اختیار وقتی برخواستن حاجت از امیران چون خواهی تا حاجتی برداری با میران و غیر ایشان و یا عطا
خواهی چنان باید که ماه در طالع باشد و در تثلیث و تربیع او و خداوند طالع ناظر باشد بطالع از دوستی
و طالع برج ثابت باشد و یا دو چندین و نباید که خداوند طالع راجع باشد و یا ماه در مقابله طالع بود
و یا پیوسته باشد بنحسها و یا ساقط باشد از خداوند خانه چه دلیل باشد بر دشواری کار و چنان باید
که ماه در خانه خویشتن باشد و یا ناظر بود بدان و پیوسته کن او را بسعدها و سعد چنان باید که
مستقیم باشد و زاید و عطارد منحوس نباید که مراد با زمانی و تردد کنند و اگر با زحل باشد
شفاعت پذیرد همیشه بوقت حاجت خواستن که ماه در زیادت نور و عدد باشد و بدانکه
آنچه ما از وی بازگشته بود چون بنگرد بدانکه ماه بدان پیوسته باشد از تثلیث دلیل
رواشدن حاجت کند بخوش منشی و اگر نظر از تسدیس باشد کمتر از آن بود و اگر
از تربیع بود حاجت روا بود بدشخواری و اگر در برجی باشد و هر دو مقبول بوند حاجت
بیاورد چنانکه خواهد و ساقط بودن خداوند خانهٔ ماه از ماه و یا بودن ماه در هفتم دلیل باز پس
افتادن باشد مگر خداوند ساعت در وسط سما باشد آنگاه دلیل کند که بسی روزها
روا شود مگر خداوند ساعت در نفس درجه وسط سما باشد آنگاه بیک روز بیابد حاجت
و ماه باید که با خداوند خانه طالع بود و یا بدان پیوسته باشد و نیکو بود که ماه بجوهر ستاره که حاجت
حاجت تو باشد به پیوندد و اگر نه در آن خانه باشد چنانکه آفتاب مر سلطان را و مریخ خداوند
حرب را و هم برین قیاس و چون عطارد یا زهره اگر مراد تو شادی و طرب و کار زنان باشد
رود حاصل آید و ستاره که دلیل حاجت باشد نباید که راجع باشد و یا منحوس و اگر ماه
بوقت حاجت خواستن در دوازدهم بود در تربیع سعدی و برج دو چندین باشد حاجت
زود روا شود و اگر در طالع باشد روا کرده شد و اگر در دوم بود دیرتر روا شود و علامت
شهادتهای حاجت روا شدن نگرستن خداوند طالع و خداوند خانه نیرین به نیرین و نظر ماه
بحظ اثنی عشریه و نظر سهم سعادت بسهم و او بهتر که ماه بخانه خویشتن نظر کند
از وسط سما و یا مایل وتد و خاصه چون بنگرد بجایگاه آن چیزی که بخواهد و چون اثنی عشریه
بماه با سعدی باشد و اثنی عشریه آن سعد یا ماه بود هم در ساعت مراد بحاصل آید و خاصه چون
مراد هم از جنس او و سعد باشد برج دوازدهم از طالع و آنچه پیوسته او باشد از اختیارات

اختیار

اختیار خریدن ستوران چون خواهی که ستوری خری چنان باید که ماه متصل باشد
بسعدی و او و سعد مستقیم سیر بود و صاعد و حذر باید از اتصال نحسها چه بر ستور بیم باشد اگر
ستور ریاضت کرده بر نشسته خواهی خرید طالع برجی دو چندین کن و ماه در برج ثابت مگر دلو و
عقرب و دوریوس می گوید چنان باید که طالع و ماه بوقت خریدن این نوع از ستوران در حمل
باشد و یا ثور و آنگه ماه بدان می پیوندد مستقیم باشد و صاعد تا در بها و نیکوی ستور زیادت
گردد از آنچه اگر راجع باشد و صاعد از این چیزها نقصان کند و اگر منحدر باشد و مستقیم
باشد طالع برج در تن و گوشت بیفزاید و لیکن بیها نرسد و اگر ستور از آن جمله باشد که بر آن
بنشسته باشد طالع برج دو چندین باید کرد و ماه در برج منقلب پیوسته بسعدی چنانکه صفت
کردم و دوریوس می گوید در چنین طالع حمل باید و یا ثور و بباید نگریست تا ماه از نحسها
دور باشد و با سعدی بود و اگر ماه از نحسی باز گردد و آن نحس از برج دندان باشد
ستور گزنده آید و اگر بر صورت مردمان بود لگام را رها نکند بر سر کردن و اگر بنحسی پیوسته باشد
این خوی از پس خریدن او پیدا آید و سعدها دلیل کند بر خلاف این حال اختیار
بیرون شدن بصید چون شکار بیرون خواهی رفت برج دو چندین باید و خداوند هفتم ناقص و منحدر و در مایل وتد چه اگر ساقط باشد دلیل کند بر رها شدن صید از پس
گرفتن و ماه بازگشته باید از مریخ و مریخ صاعد بجای نیک از طالع و اگر ماه خالی السیر بود بشکار
نباید رفت و همچنان در آخر برجها و در برج منقلب و خداوند خانه ناظر باید بدان و ساقط نشاید
از آنکه چون نظر کند آسان بتوان گرفت و ماه باید تا در زیادت نور باشد و عدد و آنکه ماه بدان اتصال
دارد اندر مایل وتد و در وتد نشاید که دلیل قوت صید بود و ساقط نباید که دلیل ترد دن
و رها شدن باشد و جای ماه تباه نباید بوقت بیرون رفتن بصید که رنج آید
بر تن تو و تباه شود و اگر سفر سلیم نتوان کرد ناظر باید کرد بمریخ بدوستی چه
آن بهتر و بلامت در صید از زحل و ماه را ناظر کن بعطارد و آن مسعود باشد
اختیار صید کوه چون شکار کوه خواهی کرد ماه در حمل باید و مثلثات آن و خداوند
طالع در برج خشک و نظر زحل نباید که تباه شود در صید کوهها و اگر صید صحرا خواهی ماه در
ثور باید و در مثلثات آن و اگر صید مرغ خواهی ماه در جوزا باید و در مثلثات آن و ماه بعطارد
پیوسته باید و عطارد ناظر باید بطالع از مایل او تاد و اگر منحدر باشد بهتر آید از آنچه دلیل ضعیفی

صید باشد **اختیار صید دریا** طالع برج دو چندین باید و خداوند او در برجهای آبی و ماه
در مثلثات سرطان باید ناظر بخداوند خانه خویشتن و طالع برج آبی نباید اما باید که صاحب
طالع ناظر باشد بصاحب خانه خود و ماه در زیادت نور و عدد باید و بدانکه تباهی ماه از مریخ در
صید دریا و از زحل در صید صحرا بر صلاح زهره و ماه بی قصد مریخ ضعیف کرداند درین هر دو حال
صید مسلم شود صیاد را و چنان باید که ماه بزهره پیوندد و عطارد با آن باشد و اگر عطارد بزحل پیوندد ناه باشد
زیان ندارد و مریخ نباید که در برج آبی باشد و ماه بدان پیوندد و یا زهره با مریخ بهم باشند و بهتر آن
بود که والی ماه و زهره و عطارد باشد بر طالع و بر ساعت و بر وسط سما یا ماه بزهره و عطارد پیوندد
و مشتری بدان ناظر باشد از برجهای آبی چه او دلیل کند بر سلامتی و اندکی رنج و بسیار گرفتن صید و الله
اعلم **اختیار مرغان شکار خریدن** چنان باید که چون باز خواهی خرید و یا چرغ و یا دیگر شکاریان از مرغان
ماه اندر جوزا باشد یا جدی یا دلو یا اسد یا قوس خاصه که در وبال یا در نیمه اول از جدی که در ان نشر
طایرات و ماه پاک باید از نحسها و خداوندان همچنان و دیگر شکار کنند کان سم برین جمله باید و لیکن
چنان باید که طالع و ماه در سرطان باشند آنچه کلب و اسد در وست یعنی صورت سگ و شیر و
این برجها که یاد کردیم موافق باشند **اختیار گروها بستن و اسب تاختن** بباید نگریست
تا خداوند ساعت کجاست اگر در طالع باشد در اول مرتبت باید تاخت و اگر در وسط سما
باشد و یا در یازدهم در دویم مرتبت و اگر مغرب بود در سیم و اگر در چهارم بود در آخر بارها و
نباید که خداوند ساعت در هبوط باشد چه دلیل افتادن باشد از اسب و اگر نحسی نظر
دارد بآن دلیل کند بر اندامی شکستن و آن اندام باشد که خداوند ساعت در برج
او باشد و اگر نحس در مقابله نظر کند و یا از مجامعه بیم مرگ باشد از خاصه اگر
ماه و یا خداوند برج منحوس باشد و رنگ ستور را که بخواهی تاخت بباید نگریست تا کدام
ستاره است باید تاخت و آن ستاره در وتد زمین باشد در درجه نفس آن او و ساعت او را
باشد در اول بار باید تاخت و اگر او ستاره در وتد سما باشد در درجه نفس او و ساعت او را باشد و او در دویم بار
بباید تاخت و برین جمله باید در هر وتدی در مرتبه چو ساعت او را باشد **اختیار وقت گریختن و پنهان شدن**
چون بگریزی و خواهی که پنهان شوی و یا کار پوشیده خواهی کردن باید که ماه از نحوست گذشته باشد و بعدی می شود و در
بیرون می آید و چون بنیر نظر کند و در حال بیرون آمدن از شعاع متصل باشد بسعد بکاری آشکارا کنند از اندرون حال اما
کردار نظر ایشان بطالع و نگریستن او بخداوند طالع و ماه و خداوند طالع در وتد زمین نیک باشد

وخداوند طالع زیر زمین تا شعاع پوشیده بماند **اختیار طلب کردن گریخته** چنان باید که
ماه متصل باشد بنحسها و یا بیرون می آید از زیر شعاع بوقت بیرون آمدن از برج نحسی افتد
از تربیع و یا مقابله و ماه را نه باید و نه ستاره را بدو پیوندد مرتد بیرون ماه را هر که کرد در چهارم برج
چه آن دلیل کند بر پوشیده ماندن آن حال **اختیار در پیدا کردن دفینهای که امید دارد**
تمام شود و مراد که حاجت دارد بنیان باید ... و دفینهای پسندیده یاد کرده میشود و بیشتر دلیلها چو در اوتاد
باشند یا در طالع منظر ... و خاصه آن خداوند نوبت و آنکه در آن جایگاه او را نصیبی بود از آن
کار که اغاز کرده باشی تمام شود و کندی میگوید اگر از آن کارها باشد که زود بکرده و بر عاید بر او فقط
دلیل کند بر تمامی آن اگر مسعود بود و آن آن است که جایها و چیزها مقبل مخالف اند مر معتبرها **اما**
شناختن وقت که تمام شدن کار زودی و دیری آن برجها نگرند و از جایها آن و از ستارگان و
طبعها آن و زودی و دیری بر طبیعت آن کار که ابتدا کرده باشند که بماهها تمام شود و مر زودی
و دیری دلیل کند به برج اگر خانه حاجت بود و طالع باشد و در دیگر بود از دلیلها بوقت **فاما**
دلیل گرفتن بر طبیعت او چنانکه از منقلب دلیل گیرند بر زودی و یا ثابت بود بر دیر و دیری و از
ذو جسدین بر میانگی بودن حال لیکن دلیل او قوی نباشد و نه درست و در آن مطالع بود بر
دیر و مطالع بود و دی و هوائی و کمتر از دو بجای برجها دلیل گیرند تا کدام جای باشد از فلک
چنانکه طالع و دهم دلیل کند بر زودی چون روزها و ساعتها و هفتم دیرتر از آن بود و چی
ماهها و چهارم بر دیرتر از آن باشد چون سالها و مایلی اوتاد و مانند اوتاد بازی و دیرتر مگر پنجم که
او کران تر است از چهارم و ماه هم دلیل دیری کند و در جمله هر چه برود زمین بود زود
تر باشد دلیل او از آنکه زیر زمین بود و در ربع شرقی و آن از وسط سما بود تا هفتم میانگی باشد
و ربع شمالی آن از چهارم باشد تا طالع دلیل دیری کند و چون اتفاق افتد که برج دلیل کند
بر زودی نیکی بود از خانه ها دلیل بر زودی و خداوند نیز در ربعی باشد دلیل کسته بر زودی
چنانکه برج منقلب طالع باشد و با هم آن زود تر بود از دلیلها برجها **فاما** ستارگان که از آن
دلیل گیرند بر زودی خداوند طالع است و خداوند حاجت چو ایشان انظار بود و ستاره که بدان
پیوسته باشد یا ناقل بود و اگر بر وحله چو ساقط بود ستاره که ماه بدو پیوسته است و اگر ضبابشد افتاد
و ستاره سبک رو دلیل زودی بیشتر از گران رو کند و اگر سیاره جی رو بود هم بر حسب حال
دلیل باشد و اگر ستارگان را زود رو اتفاق افتد از جهت زود رو بر بدو و اگر بر اتفاق افتد هم
بر آن جمله دلیل دیری کند و اگر ستاره که ان مخالف افتد بشکل کار دلیل بود و دلیل ایشان را
باشد و اینچ ضعیف تر بود از فلک بکرد اینچ فلک او را از مشرق بمغرب کرد در ربعی و دیگر نادر رفتن

باشد زیر زمین کرده و نادر زمین بود زود بر آید و قوی تر بر بدان شدن ان بود که مشرقی و غربی شوند
و بلرزه مشرقی شوند و بالا بر جی بدیگر برجی کرده اگر او را انجا نصیب باشد و بدان باشد و **بدانکه وقت عدد**
وقت چیزها بسیار باید دیگر آنکه بنگرد بعدد برجها که میان متصل باشند و مثال آنکه بد و پیوندد و ابتدا
عدد سالها کنند و یا ماهها و یا روزها و یا ساعتها بر ان جمله که دلیل کند ستاره او از زودی و دیری آن و بنا بر اندازه
طبیعت آن چیزی که بود و ابتدا کرده باشد چنانکه مانند آن در ساعت و یا در روزها تمام کرده و هم
برین جمله آنچ یاد کرده خواهد شد از عددها و مثال آن چنانست که **ماه دلیل بود** و او در چهارم درجه حمل
باشد پیوسته بآفتاب و او را در ده درجه اسد بود میان ایشان از این جهت شش درجه باشد
آن شش درجه را عدد روزها کنی و یا عدد ساعتها و دیگر آنست که بنگری که ستاره متصل که بدو پیوندد
بمانند درجها که بدو پیوسته باشد آن وقت را مانند آفتاب و ماه کنی و نظر کنی تا کی بدو رسد چه
حمل رسد چنانک در ده درجه اسد بود در آن وقت بتقریب ممکن باشد که مقدار آن شغل تمام شود
و با بنگرد عدد درجها که جای میپیوندد بدو از جمله برجها که میان انکس برجها بود هر درجه را سالی نهی یا
ماهی و یا روزی چنانکه در ماه و آفتاب مثال گفته شد بیابند در صد بیست و شش سال یا روز چنانک گفته شد
و یا نظر کنند که پیوستن که تمام شده پس از یکساعت یعنی آنکه اتصال او در آن دقیقه تمام شود و بنگرد بر
ستارگان دلیل کنند بر ابتدا چو مثال او و مثال آنکه بدو می پیوندد قبول باشد او عدد سالها کنند
یا ماهها یا روزها و یا ساعتها بر اندازه دوری ستاره و سعادت او و این عدد را عدد سال بزرگ کنند یا
خرد یا خردتر باشد که عدد اندرجه و اگر مثال درجه طالع است و درجه قابل بدو پس آن دلیل تا بعد مثال
ایشان روزها کنند و حکم کنند هر برجی را یکماه و دیگر هر که کما قال بمنقل البدء برسد بدان خویشتن و یا
مثل خویشتن بعدد درجها مطالع و ناقل ماهها و روزها گیرند و بر مجموع حالها ماه دلیل کند بوقت خاص
بر اعجد تر با شد و خداوند حاجت نیز هر یکی از ایشان بدیگری پیوندد دلیل بود بر آنکه کار در وقت
بر آید و خاصه خداوند طالع متصل بود بدو و چون طالع بکند بجای حاجت و یا نظر کنند بیکی از آن خاصه از
تربیع و یا مقابله در وقت کار بر آید و همچنین بجز اینها و اگر ماه **با آفتاب دلیل گیرند** در وقت باشد و بود که
ستاره مستور بابتدا دلیل وقت کند و بنگرد حال او را بامستیر دلیل حاجت او را نسبت کند بجای نحسها
و سعدها و هر درجه مطلبی را سالی نهند و یا ماهی و بر آن جمله که دلیل باشد و عطارد و اگر انتها ابعد
بعید حکم کنند بشادی تمام و اگر بنحسی رسید بخلاف آن **فاما مریخ** بر زودی و دیری و لیکن اشیر کنند
کارها را مریخ را هم برین جمله درجه طالع را و درجه حاجت نهند و باشد که درجه حاجت را هم
کنند بدرجه طالع و سهم حاجت را نیز همچنان که هیلاج را و طالع ابتدا را عمر بدگشت چنانکه گفته است
فاما وقتها پسندیده با زبین سند است بتاثیر کردن شخصها علوی در عالم کون و فساد و لیکن مثال آنچ بسیار
و نکوهیده

یاد کنیم نو سبیل جمله گوییم و چنان باید که در نسبت نظر کنند بر وقتها و روز کارها که مخصوص باشد
چنانکه بکار دارند در فصلها و روزها و ماهها و سال چیزها که در خور او باشد از کارها و معاش
و غذا و علمها و اینچ در کتاب طب گفته است از داروها و فصد کردن نیکو بود یا اینچ در روزگار
کدان بالحوم نکو بود در اول تابستان در اول و پس از آن و پیش از آن و اول آن روزها نیز در هم
بود از تموز تا بیست و پنجم و همچنین در زمستان سرد حدت اولی ابتدای کارها را از روزها شش روز
و آن بوقت راجع شدن ستاره بود یا هبوط و احتراق او و کسوف نیرین و روز کار منحس ستارگان
و جایگاه و والی و روز کاری که در او تغیر کلی و فساد عام چون قحط و بلا و جنگ و شور بدیکر
حالها و چنان باید که وقتها نگاه دارد که خوب بود چه باشند که در اول ماه بکار باید داشت و اول سال
و فرو گشتن چیزی و نیست کردن آن در نقصان شب و روز و آخر ماه و سال و کار کردن آن بغالب
ابتدا کارها که بشتر کار ذال اشکال و فلک باز نموده باید شناخت اینها والله اعلم
در اختیار کردن کارها در ستارگان ثوابت و آنچه بدیشان پیوندد از نوعهای اختیار
درجها که دیده و مخصوص است از ستارگان ثوابت را قوت عجب است در کار مولودها
و در ابتدا و خاصه چو موافق آید طالع و یا وسط سما و آن در بند دیگر و بهم شوند و بعضی
از آن بآخر بماه و سهم السعادت و خداوند طالع و دلیل حاجت و چنان باید که اصل را در ابتدا
درین معنی و طبع ستاره ثابت و مزاج موسته باشد مر طالع ستاره و اگر بدو نود یک
است و طبع ستاره ... و مراد اگر در طالع بود آن حقیقت جز و طالع است و یا گذشتن
او در حقیقت جزو وسط سما و یا در هفتم و یا در چهارم اگر با بعضی از ستارگان که ملوک ابتدا
یکی بود و اگر ستاره متحیر کی دلیل حاجت باشد و مقارن بود با ستاره ثابت که از مزاج و طبع او بود
طالع طالب کی در آن غلبت موافق مر حال حاجت را و ستاره ثابت در حقیقت یکی از اوتاد باشد و
خاصه که در وتد معتبر و بیشتر باستقصا این جا آورده شرطها اگر یاد کرده شده و بعضی موافق آن
کار که باوی قصد دارد سهام را بجوی کن و اثنی عشریات را از طالع و از ماه و خانه حاجت و
خداوندان و ستاره دلیل کننده بود حاجت پس جزوها را نظر کنی با در ستاره ثابت بود
یا از مزاج و طبیعت حاجت و یا از مزاج ستاره سعد و یا درجه که ناظر باشد بجز و سعد
نظر جزوی و یا نود یک دایره از دایره ها معدل النهار از سعدها و اگر در یک طالع شهادتها
بسیار یابی از عوضها مناسب او تمام شوی و ثابت را و بیشتر و اعتماد بر آن کنی و شهادتها ضعیف را
دست بدار این خاصه در کارها و بزرگ و روزها و طرفه اکنون خاصیت ستارگان ثوابت
در قدر اول چو فی انده قدر دوم و سیم یاد عمل کنی نیک است **اختیار ضیاع و غله**
خریدن و زراعت و بنا و کاریستی ها و خریدن آن چنان باید که ستاره کانی که مزاج مشتری
و زحل دارند در یکی از اوتاد باشند یا با ماه یا سهم السعادة و مشتری و زحل خاصه که اتفاق شهادت
باشند و آن آن بود که برود نیک کار بود و در نقد و کف جذما مبتنی کف و دست بود و زحل الابرح

راس الغول وعیوق ودر وسط منطقه جبار. اختیار … ابتداء کارهای سرهنگان
وابتدای فتح کردن شهرها وتدبیر لشکرها وسپاه وعقد لواها ودعوات پیغمبران چنان
باید که حال ستارگان که بمزاج مشتری ومریخ اندبران جمله باشد که در پیشین فصل یاد
کردیم چون شعرای یمانی ورایدل سرطان وقلب الاسد اندر اسد وسماک رامح وقلب العقرب
ونسر طایر وقرار وعهد. اختیار کارهای خیر چون بنا کردن مسجدها وهیکلها وعمارات چون مکه
مبارکه وطلب ثواب از خدای عز وجل ونوعهای ستوده وعدل وانصاف ونصیحت وکرامت
با اهل فضل ونیکوئی کردن بجای ایشان وبیرون آوردن جویها وچنان باید که ستارگان از مزاج زهره
ومشتری اندبران جمله باشد که یاد کرده شد واگر خداوند طالع وماه وخداوند … بهم
بهم باشند با این ستارگان وخاصه زهره ومشتری … بود در طالع وان …
درجه که بود … راست رجل است. اختیار کار قضاء وفقها وحاکمان وخداوندان رای ودر راست کردن
وفصلها وکتاب خانها وعلم وآشکارا کردن انها وتقبیل ومدح وثنا ونام نیکو وساختن کارها …
چنان باید که حال ستارگان که از مزاج مشتری وعطارد اند انبوهی … در جاها که یاد
کرده شد با مشتری وعطارد باشند وان زبانا عقرب است ویکی از کواکب … السلطان …
اختیار کار زنان وعشق ودوستی ونشاط جستن وعقد … وخوش دل وآشامیدن وکار دوستان
وصلح … ودیباها وداروی خوردن … کردن وساختن چنان باید
که ستارگانی که مزاج زحل وزهره اند … بران جمله باشد که یاد کردیم وان … است و…
ذنب واسد است. اختیار … ونشاط وصحبت وشرکت وعقد کنیزکان وغلامان خریدن
ودستوران وساز وجواهر وفرشها وزینت واسباب … وتعلیم وصناعت ونقاشی و
دوستی وسفر وتجارت وفرشها وچنان باید که ستارگانی که مزاج عطارد وزهره اند … ایشان
بران جمله بود که یاد کرده شد ویکی باشند ازین دو ستاره وان سماک اعزل است و واقع …
واکلیل. اختیار مکر و … وکارها … وکشتن … وخراب کردن بناها وبریدن …
ونیکی خواستن … تحصین کردن باید … بران جمله که یاد
کردیم داده مزاج زحل ومریخ بود وانکه منکب سرطان خوانند وان در جوزا است وهمچنین منکب
… از مزاج مریخ وعطارد است. اختیار طلب کردن ریاست … وهیبت ونام و…
وعز ومرتبه چنان باید که شهادت باشد ستارگانرا که از مزاج مریخ وزهره اند وآن دبران …
خداوندان وآمیزش ایشان با ستارگان که مانند سرشت ایشان اند وان چنان بود که در حمل …
حد مشتری طبع مشتری یابد ازین حد … حد موافق طبع ثابته واگر مزاج مریخ است
وخاصه چون شهادت باشد … حد زهره در جوزا موافق بود طبع ستاره واگر مزاج
زهره وعطارد بود … خواهد نظر … کارها … آورده از دیگر
قسمها … بهره … مثلثات وخداوند … وماه … وجز …

در اجتماع وامتلاء وجزوهای که مخصوص اند که یاد کردیم قوت اتصال … اجزای کران نظر جزوی
اندر آن حالها خبر دهد … وکارهای بزرگ مختصر یاد کنیم ان شاء الله تعالی. اختیار کردن …
کسی که طالع مولود او ندانی وخواهی که … باید اختیار کردن وقتی … ابتدای عمل را …
چیز است نخستین آنست که بنگری تا … کدام است … بود …
از نحسها وسعود باشد وقوی حال واگر این ستاره نحس بود … همچنین کند واگر … مایل الوتد کن …
حاجت ماند … کند واگر … بسلامت باشد عمل … شود وهمچنین سهم السعاده در اصل …
وخداوند برج انتها وخداوند حدود را نیز واصل دوم آنست که در طالع اصل را طالع اختیار کند ویا وسط السماء
اختیار با وسط اصل یا طالع اختیار کن ولیکن آنکه از نحس پاک باشد … دوستی کند بهتر بود طالع
ودهم را اختیار … دهم را کنی واگر … طالع تحویل را اختیار کنی در برج انتها … وهشتم
… دهم باشد از طالع اصل وسهم سعادت تحویل … پاک بود از نحسها … طالع اختیار …
از مولود کن وماه را ناظر بطالع نکن … در اصل مولود … باشد … حال طالع اختیار … خانه　　از نحس
بیماری ونکبتی وخانه دشمنان ووضع او از طالع اختیار … واگر … طالع تحویل همچنان …
خاصه سهم السعادت اصل وبرج انتها وسهم سعادت در اصل تحویل … بانظر سعود …
وچون … که خداوند … اصل مولود در اختیار وانتحویل در آن برج کنی که طالع اصل باشد ویا طالع …
ویا طالع تحویل … از نحسها … واگر آن … سعود بود … حاصل آید واگر خداوند طالع
با تحویل یا اختیار … در اصل بود … از نحسها … ولیکن … وحرکت
طلب کردن … وکرمی … جمله … باشد … ولیکن ناظر بود … بنظر دوستی …
بود واصل سیم آنست که بنگری اگر … اصل مولود … باشد … که طالع عمل … چنان ستاره
که بوان … طالع را بصلاح آوری … طالع … وخداوندان ایشان … از
جزو کران … سعدی … سعدی واگر … وخاصه آن … واسی و
خاصه آن … واگر … دهم وهشتم … هفتم … چهارم …
باشد … طالع … سعود … سعد …
خیر باشد ان شاء الله. اختیار مسئلی که خواهند که کاری کنند ابتدای … کو …
با طالع … واز … طالع مولود اصل … باشد …
مولود وهمچنین سهم سعادت واختیار بدان … مولود … باید کرد از اختیار …
واگر … بدان کارها … دلیل ستارگان که … طالع مولود … گوید …
کسی را که مولود او معلوم نباشد … چنانکه گفته شد … گویند … چیزهاست … اصل مولود …
کنند وانرا دفع توان کرد واین معنی حاجت … بنظر کردن … احکام موالید … بطلمیوس … یاد
کرده است در مقالت دوم … احکام مسائل که مانند موالید … چیزها طبیعی است … ابن …
است که بطالع سال عالم نظر کنند … طالع … ومانند آن طالع مولود … واگر مولود …

بطالع سال اختیار کنیم چنانکه باید که طالع وقت مسعود باشد وبرجهای اجتماع واستقبال … کرده
تحویل بود است یاد … کرده او اغاز کرده وخداوند طالع تحویل سال … شهادت … نصیب کند در طالع اختیار
ووسط السماء … طالع اختیار … بسلامت تر باشد ویا … حاجت در اختیار … بود تمام شود
وممکن بود بکار کسی که مولود او نشناسی نظر کنی در کار بزرگ که او را پیش آید چنانکه عاملی که در عمل
آید وخاصه که اول عمل بود ویا امیری که او را خلعت پوشانند وهمچنین ترسیدن از دشمن ویا از غرق ویا از
… ومانند این طالع آن وقت را بدانند … کنند بجای طالع مولود وتحویل کنند از اهم
چنانکه موالید را بدان حکم میکنند واین از صواب … تجربه کنند بان ستاره صلاح کار و…
ان ستاره تباهی کار … وهمچنین بصلاح … دلیل بود که آن برج طالع مولود او بوده است
پس مانند این کارها را بصلاح آوردن برج را وبا آن ستاره همچنانک در موالید ولیکن … اعتماد
… نشاید که در موالید باشد ومانند این حکم میکنند بیشتر از آنکه برجها وستارگان دلالت
بر شهرها واقلیمها باشد والله اعلم بحقایق الامور. ویاد کردن برجها که مخصوص اند مر اختیارها
جزوی را از برجها از کتاب …